

فصلنامه علمی- پژوهشی

سیاست جهانی



دوره پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۵

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷-۴۲	تحول مفهوم امنیت در پرتو جهانی شدن و فناوری اطلاعات و ارتباطات نوین... احمد سلطانی نژاد، محمد حسین جمشیدی، سجاد محسنی
۴۳-۷۳	ضد انقلابیگری در نظام بین الملل: مبانی و نمودهای عملی... مسعود اخوان کاظمی، مسعود روستاقی
۷۵-۱۰۵	عروج زیستمان های بدیل و ظهور اقتصادی هند در سیاست بین الملل... احمد جانسیز، سجاد بهرامی مقدم
۱۰۷-۱۴۵	واشکافی قطعنامه های شورای امنیت ناظر به کره شمالی؛ تحلیلی گفتمانی با نگاه فرکلاف... سید یوسف قرشی
۱۴۷-۱۷۶	چالش بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیا و هژمونی مالی اقتصادی آمریکا... محمد تقی زاده انصادی
۱۷۷-۲۰۸	جهانی شدن و منطقه گرایی اقتصادی در حوزه شورای همکاری خلیج فارس... رضا اکبریان، محسن شکری
۲۰۹-۲۴۲	علل تداوم مناقشه ایران و آمریکا پس از توافق هسته ای... فرزاد رستمی، مسلم غلامی حسن آبادی
۲۴۳-۲۶۶	میدان های منطقه ای و هژمونی در بین النهرین... افشین متقی، محمدرضا عبدالله پور، محسن دیانت
۲۶۷-۲۹۱	روایتگری به مثابه روش شناسی در جامعه شناسی تاریخی روابط بین الملل... سید علی منوری
3-11	چکیده انگلیسی مقالات

✓ داوران این شماره (به ترتیب الفبا):

- ✓ بهرام اخوان کاظمی، دانشیار علوم سیاسی و مطالعات منطقه ای دانشگاه شیراز
- ✓ حمید احمدی، استاد علوم سیاسی و مطالعات خاورمیانه دانشگاه تهران
- ✓ بهرام امیراحمدیان، استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران
- ✓ محمد علی بصیری، استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان
- ✓ حسین دهشیار، استاد روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی تهران
- ✓ مجید روحی، استادیار علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت
- ✓ شمس الدین صادقی، استادیار مطالعات منطقه ای و اقتصاد سیاسی انرژی دانشگاه رازی کرمانشاه
- ✓ هادی صادقی، استادیار علوم سیاسی و مطالعات منطقه ای دانشگاه شیراز
- ✓ حسین سیف زاده، استاد سیاست و روابط بین الملل کالج مونتگمری، راکویل ایالات متحده آمریکا
- ✓ محمد گل افروز، مدرس ژئوپولیتیک و جغرافیای سیاسی دانشگاه گیلان
- ✓ سید امیر نیاکوئی، دانشیار علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه گیلان

گواهی تعیین اعتبار علمی

بر اساس آیین نامه تعیین اعتبار علمی نشریات وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، نشریه با عنوان
سیاست جهانی داربند دانشگاه گیلان با همکاری انجمن ایرانی روابط بین الملل رتبه **B** در جلد کمیون برسی
نشریات علمی مورخ ۱۳۹۲/۱۵/۳۰ مطرح و با اعطای اعتبار علمی-پژوهشی موافقت شد. بدون شک تلاش
دست اندرکاران نشریه سهم بسزایی در گسترش مرزهای دانش و ارتقای کیفی و کمی جایگاه علمی کشور خواهد داشت.
عدم رعایت مفاد آیین نامه مذکور موجب ابطال تاییدیه خواهد شد.

منقر شریفی
مدیرکل دفتر سیاستگذاری و برنامه ریزی امور پژوهشی
دبیر کمیون نشریات علمی

راهنمای پذیرش و شیوه نگارش مقالات

حوزه جذب مقالات:

زمینه‌های پذیرش مقاله عبارت اند از: نظریه‌های روابط بین‌الملل، تاریخ روابط بین‌الملل، سیاست بین‌الملل، سیاست خارجی، روابط خارجی ایران، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، امنیت بین‌الملل و مسائل نظامی-استراتژیک، مسائل سیاسی کشورهای جهان اسلام، مسائل سیاسی اقتصادی کشورهای در حال توسعه، جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، مطالعات منطقه‌ای.

- فصلنامه سیاست جهانی برای مقاله‌هایی که به تبیین مسئله‌هایی می‌پردازند که اهمیت بیشتری برای ایران دارند الویت قائل است.
- عنوان مقاله باید گویا، واضح، متناسب با متن حداکثر در ده واژه و بیانگر اهمیت، ضرورت و تازگی موضوع پژوهش باشد.
- عنوان باید بطور بسیار ساده‌ای قابل درک باشد. در عنوان از واژه‌هایی همچون بررسی و مطالعه استفاده نکنید. در عنوان مخفف به کار نبرید و از نام‌های متداول استفاده کنید.
- مقدمه شامل طرح مسئله پژوهش، متغیرها، پرسش، فرضیه، روش و هدف پژوهش باشد.
- مسئله پژوهش، متغیرها، پرسش، فرضیه، روش و هدف پژوهش را به وضوح طرح کنید، به گونه‌ای که به وضوح مشخص شود که پژوهش در صدد یافتن چیست؟
- روش پژوهش متناسب با مسئله پژوهش انتخاب شود. این مجله برای پژوهش‌هایی که به روش تبیینی انجام می‌شوند الویت قائل است و پژوهش‌هایی که با روش توصیفی در صدد توصیف یک پدیده یا مفهوم هستند مورد نظر مجله نخواهند بود.
- مقاله باید شامل مرور دقیق ادبیات تحقیق حول پرسش پژوهش باشد. بررسی ادبیات تحقیق به نویسنده کمک می‌کند که ضرورت و اهمیت بررسی مسئله پژوهش را برای خوانندگان بیان کند.
- محتوای متن به دقت حول ارتباط یا پیوند متغیرها پردازش شود.

- در پردازش متن، شواهد و داده‌ها برای رد یا اثبات فرضیه، متناسب و منصفانه بکار گرفته شوند.
- داده‌ها و شواهدی که در پردازش متن بکار گرفته می‌شوند باید مستند به منابع معتبر باشند.
- محتوای متن مقاله باید به گونه‌ای پردازش شود که منسجم بوده و فاقد گسست باشد. در پردازش متن، واژه‌ها و مفاهیم را با دقت بکار ببرید.
- در نتیجه‌گیری مقاله، یافته‌های اصلی را بیان کنید به گونه‌ای که بیانگر برآورده شدن هدف پژوهش باشند. یافته‌ها باید بیانگر دانش افزایی مقاله و هم افزایی بر ادبیات تحقیق باشند. هر نتیجه‌گیری مفیدی بر اساس یافته‌ها، دلالتی بر بازبینی در یک رویه عملی یا نظری در زمینه موضوع پژوهش دارد.
- از لحاظ شکلی، مقاله باید شامل چکیده، مقدمه، رهیافت نظری، ادبیات پژوهش، بحث، نتیجه‌گیری و منابع باشد.
- چکیده در ۱۵۰ الی ۲۵۰ کلمه، از جمله شامل یافته‌های اصلی، روش پژوهش و سه الی پنج کلید واژه است، چکیده به دو زبان فارسی و انگلیسی و به گونه‌ای پردازش شود که بیانگر تصویری کوچک از مقاله باشد.
- در نوشتن چکیده فعل‌های جمله‌ها با زمان گذشته نوشته شود.
- واژه‌های کلیدی باید تداعی‌کننده نوآوری و بداعت پژوهش باشند.
- نوشتار مقاله باید به فارسی روان و ساده و براساس دستور خط فرهنگستان زبان و ادب فارسی نوشته شود. رعایت دستور زبان، نگارش صحیح و صریح جملات الزامی است.
- بخش‌های مختلف کلمات چندقسمتی، به ویژه «می» مضارع (مانند «می‌شود») و «ها»ی جمع (مانند «کتاب‌ها») با نیم‌فاصله از هم جدا شوند. برای این کار می‌توانید از فشار دادن هم‌زمان کلیدهای Ctrl و - استفاده کنید.
- مشخصات نویسنده یا نویسندگان شامل نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، وابستگی سازمانی و آدرس پست الکترونیکی ترجیحاً بر اساس استاندارد موسسه آموزشی نویسنده، به دو زبان فارسی و انگلیسی به چکیده فارسی و انگلیسی اضافه شود.
- ارجاعات و فهرست منابع به صورت درون‌متنی و طبق شیوه‌نامه ارائه شده توسط APA (انجمن روان‌شناسی آمریکا) نوشته شوند.

- در رفرنس‌دهی در درون متن از همان یا Ibid استفاده نکنید بلکه رفرنس‌ها را تکرار کنید.
- منابع لاتین با فونت Times New Roman 10 و بصورت صفحات تک ستونی نوشته شوند.
- چکیده فارسی با فونت بی نازنین ۱۱ و بصورت صفحه تک ستونی نوشته شود.
- متن مقاله با فونت بی نازنین ۱۲ و بصورت صفحات تک ستونی نوشته شود.
- پاورقی‌های لاتین با فونت Times New Roman 8 نوشته شود. قبل از کلمات لاتینی که در پاورقی نوشته می‌شوند فقط عدد درج شود و بلافاصله کلمه لاتین را بنویسید و از قرار دادن نقطه یا خط تیره و ... در فاصله بین کلمه و عدد در پاورقی اجتناب نمایید.
- در فهرست منابع، ابتدا منابع فارسی و سپس در قسمت دوم منابع لاتین را به ترتیب حروف الفبا بنویسید.
- دقت کنید که قبل از نوشتن منابع هیچ گونه علامتی از قبیل خط تیره و عدد قرار ندهید. بلکه صرفاً منابع را به ترتیب حروف الفبا در دو قسمت فارسی و انگلیسی لیست نمایید.
- تمامی اعداد داخل جداول و همچنین اعداد محورهای نمودارها به فارسی درج گردیده باشند. جداول باید فاقد خطوط عمودی باشند.
- تعداد کلمات مقاله شامل پانوشتها و منابع، بین ۸ الی ۱۰ هزار واژه باشد.
- مقاله توسط هیئت تحریریه مجله و با همکاری کارشناسان داوری شده و در صورت تأیید طبق سیاست‌های مجله منتشر خواهد شد.
- برای دریافت راهنمای جامع استانداردهای محتوایی و شکلی مقالات به سایت فصلنامه سیاست جهانی مراجعه نمایید.

ناشر: اداره چاپ و انتشارات دانشگاه گیلان

آدرس سایت: <http://interpolitics.guilan.ac.ir>

آدرس پست الکترونیکی: guilinterpolitics@gmail.com

دورنگار: ۰۱۳-۳۳۶۹۰۲۷۴

تلفن: ۰۱۳-۳۳۶۹۰۲۷۴

فصلنامه سیاست جهانی در سایت های زیر نمایه می شود.

<http://www.magiran.com>

بانک اطلاعات نشریات کشور:

<http://www.isc.gov.ir/?lan=fa>

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام:

تحول مفهوم امنیت در پرتو جهانی شدن و فناوری اطلاعات و ارتباطات نوین

احمد سلطانی نژاد*^۱ محمد حسین جمشیدی^۲ سجاد محسنی^۳

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۹/۱۸

تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۲/۲۵

چکیده

تحول در مفاهیم روابط بین الملل را می توان به عنوان متغیر وابسته تحول در محیط بین الملل مورد توجه قرار داد؛ محیطی که خود تحت تأثیر کنش های انسانی است. در روند تحولات محیطی و مفهومی همواره می توان نقطه عطفی را به عنوان شناسه تحولات قبل و بعد مشخص نمود و سیر تغییر مفهومی در روابط بین الملل را از آنجا ادامه داد. در این میان مفهوم امنیت نیز تحت تأثیر تحولات سطح کلان بین الملل دستخوش تغییر شده و با شروع روند جهانی شدن و تحت تأثیر فناوری اطلاعات و ارتباطات مفهومی چند بعدی یافته و این سؤال را مطرح می سازد که با شروع عصر جهانی شدن و ظهور فناوری های جدید، مفهوم امنیت دستخوش چه تغییراتی شده است. بر این اساس می توان گفت فناوری اطلاعات و ارتباطات به عنوان متغیری جدید مطرح است که در قالب نظریات «سایبر پلتیک» و مبتنی بر مفهوم ارتباطات فراتر از آنچه پیش از این مطرح می شد، ابعاد و تعابیر مختلف امنیت نظامی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و زیست محیطی را تحت تأثیر قرار داده است؛ بنابراین مقاله حاضر در تلاش است تا با استفاده از روش تبیینی به بررسی و تحلیل تحول مفهوم امنیت با توجه به متغیرهای جدید بپردازد.

واژگان کلیدی: امنیت، جهانی شدن، فناوری اطلاعات و ارتباطات، رئال پلتیک، سایبر پلتیک



۱- عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

۲- عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

۳- دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه تربیت مدرس

*نویسنده مسئول: soltani123@gmail.com

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که همواره مورد توجه اندیشمندان روابط بین‌الملل بوده؛ تحول مفاهیم این حوزه در انطباق با تحولات فضای واقعی بین‌المللی است که به نوعی معنا و مفهوم را به واقعیات بین‌المللی پیوند می‌زند. در واقع تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل به عنوان حوزه کنش انسانی را می‌توان در سطوح متفاوت مشاهده و دنبال کرد. با در نظر گرفتن این موضوع که گسترده‌ترین سطحی که تحول در آن روی می‌دهد سطح کلان نظام بین‌الملل بوده است که خود این سطح نیز در نتیجه تغییر در رویه کنشگران و کارگزاران بوده است (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۶۵۱). در کنار متغیر کنشگران، توالی رویدادهای تاریخی در بستر زمان نیز می‌تواند به عنوان مؤلفه دیگر تحول مفاهیم مورد توجه قرار بگیرد. در این راستا مفاهیمی چون امنیت نیز دچار تحول گردیده‌اند. بنابراین باید گفت که در عصر جدید بخش گسترده‌ای از تعریف امنیت تحت تأثیر گسترش فناوری‌های اطلاعاتی صورت پذیرفته است.

به نظر وبر هر مفهوم سازی به ناچار همراه با نوعی ساده سازی انتزاعی است در نتیجه مفاهیم برساخته‌هایی هستند که می‌توانند در معرض تغییر دائمی قرار بگیرند؛ یعنی مفاهیم از یک سو مرجع بیرونی عینی ندارند و ساخت‌های نظری هستند و در نتیجه به تبع تحولات و تنوعات نظری دگرگون می‌شوند و از سوی دیگر آنچه به آن اشاره می‌کنند یعنی به اصطلاح واقعیت یا امر واقع نیز خود در حال دگرگونی است (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۶۴۹). در زمینه تحول مفاهیمی مانند امنیت نیز تا حدود زیادی تحول در دو حوزه محیطی و نظری منجر به تحول در مفهوم امنیت شده است که ورود به عصر جهانی شدن می‌تواند به عنوان نقطه کانونی مورد توجه قرار بگیرد. جهانی شدن آمیخته‌ای از فرصت و تهدیدات امنیتی است که با توجه به ساختار ایدئولوژیک و سیاسی هر کشوری، ترکیب آن تغییر کرده و طیفی از تهدید تا فرصت کامل را در بر می‌گیرد. از سوی دیگر بسته به تحرک و پیشرفت در ساخت فناوری و نهادهای جدید معمای امنیتی به طور فزاینده و مسائل مرجع امنیتی به صورت گسترش یابنده متعدد شده و از علایق فرد و سازمان و رژیم سیاسی تا کشور را در

بر می‌گیرد (سیف زاده، ۱۳۷۹: ۲۱۳ و ۲۲۵). در این راستا با تغییر در علایق فردی و سازمان و رژیم سیاسی، مفاهیم نیز با تغییراتی خود را با محیط تطابق می‌دهند. بنابراین درک انسان‌ها از مفهوم امنیت نیز دستخوش تغییر و تحول شده است و افزون بر تهدیدات ملموس گذشته جهان امروز با چالش‌های امنیتی پیچیده‌ای روبروست که به سادگی مرزهای جغرافیایی را در می‌نورد. این تهدیدات جدید طیف وسیعی از موضوعات مانند تروریسم، جرایم بین‌المللی، امنیت انرژی، جنگ سایبری و مسائل مربوط به تغییر آب و هوایی را در بر می‌گیرد و دولت‌ها به خوبی دریافته‌اند که ابزار نظامی برای فائق آمدن بر این تهدیدات کارگر نیست و تعامل حکومت‌ها و دیگر بازیگران عرصه بین‌الملل در این خصوص، جایگاه ویژه‌ای یافته است. بنابراین با توجه به تغییرات چندبعدی در محیط بین‌المللی و علایق بازیگران سیاسی و فردی این سؤال مطرح می‌شود که مفهوم امنیت با در نظر گرفتن تغییرات محیط بین‌الملل و با شروع فرایند جهانی شدن و اثرگذاری توسعه فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی چه تغییراتی را تجربه کرده است؟ علاوه بر این تغییر در مفهوم امنیت چه حوزه‌هایی از ابعاد امنیت سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و زیست‌محیطی را تحت تأثیر قرار داده است و در نهایت اینکه مفهوم امنیت چه تغییراتی را در مقایسه با پیش از عصر جهانی شدن تجربه کرده است؟

در پاسخ، به نظر می‌رسد که تحت تأثیر تحولات بین‌المللی و با شروع عصر جهانی شدن، مفهوم امنیت با تغییر کلان مواجه شده است که تصور از تهدید تحت تأثیر فناوری‌های جدید تعابیر متفاوت یافت. بنابراین با توجه به بافت و ساختار اجتماعی، مفهوم تهدیدات امنیتی نیز تغییر کرد و بعد نسبی و ذهنی بودن تهدید نیز ورد توجه قرار گرفت. نسبی به این معنا که امنیت پدیده‌ای ثابت و مشخص نیست عامل زمان، ایدئولوژی و اوضاع و احوال بین‌المللی و همچنین موقعیت کشور و دید رهبران در کیفیت و کمیت امنیت تأثیر بسزایی دارد و از این روست که امنیت و حدود و طرق تحصیل و حفظ آن در جهان امروزی با زمان قبل از این پدیده‌ها تفاوت

فاحشی داشته است. ذهنی بودن امنیت نیز به این معناست که کمیت و کیفیت امنیت به نظری که دولت و مردم نسبت به تهدید احتمالی دارند وابسته است و که بر مبنای آن مفهوم «تهدید^۱»، «برساخته بودن امنیت^۲» و «امنیت ذهنی^۳» به عنوان بخش جدایی ناپذیر امنیت مطرح است.

در این ارتباط می توان بحث را در دو بخش تحول مفهوم امنیت قبل از جهانی شدن و نقش رئال پلیتیک^۴ و تفسیر غالب واقع گرایانه از امنیت و امنیت به مفهوم سایبرپلیتیک^۵ آن مطرح ساخت که در این حالت فناوری اطلاعات و ارتباطات با نفوذپذیر کردن مرزها امنیت را از حالت کلاسیک و میان دولت ها به بازیگران فرو ملی و فراملی نیزانتقال داده است. بر این اساس می توان گفت فناوری اطلاعات و ارتباطات به عنوان متغیری جدید مطرح است که در قالب نظریات «سایبر پلیتیک» و مبتنی بر مفهوم ارتباطات، ابعاد مختلف امنیت نظامی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و زیست محیطی را تحت تأثیر قرار داده است.

این پژوهش تلاش دارد تا ابتدا به بحث مفهوم امنیت و فناوری اطلاعات و ارتباطات قبل از پدیده جهانی شدن پردازد که جهانی شدن به عنوان نقطه عطفی در تحول مفهوم امنیت مورد توجه قرار گرفته است. سپس با بررسی این نقطه عطف؛ تحول مفهوم امنیت در پرتو تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات بررسی خواهد شد. در ادامه با توجه به اهمیت رسانه های ارتباطی حرکت مفهوم امنیت تحت تأثیر متغیرهای محیطی مورد توجه قرار خواهد گرفت تا از این طریق به افزایش اهمیت بعد ذهنی بیش از بعد عینی پرداخته شود و تأثیر فناوری اطلاعات و ارتباطات بر توسعه ابعاد امنیت بخش نهایی کار خواهد بود چرا که یکی از مهم ترین ویژگی های فناوری اطلاعات و ارتباطات؛ چندبعدی کردن مفهوم امنیت بوده است.

1 . Threat
2 . Constructed
3 . Subjective
4 . Real politic
5 . Cyber politic

۱. پیشینه پژوهش

با توجه به اهمیت موضوع امنیت؛ طبیعتاً پژوهش‌های متعددی در این حوزه به رشته تحریر درآمده است که تلاش کرده اند مباحث امنیتی را مورد تحلیل قرار دهند که هرکدام از کارایی خاص خود را داشته است که البته از میزانی از نارسایی نیز برخوردار بوده اند. در زیر به عنوان نمونه به چند منبع مرتبط باموضوع مورد پژوهش اشاره خواهیم داشت.

۱). نبی الله ابراهیمی در مقاله «بررسی مقایسه ای مفهوم امنیت در مکاتب متأخر امنیتی» به بررسی مفهوم امنیت در مکاتب جدید امنیتی مانند مکتب انگلیسی، کپنهاگ، ولز، پاریس و پسا استعماری می پردازد. وی مبنای مقایسه مکاتب را بر معیار مرجع امنیت قرار داده و بر این مبنای مقایسه هستی شناسی، معرفت شناسی و روش شناسی این مکاتب در حوزه امنیت پرداخته است. در ادامه وی به دنبال اثبات این فرضیه است که مرجع امنیت در مکتب انگلیسی فرد و دولت، در مکتب ولز فرد و مردم، در مکتب کپنهاگ دولت و اجتماع، در مکتب پاریس جامعه یا اجتماع سیاسی و در پسا استعماری فرودستان جنوبی هستند.

۲). مقاله «نظارت بر اطلاعات در نظام های مردم سالار: در جستجوی چارچوبی تحلیلی» مبحثی است که توسط رضا خلیلی نوشته شده است. وی تلاش کرده تا میان سه کلیدواژه امنیت، اطلاعات و نظام های مردم سالار رابطه برقرار کند. وی یکی از مهم ترین ابعاد امنیت جدید را امنیت اطلاعاتی می داند که فرایند نظارت بر آن از حالت یکجانبه و شخصی به سمت نظارت قانونی و چندجانبه در حال تکوین بوده است.

۳). هادی تاجیک و سمیه کاریخش در «رویکرد مکتب انگلیسی به مفهوم امنیت در روابط بین الملل» به بررسی دقیق مفهوم امنیت در مکتب انگلیسی پرداخته اند. از دید نویسندگان مقاله از میان نظریات کلاسیک روابط بین الملل تنها نظریه ای که دیدگاه متفاوتی به مفهوم امنیت داشته، نظریه مکتب انگلیسی بوده است که در

بررسی گرایش های موجود در این مکتب نیز فاصله ای قابل توجه در خصوص تأمین امنیت برای دولت و یا تأمین امنیت برای ملت وجود دارد.

۴. مقاله «دگرگونی در نظریه ها و مفهوم امنیت بین المللی» نوشته محمود یزدان فام است که از دید وی امنیت مفهومی پیچیده، متعارض و مبتنی بر رویکردها و نظریاتی است که پژوهشگران از آن استفاده می کنند. مقاله مذکور بر آن است تا مفهوم امنیت را در قالب نظریات واقع گرایی، لیبرالیسم، مکتب کپنهاک، سازه انگاری و انتقادی تفسیر کند تا از این طریق بتواند به تفاوت و تغییر مفهوم امنیت در این نظریه ها اشاره کند.

۵. محمدرضا تاجیک در مقاله «موج چهارم امنیتی و پارادوکس های امنیت ملی در ایران امروز» تلاش دارد تا به ماهیت متغیر مفاهیم در دنیای جدید اشاره کند. از دید وی چگونه می توان در زمانه ای که موجودیت فاعل شناسا و استعداد و بازنمایی آن به شدت به مخاطره افتاده است و عده ای خبر از مرگ انسان به عنوان سوزه می دهند و عصر ما را عصر گسست و پیوست بلاانقطاع؛ عصر هویت های کدر و ناخالص می دانند درباره امنیت انسانی و اجتماعی سخن گفت؟. وی عقیده دارد که امنیت حالتی سیال به خود گرفته است و تفسیرها از امنیت مثبت و منفی به معنای امنیت به صورت ایجابی و سلبی گسست یافته است.

۶. حمیرا مشیرزاده در «تکثر معنایی و تحول مفاهیم در روابط بین الملل» بر آن است که تنوع و تکثر معنایی و دگرگونی مفاهیم از ویژگی های مهم روابط بین الملل است. از دید وی گستره معنایی مفاهیم به تبع زمینه های زمانی و مکانی خاص متحول می شوند و همچنین در گفتمان ها و پارادایم های مختلف، مفاهیم به اشکال متفاوتی تعریف می شوند.

۷. محمدرضا تاجیک در مقاله دیگری تحت عنوان «رسانه و بحران در عصر فراواقعیت (با تأکید بر بحران هویت)» تلاش کرده است تا به ارتباط میان بحران امنیتی و رسانه توجه کند. از دید وی رسانه می تواند در یک سو منجر به ایجاد بحران های امنیتی گردد یا بر اساس ارائه تصویر و تفسیری متفاوت بحران های

هویتی را کاهش دهد. از دید وی رسانه، زبان گویا و غیر قابل کنترل است که واسطه فعال ارتباط و تفاهم یا تزاخم میان شهروندان واحدهای ملی و فراملی است. از این رو هم می تواند پیام آور صلح، آرامش و امنیت باشد و هم زمینه ساز جنگ و ناآرامی و بحران.

به طور کلی ادبیات حوزه امنیت را می توان به دو دسته امنیت عینی و امنیت ذهنی تقسیم کرد. آن دسته از آثاری که امنیت را به صورت عینی مورد توجه قرار داده اند تلاش کرده اند تا رابطه امنیت با متغیر سرزمین و دولت پیوند یابد به صورتی که شرایط امنیتی یک بازیگر به صورت موردی بررسی شده است. دسته دوم منابع مرتبط با حوزه امنیت، منابعی هستند که امنیت را از دیدگاه مفهومی مورد توجه قرار می دهند. در این دسته از منابع، مفهوم امنیت در نظریات مختلف روابط بین الملل مورد توجه قرار گرفته است که طیف گسترده ای از نظریات کلاسیک و پساساختارگرایانه را در بر گرفته است. در این میان پژوهش حاضر ضمن بررسی منابع موجود تلاش کرده است تا نارسایی موجود در پژوهش های پیشین را با توجه به مؤلفه زمان و نظریات روابط بین الملل و با قرار دادن فرایند جهانی شدن و گسترش فناوری اطلاعات و ارتباطات به عنوان نقطه عطف در تحول مفهوم امنیت مورد بررسی قرار دهد همچنین به روند تحول مفهوم امنیت پس از جهانی شدن و مقایسه آن با مفهوم امنیت در نظریات کلاسیک دیدی روشن تر به تحول مفهوم امنیت ارائه دهد.

۲. تحول مفهوم امنیت قبل از پدیده جهانی شدن

دیدگاه کلاسیک به امنیت تا حدود زیادی بحث امنیت را به مرزهای سرزمینی یک کشور گره می زند تا جایی که تفسیر از مفهوم امنیت تا حدود زیادی تحت تأثیر مرزهای سیاسی و تهدیدهای عینی قرار می گیرد به همین خاطر با قرار دادن معاهده وستفاليا در سال ۱۶۴۸ به عنوان نقطه عطفی در پیدایش ملت- دولت، در تعریف مفهوم امنیت؛ به امنیت دولت ها توجه می کردند (قوام و قیصری، ۱۳۹۱: ۱۲). بر این اساس دولت ها قدرتمندترین بازیگران در نظام بین الملل شناخته شده اند و امنیت

مهم‌ترین وظیفه دولت‌هاست، دولت‌ها همواره معتقد بوده‌اند که برای حفاظت امنیت باید به خود متکی باشند و هیچ راه دیگری در جهانی که مبتنی بر خودیاری است، وجود ندارد. (اسمیت و بلیس، ۱۳۸۸: ۵۶۷-۵۶۶). پس اصول واقع‌گرایانه بر روابط میان بازیگران حاکم شد؛ به این معنا که در کنار دولت‌محوری، حاکمیت محوری، بی‌اعتمادی و اصل خودیاری، امنیت نیز چهره‌ای نظامی به خود گرفت تا سایر تسهیلات در دولت رئالیستی در خدمت این بعد از امنیت قرار بگیرد چراکه دیدگاه واقع‌گرایی و به‌خصوص نواقح‌گرایی اصل «بقا» را که در نتیجه انباشت قدرت و در شرایط فقدان اقتدار مرکزی در نظام بین‌الملل است پیش‌شرط دستیابی به سایر اهداف در این حوزه نظری می‌داند که مفهوم امنیت را نیز در خود مستتر دارد (قوام، ۱۳۸۴: ۸۷).

والتز نیز در خصوص اهمیت اصل بقا اظهار دارد: «در ورای انگیزه بقا، اهداف دولت‌ها بی‌نهایت متفاوت است». واقع‌گرایان با طرح مفهوم بقا، امنیت را مترادف با بقا تلقی می‌کنند و بقا نیز به معنی امکان ادامه حیات دولت - کشور در نظام بین‌الملل است. که با توجه به این تعریف جنگ و تهدیدات مشابه آن در چارچوب تهدیدات امنیتی قرار می‌گیرند. در رهیافت واقع‌گرایی؛ اقتصاد، جغرافیا، سیاست و فرهنگ در مسائل امنیتی از آن‌رو مهم شناخته می‌شوند که می‌توانند در عامل نظامی تأثیرگذار باشند.

بر همین اساس از نظر رئالیست‌ها هر چیزی ممکن است بر امنیت تأثیرگذار باشد. با این اوصاف، محور تمرکز واقع‌گرایی در موضوع امنیت، نظامی است و برخی از واقع‌گرایان اصلاحاتی را در این زمینه صورت داده‌اند. به گفته استفن والت، مطالعات امنیتی به‌عنوان مطالعه تهدید، استفاده و کنترل نیروی نظامی تعریف می‌شود و شرایط و روش‌هایی را که نیروی نظامی ایجاد می‌کند و بر افراد و جوامع تأثیرگذار است، به‌خصوص سیاست‌هایی که دولت در پیش می‌گیرد تا مقدمات جلوگیری از جنگ یا درگیر شدن در آن را فراهم آورند مورد بررسی قرار می‌دهد. یکی از نظریات با ریشه‌های رئالیستی که تلاش کرد تا تفسیر موسعی از امنیت ارائه دهد مکتب کپنهاک

و بوزان بوده است با این وجود امنیت تنها در قالب دولت و تعریف می‌گردد و مرزها همچنان مهم‌ترین مرجع امنیت قلمداد می‌شدند (عبداله خانی، ۱۳۸۹: ۳۰، ۷۹، ۸۰). بنابراین در نگرش کلاسیک به مفهوم امنیت، سیستم‌های ارتباطی درون سیستمی از ویژگی‌های خاصی برخوردار است که منجر به شکل‌گیری ساختارهای معینی شده‌اند و در برگیرنده چهار عنصر بوده‌اند که شامل:

- (۱). سیستم فرستنده که متشکل از کشورهاست.
- (۲). محتوای ارتباطات که قدرت صرف است.
- (۳). گیرنده ارتباطات و محتوای آن که همان کشورها می‌باشند.
- (۴). کانال ارتباطات که متشکل از کانال‌های رسمی موجود بین کشورهاست. (قاسمی، ۱۳۹۱: ۱۵۷-۱۵۶).

نظریه پردازان حوزه امنیت تا حد زیادی موضوع امنیت را بر ارتباطات برتری بخشیده‌اند به صورتی که اطلاعات در راستای مقاصد نظامی پیگیری می‌شد. در این میان کارل دویچ^۱ مفهوم ارتباطات و شبکه‌های ارتباطی را مطرح ساخت که در واقع برآمده از اصل نفوذپذیری مرزها و پذیرش نقش بازیگران فرا دولتی و فرو دولتی در ایجاد ارتباطات، امنیت و یا ناامنی بوده است اما مفهوم ارتباطات کارل دویچ با آنچه امروزه به عنوان فناوری ارتباطات مطرح است متفاوت بوده است. منظور دویچ از ارتباطات بیشتر در حوزه همگرایی بوده است. وی مرزهای سیاسی را در مقایسه با نظریات واقع‌گرایانه بازتر می‌داند که تحت تأثیر تفکرات لیبرالیستی به بازیگران غیر دولتی نیز توجه دارد. از دید دویچ شاخصه همه اجتماعات میان افراد وجود حجم چشم‌گیری از مبادلات میان آن‌هاست. بر این اساس مناطقی را متصور می‌شود که شدت مبادلات نشان دهنده مرکز و هرچه از مرکز به سمت مرزها حرکت کنیم از شدت مبادلات کاسته می‌شود که در واقع وی به دو نوع مرز کارکردی یا پله ای و آستانه ای در نظریه سیستمی خود اشاره دارد. (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۴۲-۴۱). دهه ۱۹۷۰ میلادی را می‌توان به عنوان یکی از نقاط تاریخی کانونی در نظر داشت که فناوری

اطلاعات و ارتباطات حرکت فزاینده خود را شروع کرد. در آغاز این دهه این تصور به وجود آمد که فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات آسیب‌پذیری دولت را افزایش دهند و دولت‌ها نیز به این نتیجه رسیدند که این حجم بالای اطلاعات غیرقابل کنترل است. از دید حکمرانان سیاسی، این اطلاعات می‌تواند با تغییر دیدگاه شهروندان منجر به بحران‌های سیاسی گردد؛ اما از دید نظریه‌پردازان کلاسیک و به‌خصوص واقع‌گرایان این تجربه جدیدی برای دولت‌ها نیست چراکه با گسترش رادیو و تلویزیون و اهمیت یافتن نقش این رسانه‌ها نیز چنین نگرانی ایجاد شده بود اما دولت‌ها توانستند آن را به کنترل خود درآورند و در راستای مقاصد سیاسی خود به کار برند. (Eriksson, Giacomello, 2006: 223- 224).

به عبارت دیگر می‌توان گفت که مفهوم سنتی رسانه‌های خبری و اطلاعاتی در زمینه تحول مفهوم امنیت در ابتدا بر آن بود که ظهور رسانه‌هایی مانند رادیو و تلویزیون هرچند تأثیر گسترده‌ای بر گسترش اطلاعات و ارتباطات داشت اما نتوانست مفهوم امنیت را دچار تحول کند چراکه دولت حاکم به خاطر حساسیت بر روی رسانه‌های مذکور در ابتدا کنترل و مالکیت آن‌ها را در دست گرفت تا از این طریق بتواند ضمن کنترل جریان اطلاعات و ارتباطات از این فناوری‌ها استفاده به مطلوب نماید؛ علاوه بر این جریان اطلاعات و ارتباطات نیز جریانی یک‌سویه بوده که از سوی دولت به مردم القا می‌شد.

این در حالی است که با گسترش فناوری اطلاعات و ارتباطات به مفهوم امروزی قابل‌مقایسه نیست چراکه این فناوری از حوزه انحصاری دولت خارج است و جریان اطلاعات به مانند گذشته یک‌سویه نبوده است و دیگر اینکه در واقع هدف رسانه‌های جدید، بازیگران غیردولتی بوده است؛ بنابراین ضمن نفوذپذیر کردن مرزها از طریق تغییر از درون و شکل‌دهی مفاهیم و معماهای جدید مفهوم امنیت را نیز به‌صورت خودبه‌خود تغییر خواهد داد؛ به عبارت دیگر می‌توان فناوری اطلاعات و ارتباطات را متغیر مستقلی دانست که تعبیر و تفسیر مفهوم امنیت به آن وابسته شده است.

۳. جهانی شدن؛ نقطه عطف تحول مفهوم امنیت

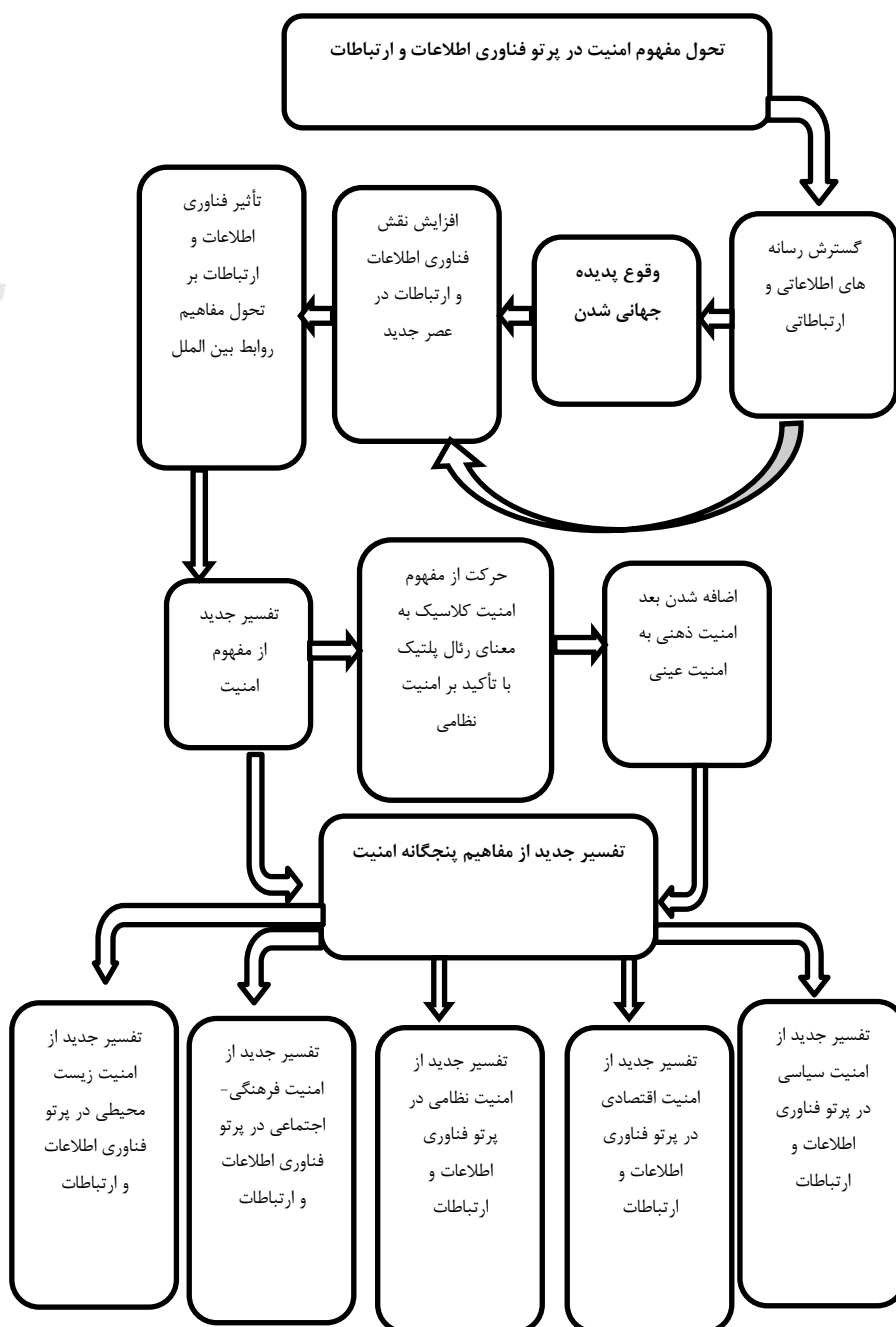
اگر بگوییم که جهانی شدن تا حدود زیادی متأثر از گسترش وسایل اطلاعاتی و ارتباطی بوده است نمی‌توان این نکته را انکار کرد که پدیده جهانی شدن نیز به گسترش این ابزارها کمک کرده است و لذا تا حد زیادی به تغییر تفسیرها و تعبیرها از امنیت منجر شده است. بنابراین به صورت ضمنی می‌توان جهانی شدن را به عنوان نقطه عطف تحول مفهوم امنیت در نظر گرفت. با شروع فرایند جهانی شدن قدرت اطلاعات در حال رشد بوده است به نحوی که به عنوان یک عنصر قدرت ملی در عصر جهانی شدن و انقلاب اطلاعات مطرح می‌شود. فناوری اطلاعات و ارتباطات سرعت جهانی شدن را افزایش داده است و بر روی توزیع قدرت میان بازیگران بین‌المللی تأثیر می‌گذارد؛ به عبارت دیگر قدرت بازیگران غیردولتی در نتیجه انقلاب اطلاعات و ارتباطات در جوامع ملی در حال افزایش است و این تغییر تأثیر به مراتب گسترده‌ای بر روی مفهوم قدرت و امنیت دولت ملت داشته است (kohara, 2005: 39). به تعبیر دیگری می‌توان گفت که فناوری اطلاعات و ارتباطات امنیت دولت‌ها را با تهدید و فرصت‌هایی مواجه کرده است که به تبع آن تعریف از مفهوم امنیت نیز به عنوان متغیری وابسته از تحولات محیطی تغییر یافت. بنابراین در جهت تطابق مفهوم امنیت با واقعیات امنیتی تلاش‌هایی صورت گرفت و مفهوم امنیت به امنیت افراد انسانی، امنیت اجتماعی و امنیت سیستمی تغییر یافت (Nesadurai, 2004: 462). با اوج‌گیری روند جهانی شدن که از دهه ۱۹۷۰ شروع شده بود در دهه ۱۹۹۰ بسیاری از محققان و روزنامه‌نگاران آمریکایی بحث «بزرگراه اطلاعاتی»^۱ را مطرح کردند؛ و به خصوص پس از ریاست جمهوری بیل کلینتون این اصطلاح جنبه عمومی پیدا کرد و در پی آن ویلیام گیبسون^۲ اصطلاح «فضای سایبر»^۳ را عنوان کرد و در نهایت مانوئل کاسلز^۴ اولین و شاید تأثیرگذارترین فردی بود که «عصر دیجیتالی»^۵ را

1 . Information Highway
 2 . William Gibson
 3 . Syberspace
 4 . Manuel Castells
 5 . Digital age

پیشگویی کرد. وی اظهار می‌کند قبل از دهه ۸۰ اطلاعات اولین و نخستین منبع تولید مادی در دانش اقتصاد بوده است. خدمات حیاتی مانند بانکداری، مسافرت‌های هوایی، توزیع آب و انرژی بیشتر مبتنی بر فناوری اطلاعات است. وی به‌عنوان یکی از نخستین نظریه‌پردازان این حوزه به سه موضوع مهم در نتیجه گسترش فناوری اطلاعات و ارتباطات توجه می‌کند که شامل جامعه شبکه‌ای جهانی، کاهش قدرت حاکمیت بر ملت - دولت و ظهور هویت‌ها و اجتماعات جای‌گزین می‌شود. یکی از راه‌هایی که دولت‌ها و متخصصان مورد توجه قرار داده‌اند کنترل اطلاعات به‌منظور حفظ حاکمیت و افزایش امنیت ملی بوده است. در گذشته سیستم اطلاعاتی که رابطه مستقیمی با امنیت ملی نیز داشت به‌صورت یک‌جانبه از دولت به سمت مردم در جریان بود اما در سال‌های اخیر به‌صورت تدریجی سازمان‌های رسانه‌ای حرفه‌ای سازمان‌های حقوق بشر و سازمان‌های این‌چنینی یاد گرفته‌اند که از این ابزار استفاده مطلوب کنند تا بتوانند اطلاعات غیردولتی را توزیع کنند. در این جریان بین‌المللی تصاویر و پیام‌ها به‌صورت گسترده‌ای افزایش یافت و صرفاً از حالت رسمی و میان دولتی رهایی یافت. (Eriksson, Giacomello, 2006: 223- 224).

بنابراین می‌توان گفت که جهانی شدن نقطه عطفی است که تحول مفهوم امنیت مانند سایر تحولات در کنار آن معنا و مفهوم یافته است چراکه جریان آزادانه اطلاعات و ارتباطات خارج از کنترل دولت‌ها به مسائل امنیتی جدید و در نتیجه تعریف جدید از امنیت منجر شده است که تقریباً تمام حوزه‌های بشری را در بر می‌گیرد.

در نمودار زیر می‌توان تحول مفهوم امنیت را در پرتو فناوری اطلاعات و ارتباطات به صورت خلاصه ملاحظه کرد.



در مقایسه با دوران قبل از جهانی شدن در دوره سایبرپلتیک، جهان مجموعه‌ای از دستگاه‌های ارتباطی عظیم و پیچیده است که از میلیون‌ها سیستم ارتباطی همپوش تشکیل شده است و مدل تار عنکبوتی بین واحدها شکل می‌گیرد. در اینجا چهار مفهوم اساسی مربوط به دوران سنتی علم روابط بین‌الملل متحول می‌گردد به صورتی که:

- (۱). دولت دیگر انحصار گذشته خود را از دست می‌دهد،
- (۲). حاکمیت به‌عنوان اندیشه محوری و سنگ زیربنایی تئوری‌های روابط بین‌الملل در ابعاد داخلی و خارجی متحول و فرسوده شده و جایگاه سابق خود را از دست داده است.
- (۳). دیپلماسی سنتی روبه‌زوال می‌رود؛
- (۴). قدرت مفهوم سنتی خود را از دست می‌دهد و در قالب سایبرپلتیک مطرح می‌شود بنابراین در این دوره مهندسی سیستمی و مدیریت سیستمی در عرصه روابط بین‌الملل به جای استفاده انحصاری از دیپلمات‌ها اهمیت می‌یابد. (قاسمی، ۱۳۹۱: ۱۵۸-۱۵۷) که این انتقال خود نمایانگر توجه بیشتر جهانی شدن به بعد نرم در حوزه سیاست در روابط بین‌الملل است.

اگرچه امنیت در مفهوم سخت‌افزاری خود همچنان اهمیت دارد اما مفهوم نرم‌افزاری آن در عصر اطلاعات مؤثرتر و رایج‌تر شده است. در این فضا، جریان گسترده کالا، خدمات، پول و اطلاعات گسترش یافته است بنابراین تأمین امنیت هر یک از این موارد نیز به‌عنوان مشکلات جدید امنیت، اهمیت می‌یابد که در وهله اول نیازمند بازتعریف مفهوم جدید امنیت و سپس پوشش مشکلات جدید امنیتی در زیر مفهوم تعریف شده است. در این میان حتی خود پدیده جهانی شدن برای بسیاری از بازیگران بین‌المللی به‌عنوان تهدید امنیتی مطرح شده است. از دید این بازیگران جهانی شدن خود به یک بعد از تعریف امنیت تبدیل شده است که هیچ بازیگری نمی‌تواند در مقابل آن ایستادگی کند و هیچ جامعه بسته‌ای نیز نمی‌تواند بدون آن توسعه یابد. در نتیجه دولت‌ها تعاریف خود را از امنیت تغییر داده‌اند بر همین اساس

بیش از پیش خود را لیبرالیزه می‌کنند و خود را مجبور به شفافیت و پاسخ‌گویی می‌کنند؛ بنابراین جهانی‌شدن، امنیت را از حالت دولت‌محوری به سمت امنیت بازیگران غیردولتی و سازمان‌های بین‌المللی سوق می‌دهد که این فرایند قدرت دولت‌ها را کاسته و حاکمیت را از حالت مطلق بودن خارج کرده است. علاوه بر این امنیت انسانی^۱ و امنیت پایدار^۲ به‌عنوان مفاهیم کانونی مطرح می‌شوند (kohara, 2005: 39-40). بر همین اساس می‌توان گفت که جهانی‌شدن حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و زیست محیطی را تحت تأثیر قرار داده است و به تبع آن بحران‌های جدید امنیتی را نیز در این شاخه‌ها ایجاد کرده که موجب نگرانی دولت‌ها و در نتیجه بازتعریف مفهوم امنیت بر اساس شرایط جدید شده است.

۴. تحول مفهوم امنیت در پرتو فناوری اطلاعات و ارتباطات نوین

در پرتو فناوری‌های جدید مفاهیم علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل نیز دچار تحول شده است. در این میان مفاهیمی مانند امنیت نیز از این قاعده مجزا نبوده است. به‌عبارت‌دیگر می‌توان گفت که با تحولات بین‌المللی جدید، مفاهیم و نظریه‌های روابط بین‌الملل نیز به‌عنوان مفاهیمی «پسینی» دچار تحول گردیده‌اند. در تعریف این فناوری می‌توان گفت که فناوری اطلاعات به تمام فناوری‌هایی اشاره دارد که به تولید، جمع‌آوری، توزیع و ذخیره اطلاعات اشاره دارد (Singh, 2002: 2).

ساندرا از تحولات در عصر فناوری با عنوان «فرانواوری» یاد می‌کند که از دید وی فناوری‌های نوین اطلاعاتی و ارتباطی عبارتند از ترکیب کامپیوترها، رسانه‌های گروهی و نرم‌افزارهایی که با کمک یکدیگر نوعی محیط مجازی متشکل از شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطی را در عرصه بین‌الملل تشکیل می‌دهند. تفاوت و برتری این فناوری‌ها در این است که موجب سرعت و دگرگونی در ماهیت تعامل و ارتباطات جامعه بشری و همچنین ارتباط انسان با محیط اطراف و شتاب تغییرات نهادی در عرصه بین‌المللی در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شده است. اهمیت شبکه‌های ایجاد شده توسط این فناوری‌ها به حدی است که اکثر محققین روابط

¹. Human Security

². Sustainable Security

بین‌الملل از منظرهای مختلف به آن‌ها توجه کرده‌اند. روز کرانس به دولت مجازی، دبیرت^۱ و آرکولا^۲ به امنیت شبکه ای، اسپار^۳ به بازارهای شبکه ای و گریفی^۴ به شرکت‌های فراملی و کوهن و نای به شبکه‌های اطلاعاتی اشاره کرده‌اند (وحیدی، ۱۳۸۶: ۷۰۳). در این میان، مسئله اصلی این است که کاربردهای فناوری اطلاعات و ارتباطات برای امنیت ملی و بین‌المللی چیست؟

در زمینه تأثیر فناوری اطلاعات و ارتباطات بر مفهوم امنیت دودسته از نظریه‌پردازان وجود دارند. گروهی بر این عقیده‌اند که این ابزار به بهترین وجه می‌تواند مفهوم امنیت را کمرنگ و مفهوم صلح را جای‌گزین آن کند به این معنا که می‌تواند به مفهوم امنیت معنایی مثبت و ایجابی ببخشد. در این مسیر مفهوم امنیت به امنیت شرکت‌ها، سازمان‌های غیرانتفاعی، جنبش‌های اجتماعی، شبکه‌های فراملی و افراد منجر شود پس با تغییر تفسیر از امنیت بازیگران امنیت نیز تغییر می‌یابد و همان بازیگران نیز تأمین‌کننده امنیت می‌باشند؛ اما مشکل اصلی در این تعریف از تحول مفهوم امنیت تحت تأثیر فناوری اطلاعات این است که انقلاب اطلاعات، امنیت را به نگرانی و موضوع موردتوجه تمام بخش‌های جامعه تبدیل می‌کند.

گروه دوم که همان نظریه‌پردازان رئالیسم کلاسیک هستند؛ معتقدند که هرچند فناوری اطلاعات و ارتباطات گسترش یافته است اما مفهوم کلاسیک امنیت به معنای امنیت دولت در قالب نظامی و جریان اطلاعات رسمی همچنان جایگاه خود را حفظ کرده است. (Eriksson and Giacomello, 2006: 222-223). این گروه از نظریه‌پردازان به بعد ذهنی و مجازی تهدیدات توجهی ندارند در صورتی که باید این نکته را پذیرفت که واقعیت وجود تهدیدات سایبری به‌عنوان بعد جدیدی از امنیت و تهدید قابل توجه است به صورتی که به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های امنیتی بازیگران دولتی قرن ۲۱ تبدیل شده است. اهمیت این موضوع تا جایی است که شورای ملی تحقیقات آمریکا اظهار کرده است که «تروریست‌های فردا ممکن است با کیبورد

^۱. Deibret

^۲. Arquila

^۳. Spar

^۴. Gereffi

بیشتر از بمب، آنچه را که می‌خواهند انجام دهند؛ بنابراین در این مورد دیدگاهی وجود دارد که همان‌گونه که جوامع و حکومت‌ها با توجه به فناوری اطلاعات بیشتر قابل‌اتکا هستند به همان میزان نسبت به تهدیدات سایبری آسیب‌پذیرند. یکی از مهم‌ترین بحث‌های حمله سایبری این است که مرز داخلی و بین‌المللی، حوزه نظامی و اجتماعی، عمومی و خصوصی و صلح جنگ کمرنگ می‌شوند. در این سیستم حاکمیت و امنیت به مفهوم قبلی جایگاه خود را از دست می‌دهد و در نتیجه حاکمیت داخلی به چالش کشیده می‌شود. (Eriksson and Giacomello, 2006: 225-227). هرچند سنت‌گرایان مفهوم امنیت را به‌عنوان مفهومی که باید مطابق با شرایط تغییر کرده و تفسیر شود نمی‌پذیرند و همچنان بر تعریف سنتی خود پایبند هستند اما دیگران بر این عقیده هستند که مفهوم امنیت باید گسترده‌تر تعریف شود تا شامل تهدیدات و چالش‌های جدید اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی گردد. یکی از مکاتب امنیتی که به این مسئله توجه دارد و تعریفی موسع از امنیت تحت تأثیر تحولات جدید پس از جنگ سرد ارائه می‌دهد؛ مکتب کپنهاک است. نظریه‌پردازان این مکتب افرادی چون مک سوینی، الی ویور، باری بوزان و دی‌وایلد هستند. از دید الی ویور، امنیت و توجه به آن در این مکتب امنیتی، عکس‌العملی در برابر درک از تهدید است (Friis, 2000:3).

از دید وی؛ زمانی امنیت معنا پیدا می‌کند که درکی از آن در بازیگر تهدید شده به وجود بیاید و عکس‌العملی از خود به نمایش بگذارد که در این صورت می‌توان گفت امنیت بازیگر با خطر مواجه شده است. این مکتب در زمینه هستی‌شناسی، به دو سطح امنیت فردی که در نتیجه گسترش فناوری اطلاعات و ارتباطات و ورود ابعاد امنیت و تهدید به حوزه خصوصی مطرح شد و امنیت دولت توجه دارد. هرچند تمرکز اصلی آن بر امنیت دولت است (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۴۰). از مباحث دیگر هستی‌شناسی این مکتب، نگاه تاریخی آن به پدیده اجتماعی و تأکید بر نقش هنجارها، قواعد و فرهنگ بوده است؛ دیدگاهی که در مفهوم کلاسیک تعریف امنیت جایگاهی نداشت در این مکتب اهمیت می‌یابد؛ آنچه که از آن تحت عنوان امنیت

اجتماعی و فرهنگی یاد می‌شود (افتخاری، ۱۳۸۱: ۳۴۲-۳۴۳). نگاه تفسیرگرا، تاریخی و تأکید بر جنبه منحصر به فرد پدیده‌های اجتماعی و توجه به ابعاد هنجاری در کنار ابعاد توصیفی و تحلیلی را می‌توان رهیافت معرفت‌شناسی مکتب کپنهاک دانست که در تحلیل امنیت بین‌الملل نگاهی تفسیری و تاریخی دارد (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۴۴-۴۴۳). نظریه پردازان این مکتب به خصوص بوزان و ویور، امنیت را عملی گفتاری می‌دانند که از این طریق منجر به عملکرد سریع می‌شود و تا زمانی که امنیت به مسائل حیاتی مربوط می‌شود، نمی‌توان از درگیری‌های سیاسی موجود پرهیز کرد (Harris, 2008: 40). به همین خاطر از آنجایی که امنیت با حیات و بقای یک کشور در ارتباط است همواره مورد توجه کشورها بوده است. در واقع کنش گفتاری تا به حدی اهمیت دارد که می‌تواند موضوعی را به شدت تهدید جلوه دهد در صورتی که این گونه نیست و یا موضوع مهم و تهدید آمیزی را در سطح پدیده‌ای عادی تقلیل دهد که در این زمینه مطبوعات و رسانه‌ها اهمیت قابل توجهی می‌یابند در نتیجه تحول شرایط اجتماعی و تحول در عرصه فناوری اطلاعات و ارتباطات گسترده سازی مفهوم امنیت از سوی این مکتب در دستور کار قرار می‌گیرد چراکه تفسیر و تعریف سنتی از امنیت دیگر پاسخ‌گوی تحولات و نیازهای جدید نبوده است.

در همین راستا بوزان دلایلی برای گسترده سازی این مفهوم بیان می‌کند. از دید وی، گسترده سازی امنیت برای درک واقعیات در حال تغییر جهان لازم است، این مفهوم دارای مطلوبیت سیاسی مؤثر بوده و گروه‌های مختلف جامعه خواهان امنیتی کردن موضوعات خاصی هستند تا دولت را مجبور کنند که آن‌ها را در اولویت خاص قرار دهد؛ و در نهایت، مفهوم امنیت قابلیت یکپارچه روابط بین‌الملل به مثابه یک رشته مطالعاتی را که از مرزهای سیال برخوردار بود، داشت (شیهان، ۱۳۸۸: ۶۸). تأکید این مکتب بر بینا ذهنی بودن مفهوم امنیت است و نظر کسانی که امنیت را تنها در چارچوب عینی مورد توجه قرار داده‌اند را رد می‌کند. بوزان تهدید و امنیت را در پنج بعد مجزا بررسی می‌کند که می‌تواند وجه تمایز آن از سایر مکاتب امنیتی باشد علاوه بر این گروه طیفی از بازیگران جدید را مطرح می‌کنند که به صورت قابل توجهی

بازیگران غیردولتی، جنبش‌های اجتماعی، سازمان‌های تروریستی، شرکت‌های خصوصی و افراد را شامل می‌شود.

۵. رسانه و ارتباطات و تغییر مفهوم امنیت از عینی به ذهنی

یکی از مهم‌ترین تأثیر فناوری اطلاعات و ارتباطات در تحول مفهوم امنیت، ایجاد تفسیرهای متفاوت از یک پدیده و برجسته کردن مفهوم «تهدید»^۱ مبتنی بر برجسته نمودن ذهنیت در مقابل عینیت بوده است. بنابراین تا حدود زیادی رسانه‌ها و فضای مجازی در تعریف مسئله ای به عنوان تهدید یا رفع تهدید از مسئله ای دیگر نقش مهمی را ایفا می‌کنند. رسانه‌ها به عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای نوین اطلاعاتی و ارتباطی به بازتعریف مفهوم امنیت پرداخته‌اند. فرایند رسانه ای شدن، انسان را در آستانه عصری دیگر و جهانی دیگر قرار داده است؛ عصر و جهانی که به تعبیر بودریار می‌توان عصر جهان وانموده یا حاد- واقعیت نامید. از دید بودریار سلطه نشانه‌ها، تصاویر و بازنمودها در دنیای معاصر به گونه‌ای است که امر واقعی اساساً محو می‌شود و حقیقت مرجع و علل عینی دیگر وجود ندارد در این حالت امنیت و تهدید مفاهیم متفاوت را تجربه می‌کنند (تاجیک، ۱۳۸۷: ۷۲). گذشته از این، مهم‌ترین وجه تشابه کلیه نظریه‌های امنیت، توجه آن‌ها به مفهوم تهدید بوده است. از دید لیوتار بروک نهایتاً آنچه امنیت را تعریف می‌کند، یک تهدید وجودی است (شیهان، ۱۳۸۸: ۸۱). تهدید از سوی نظریه پردازان مختلف به گونه‌های مختلف تعبیر شده است. ریچارد اولمان^۲ در تعریف خود تهدیدات امنیتی را مدنظر قرار داده است و می‌گوید:

«تهدیدات امنیت ملی اقدام یا سلسله رویدادهایی است که به شکل مؤثر و در دوره زمانی کوتاهی خطر افت کیفیت زندگی برای ساکنان یک کشور را پیش می‌آورد و نیز با خطر جدی کاهش طیف خط‌مشی‌هایی که حکومت یک کشور یا واحدهای غیردولتی خصوصی موجود در یک کشور می‌توانند میان آن‌ها دست به انتخاب زنند همراه باشد.» (Ulman, 1983: 138). در این تعریف، کاهش طیف خط و مشی‌ها را

۱. Threat
۲. Ulman

می‌توان کاهش گزینه‌های انتخابی یک کشور در تصمیم‌گیری‌های استراتژیک به‌منظور پیشبرد منافع معنا نمود. تعریف دیگر از تهدید را کارل روپر^۱ با جهت‌گیری تهدید علیه زیرساخت‌های حیاتی ارائه داده است. وی عقیده دارد تهدید عبارت است از «هرگونه نشانه حادثه یا شرایطی که توان ایجاد خسارت و ضرر علیه یک دارایی را داشته باشد.» این تعریف، تهدید را بر اساس اهداف مرجع که در اینجا دارایی‌های کلیدی است مشخص می‌نماید. روپر در جای دیگری آن را مقصد و توان دشمن برای انجام حملاتی که منافع کشور را به خطر اندازد تعریف نموده است. (Roper, 1999: 43). والتر لیپمن^۲ نیز بر این است که: «هر ملتی تا جایی دارای امنیت است که در صورت عدم توسل به جنگ مجبور به رها نمودن ارزش‌های محوری نباشد و چنانچه در معرض چالش قرار بگیرد بتواند با پیروزی در جنگ آن‌ها را حفظ کند.» وی معیار امنیت را عدم تهدید علیه ارزش‌های مکتسب می‌داند. به اعتقاد لیپمن هر ملت تا جایی دارای امنیت است که ارزش‌های مکتسب آن با تهدید روبرو نشود و تنها راه تأمین آن را در صورت تهدید، جنگ می‌داند.

معناسازی تهدید با قدرت حمله یکی دیگر از تعاریف است. بر این اساس تهدید عبارت است از «سنجش قدرت حمله که با توجه به پارامترهایی نظیر توانایی و انگیزه تهدیدگر یا مهاجم و چگونگی اعمال آن بیان می‌گردد». بر اساس این تعریف میزان بالقوه توانایی و یا تهدید نیز مورد توجه قرار می‌گیرد و از صرف خصومت یا حتی حمله نیز فراتر می‌رود (Brewer, 2000: 25). این مسئله به بینادهنی بودن تهدید اشاره دارد که ناشی از برداشت‌های مختلف و در نتیجه ارتباطات و منابع اطلاعاتی متفاوت است. بر این اساس افکار، ایده‌ها و مفاهیم به‌صورت متقابل با نیروها و محیط مادی، تهدیدات را شکل می‌دهند؛ بنابراین ممکن است با تغییر افکار، عقاید، مفاهیم، بازیگران یا محیط تهدیدات تغییر کرده یا از بین برود. رویکرد سازه‌انگاری عقیده دارد خود مفهوم تهدید دچار مشکل است. در این خصوص تهدید ساختن بخشی از ساختن دیگری است و این دیگری هویتی است آکنده از ویژگی‌هایی که

^۱. Roper

^۲. Walter Lippmann

ضد ویژگی‌های و مطلوبیت‌های خودمان می‌انگاریم. پس یک‌راه این است که به جای اینکه به بیرون چشم بدوزیم به خود بنگریم و نگران تهدیداتی باشیم که به صورت خود خوانده به وجود آورده‌ایم. (تریف و دیگران، ۱۳۸۳: ۵۲) بنابراین در نظریه سازه‌انگاری تهدید می‌تواند وجود خارجی نداشته باشد؛ اما از سوی ادراک‌کننده جدی قلمداد شود. ضمن آنکه می‌تواند توسط خود تهدیدشونده ساخته شده باشد بنابراین رسانه به عنوان بازیگر جدید و نیرومند در برساختن تهدید یا امنیت زدایی از تهدید می‌تواند مؤثر واقع شود و در نهایت و لفرز امنیت را در معنای عینی آن، فقدان تهدید به ارزش‌های کسب‌شده و در معنای ذهنی فقدان هراس از اینکه ارزش‌های مذکور موردحمله قرار بگیرد می‌داند (بوزان، ۱۳۷۸: ۳۲-۳۱). و لفرز یکی از مهم ترین اندیشمندانی است که هم به بعد عینی و هم به بعد ذهنی امنیت توجه کرده است و تلاش کرده تا هر دو سطح را با توجه به مفهوم تهدید، تعریف کند.

از دید نظریه پردازان فوق بیناذهنی بودن مفهوم تهدید و امنیت موضوعی مشترک بوده است که در این حوزه نظریه پردازان سازه انگاری نیز به آن می‌پردازند. (تریف و دیگران، ۱۳۸۳: ۵۲). گذشته از پیچیدگی در تعریف مفهوم امنیت با توجه به تحولات جدید، با نگاهی به مکتب کپنهاک می‌توان مؤلفه‌های بررسی تحول مفهوم امنیت در نتیجه گسترش فناوری اطلاعات و ارتباطات را در حوزه‌هایی فراتر از حوزه نظامی و اقتصادی دید که شامل حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی، سیاسی و تقسیم حاکمیت بازیگران و محیط زیست می‌شود.

۶. نقش فناوری اطلاعات و ارتباطات در ابعاد امنیت

هر چند امنیت نظامی به عنوان تعبیری سنتی از امنیت پذیرفته شده است اما همچنان متغیری تأثیرگذار بوده است. از سوی دیگر باید به این نکته نیز اشاره کرد که دولت‌ها تلاش دارند تا با کیفیت ترین و جدیدترین فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی را در زمینه نظامی در جهت بقای سیستم سیاسی خود به کار ببرند. بنابراین شاید امنیت

نظامی به مانند گذشته در اولویت سیاست دولت ها به خصوص توسعه یافته نباشد اما یکی از مهم ترین کاربران فناوری اطلاعات و ارتباطات نوین بوده است. در زمینه اهمیت این بعد از امنیت می توان گفت که مرکز نگرانی های سستی مربوط به تهدید نظامی است و تهدید نظامی قابل درک ترین و ملموس ترین تهدید برای یک جامعه است (ریبئی، ۱۳۸۳: ۱۴۰).

معمولا تهدیدات نظامی در برنامه ی امنیت ملی از بالاترین اولویت برخوردارند. تهدیدات نظامی شامل به زور هستند و نوع خاصی از تهدید را شامل می شوند (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۴۲-۱۴۱). در بسیاری از موارد کشورها به دنبال حفاظت از خود هستند که منجر به تهدید دیگر کشورها در واقع یا برداشت تهدید آمیز از سوی سایر کشورها می شود در این حالت یک دولت یک سری علائم را ارسال می کند که از سوی سایر بازیگران دریافت و تفسیر می شود سپس با علائمی از سوی خود، به علائم ارسال شده از سوی بازیگر دیگر پاسخ مقتضی را می دهند (Mitzen, 2006: 354). توجه به بعد نظامی امنیت بر بعد ناشی از دریافت اطلاعات و تفسیر آنها بوده است؛ آنچه که می توان از آن تحت عنوان «معمای امنیت»^۱ که بیانگر نوع دیگری از رئالیسم است که سعی در پوشش نارسایی های رئالیسم کلاسیک دارد یاد کرد (Tang, 2008: 458) بر اساس این توزیع توانمندی ها، کشورهای کوچک تلاش می کنند تا به صورت همکاری در قالب پیمان های مختلف یا بر اساس هدف مشترک در مقابل تهدید ایستادگی می کنند و در مقابل کشورهای بزرگتر همواره تلاش می کنند تا از جنگ پیشگیرانه علیه خود پرهیز کنند (Melander, 2009: 104).

هرچند رویکرد سستی، امنیت را در قالب نظامی تعریف می کند. برخی از سنت گرایان به بحث فناوری اطلاعات و ارتباطات و تأثیر آن بر امنیت توجه کرده اند اما از این بعد که بتوانند تکنولوژی اطلاعاتی و ارتباطی را در جهت تقویت نظامی به کار ببرند به همین خاطر توانمندی مادی نقش مهمی را در این زمینه بازی کرده است. از دید این گروه جمع آوری اطلاعات و جنگ روانی نیز زیرمجموعه توانمندی مادی هستند.

1. Security Dilemma

که همواره نقش مهمی در جنگ داشته‌اند؛ بنابراین رئالیست‌ها فناوری اطلاعات و ارتباطات را در بعد امنیتی؛ در اختراع ابزار نظامی، هواپیماهای جنگی و اسلحه و توسعه رادارها و ماهواره‌های نظامی می‌دانند. در اصل رئالیسم به‌عنوان نظریه‌ای که بر مفهوم امنیت تأکید فراوان داشته است تمایل به این ندارد که نظریه خود را برای فهم امنیت در عصر دیجیتال مورد بازبینی قرار دهد و از دید این گروه مفهوم امنیت همچنان در قالب نظامی و بر امنیت دولت اطلاق می‌شود و فناوری اطلاعات و ارتباطات نیز نتوانسته است این مفهوم را دستخوش تغییر کند (Eriksson and Giacomello, 2006: 228-229). با وجود تمام دغدغه‌های امنیتی در گفتمان جدید، نوع خاصی از جنگ که بیشتر مربوط به حوزه داخل می‌شود و از ناحیه مردم با دولت است، جای‌گزین حالت سابق جنگ دولت علیه دولت شده است، در واقع برخورد گروه‌های مذهبی، نژادی و قومی با دولت در عرصه داخلی از مصادیق بارز این فضای جدید امنیتی است (Snyder, 2008: 75-76).

بعد دیگر امنیت، امنیت اقتصادی است که با افزایش نقش فناوری اطلاعات و ارتباطات پیوند گسترده‌ای دارد. این مسئله واضح است که محدود کردن مفهوم امنیت معاصر در حصار مفاهیم قدرتمند به ارث رسیده از تعریف سنتی امنیت که بیشتر ناظر بر امنیت نظامی بوده است، در عصر جدید غیرممکن می‌نماید (Williams, 2012: 312). بحران اقتصادی در عصر جدید با مشروعیت سیاسی گره خورده است بنابراین یکی از مهم‌ترین ابزارهای بهبود شرایط اقتصادی استفاده از اقتصاد الکترونیک بوده است (Seok Yu, 2003:68). با گسترش فرایند جهانی شدن ارتباط میان امنیت و اقتصاد نیز افزایش یافته است. این رابطه به‌عنوان دستور کار در حال ظهور در مطالعات امنیتی از دهه ۱۹۸۰ شروع شد و با شروع دهه ۹۰ امنیت اقتصادی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین درگیری‌های ذهنی قدرت‌های بزرگ مطرح شد. (Nesadurai, 2004: 462-463). امنیت اقتصادی زمانی اهمیت یافت که تفکر سنتی مبتنی بر امنیت تک‌بعدی به پایان رسید که این امر همراه با فرایند جهانی شدن و گسترش بازارهای جهانی و تسلط اقتصاد نئولیبرالی بود. با ورود به عصر جهانی شدن

و مطرح شدن اقتصاد الکترونیکی و تجارت بین‌الملل، جهان در حال گذار از مرحله جدال ملتها در روابط تجاری به مرحله جدید مبادلات همه‌جانبه و مشارکت همگانی در فعالیت اقتصادی است. جهانی شدن حرکتی دامنه‌دار و پویاست که همه جنبه‌های اقتصادی را در بر گرفته و یا در حال تأثیرگذاری بر آنها است. مسئله جهانی شدن به فرایندی اشاره دارد که ضمن بین‌المللی کردن بازارهای جهانی، محیطی کاملاً رقابتی ایجاد کرده که در آن تنها واحدهای اقتصادی قدرتمند و کارآمد بقا خواهند داشت که در این زمینه در جهت جهانی کردن کالا و سرمایه فناوری نقش غیر قابل انکاری را بازی کرده است به خصوص اینکه جریان تجارت الکترونیک به بخش جدایی ناپذیر زندگی اقتصادی امروزه تبدیل شده است (شکیبایی و کبری، ۱۳۸۸: ۲۴). پس امنیت اقتصادی در دنیای جدید بر مبنای امنیت نولیبرالی تعریف می‌شود. بنا بر تعریف بوزان از امنیت اقتصادی، دسترسی به منابع، سرمایه و پول و بازارهای ضروری برای حفظ سطوح و درجات قابل قبولی از رفاه و قدرت دولت است (شیهان، ۱۳۸۸: ۹۶-۸۸). با این وجود به میزان افزایش یا کاهش امنیت اقتصادی، امنیت سیاسی نیز افزایش یا کاهش می‌یابد و مفهوم تهدید نیز برجسته تر می‌شود (Kahler, 2004: 485). نظریه استاندارد اقتصادی نشان می‌دهد که کارگزاران اقتصادی باید جهانی عاری از ناامنی اقتصادی را مورد توجه قرار دهند و تلاش کنند تا میزان خطرپذیری در این حوزه را کاهش دهند که یکی از مهم‌ترین متغیرهای ریسک در این حوزه به خطر افتادن حقوق شخصی، درآمد، سود، سلامت و زندگی افراد در رابطه با فریب، دزدی، ویروس‌های کامپیوتری و یا تروریسم سایبری است (Bruck, 2004, 377). در واقع تروریسم را به کارگیری خشونت علیه اشخاص، دولت‌ها یا گروه‌ها برای پیشبرد زورمندانه اهداف سیاسی یا عمومی تعریف می‌کنند. اصولاً توجه به سه عامل «روش» که متضمن خشونت است، «هدف» که شامل شهروندان و دولت می‌شود و «قصد» که اشاعه ترس و تحمل مقاصد سیاسی و تغییرات اجتماعی است، تروریسم تعریف می‌شود. سایبر تروریسم نیز در حقیقت همان تعریف را دارد با این تفاوت که این بار هدف روی منابع موجود در فضای

مجازی متمرکز است و این واژه نخستین بار از سوی کالین باری در دهه ۱۹۸۰ مطرح شد که بیشتر به معنای تهدید به حمله علیه رایانه ها و شبکه های رایانه ای بوده است که در واقع می توان گفت تجارت نقطه شروع فعالیت های سایبری بوده است (موسوی، حیدری و قنبری، ۱۳۹۲: ۹۲). با توجه به اینکه جهان بازرگانی به وجود آورنده این فناوری بوده و مخابرات نظامی به شدت به جهان تجارت وابسته است، به طور بالقوه امکان قطع جدی روند معمول عملیات نظامی هم در زمان صلح و هم در زمان جنگ وجود دارد. امریکا و متحدان آن در برابر این روش ها آسیب پذیری ویژه ای دارند زیرا اقتصاد و نیروهای نظامی آنها به شدت به صورت فزاینده به فناوری های پیشرفته اطلاعاتی متکی هستند. علاوه بر سلاح های کشتار جمعی مفهوم تازه دیگری که سلاح های گسست جمعی نامیده می شوند نیز وجود دارد. در برابر این سلاح ها جوامع مدرن بیش از نیروهای نظامی اشان آسیب پذیرند. امروزه امکانات پردازش محاسبات و اطلاعاتی که حاصل انقلاب رایانه است برای شبکه های مالی و بانکی و انرژی و مخابرات و پزشکی و ترابری حیاتی هستند (حقیقی، ۱۳۸۸: ۹۷۵ و ۹۷۶). با توجه به تحولات در حوزه تجارت؛ تهدیدات اقتصادی، زمانی رخ می دهد که دولت در پی پیاده کردن استراتژی های اقتصادی متکی برافزایش ثروت از طریق تجارت الکترونیکی گسترده باشد. برای دولت های توسعه یافته، این نگرش هست که به دلیل اتکای ساختارهای اجتماعی - سیاسی بر نرخ رشد مداوم و تخصصی شدن کارها در اثر اختلال نظام اقتصادی، ثبات سیاسی داخلی به هم بخورد (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۵۶-۱۴۸).

یکی دیگر از ابعاد امنیت، بعد سیاسی است. با ورود به عصر جدید تهدید سیاسی شاید دیگر به معنای تقسیم حاکمیت میان گروه های فروملی نباشد؛ بلکه یکی از مهم ترین مواردی که می تواند تهدید سیاسی را به خطر اندازد عدم تساهل و بدکارکردی بخش های مختلف و متفاوت این سیستم در کنار یکدیگر است و تهدید سیاسی عموماً به عنوان زمینه ساز سایر تهدیدها، یا مکمل آنها نیز عمل می کند (ربیعی، ۱۳۸۳: ۱۳۷). با گسترش فناوری اطلاعات و ارتباطات به همان میزان آگاهی

سیاسی نیز افزایش پیدا کرده است که این افزایش آگاهی سیاسی توانسته منجر به همگرایی و یا واگرایی گردد. از سوی دیگر برجسته تر شدن هویت ها یکی از مهم ترین مسائلی بوده است که سیستم سیاسی همواره در پی حل آن برآمده است. بنابراین بحث ظهور ایدئولوژی های مختلف و بروز هویت های جدید معضلات سیاسی افزایش آگاهی اطلاعاتی بوده است. در این میان تهدیدات هویت ملی واضح تر هستند. این نوع تهدید، شامل تلاش برای گسترش جدایی هویت فرهنگی و قومی بین گروه ها در کشور هدف است. (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۴۷-۱۴۳). امنیت سیاسی در مورد ثبات سازمانی دولت ها، نظام های حکومتی و ایدئولوژی هایی است که به آن ها مشروعیت می بخشد. تهدید سیاسی یا تهدید نظامی می تواند عواقبی از جمله تهدیدات اقتصادی را نیز در پی داشته باشد به همین خاطر اهمیت امنیت اقتصادی را آشکار می کند. شبکه ای شدن جهان شامل مبادلات اطلاعاتی و ارتباطاتی تغییر در قدرت و حکمرانی جهانی را نیز به دنبال داشته است و بازیگر ابر قدرت بازیگری است که در کنار سایر وجوه قدرت از توانمندی فناوری یکی بالایی نیز برخوردار باشد. اهمیت این مسئله تا جایی است که نظریه پردازان حوزه علوم اجتماعی، فناوری اطلاعات را در امر سیاسی نیز دخیل دانسته اند. در همین راستا روزکرانس به «دولت مجازی» اشاره دارد، رونالد به امنیت شبکه ای توجه دارد و گریفی^۱ به شرکت های شبکه ای فراملی می پردازد. (Singh, 2002: 2). که همه این موارد نشان دهنده تلاش نظریه پردازان برای بازتعریف مفهوم امنیت سیاسی تحت شرایط جدید دارد.

امنیت اجتماعی و فرهنگی یکی دیگر از ابعاد پنج گانه امنیت در مفهوم جدید است که به پایداری و دوام الگوهای سنتی زبان، فرهنگ و مذهب و عادات ملی تحت شرایط قابل قبول، برای تکامل و تحول مربوط است. بوزان امنیت اجتماعی را این گونه تعریف می کند که: «پایداری و تداوم الگوهای سنتی زبان، فرهنگ و مذهب و هویت ملی و آداب و رسوم تحت شرایط لازم برای تحول بعد اجتماعی امنیت ناظر به رهیافتی از امنیت است که بر فرد استوار است» (شیهان، ۱۳۸۸: ۱۰۷). بوزان در

^۱. Virtual State

^۲. Gereffi

تعریف خود علاوه بر دولت، فرد را هم مورد توجه قرار می‌دهد. با گسترش فناوری اطلاعات و ارتباطات و افزایش نفوذپذیری مرزها، مرجع امنیت نیز از دولت به فرد منتقل شد. امنیت فردی به دلیل اهمیتی که دارد در مرکز امنیت تعاونی قرار می‌گیرد که شامل طیف گسترده‌ای از کشورها می‌شود. یکی از مهم‌ترین مباحث در این حوزه مفهوم امنیت انسانی^۱ بوده است. برای همین منظور مطالعات امنیتی جدیدی شکل گرفت. مطالعات امنیت انتقادی که توسط تئوری امنیت جهانی کن بوث^۲ مطرح شد؛ امنیت را به‌عنوان وسیله‌ای برای رهایی انسان مطرح کرد (Bourne, Bulley, 2011: 453). امنیت انسانی خود را به یک انتقال پارادایمی معرفی می‌کند که مطالعات امنیتی را از امنیت دولت‌محور به سمت زندگی فرد انسانی و آزادی از ترس هدایت می‌کند (Fakiolas, 2011: 369). بر این اساس مفهوم امنیت انسانی دیدگاه گسترده‌تری از منبع تهدید ارائه می‌دهد. تهدیدات امنیت انسانی از منابع متفاوت دیگری که فرامرزی است می‌آیند (Seok yu, 2003: 68) ریچارد کوهن^۳ و میهالکا در همین خصوص اظهار می‌دارند که: «ارزش‌های بنیادین و اساسی‌ای که الگوی امنیت تعاونی بر آن استوار گردیده، اعتقاد راسخ و بی‌چون‌وچرای اعضای آن به تقویت و حفظ امنیت فردی شهروندان خود و شهروندان دیگر کشورهای عضو است»؛ و در جای دیگری اظهار دارند که «گسترش و حفاظت از آزادی‌های بنیادین افراد (امنیت فردی) هسته‌ای است که سایر اشکال امنیت باید از آن منشعب گردد». دیگر آنکه اعضای الگوی امنیت تعاونی باید امنیت شهروندان را غایت اهداف امنیتی خود قرار دهند و از سوی دیگر، همین راهکار را در مورد شهروندان سایر کشورهای عضو اجرا کنند. سومین نکته اینکه ترویج و حفاظت از حقوق بشر شاخصه امنیت فردی در نظر گرفته شده است. در این چارچوب، مطابق با آموزه‌های لیبرالیستی و خصوصاً مطالعات امنیتی لیبرالیستی امنیت فردی دارای سه حلقه مهم «امنیت جانی»، «امنیت مالی» و «امنیت فکری» است که مورد اخیر بیشتر بر مفهوم فکری متمرکز گردیده

1 . Human Security

2 . Ken Booth

3 . Richard Kohen

است و نکته آخر اینکه امنیت فردی دارای رابطه‌ای وثیق با سایر سطوح امنیت است. (عبداله خانی، ۱۳۸۹: ۵۲۴-۵۲۳). امنیت انسانی هم به‌عنوان یک ابزار سیاسی و هم به‌عنوان مجموعه‌ای از ارزش‌ها و هنجارها مورد توجه است. یکی از مهم‌ترین کاربردهای آن توسعه دموکراسی و حقوق بشر و بهبود رفاه فردی و اجتماعی درون دولت‌هاست (Fakiolas, 2011: 369). مشکل اصلی تهدیدات اجتماعی از نظر امنیت ملی این است که اغلب آن‌ها در داخل کشور واقع شده‌اند. از آنجایی که امنیت اجتماعی به الگوهای فرهنگ، هویت مذهبی و قومی و رسوم مرتبط است این ارزش‌ها اغلب از داخل کشور مورد تهدید قرار می‌گیرند (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۷۶-۱۴۷). در کشورهای کمتر توسعه یافته بحث امنیت اجتماعی با ورود موج جدید فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی به تهدیدی ملی تبدیل می‌شود. در این دسته از کشورها عدم پاسخگویی سیستم به معضلات اجتماعی جدید و پایین بودن مشروعیت دولت مهم‌ترین ریشه معضلات اجتماعی است که به نوعی منجر به شکل‌گیری بحران فرهنگی نیز می‌شود. در رویکرد فرهنگی به امنیت، این فرهنگ و هویت است که با تعریف هنجارها و ارزش‌های عجین شده در بستر جامعه به ارائه تعریفی از منافع که سیاست‌های امنیت ملی را شکل می‌دهد می‌پردازد و مبنای کنش بازیگران می‌گردد (Katzenstein, 1996: 537).

یکی دیگر از ابعاد فرعی امنیت اجتماعی جدید، مسئله مهاجرت است به صورتی که به یکی از مهم‌ترین مباحث امنیتی کشورهای غربی و به‌خصوص ایالات متحده تبدیل شده است. به همین خاطر حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به بهانه‌ای برای جلوگیری از این مهاجرت غیرقانونی تبدیل گردید (Astor, 2009: 5). ابزارهای نوین فناوری اطلاعات کمک می‌کند تا مهاجرین هم هویت ملی خود را تقویت کنند و یا در غیر این صورت هویت جدیدی را برای خود تعریف کنند. علاوه بر این از آنجایی که این فناوری بستری برای ارائه هویت‌های جدید است، گرایش به هویت‌های فراملی نیز افزایش می‌یابد. (سلطانی نژاد، موسوی شفاپی و اسدی نژاد، ۱۳۹۱: ۹۰) در زمینه تحول مفهوم امنیت در این بعد می‌توان به تعریف موسع امنیت

فراتر از امنیت دولت اشاره کرد که شامل امنیت گروه‌های قومی، نژادی و جنسی می‌شود (قوام، ۱۳۸۴: ۲۰۵). بنا به گفته ویور همان‌طور که یک دولت برای بقای خود به امنیت نیاز دارد، یک ملت هم درزمینه‌ی قومی و هویتی به امنیت نیازمند است (Friis, 2000: 3). در زمینه تعریف جدید از امنیت اجتماعی می‌توان به تفسیر فمینیست‌ها از امنیت اشاره کرد. آنها معتقدند که نگاه مردانه به روابط بین‌الملل سبب شده تا با تأکید بر قدرت نظامی، آن را پشتوانه‌ای برای منافع و امنیت ملی تلقی کرد. درحالی‌که افزایش نیروی نظامی نه تنها نمی‌تواند تأمین‌کننده منافع و امنیت ملی باشد، چه بسا باعث مخاطره افتادن آن شود. بدین ترتیب با عنایت به جنبه‌های نرم‌افزاری امنیت و قدرت نرم و نیز در سایه توسعه برنامه‌های رفاهی قادر به استقرار صلح پایدار باشیم. از نظر فمینیست‌ها امروزه قدرت سخت‌افزاری اهمیت خود را از دست داده است زیرا چنین تعریفی از قدرت که عمدتاً بر جنبه‌های سلطه، کنترل و امتیازات مردان تأکید دارد در بسیاری از موارد توانمندی‌های جمعی را نادیده می‌گیرد و همین امر سبب می‌شود تا در بررسی تعاملات میان بازیگران دولتی و غیردولتی تصویری واقعی از رویدادهای بین‌المللی ارائه نشود (قوام، ۱۳۸۴: ۲۰۶-۲۰۵).

به نظر می‌رسد که جنبش‌های اجتماعی مدرن به شکل فزاینده‌ای در تولید شناخت و معرفت نقش داشته‌اند. این نقش به‌طور خاص از دهه ۱۹۶۰ به بعد در جنبش‌های جدید اجتماعی که به قول ملوچی اندیشمند ایتالیایی جنبه نمادین و فرهنگی در آنها قوی‌تر است و نظام‌های معنایی مسلط را به چالش می‌کشند پررنگ‌تر می‌شود و جنبه کاملاً آگاهانه‌ای پیدا می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۲۸۷). فناوری اطلاعات و ارتباطات در این مسیر به عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای نمادساز و تبلیغاتی به تسریع روند جنبش‌های جدید اجتماعی کمک کرده است که در سطح گسترده‌تر می‌توان به نقش این رسانه‌ها در انقلاب‌های خاورمیانه اشاره داشت.

با تحول مفهوم امنیت و در نتیجه گسترش فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی واژه «امنیت زیست‌محیطی»^۱ وارد فرهنگ واژگان امنیتی در سطوح عمومی و دانشگاهی گردید. به عبارت دیگر افزایش نگرانی‌ها در مورد محیط‌زیست و تغییر آب و هوایی منجر به تغییر دیدگاه‌ها در مورد عناصر سازنده امنیت گردید به این صورت که امنیت زیست‌محیطی در کنار سایر ابعاد امنیت مطرح گردید. بر این اساس «دتراز»^۲ عنوان می‌کند که در این رابطه سه رویکرد امنیتی را می‌توان تعریف کرد که شامل «منازعه محیط زیستی»^۳، «امنیت محیط زیستی» و «امنیت اکولوژیکی»^۴ می‌شود (Cudworth and Hobden, 2011: 42-43). نظریه‌های زیست‌محیطی با توجه به مطرح شدن مسائلی مانند آلودگی هوا و در نتیجه بیماری‌هایی مانند سرطان و قطع درختان جنگلی به صورت بسیار محدود شروع شده است که می‌تواند به عنوان یکی از مهم‌ترین جنبش‌های آینده به حساب آید (قوام، ۱۳۸۴: ۲۰۸-۲۰۷).

امنیت زیست‌محیطی در واقع مربوط به حفظ و نگهداری زیست‌بوم محلی و جهانی به عنوان نظام حمایتی ضروری و حیاتی است. برخی عقیده دارند امنیتی کردن محیط‌زیست و توجه به آن مهم‌ترین گام در جهت تأمین بقای نوع بشریت محسوب می‌شود. بوزان، ویور و دی وایلد استدلال می‌کنند که بحث امنیت زیست‌محیطی واقعا ناظر به حفظ سطح موجود تمدن بشری است (شیهان، ۱۳۸۸: ۱۳۰-۱۲۷)؛ محیط‌زیست گرایان نیز معتقدند که حاکم بودن سیاست قدرت برای مدت طولانی باعث بروز جنگ‌های جهانی و توسعه فناوری‌های نظامی شده است که آثار آن بر محیط‌زیست بسیار ویران‌کننده بوده است (قوام، ۱۳۸۴: ۲۰۹-۲۰۸). از نظر سایمون دالبی جهانی‌شدن و عملکرد سرمایه‌داری فرا مدرن مهم‌ترین تهدیدکنندگان امنیت زیست‌محیطی هستند. تهدیداتی که از جانب کشورهای سرمایه‌دار برخاسته و تمام جهان بشریت را تهدید می‌کند. محیط زیست‌گرایان رابطه میان موجودیت بشری و موجودیت محیط زیست را رابطه ای متقابل و در معرض تهدیدی می‌دانند از دید

1 . Environmental Security
2 . Detraz
3 . Environmental Conflict
4 . Ecological Security

محیط زیست گرایان رابطه میان محیط‌زیست و امنیت انسانی رابطه‌ای نزدیک و پیچیده است. یکی از مهم‌ترین طرح‌های امنیت انسانی به دستیابی انسان به منابع طبیعی و خطرات تخریب محیط زیستی پیوند خورده است و یکی از مهم‌ترین زمینه‌ها و عوامل تغییرات محیط زیستی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر فعالیت‌ها و منازعات انسانی است. بنابراین در این حوزه بحث «امنیت پایدار»^۱ و متعاقب آن «توسعه پایدار»^۲ نیز مطرح می‌گردد. عقیده توسعه پایدار نیز از دهه ۱۹۸۰ مطرح گردید که نخستین باز از سوی اجلاس سازمان ملل در ریودوژانیرو در ۱۹۹۲ مطرح گردید و در اجلاس ۲۰۰۲ در ژوهانسبورگ پی‌گیری شد (Khagram, Clark, Raad, 2003: 289 and 296). بنابراین آنچه موجودیت و بقای نوع بشر را در معرض خطر قرار می‌دهد، قسمتی از فعالیت‌های امنیتی قرار می‌گیرد. علاوه بر این امنیت زیست‌محیطی را اگر جزئی از مباحث روزانه و سیاسی بدانیم بیشتر قابل حل است (Graeger, 1996: 109). با این وجود توجه کشورهای مختلف در شمال یا جنوب در مورد امنیت زیست‌محیطی متفاوت است. در کشورهایی که از میزان مناسبی از امنیت نظامی و اقتصادی برخوردارند توجه به امنیت زیست‌محیطی به مراتب بیشتر از کشورهای جنوب است؛ این در حالی است که میزان زیادی از آلودگی‌های زیست‌محیطی هم از سوی کشورهای صنعتی دنیا تولید می‌شود. در مقابل کشورهای جنوب قرار دارند که به علت دغدغه‌های امنیتی که بیشتر امنیت سنتی مانند امنیت نظامی یا اقتصادی است و حتی در برخی موارد به گفته ادmond آزر و مون، بسیاری از تهدیدهای امنیتی جنوب از سوی داخل این کشورها و مربوط به مشروعیت این حکومت‌هاست (آزر و مون، ۱۳۷۹: ۲۵)، فرصت چندانی برای توجه به امنیت زیست‌محیطی به وجود نمی‌آید و امنیت زیست‌محیطی از نظر درجه‌بندی اهمیت در زمره سیاست‌های سفلا قرار می‌گیرد.

^۱ . Sustainable Security

^۲ . Sustainable Development

نتیجه گیری

براساس آنچه گذشت، دریافتیم که در پرتو جهانی شدن و فناوری اطلاعات، یکی از مهم‌ترین تغییرات در مفهوم امنیت حرکت این مفهوم از حالت عینی صرف به حالت ذهنی بوده است بنابراین به همان تناسب میزان استفاده از ابزار و فناوری های نرم نیز در ایجاد امنیت یا نا امنی اهمیت یافت. در نتیجه، مفهوم امنیت با مفهوم تهدید رابطه ای تنگاتنگ دارد به این معنی که تأمین یا عدم تأمین امنیت در جایی مطرح می شود که تهدیدی وجود داشته باشد. بر این اساس باید گفت در فرایند تاریخ با تغییر مفهوم تهدیدات، مفهوم امنیت نیز تغییر پیدا کرده است؛ اما در این مسیر وجود یک متغیر میانجی به نام فناوری اطلاعات و ارتباطات توانسته است منجر به بازتعریف این مفاهیم و به صورت خاص مفهوم امنیت گردد. بنابراین همزمان با فرایند جهانی شدن و گسترش فناوری های اطلاعات و ارتباطات، تسهیلات و تهدیدات جدید نیز ظهور یافت.

این فناوری به عنوان شمشیری دولبه هم می توانست در جهت بهبود امنیت و کاهش تهدید به کار رود و هم در زمینه افزایش تهدید و کاهش امنیت. این در حالی است که به مقتضای گسترش دامنه این فناوری در حوزه های سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی و زیست محیطی تهدیدات نیز از حوزه کلاسیک و نظامی خود که بیشتر مفهومی عینی داشت خارج و تهدیدات جدید که حوزه ذهنی را نیز در بر می گرفت وارد شد بنابراین ماهیت این تهدیدات، تعاریف جدیدی از امنیت مانند امنیت سیاسی، امنیت اقتصادی، امنیت نظامی، امنیت فرهنگی و اجتماعی و امنیت زیست محیطی را نیز به وجود آورد. این روند تا جایی است که حتی در بسیاری از موارد تهدیدات سایبری در عصر جدید جایگزین تهدیدات کلان نظامی نیز شده است. به عبارت دیگر در خود مفهوم امنیت نظامی که مورد توجه نظریه پردازان کلاسیک روابط بین الملل بوده است نیز تحول ایجاد شده است و بعضاً تهدیدات سایبری تا جایی اهمیت می یابد که تا حد تهدید به حمله نظامی بازتاب می یابد. این امر در زمینه اقتصاد نیز صادق است به صورتی که با افزایش تبادل اطلاعات

اقتصادی و بین المللی شدن جریان سرمایه تهدیدات جدیدی نیز ظهور یافته است. بنابراین تعریف از امنیت اقتصادی نیز تغییر کرده است و حتی در بسیاری از مواقع کاهش قدرت خرید افراد یک کشور را نیز می توان در زمره تهدید امنیت اقتصادی تلقی نمود. پس می توان گفت که تمامی شواهد بر آن است که با وقوع انقلاب اطلاعات و ارتباطات، تهدیدات جدیدی سر برآورده که منجر به بازتعریف مفهوم امنیت برای رفع این تهدیدات شده است و در نهایت باعث حرکت از مفهوم رئال پلیتیک را به سایبر پلیتیک شده است.

منابع

الف - فارسی

- ابراهیمی، ن. ۱۳۸۶. تأملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاک. فصلنامه سیاست خارجی، ۲۱ (۲): ۹۴-۹۲.
- افتخاری، ا. ۱۳۸۱. تحلیل انتقادی امنیت. فصلنامه مطالعات راهبردی، ۵ (۲): ۳۴۲-۳۴۳.
- آرزو، ا و چ، این مون. ۱۳۷۹. امنیت ملی در جهان سوم. تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی. ص ۴۰۲.
- بوزان، ب. ۱۳۷۸. مردم، دولت، هراس. تهران، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی. ص ۴۳۲.
- بیلیس، ج، ا، اسمیت. ۱۳۸۸. جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه ها، ساختارها و فرایندها). جلد اول، ترجمه موسسه ابرار معاصر تهران، چاپ دوم. ص ۱۵۲۰.
- تاجیک، م. ۱۳۸۷. رسانه و بحران در عصر فراواقعیت (با تأکید بر بحران هویت). فصلنامه پژوهش های ارتباطی (۱۵) ۵۶: ۱۵۳-۱۵۶.
- تریف، و دیگران. ۱۳۸۳. مطالعات امنیتی نوین. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی. تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی. ص ۳۶۸.
- حقیقی، ر. ۱۳۸۸. تحول مفهوم امنیت در دولت مدرن. فصلنامه سیاست خارجی، ۲۳ (۴): ۹۷۵-۹۷۶.
- ربیعی، ع. ۱۳۸۳. مطالعات امنیت ملی. تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی. ص ۴۶۴.

- سلطانی نژاد، ا.، م. موسوی شفقانی و ا. اسدی نژاد. ۱۳۹۱. تأثیر فناوری اطلاعات و ارتباط بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در دهه ۱۳۸۰. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۸ (۲): ۹۰.
- سیف زاده، ح. ۱۳۸۵. اصول روابط بین الملل الف و ب. نشر میزان، چاپ پنجم. ص ۳۹۲.
- شکیبایی، ع و ف، کبریایی بطا. ۱۳۸۸. همگرایی منطقه‌ای در آسیای جنوب غربی. فصلنامه پژوهش بازرگانی، شماره ۵۳: ۲۴.
- شیهان، م. ۱۳۸۸. امنیت بین‌الملل. ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی. انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی. ص ۲۹۰.
- عبداله خانی، ع. ۱۳۸۹. نظریه‌های امنیت. موسسه فرهنگی و بین‌المللی ابرار معاصر. چاپ نخست. ص ۵۸۴.
- قاسمی، ف. ۱۳۹۱. اصول روابط بین‌الملل. تهران، نشر میزان. چاپ چهارم. ص ۴۹۶.
- قوام، ع و م، قیصری. ۱۳۹۱. ملی گرایی و دولت-ملت سازی در خاورمیانه. فصلنامه مطالعات خاورمیانه، ۱۹ (۴): ۱۲.
- قوام، ع. ۱۳۸۴. روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها تهران، انتشارات سمت. چاپ اول. ص ۳۹۶.
- مشیر زاده، ح. ۱۳۸۶. تکرر معنایی و تحول مفاهیم در روابط بین الملل. فصلنامه مطالعات راهبردی. ۱۰ (۴): ۶۴۹-۶۵۱.
- مشیر زاده، ح. ۱۳۹۱. تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران: انتشارات سمت. چاپ هفتم. ص ۳۹۲.
- موسوی، م.، خ، حیدری و ع، قنبری. ۱۳۹۲. تأثیر تهدیدات امنیتی تروریسم سایبری بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران و راهکارهای مقابله با آن. فصلنامه مطالعات بین المللی پلیس. ۴ (۱۴): ۹۲.
- وحیدی، م. ۱۳۸۶. فرافناوری و تحول مفهوم قدرت در روابط بین الملل. فصلنامه مطالعات راهبردی. ۱۰ (۴): ۷۰۳.

ب- انگلیسی

- Astor, A. 2009. Unauthorized immigration, securitization and the making of Operation Wetback. University of Michigan, p5.
- Bourne, M. Dan, B. 2011. Securing the human in critical security studies: the insecurity of a secure ethics. European Security. 20(3), P453.

- Bruck, T.2004. An economic analysis of security policies. *Defence and peace economics*. 16(5), P 377.
- Cudworth, E. S, Hobden. 2011. beyond environmental security: complex system, multiple inequalities and environmental risks. *Environmental Politics*.20 (1), P 43.
- Eriksson, J. G, Giacomello. 2006. The Information Revolution, Security, and International Relations: (IR). *Relevant Theory*. 27(3), P224.
- Fakiolas, E, T. 2011. Human and national security: a relation of contradiction or commonality. *Southeast European and Black Sea Studies*.11 (4), P396.
- Friis, K. 2000. From Liminarsto others: Securitizations through Myths. *A Journal of Network of Peace and Confikhct Studies*, P 3.
- Graeger, N. 1996. Environmental Security? *Journal or Peace Research*. 33(1), P 109.
- Harris, B. J. 2008. *Thinking about Security*. University of Canada, P 40.
- Kahler, M. 2004. Economic security in an era of globalization: definition and provision. *The pacific Review*. 17(4), P 485.
- Katzenstein, P.1996. *The Culture of National Security*. New York: ColumbiaUniversity Press.
- Khagram, S. W, Clark. D, Raad. 2003. From the environment and human security to Sustainable Security and Development. *Journal of Human Development*. 4 (2), P 289-296.
- Kohara, M. 2005. Information power and International Security. *Progress in Informatics*. No1, P 39-40.
- Nesadurai, H. E.S. 2004. Introduction: economic security, globalization and governance. *The pacific Review*. 17(4), P 462-464.
- Roper, C. 1999. *Risk Management for Security Professional*. Boston, Mass, Oxford: Butterworth Heinemann.
- Seok Yu, H. 2003. Economic Threat to Human Security: Household debt problem in Korea. *Global Economic Review*, 32(3), P 68.
- Snyder, C. 2008. *Contemporary Security and Strategy*. Second Edition, New York: Pal Grave Macmillan.
- Ulman, R. 1983. *Redefining Security, International Security*. Vol 8, P 138.
- Williams, M. C. 2012. The new economy of security. *Global Crime*. 13(4). P 312.
- Singh, J.P. 2002. *Information Technologies and the changing scope of Global Power and Governance*. *Information Technologies and global Politics*. Edited by James N. Rosenau and J.P.Singh, State University of New York Press.

Tang, S. 2008. Fear in International Politics: Two Position. International Studies Review. Published by Blackwell Publishing, P 458.

Melander, E. 2009. The Geography of Fear: Regional Ethnic Diversity, the Security Dilemma and Ethnic War. European Journal of International Relations. 1(15), P 104.

Mitzen, J. 2006. Ontological Security in World Politics: State Identity and the Security Dilemma. European Journal of International Relations. 12(3), P 354.

<http://ejt.sagepub.com/content/12/3/341>

ضد انقلابیگری در نظام بین الملل: مبانی و نمودهای عملی

مسعود اخوان کاظمی*^۱ مسعود روستاقی^۲

تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۳/۸

تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۶/۱۸

چکیده

بازیگران اصلی نظام بین الملل به منظور حفظ امنیت و برتری خود در عرصه جهانی، دارای رفتار و خصلتی محافظه کارانه هستند و بدین لحاظ ضمن تأکید بر "حفظ وضع موجود"، تلاش می کنند تا وضعیت نسبتاً همگون و منسجم نظام بین المللی را حفظ نموده و مانع بروز تغییرات و دگرگونی هایی بنیادین در ساختار این نظام شوند. این در حالی است که انقلاب های بزرگ، با طرح ایده های جهانی و اصول نجات بخش خود، در صدد تحقق و اجرای آرمان هایی فرامرزی بر می آیند و اصول و معیارهای حاکم بر سیستم جهانی را به چالش کشیده و مدعی شروع دوران نوینی در حیات سیاسی- اجتماعی بشریت در مقیاسی بین المللی می شوند. این مقاله، چرایی و چگونگی شکل گیری موجی از ضد انقلابیگری و اقدامات تقابلی در نظام بین الملل علیه انقلاب های بزرگ (انقلاب- های فرانسه، روسیه، چین و ایران) را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد و این مدعا را به محک آزمایش می گذارد که در برابر انقلاب های بزرگ دارای اهداف جهانی و آرمان های فراملی، نوعی ضد انقلابیگری نیز در مقیاس بین المللی توسط بازیگران عمده نظام بین الملل، که ساختار سیستم، منافع و جایگاه خود را در خطر می بینند، شکل می گیرد. پژوهش حاضر در نهایت به این نتیجه دست می یابد که اگرچه ایده ها و آرمان های جهان وطنی گرایانه و نجات بخش انقلاب های بزرگ شور و اشتیاق گسترده ای را در بین بخش های وسیعی از ملت های جهان بر می انگیزند، اما مبانی ساختاری نظام بین المللی و بازیگران اصلی جامعه جهانی، بعنوان حافظان وضع موجود، بصورت یک مجموعه هماهنگ، در برابر جاه طلبی های آنها موضع گیری و مخالفت می کنند تا اجازه ندهند که یک "بازیگر یاغی" بنیان های ساختاری نظام بین الملل را به چالش کشیده و اصول و معیارهای آن را به زیر سؤال ببرد.

واژگان کلیدی: انقلاب های بزرگ، ضد انقلابیگری، نظام بین المللی، سیاست خارجی، ابر قدرت ها

۴۳

سیاست جهانی

۱- عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه رازی کرمانشاه

۲- کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه رازی کرمانشاه

*نویسنده مسئول: mak392@yahoo.com

مقدمه

انقلاب‌های بزرگ افکار و ایده‌های جدیدی را به عنوان اصول تازه‌ای در نظام بین‌الملل مطرح می‌سازند که نشانه تمایل انقلابیون برای تغییر معیارها و تجدید نظر در ساختارهای موجود در نظام بین‌الملل و ایفای نقشی جدید در جامعه جهانی می‌باشد. به عبارت دیگر، انقلابیون از یک طرف مشروعیت حاکم بر نظام بین‌الملل و اصول و قواعد حاکم بر آن را به چالش می‌کشند و از طرف دیگر برتری قدرت‌های اصلی جهانی و منافع آنها را به مخاطره می‌اندازند. از اینرو در مقابل هر انقلاب بزرگی نوعی ضد انقلابی‌گری در سیستم بین‌الملل شکل می‌گیرد؛ زیرا از نظر بازیگران اصلی نظام بین‌الملل، تحکیم و تثبیت ایدئولوژی انقلابی باعث برهم زدن همگونی و تعادل موجود در نظام جهانی شده و در نهایت منافع و برتری آنها در سیستم بین‌الملل را به زیر سؤال می‌برد. به همین دلیل آنها در ائتلاف با یکدیگر و با استفاده از تمامی ابزارها و امکاناتی که در اختیار دارند به مقابله با انقلاب‌هایی می‌پردازند که با نادیده گرفتن اصول و قواعد حاکم بر نظام بین‌الملل، هژمونی آنها را نادیده گرفته و تلاش می‌کنند تا اصول و قواعد ارزشی خود را بر عرصه جهانی تحمیل نمایند.

این تحقیق با استفاده از تئوری نئورئالیسم بعنوان چارچوب نظری برای تحلیل مبانی اقدامات بازیگران اصلی عرصه بین‌الملل، در صدد توصیف و تبیین چرایی و چگونگی تقابل بازیگران جهانی و اعضای قدرتمند نظام بین‌المللی با آرمان‌ها و اهداف فرامرزی انقلاب‌های بزرگ می‌باشد. از آنجایی که کشور ایران در سه دهه گذشته دارای حکومتی برخاسته از یک انقلاب عظیم مردمی بوده است و نظام سیاسی موجود در این کشور طی این مدت در دنبال کردن اهداف و مقاصد خود در عرصه بین‌المللی با چالش‌ها، مخالفت‌ها و منازعاتی از جانب قدرت‌های جهانی مواجه بوده است، ضرورت دارد تا اقدامات عملی ضد انقلابی‌گرایانه قدرت‌های برتر مورد بازبینی و بازشناسی قرار گیرند تا بتوان در پرتو این شناخت به ترسیم نقشه راه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل کشور موفق گردید و با درک اهداف و

عملکردهای بازیگران عمده صحنه جهانی، رفتارها و اهداف فرامرزی نظام انقلابی کشور را تنظیم و برنامه‌ریزی نمود.

این تحقیق در پی آن است تا دریابد که قدرت‌های غالب در سیستم بین‌الملل به چه دلایلی و با چه شیوه‌هایی به مقابله و مواجهه با انقلاب‌های دارای آمل و اهداف جهانی می‌پردازند. همچنین بررسی چگونگی شکل‌گیری موجی از ضد انقلابی‌گری در مقیاسی بین‌المللی و نحوه بکارگیری اهرم‌ها و ابزارهای مختلف به منظور مقابله با تحکیم و تثبیت رژیم‌های انقلابی، از جمله اهداف این تحقیق می‌باشند.

سؤال مهمی که این تحقیق در صدد یافتن پاسخی برای آن می‌باشد این است که چرا و چگونه نظام بین‌الملل و بازیگران و اعضای اصلی آن با ایجاد موجی از ضد انقلابی‌گری به مقابله با انقلاب‌هایی که دارای آمل و ایده‌های جهانی هستند، بر می‌خیزند؟ این تحقیق با استفاده از تئوری نئو رئالیسم به تجزیه و تحلیل رفتارها و عکس‌العمل‌های بازیگران اصلی سیستم بین‌الملل در قبال شکل‌گیری رژیم‌های انقلابی دارای ایده‌ها و اهداف فرامرزی می‌پردازد و بویژه با مطالعه و بررسی مصادیق تاریخی از رفتارها و عملکردهای رژیم‌های برخاسته از انقلاب‌های بزرگ و واکنش‌های خصومت‌آمیز قدرت‌های جهانی در قبال آنها، تلاش می‌کند تا قانونمندی‌هایی را در این زمینه کشف و ارائه نماید. بدین منظور، این تحقیق در دو بخش اصلی تنظیم شده است؛ در بخش اول، بر اساس تئوری نئورئالیسم، مبانی تئوریک ساختار نظام بین‌الملل و رفتارهای عناصر غالب آن بررسی خواهد شد و در بخش دوم، بنیان‌های نظری ضد انقلابی‌گری در سیستم بین‌الملل و در بین بازیگران اصلی نظام جهانی مورد مطالعه و ارزیابی قرار می‌گیرد.

۱. چهارچوب نظری

تئوری نئورئالیسم^۱ (رئالیسم ساختاری) برای نخستین بار توسط کنت والتز^۲ در کتاب "نظریه سیاست بین‌الملل"^۳ در سال ۱۹۷۹ مطرح گردید. او در این کتاب بر اهمیت

1. Neorealism.
2. Kenneth Waltz.
3. The Theory of International Politics.

ساختار بین‌الملل و نقش آن به عنوان عنصر اصلی تعیین کننده رفتار دولت‌ها تأکید نمود و در صدد پاسخگویی به این سؤال اصلی برآمد که چرا دولت‌ها با وجود تفاوت در نظام‌های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی شان رفتارهای نسبتاً مشابهی در سیاست خارجی خود در پیش می‌گیرند؟

والتز به منظور پاسخگویی به این سؤال، ابتدا خصوصیات و ویژگی‌های نظام بین‌الملل را بر می‌شمارد و سپس به سؤال مورد نظر خود پاسخ می‌دهد. از نظر وی (۱۹۷۹)، نظام بین‌الملل نظامی آنارشیک است یعنی هیچ اقتدار مشروعی برای تنظیم رفتار دولت‌ها در آن وجود ندارد. بنابراین محیط بین‌الملل، محیطی خودیار است.^۱ به این معنا که چون دولت برتری وجود ندارد که امنیت سایر دولت‌ها را تأمین کند، از اینرو، هر دولت فقط می‌تواند به قدرت خود برای تأمین امنیت تکیه نماید و این شیوه تا زمانی که ساختارها دچار دگرگونی شوند، (یعنی مثلاً ساختار آنارشیک جای خود را به ساختار سلسله مراتبی دهد) ادامه دارد. در هر صورت در چنین نظامی دولت‌ها به واسطه قدرت از یکدیگر متمایز می‌شوند و می‌توانند به وسیله افزایش قدرت جایگاه خود را در نظام بین‌الملل تقویت کنند.

با این وجود، بلیس و اسمیت (۱۳۸۳) معتقدند که از دیدگاه والتز اگر چه دولت‌ها به عنوان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل به دنبال افزایش قدرت به منظور تحکیم جایگاه خود هستند، اما ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل و عدم اطمینان و بی‌ثباتی در این ساختار باعث شده است که نظام بین‌الملل قواعد خود را که مبتنی بر حفظ موازنه قواست بر اعضا تحمیل نماید و قدرت‌های بزرگ و اصلی نظام بین‌الملل به عنوان حافظان این نظم تمام تلاش خود را صرف حفظ موازنه و مقابله با هر عنصری که موازنه را بر هم زند، می‌نمایند.

والتز (۱۹۷۹) معتقد است که ساختار نظام بین‌الملل رفتار دولت‌ها را از طریق جامعه‌پذیری^۲ بازیگران و رقابت^۳ میان آنها محدود می‌سازد و باعث می‌شود تا با

1. Self-help.
2. Socialization.
3. Competition.

وجود تفاوت سیستماتیک در مبانی ارزشی و ایدئولوژیک دولت‌ها، روش‌ها و رویه‌های نسبتاً یکسان و همگونی از سوی آنها در نظام بین‌الملل اتخاذ شوند. بر اثر جامعه‌پذیری، دولت‌ها بتدریج با توجه به پاداش‌ها و مجازات‌هایی که در برابر رفتارهای مختلف دریافت می‌کنند، رفتار مناسب را در می‌یابند و همین باعث شباهت در عملکردهای خارجی آنها می‌شود. رقابت نیز چنین تأثیری دارد، به این نحو که دولت‌ها خود را ناگزیر می‌بینند که به منظور حفظ قدرت خود و توانایی رقابت با سایر بازیگران نظام بین‌المللی، رفتارهای مناسبی اتخاذ کنند که نتیجه این امر هم شباهت رفتارها و عملکردهایشان خواهد بود.

بنابراین از نظر والتز، دولت‌ها گرفتار محدودیت‌های نظام بین‌الملل هستند؛ راه‌گزینی از آن ندارند و ساختار این نظام خود را بر آنها تحمیل می‌کند. لینکلتر (۱۹۹۷) معتقد است که در چنین وضعیتی، ساختار تمایل به حفظ نظم و وضعیت موجود دارد و حفظ نظم فقط از طریق موازنه قوا امکان پذیر است. بنابراین هر دولتی که موازنه قوا را به چالش بکشد، با عکس‌العمل نظام بین‌الملل و قدرت‌های اصلی حاکم بر این نظام مواجه خواهد شد. اینک براساس نظریه نئورئالیسم می‌توان دلایل شکل‌گیری گرایش‌ها و رفتارهای مبتنی بر ضد انقلابی‌گری در سیستم بین‌المللی را تبیین نمود. از این منظر، انقلاب‌های بزرگ رفتارها و بینش‌های یک حکومت را در سیاست خارجی تغییر می‌دهند، باعث برهم خوردن موازنه قوا در عرصه سیاست بین‌المللی می‌شوند، نوعی ناهمگونی و عدم تعادل را در نظام بین‌الملل ایجاد می‌نمایند و بازیگران اصلی حاکم بر سیستم جهانی و منافع آنها را با چالش مواجه می‌سازند. از اینروست که به اعتقاد هالیدی (۱۳۷۸)، قدرت‌های بزرگ با حکومتی که چنین رفتار یاغی‌گرانه و ناهمگونی را در عرصه نظام بین‌الملل در پیش گرفته است، مقابله می‌نمایند و تلاش می‌کنند دوباره موازنه قوا را در عرصه جهانی برقرار کنند.

۲. ضد انقلابیگری در عمل

سیستم بین‌الملل و بازیگران اصلی آن غالباً در قبال تغییر و تحولات سریع و بنیادینی که رژیم‌های انقلابی در صدد ایجاد آنها در عرصه جهانی هستند، به شدت به مقابله برمی‌خیزند. همگونی نسبی موجود در این سیستم، اجزای آن را مجبور می‌سازد که نه تنها به دفاع از "وضعیت موجود" پردازند بلکه به مبارزه علیه عناصری اقدام نمایند که به هر شکلی در صدد ایجاد اخلال و یا فروپاشی نظم موجود هستند. از این منظر، وقوع انقلاب‌های بزرگ دارای اهداف جهانی، توسط سیستم بین‌الملل و اعضای قدرتمند آن بعنوان رویدادهایی خطرناک و بهم‌زننده نظم موجود تلقی می‌شوند که انسجام و همگونی موجود در نظام بین‌الملل را به چالش می‌کشند. بدین ترتیب منطق ضد انقلابی‌گرایانه حاکم بر سیستم بین‌المللی، دولت‌ها و بویژه قدرت‌های غالب را به متحد شدن و اقدام مشترک علیه رژیم‌های انقلابی وا می‌دارد. لذا اعضای این سیستم تلاش می‌کنند تا از گسترش و سرایت ایده‌ها و افکار انقلابی در بین سایر اعضای سیستم جلوگیری بعمل آورند. آنها حتی در مقیاسی مهمتر به انجام اقداماتی پیشگیرانه اساساً به منظور ممانعت از شکل‌گیری و ظهور مجدد رویدادهایی که در آینده بتوانند در سیستم بین‌الملل اخلال ایجاد کنند، نیز می‌پردازند. در طی مباحث این بخش، اقدامات متنوع دولت‌ها و اعضای سیستم بین‌المللی برای مقابله با رژیم‌های انقلابی تشریح خواهند گردید. در این زمینه می‌توان اقدامات ضد انقلابی‌گرانه عملی دولت‌های دیگر را در سه مرحله تقسیم‌بندی نمود که عبارتند از:

۱- ناتوان‌سازی

رژیم‌های منتج از انقلاب‌های بزرگ همواره از سوی دولت‌های دیگر بعنوان عناصری یاغی و شورشی علیه نظام بین‌الملل تلقی شده‌اند و لذا اعضای سیستم به خود حق می‌دهند تا با روش‌های مختلفی آنها را مجازات و یا تنبیه کنند و در انزوا قرارشان دهند و یا با اعمال فشارهای مختلفی آنها را ناتوان ساخته و وادارشان نمایند تا رفتارها و عملکردهای خود را دگرگون نموده و آنها را با قواعد بازی در روابط

بین‌الملل هماهنگ سازند. در واقع پس از وقوع انقلاب فرانسه بود که دولت‌های دیگر به فکر اتخاذ اقداماتی علیه پدیده‌هایی افتادند که نظام بین‌الملل را مختل می‌کردند. دولت‌های اروپایی احساس می‌کردند که انقلاب فرانسه موجودیت آنها را در معرض تهدید قرار داده و لذا سعی نمودند که انقلاب فرانسه را ناتوان ساخته و آن را در داخل مرزهای خود متوقف سازند. تا این انقلاب نتواند "ایده‌های خطرناک" خود را گسترش داده و منتشر نماید و نظم نسبی موجود در روابط بین دولت‌ها را مخدوش کند. هدف دیگری که این دولت‌ها از ناتوان‌سازی رژیم انقلابی فرانسه داشتند، این بود که می‌خواستند جمعیت‌ها و اتباع خود را از سرایت ایده‌های انقلابی که می‌توانست موجودیت حکومت آنها و نظم داخلی‌شان را مورد تهدید قرار دهد، در امان نگه دارند. در این شرایط، فشارهای سیاسی و تحریم‌های اقتصادی علیه رژیم‌های انقلابی تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که سرانجام بتوانند آنها را بشدت ناتوان ساخته و مجبور نمایند تا رفتارهای خود را با نرم‌ها و قواعد نظام بین‌المللی همگون و هماهنگ سازند.

الف) فشارهای سیاسی: اولین عکس‌العمل سیاسی دولت‌های ثالث در قبال رژیم جدید انقلابی و در راستای ناتوان‌سازی و اعمال فشارهای سیاسی بر آن، معمولاً عدم شناسایی رسمی موجودیت این رژیم می‌باشد. فن گلان (۱۳۷۸) نشان داده است که از طریق موضع‌گیری در قبال شناسایی رسمی رژیم‌های انقلابی است که دولت‌های دیگر واکنش و عکس‌العمل رسمی خود را در قبال موجودیت رژیم‌های انقلابی جدید اعلام و ابراز می‌کنند.

در حقیقت، شناسایی ابزاری در دست دولت‌ها بشمار می‌رود تا از طریق آن بتوانند ثبات و نظم را در عرصه بین‌المللی حفظ کرده و از بروز تغییرات آناشیک در بطن سیستم جهانی جلوگیری بعمل آورند و اجازه ندهند تا تغییر و تحولاتی بنیادین در این سیستم رخ دهد و موجودیت و موقعیت اعضای جامعه بین‌المللی در معرض خطر و یا تهدید واقع شود. معذک، بلدسو و بوسچک (۱۳۷۵) بر این باورند که در عمل دولت‌های مختلف مواضع متفاوتی را در قبال بروز انقلاب‌ها و شناسایی رسمی

رژیم‌های انقلابی اتخاذ می‌کنند که برخاسته از ایدئولوژی، منافع و یا ملاحظات دیگر آنها می‌باشد.

عدم شناسایی رسمی دولت انقلابی توسط سایر دولت‌ها می‌تواند تا اندازه بسیار زیاد قدرت مانور آن را بشدت کاهش دهد. بعنوان مثال، شاهنده (۱۳۷۸) معتقد است که عدم شناسایی رسمی آمریکا از سال ۱۹۴۹ تا سال ۱۹۷۱ نسبت به رژیم انقلابی چین، باعث شد که این رژیم نتواند حضور و نفوذی در صحنه بین‌المللی و در سازمان ملل داشته باشد.

البته شناسایی باعث ایجاد یک رژیم نمی‌شود چرا که موجودیت یک دولت به امکان اعمال حاکمیت عینی آن ارتباط دارد. معذک، شناسایی بخشی از فرآیندی است که طی آن، یک دولت بصورتی رسمی و قانونی به عضویت جامعه بین‌المللی در می‌آید و دارای حقوق و تکالیفی در این عرصه می‌شود. به اعتقاد ضیایی بیگدلی (۱۳۸۱)، یک دولت بدون کسب شناسایی دولت‌های دیگر بویژه قدرت‌های جهانی از صحنه بین‌المللی حذف نمی‌شود^۲ ولی چنانچه چنین دولتی در مدتی طولانی در این وضعیت باقی بماند، در برقراری ارتباط با جهان خارج و دستیابی به موجودیتی بین-المللی دچار مشکل خواهد شد.

معذک باید اذعان نمود که در دنیایی که براساس منافع و رقابت و اعمال نفوذ قرار دارد، مسئله شناسایی یا عدم شناسایی نیز بر مبنای منافع و ملاحظات سیاسی و اقتصادی دولت‌ها تنظیم می‌شود و اساسا مسئله شناسایی اگر چه در حوزه حقوق بین‌الملل قرار می‌گیرد، اما مسئله‌ای کاملا سیاسی است و در اکثر موارد بعلت وجود رقابت‌های سیاسی و اقتصادی بین دولت‌ها، تقریبا هیچ اجماعی در بین آنها در خصوص شناسایی یا عدم شناسایی رژیم‌های جدید شکل نمی‌گیرد. در واقع

۲. رژیم‌های حاصل از انقلاب‌های پیروز معمولا مدعی می‌شوند که نیازی به شناسایی سایر دولت‌ها ندارند و مایل به کسب شناسایی "دیپلمات‌های حرفه‌ای و نمایندگان دیپلوماسی سنتی" نیستند. بر همین مبنا بود که تروتسکی در دوران پس از پیروزی انقلاب رجوع شود به: روسیه اعلام می‌کرد که مقامات شوروی کاملا نسبت به این "موضوع کم اهمیت دیپلوماسی سنتی بی‌تفاوت هستند". Carr, Edvard Hallet. La Révolution Bolchevique 1917-1923, Editions de Minuit, Paris, 1969, Vol 3, P.29

براساس یک محاسبه عقلانی، اکثر دولت‌ها با در نظر گرفتن منافع حاصل از برقراری روابط با رژیم جدید به شناسایی آن قبل از رقبایشان اقدام می‌کنند. بر همین اساس بود که در سال ۱۷۹۵ میلادی، پروس بعنوان یک قدرت بزرگ اروپایی، هوشمندانه از ائتلاف ضد فرانسوی خارج شد و سریعاً "جمهوری فرانسه" را به رسمیت شناخت. به همین ترتیب، فرانسوی‌ها نیز در سال ۱۹۲۴ رژیم جدید انقلابی را در روسیه مورد شناسایی خود قرار دادند. آزاد (۱۳۷۸) در پژوهش خود این نکته را مطرح نموده که در هنگام پیروزی انقلاب چین، شوروی‌ها سریعاً به شناسایی رسمی جمهوری خلق چین پرداختند؛ در حالیکه فرانسوی‌ها در سال ۱۹۶۴ و آمریکایی‌ها در سال ۱۹۷۱ به این کار اقدام نمودند. در مورد انقلاب اسلامی ایران نیز شوروی‌ها، بر خلاف آمریکایی‌ها، از جمله اولین کشورهایی بودند که واقعیت‌های جدید ایران را درک کرده و بلافاصله رژیم انقلابی را در ایران به رسمیت شناختند.

یکی دیگر از اقداماتی که دولت‌های عضو جامعه بین‌المللی برای محاصره و محدود سازی رژیم‌های انقلابی و اعمال فشار بر آنها در پیش می‌گیرند، منزوی ساختن آنها از صحنه جهانی است. این سیاست تحت عنوان "نوار بهداشتی" شناخته می‌شود؛ یعنی سیاستی که در جهت انزوای رژیم انقلابی به اجرا در می‌آید تا در نهایت در تحت فشارهای حاصل از آن، از رفتار یاغی‌گرانه و گمراهانه خارج شود. این سیاست بخوبی در عبارتی که ویلسون رئیس جمهور وقت آمریکا در مورد انقلابیون شوروی بکار می‌برد، نمایان می‌گردد؛ وی معتقد بود که "بلشویک‌ها را در روسیه رها کنید تا در آب خود بپزند و سرانجام عاقل شوند." باید یادآوری نمود که انقلابیون علی‌رغم شعارهای تند خود مبنی محکوم کردن نظام بین‌الملل و اجزای آن، به هیچ وجه در نظر ندارند که خود را از جهان خارج منزوی سازند. پزشک‌زاد (۱۳۸۳) اعتقاد دارد که این درواقع دولت‌های دیگر هستند که با یاغی تلقی کردن رژیم انقلابی، تلاش می‌کنند تا آن را "قرنطینه" کرده و از گسترش و سرایت ایده‌های آن به سرزمین‌های دیگر جلوگیری بعمل آورند.

سرانجام در مورد اقدامات منزوی کننده رژیم‌های انقلابی باید از روش‌های دیگری نظیر قطع روابط دیپلماتیک با آنها، محکوم ساختن رفتارها و اقداماتشان در مجامع بین‌المللی و یا اعطای جوایز جهانی به مخالفان این رژیم‌ها^۱ (بعنوان تقدیر و احترام از مبارزاتی که علیه این رژیم‌ها شکل می‌گیرند)، نام برد که ممتاز و رنجبریان (۱۳۷۶) در پژوهش خود به آنها اشاره نموده‌اند.

ب) **مجازات‌های اقتصادی:** کاربرد اهرم‌ها و ابزارهای اقتصادی روش دیگری است که برای مجازات و تنبیه رژیم‌های انقلابی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اعطای کمک‌های اقتصادی و یا توقف این کمک‌ها به رژیم‌های انقلابی از تأثیرات چشمگیری در ایجاد تغییر در رفتار آنها برخوردار می‌باشند چرا که این رژیم‌ها معمولاً در وضعیت اقتصادی ضعیف و غیر مطمئنی قرار دارند. قدرت‌های جهانی و بویژه آمریکا در موارد متعددی از این سلاح علیه رژیم‌های انقلابی استفاده کرده‌اند.

قدرت‌های بزرگ جهانی با اعمال تغییراتی در سیستم اقتصادی بین‌المللی و یا ایجاد دگرگونی‌هایی در وضعیت اقتصادی رقبای خویش می‌توانند بصورتی غیر مستقیم و یا مستقیم، نظام اقتصادی آنها را تحت تأثیر قرار داده و یا از این طریق بر آنها اعمال فشار نمایند. آنها همچنین می‌توانند متحدین خود را وادار کنند که آنها نیز به اعمال فشارها و تضيیقات اقتصادی بر رژیم‌های مورد نظر اقدام کنند. به باور کارو (۱۳۷۵)، در مورد انقلاب‌های بزرگ که بنیان‌های سیستم بین‌المللی را به چالش می‌کشند و نگرانی و هراس دولت‌های دیگر را باعث می‌شوند، امکان اعمال مداخلات قدرت‌های جهانی و متحدین آنها در سیستم اقتصادی این رژیم‌ها و بکارگیری مجازات‌های اقتصادی علیه آنها به مراتب بیشتر می‌شود. در واقع روش‌ها و تکنیک‌های اقتصادی متعدد و متفاوتی برای ایجاد تغییر در رفتار رژیم‌های انقلابی توسط سایر

۲. بعنوان مثال می‌توان از اعطای جایزه صلح نوبل به مخالفان و ناراضیان حکومت شوروی یعنی الکساندر سولژنستین در سال ۱۹۷۰ و آندره ساخاروف در سال ۱۹۷۵ و اعطای این جایزه به شیرین عبادی از مخالفان حکومت انقلابی ایران در سال ۲۰۰۳ (۱۳۸۲)، نام برد.

دولت‌ها بکار گرفته می‌شوند.^۱ در این "نبرد اقتصادی" می‌توان از تحریم اقتصادی نام برد که دو شیوه را شامل می‌شود که عبارتند از: ۱- تحریم فروش^۲، که بر اساس آن از فروش کالاهای ضروری و استراتژیک به این رژیم‌ها ممانعت بعمل آید. تحریم فروش می‌تواند شامل خودداری از فروش تسلیحات، تولیدات صنعتی، صدور تکنولوژی، مواد اولیه، دارو، سوخت و حتی مواد غذایی باشد. ۲- بایکوت^۳ روش دیگری است که در عرصه مجازات‌های اقتصادی بعنوان اهرم فشاری بر رژیم‌های انقلابی بکار برده می‌شود. با اعمال بایکوت، مخالفان رژیم انقلابی آن را از دستیابی به بازارهای خارجی برای فروش محصولات آن محروم می‌سازند. بایکوت روش مؤثری برای اعمال فشار اقتصادی بخصوص بر رژیم‌هایی است که اقتصاد آنها بصورتی اساسی وابسته به بازارهای خارجی است. همچنین می‌توان به مجازات‌ها و تحریم‌های مالی نیز علیه رژیم‌های انقلابی اشاره نمود. در این زمینه، روش‌های متنوعی مانند استفاده از تعرفه‌های گمرکی، حمایت از تولیدات داخلی، خودداری از اعطای وام، جلوگیری از اعطای وام به رژیم انقلابی از طریق اعمال نفوذ بر سازمان‌های اقتصادی جهانی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، بلوکه کردن دارایی‌های رژیم انقلابی و یا تغییر در سیستم پولی برای فلج کردن وضعیت اقتصادی رژیم‌های انقلابی و ورشکستگی اقتصادی آنها بکار گرفته می‌شوند. قوام (۱۳۷۸) نشان داده است که گاهی هم اهرم‌های اقتصادی تشویقی همانند پیشنهاد اعطای امتیازات اقتصادی و یا کاهش فشارهای اقتصادی اعمال شده بر رژیم انقلابی در این فرآیند توسط قدرت‌های بزرگ مورد استفاده واقع می‌شوند. کار (۱۹۶۹) اذعان دارد که مثال‌های موجود برای نشان دادن انواع روش‌ها و اهرم‌های اقتصادی برای اعمال فشار بر رژیم‌های انقلابی بسیار متعدد و متنوع هستند.

۱. برای آشنایی با این روش‌ها و تکنیک‌ها رجوع شود به بخش ۹ (ابزارهای اقتصادی در سیاست) کتاب زیر:

Holstik.J. *International Politics, A Framework for Analysis*, Fourth Edition, London, Prentice-Hall International Inc., 1983, pp.214-239

2. Embargo.

3. Baycott.

در مورد انقلاب چین، مشارکت عمده انقلابیون چینی در جنگ کره باعث تحریک خشم آمریکایی‌ها شد که به همین جهت شدت مجازات‌های اقتصادی خود علیه رژیم جدید انقلابی در چین را افزایش دادند. این مجازات‌ها، از دیدگاه آزاد (۱۳۷۸)، باعث ایجاد تأخیرات قابل توجهی در بازسازی اقتصادی چین گردید. در مقابل، انقلابیون چین به منظور حفظ امنیت خود و مقابله با تهدیدات جدی آمریکا مجبور به پیروی از سیاست‌های مسکو گردیدند. همچنین باید از اعمال تحریم‌های اقتصادی گسترده آمریکا علیه رژیم انقلابی ایران نیز یاد کرد. این تحریم‌ها از سال ۱۹۸۰ در دوران کارتر آغاز شد و با تحریم‌های ریگان در سال ۱۹۸۷ ادامه یافت و سپس توسط کلیتون در سال ۱۹۹۵ با طرح داماتو به اوج رسید و به اعتقاد واعظی (۱۳۷۹)، نه تنها شامل تحریم و بایکوت اقتصادی این کشور شد بلکه به عرصه‌های دیگری نظیر مسدود نمودن دارایی‌های ایران در بانک‌های غربی، ممنوعیت فروش تکنولوژی پیشرفته به این کشور و جلوگیری از انجام معاملات تجاری، بازرگانی و ممانعت از سرمایه‌گذاری شرکت‌های بین‌المللی در ایران نیز گسترش پیدا کرد.

در مورد کارآمدی این‌گونه مجازات‌های اقتصادی باید گفت از آنجائی که قدرت‌های اقتصادی رقیب در پی تسخیر بازارهای اشغال شده توسط رقبای خود هستند، این رقابت باعث می‌شود که کارآمدی مجازات‌های اقتصادی در نظر گرفته شده علیه رژیم‌های انقلابی کاهش پیدا کند. به همین دلیل انقلابیون تقریباً مطمئن هستند که دشمنان آنها نخواهند توانست بصورتی کامل و همه جانبه آنها را در تحت تنبیهات و مجازات‌های اقتصادی قرار دهند و لذا کارآمدی این اقدامات را همواره مورد تردید و خدشه قرار می‌دهند.^۱

۱. مائو در زمینه تحریم‌های اقتصادی بر علیه انقلاب چین اعلام می‌کرد: "به نظر من تحریم اقتصادی دستاوردهای بزرگی برای ما به بار خواهد آورد و ما هیچ‌گونه پیامد منفی از آن احساس نخواهیم کرد. تحریم برای ما بسیار مفید خواهد بود. به محض این که تحریم اقتصادی بر ما اعمال شود ما مجبور خواهیم شد راه حلی برای آن پیدا کنیم."

Mao Tsé-Tung, *Le Grand Livre Rouge, Ecrits, Discours 1949-1971*, Paris, Flammarion, 1975, p. 79.

۲- محصورسازی

قدرت‌های عمده صحنه بین‌المللی همزمان با اعمال فشارهای سیاسی و اقتصادی بر رژیم‌های انقلابی به منظور ناتوان سازی آنها، تلاش بعمل می‌آورند تا نه تنها آنها را در داخل قلمرو مرزهایشان محصور و محدود سازند بلکه در مقابل گسترش آنها بطرف مناطق دیگر، سدها و موانعی را نیز ایجاد کنند. بدین منظور، اقدامات یک جانبه دولت‌ها برای ممانعت از سرایت ایده‌های انقلابی به سایر مناطق کافی نخواهد بود. لذا ضرورت خواهد داشت تا اقدامات جمعی در این زمینه اتخاذ شوند تا هم مبانی سیستم بین‌المللی حفظ شود و هم منافع ملی دولت‌های عضو این سیستم تأمین گردد. بدین منظور بازیگران صحنه بین‌المللی برای جلوگیری از تحقق جاه طلبی‌های خارجی اینچنین انقلاب‌هایی، به همکاری با یکدیگر روی می‌آورند.

در واقع، استراتژی محاصره‌سازی و سد سازی که از قرن‌ها پیش برای مقابله با گسترش انقلاب‌ها مورد استفاده واقع شده‌اند، از جمله راه‌حلی میانه تلقی می‌گردد که برای مقابله با تهدیدات رژیم‌های انقلابی بکار گرفته می‌شوند. اورا (۱۹۹۹) ادعا نموده است که این استراتژی‌ها در حد واسط برخی راه‌حل‌های مسالمت آمیز و غیر خشونت بار از یکسو و راه‌حل‌های مداخله طلبانه و خشن از سوی دیگر قرار می‌گیرند.

در این میان، اسکات (۱۹۸۶) معتقد است که چنانچه در تحت فشارهای حاصل از بروز انقلاب‌ها، سیستم بین‌الملل خود را مجبور ببیند که در یک وضعیت انقلابی دائمی و منازعات مستمر در بطن این سیستم قرار بگیرد، اعضای آن تلاش خواهند کرد تا به هر قیمتی توانایی‌های جمعی خود را در جهت حفظ وضع موجود و

در همین زمینه امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران نیز اعلام می‌کرد: "آمریکائی‌ها که یک شکست کامل در ایران متحمل شده‌اند، به همراه متحدین خود به اعمال تحریم‌های اقتصادی علیه ما اقدام کرده‌اند و هر چه در توان داشته‌اند در این زمینه بکار برده‌اند. اما رهبران کاخ سفید باید بدانند که دنیا تغییر پیدا کرده است. امروز قدرت‌های شیطانی نسبت به تسلیحات سابق و جدید استعماری خود خلع سلاح شده‌اند."

Khomeiny, Rouhollah. *Sahifeh Noure, Recueil des Directives de l'Imam Khomeiny*, Téhéran, Ministère de l'Education Islamique, Vol. 18, 1986, p. 228.

جلوگیری از بروز آناارشی و هرج و مرج مختل کننده و نابود کننده ساختارهای سیستم، بسیج نمایند.

ظهور یک انقلاب با اهداف و جاه طلبی‌های فرامرزی و جهانی، نه تنها دولت‌های دیگر را جهت مقابله با تهدیدات موجود تحریک و بسیج می‌کند، بلکه باعث شکل-گیری اقدامات پیشگیرانه از سوی این دولت‌ها به منظور جلوگیری از بروز پدیده‌های مشابه می‌گردد.

در همین راستا بود که عکس‌العمل‌های سازماندهی شده‌ای از سوی دولت‌های قدرتمند از قرون هیجدهم و نوزدهم میلادی شکل گرفت. هدف این تلاش‌ها، باز تعریف قواعد بین‌المللی به منظور حفاظت و حراست از آنها و جلوگیری از به چالش کشیده شدن آنها بود. اولین آنها، اتحاد فیما بین پروس و اتریش بود که طی عهدنامه سال ۱۷۹۲ علیه فرانسه انقلابی با یکدیگر متحد شدند. سپس باید از پیمان "اتحاد مقدس" در ۱۸۱۵ بین اتریش، پروس و روسیه نام برد که هدف آن برقراری یک نظم بین‌المللی مبتنی بر اصل مشروعیت نظام سلطنتی بود و مبارزه با هرگونه اقدام انقلابی که این اصل را مخدوش می‌ساخت، در رأس برنامه‌های خود قرار می‌داد.

بر همین اساس بود که در هنگام انعقاد "کنگره تروپو" در ۱۸۲۰ که با شرکت اتریش، فرانسه، بریتانیا، پروس و روسیه، این تشکیل شده بود، قدرت‌های اروپایی رسماً اعلام کردند که از شناسایی رسمی رژیم‌هایی که در اثر تغییر و تحولات انقلابی و غیر قانونی شکل می‌گیرند، خودداری خواهند نمود. بر اساس یافته‌های دروز (۱۹۷۲)، آنها همچنین اعلام نمودند که برای بازگرداندن چنین رژیم‌هایی به درون سیستم اروپایی ابتداء از اقدامات دوستانه و مسالمت جویانه و سپس از روش‌های خشونت‌آمیز و کاربرد زور استفاده خواهند کرد.

در واقع طی دوران پیروزی انقلاب روسیه بود که سیاست محصور سازی به معنای واقعی کلمه به اجرا در آمد. از همان ابتدای انقلاب بلشویکی، قدرت‌های اروپایی تلاش می‌کردند که در مقابل گسترش ایده‌های انقلابی، سد سازی کنند. زیرا

اروپاییان معتقد بودند که شوروی قصد دارد به وسیله ارتش سرخ ابتدا رژیم کمونیستی را در تمام سرزمین‌های روسیه قدیم حاکم نماید و سپس چنین نظامی را در سراسر اروپا گسترش دهد. پزشکزاد (۱۳۸۳) نشان داده است که استراتژی محصور سازی بویژه پس از پایان جنگ جهانی دوم بصورت کاملتر و جامعتری از سوی دولت‌های غربی و بویژه آمریکا در قبال شوروی‌ها به اجرا در آمد.

الهی (۱۳۶۵) بر این باور است که تقریباً تمامی رؤسای جمهور آمریکا پس از جنگ دوم جهانی دکترین‌های خود را اساساً به منظور مقابله با توسعه طلبی شوروی‌ها و در جهت ممانعت از شکل‌گیری انقلاب‌هایی که منافع آمریکا و برتری آنها را در معرض تهدید قرار دهند، تنظیم کرده‌اند. در سال ۱۹۴۷ ترومن سیاست محصور سازی خود را تحت عنوان دکترین ترومن اعلام کرد که به موجب آن آمریکا پرچمدار مبارزه با گسترش کمونیسم در جهان می‌شد. در همین راستا با طرح مسئله تهدیدات خارجی علیه ترکیه و یونان بود که ترومن در سال ۱۹۴۷ سیاست سدسازی سیستماتیک خود را در برابر کنگره آمریکا اعلام کرد که بر اساس آن، آمریکا محاصره سیاسی، اقتصادی و نظامی شوروی را در رأس برنامه‌های خود قرار می‌داد و با ایجاد پایگاه‌های نظامی در کشورهای عضو بلوک غرب تلاش می‌کرد تا حصار را به دور شوروی به منظور ممانعت از دسترسی این کشور به جهان آزاد ایجاد نماید.

اقدام دیگر آمریکا برای سدسازی در مقابل توسعه طلبی‌های شوروی در "طرح مارشال" جلوه‌گر شد که بر اساس آن، اعطای کمک‌های اقتصادی به کشورهای اروپایی برای جلوگیری از افتادن آنها به "دام کمونیسم" در اولویت قرار می‌گرفت. بدیهی است که شوروی‌ها با محکوم کردن این طرح بعنوان مبنایی برای گسترش سرمایه‌داری آمریکا در اروپا، و طرحی برای فرار از بحران‌های اقتصادی سیستم سرمایه‌داری، با آن به مخالفت برخاسته و آن را از دکترین ترومن هم خطرناک‌تر تلقی کردند.

تلاش‌های دول غربی برای سدسازی در مقابل توسعه طلبی‌های شوروی‌ها سرانجام در سال ۱۹۴۹ به تشکیل "سازمان پیمان آتلانتیک شمالی" (ناتو) منجر گردید. در سال ۱۹۵۱ آمریکائی‌ها که از توسعه طلبی کمونیسم بشدت نگران بودند، توانستند *استرالیا* و *نیوزلاند* را در تحت حمایت خود وارد پیمان جدیدی تحت عنوان "پیمان آنزوس" نمایند. سپس طی دوران جنگ سرد "سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی" (اوتاس) را برای مقابله با گسترش کمونیسم در منطقه آسیای جنوب شرقی بوجود آوردند و چند سال بعد، در سال ۱۹۵۵ برای تکمیل محاصره شوروی‌ها، سازمان سنتو را با شرکت ترکیه، پاکستان، ایران و عراق تشکیل دادند. به اعتقاد والت (۱۹۸۹)، در ادامه این اقدامات بود که آمریکائی‌ها توانستند پیمان آسه آن^۱ را با مشارکت پنج کشور اندونزی، مالزی، فلیپین، سنگاپور و تایلند در راستای مقابله با توسعه طلبی کمونیسم شوروی و بهره‌مندی از حمایت‌های آمریکا ایجاد کنند.

در مورد انقلاب چین نیز باید گفت که اگر چه آمریکائی‌ها علیرغم تلاش‌های خود نتوانستند از بروز آن جلوگیری کنند، اما آزاد (۱۳۷۸) در پژوهش خود نشان داده است که در مرحله بعد، آمریکا با همکاری کشورهای بلوک غرب توانست تمام تلاش‌های خود را در جهت انزوای جهانی چین و جلوگیری از گسترش انقلاب کمونیستی آن بکار گیرد. در مورد انقلاب اسلامی ایران نیز، منصوری (۱۳۸۵) معتقد است که این کشور طی سال‌هایی طولانی یکی از اجزای "استراتژی محاصره‌سازی" منطقه‌ای آمریکا برای مقابله با توسعه طلبی شوروی محسوب می‌شد. ایران بعنوان یکی از اعضای پیمان سنتو و یکی از ستون‌های اصلی دکترین نیکسون در منطقه خلیج فارس، به یک قدرت منطقه‌ای و متحد استراتژیک آمریکا تبدیل شده بود. آمریکائی‌ها که اساساً هیچگاه انتظار وقوع انقلاب اسلامی در ایران را نداشتند، پس از پیروزی انقلاب و از دست دادن منافع قابل ملاحظه‌ای به دنبال وقوع این پدیده،

1. ASEAN.

۱. دین آپسون وزیر خارجه وقت آمریکا طی سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۳، در مقدمه‌ای که بر "کتاب سفید" منتشره در سال ۱۹۴۹ توسط وزارت خارجه آمریکا نوشت، از ناتوانی آمریکا در ممانعت از پیروزی انقلاب در چین، بعنوان یک "واقعه ناگوار" اظهار تأسف نمود. رجوع شود به:

"White Paper", The State Department of U.A.S., 1949, p.XVI.

تلاش‌های گسترده‌ای را به منظور مقابله و مواجهه با آن و سد سازی در جهت گسترش این انقلاب آغاز کردند. آنها آشکارا به اعمال فشارهایی بین‌المللی برای منزوی ساختن ایران از جامعه بین‌المللی اقدام کردند و طرح‌های گسترده‌ای را به منظور جلوگیری از گسترش ایده‌های انقلاب اسلامی بویژه در منطقه خاورمیانه به اجرا در آوردند.

برای مقابله با انقلاب ایران و تهدیدات ناشی از گسترش آن، تمامی رهبران نظام‌های سلطنتی کشورهای عرب حوزه خلیج فارس نیز ضرورت همکاری و هماهنگی علیه رژیم انقلابی ایران و حفظ وضع موجود در منطقه را درک کرده و به ایجاد سازمانی به نام "شورای همکاری خلیج" (CCG) در سال ۱۹۸۱ اقدام نمودند.^۱ این سازمان رسماً هدف خود را ایجاد هماهنگی بین دولت‌های عضو در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی در جهت تقویت اتحاد بین آنها اعلام نمود. اما علیرغم این هدف رسمی اعلام شده، اسدی (۱۳۸۱) بر این باور است که هدف اصلی این سازمان تقویت سیستم امنیتی و دفاعی کشورهای عضو و ایجاد هماهنگی سیاسی و دفاعی بین آنها برای ممانعت از گسترش ایده‌های انقلاب اسلامی ایران به داخل منطقه خلیج فارس و کشورهای حاشیه آن می‌باشد؛ چرا که علاوه بر وضعیت بی‌ثباتی داخلی این کشورها و وجود حرکت‌های معارض نظام سلطنتی در آنها، وجود مردمی مسلمان که می‌توانستند از انقلاب اسلامی الهام بگیرند، ضرورت هوشیاری و هماهنگی آنها را دو چندان ضروری می‌ساخت.

در پایان این بخش و تحلیل "سیاست محصور سازی" قدرت‌های اصلی نظام بین-المللی در مقابله با گسترش انقلاب‌ها، می‌توان گفت که علیرغم برخی جنبه‌های موفقیت آمیز این سیاست، نتایج حاصل از آن همواره برای جلوگیری از گسترش ایده‌های انقلابی و یا ممانعت از ظهور انقلاب‌های دیگر کافی نبوده است. بعنوان

۳. سه ماه پس از آغاز جنگ عراق علیه ایران، در ژانویه ۱۹۸۱ در اجلاس سران اسلامی در طائف، فکر تشکیل ساختار همکاری منطقه‌ای جدیدی بین کشورهای عربی منطقه مطرح گردید. پس از چندین اجلاس مختلف، رهبران کشورهای عربستان، کویت، قطر، بحرین، امارات و عمان در ماه مه ۱۹۸۱ در ابوظبی گرد هم آمدند و تشکیل سازمانی تحت عنوان "شورای همکاری خلیج" را اعلام نمودند.

مثال علیرغم تلاش‌های پیشگیرانه و جمعی قدرت‌های اروپایی علیه انقلاب فرانسه، این انقلاب سرانجام توانست ایده‌های خود را در سراسر اروپا و بسیاری دیگر از نقاط دنیا گسترش دهد و موجب شکل‌گیری انقلاب‌های مشابهی در مناطق دیگر شود. آمریکائی‌ها نیز که تلاش‌های گسترده‌ای را برای جلوگیری از گسترش کمونیسم شوروی به مرحله اجرا در آوردند سرانجام نتوانستند بطور کامل مانع توسعه طلبی شوروی‌ها شوند. آنها همچنین نتوانستند از وقوع انقلاب در چین (۱۹۴۹)، کوبا (۱۹۶۲)، ویتنام (۱۹۷۰)، ایران (۱۹۷۹) و نیکاراگوئه (۱۹۷۹) جلوگیری بعمل آورند. بر همین اساس است که علیرغم اعمال سیاست‌های محاصره‌سازی و فراگیری، لزوم توسل به سیاست دیگری تحت عنوان "مقابله" برای مبارزه با رژیم‌های انقلابی مطرح گردیده است.

۳- مقابله

با به پایان رسیدن آستانه تحمل قدرت‌های خارجی، سرانجام در حالیکه واکنش‌های قبلی این قدرت‌ها در قبال رژیم انقلابی در مجموع غیر خشونت‌بار و مسالمت‌آمیز بوده‌اند، مرحله جدید عکس‌العمل‌های آنها ماهیتی خشونت‌آمیز خواهد داشت. هدف این سری از اقدامات تلافی‌جویانه اساساً نابودی و یا فروپاشی رژیم انقلابی است که موجودیت آن بتدریج برای قدرت‌های خارجی غیرقابل تحمل شده است.

الف) مقابله غیر مستقیم: قدرت‌های اصلی نظام بین‌الملل که رژیم انقلابی را اخلال‌گر و یاغی تلقی می‌کنند، در این مرحله جدید تلاش‌های خود را نه بر جنگ مستقیم با رژیم انقلابی بلکه بر بکارگیری روش‌هایی غیر مستقیم برای از بین بردن رژیم انقلابی متمرکز خواهند نمود چرا که اعتقاد دارند که به اشکالی غیر مستقیم خواهند توانست نابودی رژیم انقلابی را رقم بزنند. بدین ترتیب ابتداء تلاش می‌کنند تا موجی ضد انقلابی را از طریق سازماندهی ضد انقلاب علیه رژیم انقلابی برآوردند و سپس با بکارگیری سایر روش‌ها و ابزارهای خشونت‌بار به ارباب و یا نابودی آن اقدام کنند.

اول) سازماندهی ضد انقلاب: قدرت‌های خارجی به منظور سرنگونی رژیم انقلابی یا بی‌ثبات کردن آن، بدون توسل به اقدامات دشوارتر، تلاش می‌کنند تا ابتداء از توان ضد انقلاب برای مقابله با آن کمک بگیرند. بدیهی است که هر انقلابی به صورتی طبیعی نه تنها گروه‌هایی از افراد و تشکل‌ها را بعنوان ضد انقلاب بوجود می‌آورد بلکه اساساً جریانی ضد انقلابی را در داخل و خارج از قلمرو خود ایجاد می‌کند. در واقع، وجود یک انقلاب همواره با موجودیت و حضور یک فرآیند ضد انقلابی که به مقابله با رژیم جدید انقلابی اقدام می‌کند، همراه بوده است.

جریان ضد انقلابی توسط دو نیروی اصلی تغذیه می‌شود: یکی توسط افکار و اندیشه‌های روشنفکرانه یا فلسفی متفکرانی که اساساً با پدیده انقلاب بطور کلی به مخالفت برمی‌خیزند و آن را پدیده‌ای مخرب و برهم زننده نظم موجود تلقی می‌کنند؛ و دیگری توسط همه کسانی که در اثر بروز انقلاب منافع یا موقعیت‌هایی را از دست داده‌اند و لذا شدیداً با رژیمی که این منافع را از آنها سلب کرده است به مقابله می‌پردازند. هالیدی (۱۹۹۹) اثبات کرده است که با بهره‌برداری از این دو نیروی اصلی است که دول ثالث تلاش‌های خود را در جهت سازماندهی گسترده یک عملیات ضد انقلابی با هدف حذف رژیم انقلابی و تهدیدات و اقدامات حاصل از آن آغاز می‌کنند.

دوم) ترویج افکار ضد انقلابی: ایده‌ها و افکار ضدانقلابی به همان اندازه اندیشه‌های انقلابی قدمت دارند.

براساس دکترین‌های ضد انقلابی، هیچ کس نباید در جهت مقابله با ارزش‌های نظم موجود اقدام کند چرا که قدمت و موجودیت طولانی مدت این نظم خود بهترین دلیل برای ارزشمندی و مشروعیت آن محسوب می‌شود. در این نظم، جایگاه هر فردی در نظام سیاسی و اجتماعی موجود کاملاً مشخص و تعیین شده است و هرگونه جابجایی در نظم موجود و مخدوش ساختن آن، بنیان‌های حیات اجتماعی را در معرض تهدید و خطر قرار خواهد داد.

در واقع از دوران پس از پیروزی انقلاب فرانسه است که قدرت‌های خارجی تلاش کردند تا از قدرت و اهمیت ایده‌های ضد انقلابی در مبارزه خود علیه رژیم‌های حاصل از انقلاب‌ها استفاده کنند. یکی از اولین کسانی که از ۱۷۹۰ به بعد به ترویج ایده‌های ضد انقلابی‌گری و اعلام خطر علیه گسترش افکار انقلابی در خارج از مرزهای فرانسه پرداخت، *ادموند بورک* فیلسوف انگلیسی بود. اثر بورک تحت عنوان "*تأملاتی در خصوص انقلاب در فرانسه*" در سال ۱۷۹۰ منتشر شد و از سوی مردم انگلستان و سپس از جانب سیاستمداران انگلیسی مورد توجه و استقبال قرار گرفت.^۱ دکترین بورک در میان تمام دکترین‌های ضد انقلابی دیگر، از استقبال و حمایت مردمی گسترده‌تری برخوردار گردید.^۲ کتاب وی بعدها به "انجیل ضد انقلابی‌گری" موسوم شد و در تمام دنیا، افراد و جریان‌های ضد انقلابی از آن برای توجیه و ترویج ایده‌های خود بهره گرفتند. اگر چه تئوریسین‌های مکتب ضدانقلابی‌گری عملاً در عرصه اقدامات ضد انقلابی وارد نشده‌اند، اما جریان ضد انقلابی‌گری به شکل قابل ملاحظه‌ای از افکار و اندیشه‌های آنها الهام گرفته است. علاوه بر این، دارندگان قدرت حکومتی با بهره‌گیری از این اندیشه‌ها توانسته‌اند اقدامات مشترک خود علیه حرکت‌های انقلابی را بر منطقی مبتنی سازند که جلوگیری از ظهور پدیده‌های انقلابی را بکلی لازم و ضروری می‌شمارد.

سوم) صدور ضد انقلاب: تهدیداتی که بیش از هر چیز از سوی دولت‌های دیگر خطرناک تلقی می‌شوند، نه از جانب تحکیم رژیم انقلابی بلکه از گسترش ایده‌های انقلابی و تلاش سرسختانه انقلابیون در جهت صدور انقلاب ناشی می‌گردند. قدرت‌های خارجی در قبال چنین تهدیداتی، تلاش‌های خود را در جهت بستر سازی برای یک ضد حمله از طریق صدور ضد انقلاب به داخل قلمرو رژیم انقلابی متمرکز می‌سازند.

۱. برای آشنایی با شخصیت، زندگی و افکار سیاسی ادموند بورک و خلاصه‌ای از رؤس مطالب کتاب او رجوع شود به: Godechot Jacques, *La Conter-Révolution, Doctrine et Action 1789-1804*, Paris, P.U.F, 1961, pp. 56-74.

۲. طی کمتر از یک سال، ۳۰۰۰۰ نسخه از کتاب او به فروش رفت و این کتاب بیش از یازده بار تجدید چاپ شد. رجوع شود به: Rude, George, *Revolutionary Europe 1783-1815*, London, Fontana Library, 1964, p. 182.

در واقع ضد انقلابیون و دولت‌های خارجی دلایل موجهی برای همکاری با یکدیگر در راستای مقابله با رژیم جدید انقلابی و سرنگونی آن دارند. بدین ترتیب در صورت کسب موفقیت در این هدف، دولت‌های خارجی از شر تهدیدی جدی که خطر سرایت انقلاب به داخل قلمروشان را مطرح می‌سازد، خلاص می‌شوند و ضد انقلابیون نیز به نوبه خود امیدوار خواهند شد که قدرت و منافع از دست رفته خود را با بهره‌گیری از کمک دولت‌های خارجی مجدداً بدست آورند. لذاست که هر دو طرف به یکدیگر نیازمندند.

ضد انقلابیون علاوه بر ثروشان، پست و مقام، پرستیژ اجتماعی و موقعیت ممتاز سیاسی خود را نیز در اثر انقلاب از دست می‌دهند. از اینروست که ضد انقلابیون مصمانه آمادگی لازم را برای مبارزه با رژیم انقلابی و سرنگونی آن و اعاده رژیم سابق دارا می‌باشند. در چنین شرایطی آنها در پذیرش پیشنهاد کمک و حمایت دولت‌های خارجی برای مبارزه با رژیم انقلابی تردیدی بخود راه نمی‌دهند. در نتیجه، ضد انقلابیون نه تنها از حمایت دولت‌های خارجی در مبارزه علیه رژیم انقلابی بهره‌مند می‌شوند بلکه می‌پذیرند تا با آنها به همکاری پرداخته و یا از اوامر آنها در راستای دستیابی به اهداف مشترک اطاعت نمایند.^۱

دولت‌های خارجی به منظور به شکست کشاندن رژیم انقلابی به بسیج وسازماندهی ضد انقلابیون هم در داخل قلمرو رژیم انقلابی و هم در خارج از مرزهای جغرافیایی آن اقدام می‌کنند.

ضد انقلابیون داخلی با استفاده از کمک‌ها و ابزارهایی که دول خارجی در اختیار آنها قرار می‌دهند، تلاش می‌کنند تا به اعمال فشارهای اقتصادی قابل ملاحظه‌ای بر رژیم انقلابی اقدام کنند تا بدین وسیله با وارد آوردن ضربات و صدمات اقتصادی سنگین بر سیستم اقتصادی رژیم جدید، که در وضعیتی ضعیف و آسیب‌پذیر قرار دارد، آنرا فلج سازند. بعنوان مثال، مصلح زاده (۱۳۸۱) نشان می‌دهد که در مواردی،

۱. به اعتقاد سورل، ضد انقلابیون با این تصور که با غاصبان به مبارزه می‌پردازند وارد عملیات ضد انقلابی علیه رژیم جدید می‌شوند. رجوع شود به:

Sorel, A. **Europe and the French Revolution**, Trance, London, 1969, Vol i, p. 84.

ضد انقلابیون با خرید کلی و عمده نیازهای اولیه مواد غذایی مردم و یا احتکار عمده آنها تلاش بعمل آورده‌اند تا هم اقتصاد رژیم انقلابی را فلج کرده و از کار بیندازند و هم از طریق تحریک مخالفان مردمی علیه حکومت انقلابی، اوضاع داخلی آن را ناآرام و بی‌ثبات سازند و بویژه وجهه عمومی و پایگاه مردمی آن را تضعیف و مخدوش نمایند.

دولت‌های خارجی با کمک ضد انقلابیون داخلی و در جهت تضعیف رژیم انقلابی و بی‌ثبات سازی اوضاع آن، به اقداماتی در راستای در معرض تهدید قرار دادن تمامیت ارضی قلمرو تحت حاکمیت انقلابیون نیز اقدام می‌کنند. آنها با کمک و تشویق نهضت‌های جدایی طلبانه‌ای که تا بحال در تحت فشار "رژیم قدیمی" سرکوب شده و سکوت پیشه کرده بودند، به روش‌های مختلف تلاش می‌کنند تا آنها را مجدداً فعال نمایند و به آنها اطمینان می‌دهند که در سطح بین‌المللی و مجامع جهانی از ادعاهای آنها نیز حمایت خواهند نمود.

در واقع جنبش‌ها و نهضت‌های جدایی طلبانه نیز در بهره‌برداری از موقعیت مناسبی که متعاقب سقوط رژیم قدیمی و بروز تحولات بنیادین در کشور رخ داده، تردیدی به خود راه نمی‌دهند و بویژه با استفاده از نابسامانی‌هایی که به دنبال پیروزی انقلاب در حاکمیت کشور ایجاد شده است، سعی خواهند کرد تا به اهداف دیرین خود در جداسازی بخشی از قلمزو جغرافیایی کشور جامه عمل بپوشانند. در چنین شرایطی، کمک و حمایت دولت‌های خارجی از حرکت‌های جدایی طلبانه، زمینه را بیش از پیش برای تجزیه سرزمین تحت حاکمیت انقلابیون و خروج بخش‌هایی از این قلمرو از تحت سیطره رژیم انقلابی فراهم تر می‌سازد. بدین ترتیب، از دیدگاه بال (۱۹۸۴)، دولت‌های خارجی با ایجاد ناآرامی‌های داخلی و زمینه‌سازی گسترش مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در کشور انقلابی، بیش از پیش به تضعیف و تشتت انقلابیون کمک می‌کنند.

دولت‌های خارجی علاوه بر اعطای کمک و مساعدت به ضد انقلابیون داخلی رژیم انقلابی، از طریق پناه دادن به بخش‌های دیگری از ضد انقلابیون مهاجر در خاک

خود و با بسیج کردن، سازماندهی و تسلیح آنها و تشویق این گروه‌ها به حمله و یورش به قلمرو رژیم انقلابی، سیاست دیگری را تحت عنوان "صدور ضد انقلاب" در پیش می‌گیرند. در واقع ضد انقلابیون مهاجر اکثراً از جمله کسانی هستند که پست‌ها و مقامات بالایی را در سیستم حکومتی رژیم قدیمی به خود اختصاص داده بودند و لذا غالباً حق دارند از اقدامات حاکمان جدید بر علیه خود و مجازات‌های سنگینی که در انتظارشان است هراس داشته باشند و بگریزند.^۱ بدین ترتیب، اولین گروه‌هایی که به دنبال پیروزی یک انقلاب کشور را ترک کرده و به خارج می‌گریزند، مقامات سیاسی، اشراف و یا فرماندهان نظامی رژیم قدیمی هستند. در بین مهاجرین ضد انقلابی گاهی هم شخصیت‌هایی از انقلابیون قدیمی که نتوانسته‌اند با انقلابیون حاکم به تفاهم برسند و یا با آنها اختلاف پیدا کرده و به مخالفت برخاسته‌اند نیز مشاهده می‌شوند که این گروه نیز در صف ضد انقلابیون قرار گرفته و با رفقای سابق انقلابی خود وارد مبارزه می‌شوند.

بدین ترتیب دولت‌های خارجی با استقبال از ضد انقلابیون فراری و اسکان و تسلیح و سازماندهی آنها، گروه‌هایی نظامی و یا شبه نظامی مرکب از ضد انقلابیون را در تحت نظارت و هدایت خود برای مقابله با رژیم انقلابی بوجود می‌آورند. آنها همزمان، شبکه‌های جاسوسی مختلفی را در داخل قلمرو انقلابیون و در خارج از آن ایجاد می‌کنند که توسط ضد انقلابیون مهاجر و سیستم‌های اطلاعاتی و جاسوسی دولت‌های خارجی اداره می‌شوند. وجود این شبکه‌ها هم برای بی‌ثبات سازی رژیم انقلابی و هم برای اقدام عملی نظامی علیه آن، ضروری خواهد بود.^۲ در این راستا، بخش مهمی از سران نظامی "رژیم گذشته" با دارا بودن آگاهی‌ها و اطلاعات ذی قیمتی از وضعیت داخلی و توان نظامی انقلابیون، در خدمت عملیات ضد انقلابی

۱. در جریان انقلاب فرانسه، فتح زندان باستیل شروع دورانی بود که بنام "هراس بزرگ" معروف شد و به دنبال آن فرار و مهاجرت ضد انقلابیون به خارج از فرانسه آغاز گردید که برادر لویی شانزدهم (کنت آرتواز) جزء اولین افرادی بود که این کشور را ترک نمود.

۲. بعنوان مثال، جهت دستیابی به اطلاعاتی در خصوص شبکه‌های جاسوسی ایجاد شده توسط ضد انقلابیون در داخل و خارج از

فرانسه برای مقابله با رژیم انقلابی در این کشور مراجعه شود به:

Godechot, op.cit, pp. 186-215.

دولت‌های خارجی قرار می‌گیرند تا بتوانند به سازماندهی و رهبری و هدایت دستجات نظامی ضد انقلابیون اقدام کنند.

بر همین اساس بود که در هنگام انقلاب فرانسه، حدود ۲۰۰۰۰ نفر از ضد انقلابیون مهاجر، همراه با نیروهای خارجی در ارتش ائتلافی پروس و اتریش علیه فرانسه وارد جنگ شدند.^۱

در مورد انقلاب بلشویکی، تهدیدات فوری و خطرناکی که علیه رژیم جدید انقلابی مطرح شد، عمدتاً از جانب "ارتش‌های سفید" بود که از افسران رژیم قدیمی ترکیب یافته بود و توسط دولت‌های خارجی مورد حمایت و تأمین مالی قرار داشت.

در خصوص انقلاب چین نیز باید گفت که آمریکایی‌ها بلافاصله پس از پیروزی انقلاب به حمایت از ضد انقلابیونی پرداختند که به تایوان پناهنده شده بودند. این ضد انقلابیون علاوه بر دریافت کمک‌های مالی از آمریکا، بویژه از حمایت‌های سیاسی این کشور نیز بهره‌مند می‌شدند. این در حالی بود که طی این مدت و با حمایت آمریکایی‌ها، تایوان به نمایندگی از کشور چین در شورای امنیت سازمان ملل حضور داشت.

در رابطه با انقلاب اسلامی ایران، باید خاطر نشان ساخت که بلافاصله پس از پیروزی این انقلاب، صدها نفر از اعضای خاندان سلطنتی، فرماندهان نظامی و مقامات عالی سیاسی رژیم قدیمی به کشورهای غربی پناهنده شدند تا در آنجا بتوانند آزادانه به سازماندهی فعالیت‌های ضد انقلابی برای سرنگونی رژیم جدید انقلابی در ایران اقدام کنند. سیاست صدور ضد انقلاب که توسط تعدادی از کشورهای غربی علیه رژیم انقلابی ایران شکل گرفته بود، در سال ۱۹۸۱ با حمله عراق به ایران تکمیل شد چرا که بسیاری از ضد انقلابیون فراری ایرانی و بویژه اعضای سازمان مجاهدین خلق سال‌ها در این کشور اقامت داشته و با ارائه آمار و اطلاعات از

1. Godechot Jacques, *La Révolution Française, Chronologie Commentée 1789- 1799*, Paris, Librairie académique Perrin, 1988, p. 112.

همانطور که هانا آرنت می‌گوید: "مخالفت نظام‌های سلطنتی با جمهوری جدید فرانسه، عملاً به تهاجم علیه ملت فرانسه تبدیل گردید." رجوع شود به:

Arendt, Hannah. *Essai sur la Révolution*, Paris, Editions Gallimard, 1967, pp. 130-131.

وضعیت داخلی و نظامی ایران به عراقی‌ها، آنها را در نبرد علیه ایران یاری می‌کردند. حتی پس از پایان جنگ عراق-ایران، سازمان مذکور توانست از خاک عراق و با حمایت این کشور، عملیات نظامی و تهاجمی گسترده‌ای را به منظور اشغال پایتخت ایران آغاز کند که رژیم انقلابی ایران موفق گردید این تهاجم را در هم کوبیده و با شکست مواجه سازد.

در هر صورت، از لحاظ تاریخی باید گفت که چنین مداخلاتی عمدتاً چندان موفقیت آمیز نبوده‌اند؛ بویژه چنانچه به برخی از مثال‌های تاریخی در این زمینه توجه شود. در واقع، تلاش ضد انقلابیون برای سرنگونی رژیم انقلابی حاکم، به آسانی و سهولت به نتیجه مورد نظر نخواهد رسید چرا که انقلاب‌های بزرگ غالباً از پایگاه و حمایت گسترده مردمی برخوردارند و دارای ایدئولوژی قدرتمندی هستند که نه تنها به سیاست‌ها و اقدامات رهبران انقلابی مشروعیت می‌بخشد بلکه حمایت و دفاع مردم از قدرت و حکومت انقلابیون را نیز تشویق و تجویز می‌نماید. علاوه بر این، رهبران انقلابی حاکم همه ابزارها و اهرم‌هایی را که حکومت‌های دیگر برای مقابله با تهدیدات و چالش‌های مخالفان داخلی و دشمنان خارجی بکار می‌گیرند، دارا می‌باشند و لذا قابلیت‌های ضد انقلابیون از لحاظ نفرات و تجهیزات و ابزارها به هیچ وجه با توانایی‌های رژیم انقلابی قابل مقایسه نخواهد بود. همچنین باید به این نکته نیز اشاره نمود که در اکثر موارد، جمعیت کشور انقلابی غالباً با اقدامات ضد انقلابیون به مخالفت بر می‌خیزد چرا که می‌داند در صورت پیروزی جریان ضد انقلابی، وضعیت به شکل سابق نخواهد گشت و دستاوردهای کسب شده حاصل از انقلاب از بین خواهند رفت.

چهارم) نمایش قدرت: دولت‌های خارجی در تلاش‌های خود برای مقابله با رژیم انقلابی، بیش از پیش به تشدید اقدامات خصومت‌آمیز علیه انقلابیون اقدام می‌کنند. آنها علاوه بر نشر و ترویج افکار و ایده‌های ضد انقلابی و صدور ضد انقلاب، به روش‌های مختلف سعی می‌کنند تا رژیم برخاسته از انقلاب را مرعوب نمایند. در واقع آنها با ارسال علائمی نسبتاً واضح به رهبران انقلابی، تلاش می‌کنند تا به آنها

بفهمانند که حد و مرزهایی وجود دارند که نباید انقلابیون در عملی ساختن ایده‌ها و آرمان‌های انقلابی خود در صحنه بین‌المللی، از آنها عبور کرده و یا آنها را زیر پا بگذارند.

مرعوب ساختن رژیم‌های انقلابی توسط دولت‌های خارجی، می‌تواند در قالب نمایش قدرت تجلی پیدا کند. از اینروست که بعنوان مثال، قدرت‌های خارجی به منظور ارباب و ترساندن انقلابیون، به بسیج نیروهای نظامی خود می‌پردازند؛ ناوگان‌های نظامی خود را به حرکت در می‌آورند و یا مانورهای گسترده نظامی اجرا می‌کنند. مثال‌ها در اینگونه موارد فراوان هستند.^۱ گاهی هم اقدام قدرت‌های خارجی در ارباب رژیم انقلابی از مرحله نمایش قدرت فراتر رفته و به وارد ساختن ضرباتی بر آن می‌انجامد تا از این طریق به انقلابیون خاطر نشان سازند که در صورت عبور از برخی خط قرمزها با واکنش‌های شدیدتری مواجه خواهند گردید. بعنوان مثال، به اعتقاد تعدادی از تحلیل‌گران آمریکایی، تلاش آمریکا برای ارباب رهبران شوروی، در توسل نیروهای نظامی آمریکا به سلاح اتمی علیه ژاپن در سال ۱۹۴۵ نقش قابل توجهی داشته است. همچنین ورود آمریکا به جنگ کره، در راستای ارباب رهبران انقلابی چین تفسیر شده است. در دهه‌های اخیر نیز کشتار حجاج ایرانی در مکه توسط نیروهای سعودی در سال ۱۹۸۷، بعنوان اقدامی در جهت نشان دادن عزم قاطع عربستان برای مقابله با گسترش ایده‌های انقلابی ایران در این سرزمین ارزیابی و تحلیل گردیده است. همچنین، ورود نیروهای دریایی آمریکا به آب‌های خلیج فارس و سپس سرنگونی هواپیمای مسافری ایران توسط ناو هواپیما بر وینسنس در سوم ژانویه سال ۱۹۸۸، که به کشته شدن ۲۹۰ مسافر این هواپیما انجامید، بعنوان اقدامی در جهت اثبات و نشان دادن مخالفت آمریکا با پیروزی احتمالی ایران در جنگ با عراق تلقی و تفسیر شده است.

^۱ بعنوان مثال، می‌توان به استقرار ناوگان ششم آمریکا در دریای مدیترانه اشاره نمود که بصورتی واضح نشانگر مخالفت آمریکا با حضور شوروی‌ها در این منطقه تلقی می‌شد.

ب) مقابله مستقیم:

جنگ: همه انقلاب‌های بزرگ به نوعی جنگ را تجربه کرده‌اند. در واقع رابطه متقابل بین انقلاب و جنگ پدیده‌ای قدیمی و با سابقه است. درست همان‌گونه که برخی از جنگ‌ها مامای انقلاب‌ها خوانده شده‌اند و به بروز انقلاب‌هایی منجر گردیده‌اند، انقلاب‌ها نیز به نوبه خود زایش و بروز جنگ‌هایی را باعث شده‌اند. بدین ترتیب، در تمام انقلاب‌های بزرگ شاهد وقوع یک جنگ خارجی علیه انقلابیون می‌باشیم که از سوی قدرت‌های خارجی بر آنها تحمیل می‌شود. بازیگران اصلی صحنه بین‌المللی، علیرغم تفاوت دیدگاه‌ها و اختلاف منافع فی‌مابین خود، با احساس نگرانی از تثبیت موقعیت و تحکیم قدرت رژیم انقلابی، در خصوص ضرورت تضعیف و یا بی‌ثبات‌سازی این رژیم از طریق تحمیل یک جنگ بر آن، در نهایت به توافق دست پیدا می‌کنند و جنگ را بهترین و آخرین راه حل برای جلوگیری از گسترش و سرایت ایده‌های انقلابی به سایر کشورها و مناسب‌ترین حربه برای ممانعت از تحقق اهداف و آرمان‌های فرامرزی انقلابیون تشخیص می‌دهند.

همانگونه که در جدول زیر مشاهده می‌شود، هر چهار انقلاب بزرگ مورد مطالعه در این مقاله، طی سال‌های اولیه پیروزی خود درگیر حداقل یک جنگ تحمیلی خارجی شده‌اند.

جدول شماره ۱: انقلاب‌های بزرگ و جنگ‌های خارجی تحمیل شده بر آنها

انقلاب	سال پیروزی	جنگ
فرانسه	۱۷۸۹م	جنگ کشورهای پروس، اسپانیا، اتریش- مجارستان و انگلستان علیه فرانسه (۹۳-۱۷۹۲م).
روسیه	۱۹۱۷م	جنگ مداخله جویانه "متحدین" (آمریکا، انگلستان، فرانسه) علیه روسیه ۱۹۱۹ جنگ لهستان علیه روسیه ۱۹۲۰ (به تحریک قدرت‌های غربی و بخصوص فرانسه).
چین	۱۹۴۹م	جنگ کره در ۱۹۵۰ (برای اعمال فشار بر کره شمالی متحد نزدیک چین و تحریک چین به ورود در این جنگ).
ایران	۱۹۷۹م	جنگ عراق علیه ایران (۱۹۸۸-۱۹۸۰م).

نتیجه گیری

در این مقاله تلاش شد تا نشان داده شود که قدرتهای اصلی حاکم بر نظام بین-الملل چرا و چگونه به مقابله با انقلاب‌هایی که دارای آمال و ایده‌های جهانی هستند، بر می‌خیزند. براساس یافته‌های موجود نشان داده شد که نظام بین‌الملل اصول و قواعد خود را بر بازیگران این عرصه تحمیل می‌کند و اجازه تغییر و تحول در ساختارهای خود را به آنها نمی‌دهد. این امر باعث می‌شود تا دولت‌ها علیرغم تفاوت‌های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژی که با یکدیگر دارند روش‌ها و رویه‌های یکسان و همگونی را در سیاست بین‌الملل اتخاذ نمایند. در چنین ساختاری بازیگران اصلی نظام بین‌الملل بعنوان حافظان نظم موجود وظیفه حفظ موازنه قوا در نظام بین-الملل را بر عهده دارند. بنابراین چنانچه دولتی بخواهد همگونی و تعادل موجود در نظام بین‌الملل را به چالش بکشد و موقعیت بازیگران اصلی نظام بین‌الملل را با تهدید مواجه سازد، قدرتهای بزرگ به منظوری برقراری مجدد موازنه قوا در سیستم بین‌الملل و حفظ منافع خویش مجازات‌هایی را بر علیه دولت مذکور بعنوان عنصری "اخلالگر و یاغی" اعمال می‌کنند. به همین دلیل در مقابل انقلاب‌های بزرگ با آمال و ایده‌های جهانی که اصول و قواعد حاکم بر نظام بین‌الملل را به مبارزه می‌طلبند و خواهان ارائه نظم نوینی براساس اصول و معیارهای انقلابی هستند، نوعی ضد انقلابی‌گری در مقیاس بین‌المللی توسط بازیگران عمده نظام بین-الملل شکل می‌گیرد که بر اساس آن، بازیگران اصلی نظام بین‌الملل سعی می‌کنند به منظور حفظ منافع و جایگاه خود در سیستم جهانی با استفاده از ابزارهای سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی مانع تثبیت و تحکیم موقعیت رژیم انقلابی شوند و در نهایت رژیم انقلابی را وادار به تسلیم و پذیرش اصول، قواعد و هنجارهای حاکم بر نظام بین‌الملل نمایند. با این وجود، انقلاب‌های بزرگ همواره توانسته‌اند برخی از ایده‌ها و آرمان‌های خود را به فراتر از مرزهای خویش گسترش داده و تأثیراتی را در بین ملت‌های دیگر بر جای گذارند و تحولاتی فکری یا عینی را در سرزمین‌ها و کشورهای دیگر ایجاد نمایند.

منابع

الف- فارسی

- آزاد، بهنام. (۱۳۷۸)، جایگاه چین در نظام جدید بین‌المللی، تهران: امیرکبیر.
- اسدی، بیژن. (۱۳۸۱)، خلیج فارس و مسائل آن، تهران: سمت.
- اسدیان، امیر. (۱۳۸۱)، سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- الهی، همایون. (۱۳۶۵)، اهمیت استراتژیک ایران در جنگ دوم جهانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بلدسو، رابرت و بوسلاو بوسچک. (۱۳۷۵)، فرهنگ حقوق بین‌الملل، ترجمه علیرضا پارسا، تهران: قومس.
- بیلیس، جان و استیو اسمیت. (۱۳۸۳)، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، جلد دوم، تهران: ابرار معاصر.
- پزشکزاد، ایرج. (۱۳۸۳)، مروری در تاریخ انقلاب روسیه، تهران: قطره.
- شاهنده، بهزاد. (۱۳۷۸)، انقلاب چین، تهران: وزارت امور خارجه.
- ضیائی بیگدلی، محمد رضا. (۱۳۸۱)، حقوق بین‌الملل عمومی، چاپ هجدهم، تهران: گنج دانش.
- فن گلان، گرهارد. (۱۳۷۸)، در آمدی بر حقوق بین‌الملل عمومی، ترجمه داوود آقائی، جلد اول، تهران: میزان.
- قوام، سید عبدالعلی. (۱۳۸۷)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، چاپ چهاردهم، تهران: سمت.
- کارو، دومنیک. (۱۳۷۵)، حقوق بین‌الملل در عمل، ترجمه مصطفی تقی‌زاده انصاری، تهران: قومس.
- مصلح‌زاده، مصطفی. (زمستان ۱۳۸۱)، «تحلیلی بر ره‌آورد انقلاب اسلامی در روابط بین‌الملل»، اندیشه انقلاب اسلامی، ش ۴.
- مقتدر، هوشنگ. (۱۳۷۴)، حقوق بین‌الملل عمومی، چاپ سوم، تهران: وزارت امور خارجه.
- ممتاز، جمشید و امیر حسین رنجبریان. (۱۳۷۶)، ایران و حقوق بین‌الملل، تهران: دادگستر.
- منصوری، جواد. (۱۳۸۵)، آمریکا و خاورمیانه، تهران: وزارت امور خارجه.

- موسی‌زاده، رضا. (۱۳۸۸)، سازمان‌های بین‌المللی، چاپ دهم، تهران: میزان.
- هالیدی، فرد. (مهر ۱۳۷۸)، «انقلاب و روابط بین‌الملل»، ترجمه مسعود اخوان کاظمی، فصلنامه انقلاب اسلامی، ش ۳، سال اول.
- نقیب‌زاده، احمد. (۱۳۸۳)، تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل (از وستفالی تا امروز)، چاپ دوم، تهران: قومس.
- نوازی، بهرام. (۱۳۸۸)، صدور انقلاب اسلامی: زمینه‌ها و پیامدهای آن، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- واعظی، حسن. (۱۳۷۹)، اصلاحات و فروپاشی، تهران: سروش.

ب- انگلیسی

- Arendt, Hannah. (1967) *Essai sur la Révolution*, Paris, Editions Gallimard.
- Ball, Hedly. (1984), *Intervention in International Politics*, Oxford: Clarendn Press.
- Calvert, Peter. (1996), *Revolution and International*, London, Pinter.
- Carr, Edvard Hallet. (1969), *La Révolution Bolchevique 1917-1923*, Editions de Minuit, Paris, Vol 3.
- Colliard, C.A. and A. Manin. (1970), *Droit international et Histoire Diplomatique, Documents Choisis*, Paris, Montchretien, t.II.
- Droz, Jacques. (1972), *Histoire diplomatique de 1684 à 1919*, Paris, Dalloz.
- Evera, Stephan. (1999), *Causes of War: Power and the Roots of Conflict*, Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Godechot Jacques, (1961), *La Conter-Révolution, Doctrine et Action 1789-1804*, Paris, P.U.F.
- Godechot Jacques, (1988), *La Révolution Francaise, Chronologie Commentée 1789- 1799*, Paris, Librairie académique Perrin.
- Holliday, Fred. (1999), *Revolution and World Politics*, London, Macmilan.
- Holstik.J. (1983), *International Politics, A Framework for Analysis*, Fourth Edition, London, Prentice-Hall International Inc.
- Katz, Mark. (2001), *Revolutional Dimensions*, Washington. D.C., Cq press.
- Khomeiny, Rouhollah. (1986), *Sahifeh Noure, Recueil des Directives de l'Imam Khomeiny, Téhéran, Ministère de l'Education Islamique*, Vol. 18
- Linklater. A. (1997), *Neorealism in Theory and Practice*, London, Macmillan.

- Mao Tsé-Tung, (1975), Le Grand Livre Rouge, Ecrits, Discours 1949-1971, Paris, Flammarion.
- Rude, George. (1964), Revolutionary Europe 1783-1815, London, Fontana Library.
- Sagan, Scott. (Fall 1986) "1914 Revisited: Allies, Offense, and Instability", International Security 11, No.2.
- Sorel, A. (1969), Europe and the French Revolution, Trance, London.
- Walt, Stephan M. (Summer, 1989), "The case for finite containment: Analyzingus. Grand Strategy", International Security 14, No.1
- Waltz, Kenneth. (1979), Theory of International Politics, Reading, MA:Addision-Wesley.
- "White Paper", (1949), The State Departement of U.S.A.

۷۳

سیاست جهانی

عروج زیستمان‌های بدیل و ظهور اقتصادی هند در سیاست بین‌الملل

احمد جانسیز*^۱ سجاد بهرامی مقدم^۲

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۲/۸

تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۵/۱۲

چکیده

این مقاله سعی کرده که با طرح پرسش ذیل به تبیین مسئله ظهور اقتصادی هند به پردازد. پرسش این است که بین عروج زیستمان ملی‌گرایی هندو و لیبرالیسم و ظهور اقتصادی هند چه ارتباطی برقرار است؟ در پاسخ به پرسش اصلی مقاله، این فرضیه طرح شده است که افول اخلاقی‌گرایی و عروج ملی‌گرایی هندو و لیبرالیسم، محرکی تعیین‌کننده در انتقال هند به عمل‌گرایی استراتژیک و در نتیجه ظهور اقتصادی هند در سیاست بین‌الملل است. این پژوهش درصدد تبیینی جامع از دگرگونی سیاست بین‌المللی هند نیست، بلکه درصدد تبیین یک عامل کلیدی مؤثر بر ظهور اقتصادی هند است. در این پژوهش از روش تبیینی استفاده شده و نظریه موازنه منافع راهنمای بررسی فرضیه قرار گرفته است، یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که زیستمان‌هایی که بر رفتار هند در سیاست بین‌المللی تأثیرگذار بوده‌اند، پیامدهایی تعیین‌کننده در زمینه دستاوردهای اقتصادی هند داشته‌اند و عروج ملی‌گرایی هندو و لیبرالیسم در هند نتایج چشمگیر اقتصادی به بار آورده است.

واژگان کلیدی: هند، سیاست بین‌الملل، زیستمان‌هایی بدیل، نتایج اقتصادی

۷۵

سیاست جهانی

۱- عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان

۲- دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان

*نویسنده مسئول: Jansiz@yahoo.com

مقدمه

در طول سال ۲۰۱۵، هند بالاترین نرخ رشد اقتصادی را در دنیا داشته است، انتظار می‌رود که دهلی‌نو چنین جایگاهی را در طول سال‌های پیش رو نیز حفظ کند، چنین جایگاهی در واقع در ادامه رشد چشمگیر اقتصادی رقم خورده است که پس از ۱۹۹۱، هند را در ردیف پررونق‌ترین اقتصادهای جهان قرار داده است. این در حالی است که تا پیش از آن در طول چهار دهه متوالی، هند یکی از اقتصادهای ضعیف محسوب می‌شد که با بحران‌های بزرگی از جمله بحران بدهی‌های خارجی مواجه شده بود. متمایز از آن برهه، در طول ۲۰۵ دهه گذشته اقتصاد این دولت با میانگین نرخ نسبتاً بالا رشد یافته و ثروت اقتصادی بیشتر، منابع ملی هند را برای نوسازی بخش‌های مختلف کشور افزایش داده است و هند وارد دوره‌ای انتقالی از خود-بسندگی و ضعف اقتصادی به اقتصادی رقابتی‌تر با دست‌آوردهای فزاینده شده است.

چنین شکاف بزرگی در نتایج و دستاوردهای اقتصادی هند این پرسش را مطرح می‌کند که کدام عوامل یا متغیرها سبب شده است که پس از ۱۹۹۱، این دولت دستاوردهای چشمگیر اقتصادی کسب کند. برای طرح پاسخ به این پرسش باید بررسی شود که کدام عوامل یا متغیرهای تأثیرگذار بر رفتار هند در سیاست بین‌الملل، پس از ۱۹۹۱، دستخوش تغییر شده‌اند؟ بررسی‌های کلی نشان می‌دهد، فروپاشی شوروی، برآمدن چین و افول و عروج زیستمان‌های بدیل تأثیرگذار بر رفتار هند در سیاست بین‌الملل برجسته‌ترین متغیرهایی تأثیرگذار بر رفتار هند هستند که تا اوایل دهه ۱۹۹۰، دستخوش تغییر شده‌اند، در این میان حاشیه‌ای شدن و برجستگی زیستمان‌های بدیل در سیاست بین‌المللی هند جزو کلیدی‌ترین محرک‌هایی است که بر رفتار این دولت و در نتیجه بر نتایج و دستاوردهای اقتصادی آن تأثیری تعیین‌کننده برجای گذاشته است؛ بنابراین این مقاله به بررسی این فرضیه می‌پردازد که افول اخلاق‌گرایی رویاگرایانه یا نهروئیسم و برآمدن لیبرالیسم و ملی‌گرایی هندو نقش تعیین‌کننده‌ای در انتقال هند به عمل‌گرایی استراتژیک و در نتیجه ظهور اقتصادی این

دولت داشته است. این مقاله با بررسی این فرضیه، هدف تبیین رابطه بین عروج زیستمان‌های بدیل لیبرالیسم و ملی‌گرایی هندو و نتایج اقتصادی آن برای هند در طول دو و نیم دهه گذشته است. گرچه نظریه‌ای که بتواند تبیینی کامل از چنین تحولی ارائه کند دور از دسترس می‌نماید، اما به نظر می‌رسد نظریه‌هایی که به تأثیرات گرایش‌ها ایدئولوژیکی و ارزش‌ها بر رفتار دولت‌ها توجه دارند می‌توانند در رهنمایی تبیین مسئله این مقاله مفید واقع شوند، از جمله این نظریه‌ها اخلاق‌گرایی حقوقی هافمن و نظریه موازنه منافع رندل شولر است که مبانی متفاوتی دارند. گرچه هر یک از این نظریه‌ها از زاویه‌های متمایزی در تجزیه و تحلیل مسئله مورد تمرکز این مقاله مفید هستند، در این مقاله با توجه به این‌که نظریه موازنه منافع شولر به تأثیرگذاری محرک‌های داخلی که دولت‌ها را به تلاش برای تجدیدنظر و بازبینی قواعد سیاست بین‌الملل توجه دارد و از طرفی به تغییر در رفتار دولت‌ها در اثر دگرگونی این محرک‌ها و نتایج آن برای موقعیت نسبی دولت‌ها اشاره دارد، در ادامه با طرح این نظریه به بررسی مسئله پژوهش می‌پردازیم.

۱. چارچوب تئوریک: نظریه موازنه منافع

شولر نظریه موازنه منافع را از نقد نظریه سیاست بین‌الملل والتر آغاز می‌کند. والتر مدعی است که در سیستم خودیار، فشار رقابت به مراتب وزنی سنگین‌تر از ترجیحات ایدئولوژیکی یا فشارهای سیاسی داخلی بر دولت‌ها دارد (Waltz, 1986: 329). در چنین دنیایی محرک اساسی رفتار دولت‌ها مشوق‌های بسیار نیرومند ساختاری است که بر هر نیرویی که از ویژگی‌های دولت‌ها ناشی شود، غالب است. والتر خود بر این باور است که آنارشی و توزیع قابلیت‌ها، تنها مجموعه‌ای از شرایط محدودکننده برای اقدام دولت‌ها را رقم می‌زنند. به بیان والتر محیط بیرونی توضیح می‌دهد که کدام فشارها و چه احتمال‌هایی به وسیله ساختارهای متفاوت نظام بین‌المللی برای دولت‌ها ایجاد می‌شود، اما نمی‌تواند توضیح دهد که یک دولت دقیقاً چگونه به این فشارها و احتمال‌ها پاسخ می‌دهد (Waltz, 1979: 71). او می‌افزاید که هر دولتی سیاست‌ها و تصمیمات خود را بر اساس فرایندهای درونی خود اما با

محاسباتی که درباره دیگر دولت‌ها دارد، اتخاذ می‌نماید (Waltz, 1979: 65). شولر سعی کرده است که نظریه‌ای ارائه کند که چگونگی پاسخ دولت‌ها را به این فشارها و احتمالات تبیین نماید (Schweller, 1997: 25). بر این اساس نظریه موازنه منافع، در تبیین رفتار دولت‌ها، علاوه بر فشارهای ساختاری به متغیری‌هایی توجه دارد که در سطح واحدها بر چگونگی پاسخ آن‌ها به فشارهای بیرونی تأثیر می‌گذارد. به عبارتی شولر با کاربست متغیرهای داخلی و خارجی نظریه موازنه منافع را برای تبیین رفتار دولت‌ها در آنارشی ارائه می‌کند (Schweller, 2016: 37-39).

از منظر شولر به‌طور اساسی دو نوع دولت ناراضی و تجدیدنظرطلب وجود دارد، تجدیدنظرطلب با اهداف محدود و تجدیدنظرطلب با اهداف نامحدود، دولت‌های تجدیدنظرطلب با اهداف محدود دولت‌هایی هستند که درصدد ارتقا وضعیت خود درون نظم بین‌المللی هستند و دولت‌های تجدیدنظرطلب با اهداف نامحدود دولت‌هایی هستند که درصدد دگرگونی هنجارهای نظم مستقر و سلطه جهانی و تفوق ایدئولوژیکی هستند. شولر در پاسخ به این مسئله که چرا یک دولت نسبت به قواعد نظم بین‌المللی رویه‌ای تجدیدنظرطلبان با اهداف نامحدود اتخاذ می‌کند و دولت یا دولت‌هایی دیگر رویه تجدید نظرطلبانه با اهداف محدود را نسبت به قواعد نظم مستقر در پیش می‌گیرد این‌گونه پاسخ می‌دهد که علاوه بر متغیر قدرت نسبی باید به متغیرهایی که در سطح ملی بر رفتار دولت‌ها تأثیر می‌گذارند توجه کرد (Schweller, 2014: 18-21).

این متغیرها شامل عواملی چون ایدئولوژی‌های انقلابی، تجارب و میراث‌های سیاسی و عوامل بوروکراتیک است و هنگامی که این متغیرها در سطح ملی یک دولت دستخوش تغییر شوند، به‌طور طبیعی پاسخ آن دولت به فشارها و احتمالات بیرونی دستخوش دگرگونی می‌شود و دامنه چنین تغییراتی می‌تواند به انتقال استراتژی یک دولت از تجدیدنظرطلبی با اهداف نامحدود نسبت به نظم بین‌المللی به تجدیدنظرطلبی با اهداف محدود نسبت به نظم مستقر شود (Schweller, 2014: 38). این چشم‌انداز نظری قابلیت‌هایی برای دگرگونی هند از دولتی با اهداف تجدید

نظرطلبانه نسبت به قواعد سیاست قدرت در سیاست بین‌المللی به دولتی با اهداف جستجوی منافع و مزیت‌های ملی بیشتر در سازواری با قواعد سیاست قدرت در عرصه بین‌المللی دارد. همان‌گونه که طرح شد، افول اخلاق‌گرایی یا نهروئیسم و برآمدن لیبرالیسم و ملی‌گرایی هندو در هند به‌عنوان یک دولت مدرن نقشی تعیین‌کننده در انتقال هند از دولتی با اهداف تجدید نظرطلبانه نسبت به قواعد سیاست بین‌المللی به دولتی با تمرکز بر عمل‌گرایی استراتژیک در جهت ارتقاء موقعیت خود در نظم مستقر بین‌المللی داشته است. به نظر می‌رسد که نظریه موازنه منافع قابلیت‌هایی دارد که با استخراج آن‌ها می‌توان به تبیین چنین دگرگونی در استراتژی کلان هند پرداخت که نتایج چشمگیر اقتصادی را برای هند به بار آورده است.

۲. حاشیه‌ای شدن زیستمان اخلاق‌گرایی و برجستگی لیبرالیسم و ملی‌گرایی هندو

هند در ۱۹۴۷، به‌عنوان یک دولت مدرن در سیستم بین‌المللی ظاهر شد، پیش از آن‌که گسترش سیستم بین‌المللی از اروپای غربی به تحقق جهانی و ستفالیایی بی‌انجامد، شبه‌قاره هند دوره‌هایی طولانی از رونق و بالندگی اقتصادی و سیاسی را تجربه کرده بود؛ اما سرآغاز حیات هند به‌عنوان دولتی مدرن از ۱۹۴۷ رقم می‌خورد، یعنی سالی که پس از عصری از استعمار بریتانیا، هند حاکمیت خود را این بار در شکل یک دولت مدرن بازیافت. هنگامی که پس از عصری طولانی از استعمار استقلال هند محقق شد، محیط بین‌المللی نیز به‌گونه‌ای نامأنوس از عصر امپراتوری-های کهن، تغییر یافته بود.

رندل شولر چون پیش‌کسوت همه نو واقع‌گرایان، بر این باور است که این سیستم بین‌المللی بر اساس قواعدی معین کار می‌کند و سیاست قدرت در عرصه بین‌المللی طبیعی است (Schweller, 1997). در مصادیق، هنگامی که هند به استقلال سیاسی دست‌یافت، عرصه بین‌المللی شاهد رقابت دو ابرقدرت شوروی با ایدئولوژی سوسیالیستی و آمریکا با ایدئولوژی لیبرالیستی شده بود، این رقابت با جستجوی برای افزایش منابع درونی قدرت و کسب متحدین به هزینه رقیب در عرصه بین-

المللی همراه شده بود. شولر به تأسی از والتز چنین رقابتی را به سبب پیامدهای ساختار آنارشیک سیستم بین المللی اجتناب ناپذیر می داند؛ اما به متغیرهایی متمایز در سطح ملی واحدها اشاره می کند که بر رفتار دولت ها در عرصه بین المللی تأثیراتی متمایز برجای می گذارند. این یک دولت ممکن است در برهه ای از زمان در تکاپوی تغییر قواعدی برآید که از منظر نئورئالیسم، قواعد طبیعی و تغییرناپذیر سیاست بین المللی است و دولتی دیگر با فراست بیشتر در انطباق با قواعد مستقر در جستجوی منافع بیشتری برای خود باشد را شولر با اشاره به متغیرهای سطح ملی دولت ها تبیین می کند (Schweller, 2014: 36-37).

از بدو استقلال، نهری اولین نخست وزیر نفوذی کلیدی بر سیاست هند داشت، آنچه به عنوان نهریسم یا اخلاق گرایی رویاگرایانه شناخته می شود، مجموعه ای از ایده ها، دیدگاه ها، باورها است که رفتارهای استراتژیک متعینی را مورد تمرکز قرار می دهد. اخلاق گرایی ریشه در برخی سنت های کهن هند که برجسته ترین آن پانچاشیلا است و تجارب دوره مبارزات ضد استعماری دارد. اخلاق گرایی یا نهریسم قواعد سیاست قدرت در سیاست بین المللی را مطرود شمرده و بر این باور بوده است که می توان این قواعد را تغییر داده و نظم بین المللی مستقر را که بر اساس این قواعد بر توزیع قدرت در عرصه بین المللی و بر طبق منافع دولت های قدرتمندتر شکل گرفته است مورد بازبینی اساسی قرارداد و عرصه بین المللی را به محیطی صلح آمیز دگرگون کرد. محیطی که در آن توسل به زور کاملاً نامشروع شده و نفوذ دولت های قدرتمندتر در شکل دهی به سازوکارهای بین المللی و سلطه استعماری بر دولت های کوچک تر، جای خود را به برابری دولت ها بر اساس اصول همزیستی مسالمت آمیز دهد (Nehru, 1961: 16).

اخلاق گرایان در این راستا به این باور بودند که با تسری ایده های جنبش ضد استعماری هند به عرصه بین المللی می توان بر اساس اصول عدم خشونت جنبشی فراگیر برای نیل به اهداف صلح جویانه شان ایجاد نمایند. نقش نهری در پیشاهنگی جنبش عدم تعهد از این منظر قابل تجزیه و تحلیل است. نهریسم در زمینه اقتصادی

نیز به خودبسندگی اقتصادی باور داشت و بر این بود که گسترش روابط اقتصادی با قدرت‌های بزرگ به نفوذ سیاسی آن‌ها خواهد انجامید و چنین نفوذی بازگشت دگرباره استعمار را به بار خواهد آورد. در دهلی‌نو، نهر و در اولین روزهای نخست‌وزیری اعلان داشت که استقلال هند هنگامی کامل خواهد شد که وابستگی‌های اقتصادی به جهان بیرون و به‌ویژه قدرت‌های بزرگ را از بین ببریم، اما چنین نگرشی نسبت به شوروی و آمریکا به‌عنوان مصادیق قدرتمندترین دولت‌ها، یکسان نبود. اخلاق‌گرایی در هند به گرایش‌های انقلابی سوسیالیسم شوروی متمایل بود و ارزش‌های عدالت طلبانه سوسیالیسم را ارج می‌نهاد، گرچه رفتار مبتنی بر سیاست قدرت شوروی را مطرود می‌شمرد، نسبت به ایالات‌متحده نهر و به‌عنوان رهبری برجسته در میان اخلاق‌گرایان به‌وضوح اعلان داشته بود که پس از رهایی از استعمار بریتانیا، هند با چالش بزرگ‌تر امپریالیسم ایالات‌متحده مواجه است. چنین باورهایی استراتژیک هند را به سیاست جایگزینی واردات و ارتباط بسیار محدود و بشدت کنترل‌شده اقتصادی با جهان بیرونی سوق می‌داد (Mukherji, 2014: 465).

این‌گونه سیاست‌های اقتصادی در دوره غلبه اخلاق‌گرایی که کمابیش تا اوایل دهه ۱۹۹۰، به طول انجامید، در مجموع دستاوردهای بزرگی برای هند به بار نیاورد و تلبار مضاعف کسری موازنه خارجی به بحران بزرگ اقتصادی ۱۹۹۱ در هند منتهی شد. از طرفی در عرصه بین‌المللی شوروی فروپاشیده بود و جستجوی برای تغییر قواعد سیاست قدرت نه‌تنها سبب تحول در عرصه بین‌المللی نشده بود که ضعف نسبی هند را در مقابله با فشارهای رقبای بیرونی از جمله چین، پاکستان و ایالات‌متحده افزایش داده بود. چنین آثاری سبب بی‌اعتباری اخلاق‌گرایی شده و این زیستمان حمایت‌های گسترده خود را از دست داده و با گسترش حمایت‌ها از زیستمان لیبرال و ملی‌گرایی هندو تا اوایل دهه ۱۹۹۰، این زیستمان‌ها برجسته شده و به زیستمان‌های غالب و تأثیرگذار بر سیاست هند تبدیل شده‌اند. نخست‌وزیری نارسیمهارائو و سینگ در نقش وزیر دارایی از ۱۹۹۱، تجلی برجستگی زیستمان لیبرالیسم بر سیاست هند بود. این زیستمان، اصل کلیدی نهر وئیسم را که هند مسئولیت اخلاقی برای ایجاد جهانی

صلح آمیز دارد رد کرده و مسئولیت اخلاقی هند را به ارتقاء سطح زندگی و افزایش ثروت و رفاه اجتماعی شهروندان هند محدود دانسته و این باور را اشاعه داده‌اند که هند نهادی برای تأمین صلح جهانی نیست بلکه دولتی است که برای بهبود سطح زندگی اقتصادی و اجتماعی مردمش کوشش خواهد کرد و بدون ملاحظه بایدهای اخلاقی نهروئیسم، دهلی نو به جستجوی اغتنام فرصت‌ها برای توسعه داخلی هند همت خواهد گمارد (Manish et al, 2014: 435).

لیبرال‌ها در هند بر این باور هستند که هند توان محدودی دارد و تحول عرصه بین-المللی به عرصه‌ای که در آن استانداردهای اخلاقی نهروئیسم محور رفتارهای بین-المللی باشد با توجه به توان هند و کارکردش به مثابه یک دولت مدرن امکان‌ناپذیر است. زیستمان ملی‌گرایی هندو نیز که از اوایل دهه ۱۹۹۰، از حاشیه به سطح رشد یافته است. ملی‌گرایی هندو نیز همچون زیستمان لیبرال، نهروئیسم را زیستمانی نامربوط جلوه می‌دهد که دستاوردهایی عملی برای هند به بار نیاورده است. ملی‌گرایان هندو نافذترین و کهنه‌کارترین منتقدان اخلاق‌گرایی در سیاست خارجی هند هستند. ملی‌گرایی هندو ریشه در دو احساس متفاوت شرم و غرور دارد (Schweller, 2011: 292).

آن‌ها به گذشته تمدن باستانی هند افتخار می‌کنند و از این‌که مورد حمله نیروهای خارجی قرار گرفته و در برابر آن‌ها شکست خورده و سپس به استعمار کشیده شده است احساس شرم دارند. آن‌ها به ویژه به استعمار بریتانیا بر شبه قاره هند و پیش از آن شکست‌هایی که در برابر مسلمانان داشته‌اند به عنوان بزرگ‌ترین شکست‌های تاریخی هند می‌نگرند. ملی‌گرایان به رستاخیزی برای احیای شکوه و عظمت گذشته که به زعم آن‌ها از طریق افزایش قدرت و شکوفایی فضیلت‌های حماسی جامعه هند قابل دستیابی است باور دارند (Janatan Party, 1980: 4). در مغایرت با اخلاق‌گرایان، ملی‌گراها بر سیاست خارجی تأکید دارند که هدفش بازگرداندن شکوه و عظمتی است که در پی حملات مسلمانان و استعمار بریتانیا علیه هند از دست رفته است. آن‌ها بر قابلیت‌های مادی و بعد معنایی و حماسی شکوه و عظمت ملی

هندوها تأکید می‌نمایند و باور دارند که هند از طریق توسعه اقتصادی و افزایش قابلیت‌های دفاعی و هم‌چنین روح حماسی خود، می‌تواند جایگاه گذشته‌اش را دگرباره به دست آورد (بنگرید به بهرامی مقدم، ۱۳۹۳).

ملی‌گرایان نیای فکری حزب بهاراتیا جاناتا محسوب می‌شوند که پس از نخست‌وزیری نارسیمهارائو لیبرال در دهه ۱۹۹۰ در دوره نخست‌وزیری اتال بیهاری واجپایه قدرت سیاسی را در دست گرفته و برای تحقق ایده‌های خود هند را در ادامه سیاست‌های توسعه‌گرایانه نارسیمهارائو به توسعه اقتصادی و افزایش قابلیت‌های نظامی رهنمون شدند (بنگرید به شفیع، کریمی، ۱۳۹۲: ۱۰۸)، پس از آن سینگ وزیر دارایی در کابینه رانو نخست‌وزیری کشور را تا سال ۲۰۱۴ بر عهده گرفت که نشانگر غلبه دگره باره زیستمان لیبرال بود و از آن پس نیز نخست‌وزیری نارندرا مؤدی از بهاراتیا جاناتا پارتی غلبه زیستمان ملی‌گرایی هندو را به نمایش گذاشته است. به‌رغم تمایزهایی که دو زیستمان لیبرال و ملی‌گرایی هندو را از هم جدا می‌کند، هر دو زیستمان قویا بر توسعه اقتصادی و افزایش ثروت هند تأکید دارند و بر این باورند که هند برای تحقق چنین رستاخیز بزرگی باید از مرزهای ذهنی نهروئیستی عبور کرده و پیوندهایی نیرومند و روابطی بسیار قوی و گسترش‌یافته با قدرت‌های صنعتی توسعه‌یافته و در رأس آن‌ها ایالات متحده برقرار کند.

۲۵ سال غلبه این زیستمان‌های بدیل و به حاشیه رانده شدن نهروئیسم، نتایج چشمگیر اقتصادی برای هند به بار آورده است و هند به‌مثابه اقتصادی نوظهور پدیدار شده است. ظهور هند صرفاً نتیجه افول نهروئیسم و برآمدن لیبرالیسم و ملی‌گرایی هندو نیست اما این زیستمان‌های برآمده بدیل محرک‌هایی نیرومند هستند که نقشی کلیدی در بالندگی اقتصادی و ظهور هند بازی می‌کنند.

۳. نتایج و دستاوردهای اقتصادی

۳-۱. افزایش نرخ رشد اقتصادی هند

از اوایل دهه ۱۹۹۰ با پیش برد سیاست‌های اصلاح اقتصادی توسط مانموهان سینگ و نارسیمهارائو، ظرفیت‌های اقتصادی کشور در زمینه‌های مختلف رفته‌رفته از

تنگناهای گذشته آزاد شد و دوره‌ای از رونق اقتصادی در هند را رقم زده است. سیاست‌های آزادسازی تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی در کشور و آزادسازی فعالیت‌های اقتصادی، سبب تحولی چشمگیر در اقتصاد هند شد. مانموهان سینگ با لغو تدریجی قوانین مالیاتی دست و پاگیر، قوانین صادرات و واردات را تعدیل کرد. به طوری که امکان سرمایه‌گذاری خارجی فراهم شد و امنیت سرمایه‌های داخلی تأمین شد و منابع مالی برای پیشبرد پروژه‌های سودآور از خارج از کشور به درون هند رو به فزونی گذاشت. نتیجه این اصلاحات اقتصادی چنین شد که نرخ رشد سالانه هند از ۵/۵ درصد در دهه ۱۹۸۰ به ۶/۱ درصد در دهه ۱۹۹۰ افزایش یافت. با آغاز اولین دهه قرن بیست و یکم این رشد شتاب بیشتری گرفت، به شکلی که تا سال ۲۰۰۵ رشد اقتصادی هند از نرخ ۸ درصد عبور کرد (بنگرید به کولایی و واعظی، ۱۳۹۱).

لیبرال‌ها از ۱۹۹۱، هنگامی که هند با بحران شدید کسری پرداخت‌ها مواجه شده بود و از طرفی تجربه اقتصادهای مبتنی بر صادرات آسیایی را درک نموده بود، رفورم‌های اقتصادی را از سر گرفتند. گسترش و رشد زیستمان لیبرال محرکی بود که سبب شد هند یک انتقال سیستمیک به یک اقتصاد بازتر با اعتماد بیشتر به نیروهای بازار، نقش بزرگ‌تر بخش خصوصی شامل سرمایه‌های خارجی و بازتعریف نقش دولت در اقتصاد را در دستور کار قرار دهد که در نتیجه آن اقتصاد هند از آغاز دوره رفورم مشخصه‌هایی سازنده یک قدرت نوظهور اقتصادی را کسب کرد (Nau and Ollapally, 2012: 67-72). زیستمان ملی‌گرایی هندو نیز که دغدغه احیای شکوه ازدست‌رفته هند را دارد، در جهت توسعه بازار به گسترش روابط خارجی کشور و تمرکز برافزایش ثروت و قدرت ملی هند اهتمام ورزید. به طوری که از سال ۱۹۹۱ الی سال ۲۰۰۱، یعنی در طول اولین دهه رفورم میانگین نرخ رشد اقتصادی ۶ درصد رقم خورده است و هند بر این اساس در طول دهه ۱۹۹۰ در ردیف یکی از سریع رشد یابنده‌ترین اقتصادهای دنیا ظاهر شد. در طول یک دهه پیش از آن یعنی در طول دهه ۱۹۸۰، میانگین نرخ رشد اقتصادی هند ۵/۷ درصد رقم خورده بود که در

ظاهر فاصله زیادی با نرخ رشد ۶ درصدی دهه ۱۹۹۰ نداشت؛ اما در واقع شکافی بزرگ بین نرخ رشد اقتصادی هند در دهه ۱۹۹۰ به نسبت دهه ۱۹۸۰ و دهه‌های پیش از آن وجود داشت. این گونه که نرخ رشد اقتصادی هند در طول دهه ۱۹۸۰، به شدت متأثر از قرضه‌ها یا بدهی‌های خارجی کشور قرار گرفته بود (Puri 2014: 78).

به عبارتی رشد متوسط ۵/۷ درصدی در طول دهه ۱۹۸۰ نتیجه منابع ارزی بود که حکومت از خارج تحت عنوان کمک‌های اقتصادی یا بدهی‌ها دریافت کرده بود و طبیعتاً چنین رشدی نمی‌توانست در بلندمدت تداوم خود را حفظ کند و در نهایت نیز تجمیع این بدهی‌ها به بحران بزرگ کسری بازپرداخت‌ها در سال ۱۹۹۱ منجر شد. از آغاز غلبه لیبرال‌ها و سپس ملی‌گرایان هندو، دهلی‌نو گسترش همکاری‌های اقتصادی با دولت‌های توسعه‌یافته و پروتق را در دستور کار قرار داده است. سیاست نگاه به شرق و سپس گسترش اقتصادی هند به سوی غرب بر پایه عمل‌گرایی استراتژیک الهام گرفته از ایده‌های لیبرالیسم و ملی‌گرایی هندو دستاوردهایی بزرگ برای اقتصاد هند داشته است.

در نتیجه چنین سیاست‌هایی ر طول دهه ۲۰۰۰ تا پیش از بحران مالی بین‌المللی که از حوزه آتلانتیک آغاز شده و اقتصادهای جهان را تحت تأثیر قرارداد، هند یک نرخ رشد بی‌سابقه را رقم زده بود. به طوری که رشد تولید ناخالص داخلی این دولت در فاصله سال‌های ۲۰۰۳ الی ۲۰۰۸، با میانگین سالیانه ۹ درصد افزایش یافته بود. سپس در سال ۲۰۰۹، نرخ رشد تولید ناخالص داخلی هند به ۶٫۷ درصد تنزل یافت که در اثر بحران مالی بین‌المللی بود (Kim, 2016: 8). هند سپس به سرعت خود را احیا کرده و در فاصله سال‌های ۲۰۰۹ الی ۲۰۱۲ نرخ رشد تولید ناخالص داخلی ۷/۷ درصد را به طور میانگین رقم زد. از سال ۲۰۱۲ الی سال ۲۰۱۴ میانگین نرخ رشد تولید ناخالص داخلی هند ۵/۸ درصد بوده است که نشانگر کاهش نسبی در رشد اقتصادی این کشور است، اما در قیاس بین‌المللی در واقع از سال ۲۰۱۲، نرخ رشد اقتصادی اقتصادهای نوظهور آهسته‌تر شده است (Hall, 2014: 249). هند از ۲۰۱۵

مجدداً رشد بالاتری را رقم زده است و در این سال میانگین نرخ رشد اقتصادی هند ۷/۵ درصد بوده است؛ که رقمی چشمگیر است. با توجه به میانگین نرخ رشد تولید ناخالص داخلی این کشور در سه ماهه اول سال ۲۰۱۶ که معادل ۷٫۹ درصد بوده است انتظار می رود که رشد اقتصادی هند تا پایان سال ۲۰۱۶ بیش از سال ۲۰۱۵ رقم بخورد.

۲-۳. افزایش تولید ناخالص داخلی هند

در نتیجه افزایش نرخ رشد اقتصادی از آغاز دوره رفورم در سال ۱۹۹۱ تولید ناخالص داخلی کشور رو به افزایش گذاشته است. به طوری که در سال ۱۹۹۱، میزان تولید ناخالص داخلی هند معادل ۲۷۴/۸۴۲ میلیارد دلار بود که تا ۱۹۹۹ به ۴۶۶/۸۶۷ میلیارد دلار افزایش یافت. این رقم تا سال ۲۰۰۶ بیش از دو برابر شده و به میزان ۹۴۹/۱۱۷ میلیارد دلار رسید و در ادامه تا سال ۲۰۱۴ برای اولین بار در تاریخ مدرن هند با ۲/۰۴۴ تریلیون دلار تولید سالیانه ناخالص داخلی هند از مرز ۲ تریلیون دلار گذشت و در سال ۲۰۱۵ نیز با اندکی افزایش به ۲٫۰۷۴ تریلیون دلار رسیده است و با توجه به میزان تولید ناخالص داخلی هند در شش ماهه اول سال ۲۰۱۶، بانک جهانی برآورد کرده است که تا پایان سال ۲۰۱۶، تولید ناخالص داخلی نسبت به سال ۲۰۱۵ افزایش یافته و فراتر از آن تا سال ۲۰۲۰ به طور فزاینده ای بر رشد افزایش تولید ناخالص داخلی هند افزوده شود (Dixit, 2016: 19-21).

در پی آن حجم تولید ناخالص داخلی هند سهم و جایگاه هند نیز در عرصه بین المللی تغییر کرده است و برآوردها بر این است که هند در طول دهه آینده به سومین اقتصاد بزرگ دنیا پس از ایالات متحده و چین تبدیل خواهد شد. در سال ۲۰۱۵ مجموع تولید ناخالص داخلی جهان حدود ۷۵ تریلیون دلار بوده است که از این میزان ۱۷/۹۴۶ تریلیون دلار به ایالات متحده به عنوان بزرگترین قدرت اقتصادی جهان تعلق داشته و ۱۰/۸۶۶ تریلیون دلار نیز به چین به عنوان دومین اقتصاد بزرگ دنیا و هند پس از ژاپن، آلمان، انگلیس و فرانسه در رتبه هفتم قرار گرفته است و با توجه به چشم انداز نرخ رشد اقتصادی هند انتظار می رود که تا سال ۲۰۲۰، هند در

حجم تولید ناخالص داخلی از فرانسه و بریتانیا نیز پیشی گرفته و جایگاهی بالاتر در رتبه‌بندی جهانی دولت‌ها بر پایه حجم تولید ناخالص داخلی کسب کند (Frankel, 2015: 44).

اگر رشد اقتصادی هند با چشم‌انداز کنونی‌اش ادامه داشته باشد، هند تا ۲۰۳۰، با حدود ۳۰ تریلیون تولید ناخالص داخلی سالیانه سومین اقتصاد بزرگ جهان خواهد بود. چنین چشم‌اندازی در کنار انتظاری که برای رشد اقتصادی چین و دیگر اقتصادهای پررونق آسیایی می‌رود برآورد می‌شود که ۲۰۳۰، سهم اروپای غربی و آمریکای شمالی از تولید ناخالص جهان از ۴۱ درصد کنونی به ۱۸ درصد کاهش یابد درحالی‌که سهم اقتصادهای در حال توسعه آسیایی از ۲۷ درصد کنونی به ۴۹ درصد خواهد رسید؛ بنابراین در نتیجه این تحولات اقتصادی در چشم‌انداز آسیا پاسیفیک، هند به‌مثابه قدرتی نوظهور پدیدار گشته است (Kumar, 2016: 102). چنین رشد اقتصادی پی‌آمد رشد بخش‌های مختلف اقتصادی کشور است که در ادامه شاخص‌ترین آن‌ها یعنی سه بخش بزرگ داخلی خدمات، کشاورزی و صنعت و جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و بخش تجارت خارجی کشور که نقش کلیدی در افزایش تولید ناخالص داخلی هند داشته‌اند، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۳-۳. رشد بخش صنعتی هند

اقتصاد هند دارای سه بخش عمده است که عبارت‌اند از بخش خدمات، بخش کشاورزی و بخش صنعت. بخش خدمات بخش سوم اقتصادی است که به تولید کالاهای مادی نمی‌پردازد، بلکه شامل فعالیت‌هایی از قبیل تجارت، حمل‌ونقل، ارتباطات، خدمات اجتماعی، هتل‌ها، رستوران‌ها و مرمت است و محصولات آن نیز شامل تسهیلات، آموزش و بهداشت و موارد مشابه می‌باشد. بخش کشاورزی بخش اولیه اقتصادی است که شامل کشت و زراعت و شیلات و فعالیت‌های متنوع کشاورزی است و به تولید محصولات طبیعی می‌پردازد. بخش صنعت بخش ثانویه اقتصادی است که شامل کارخانه‌ها، برق، آب، زیرساخت‌ها و موارد مشابه است که به تولید فرآورده‌ها و محصولات صنعتی از دیگر منابع اولیه می‌پردازد. از ۱۹۵۶ که

اولین سیاست جامع صنعتی توسط دولت اتخاذ شد، نقش اساسی در بخش صنعت به دولت سپرده شد (Baru, 2015: 86). برنامه صنعتی اوایل دهه ۱۹۷۰ نیز نقش اساسی را به دولت برای تمرکز بر توسعه صنایع یا شرکت‌های متوسط داده بود. برنامه ۱۹۷۷، آزادی بیشتری به فعالیت‌های صنایع کوچک داد و سیاست توسعه صنعتی دهه ۱۹۸۰ دامنه آزادی فعالیت شرکت‌ها را افزایش داد، در این دهه رقابت شرکت‌ها در بازار داخلی و نوسازی فنی شرکت‌ها مورد توجه بیشتری قرار گرفت.

از ۱۹۹۱، سیاست توسعه صنعتی دستخوش رفورم‌هایی اساسی شد و این رفورم‌ها حوزه آزادی عمل شرکت‌ها را در بازار داخلی گسترش می‌داد. تمرکز این رفورم‌ها نتایجی چون رشد بادوام تولید، تقویت اشتغال، بهره‌بری مناسب از منابع ملی، توجه به رقابت‌پذیری بین‌المللی و انتقال هند به شریکی بزرگ و بازیگری اصلی در عرصه جهانی را دنبال می‌کرد. این نتایج با توجه به مرور فرایندهای رشد اقتصادی هند از ۱۹۴۷، محقق شده است. به طوری که متوسط نرخ رشد صنعتی که حدود ۵٫۸ درصد در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، حاصل شده بود در دهه ۱۹۷۰، به کمتر از ۵ درصد تنزل یافت و تا دهه ۱۹۸۰ به ۵٫۸ درصد بازگشت و رفورم‌ها از دهه ۱۹۹۰، بر ارزش‌افزوده صنایع افزود و نرخ رشد صنعتی هند تا ۲۰۰۰ به ۶ درصد افزایش یافت (Binswanger-Mkhize, 2013: 8-11).

که رکوردی بی‌سابقه در تاریخ مدرن هند بود. از آغاز قرن جدید با گسترش کاهش تعرفه‌ها و محدودیت‌های دولتی، میانگین نرخ رشد صنعتی کشور به ۸ درصد رسید. نرخ رشد صادرات کالاهای تولیدی کارخانه‌ها نیز از میانگین ۵ درصد در دهه ۱۹۸۰ به ۹٫۷ درصد در دهه ۱۹۹۰ افزایش یافت. این رقم در دهه ۲۰۰۰ به میانگین ۱۲ درصد رسید. میانگین نرخ رشد واردات از ۵٫۴ درصد در دهه ۱۹۸۰ به ۱۱ درصد در دهه ۱۹۹۰ و به ۱۶ درصد در دهه ۲۰۰۰ رسید (Bhagwati and Panagariya, 2013:67). ارزش‌افزوده در کارخانه‌ها سازمان‌یافته که در دهه ۱۹۵۰، ۶٫۳ درصد بود، در دهه ۱۹۶۰، به ۷ درصد رسید و در دهه ۱۹۷۰ به ۴٫۱ درصد سقوط کرد. دگرباره در دهه ۱۹۸۰ این روند به سیر صعودی میانگین ۸ درصد برگشت. در دهه ۱۹۹۰ که میانگین

آن ۵٫۹ درصد بود به سرعت در دهه بعدی به ۷٫۸ درصد افزایش یافت. این نرخ رشد در صنایع غیر سازمان یافته کمتر بود. از ۲۰۰۳، سرمایه گذاری حکومت در زیرساخت ها از میانگین ۳ درصد تولید ناخالص داخلی به ۸ درصد در سال ۲۰۱۵، افزایش یافته است و از سویی سرمایه گذاری های بخش خصوصی نیز در زیرساخت های کشور به طور متوسط به سالیانه معادل ۶۰ الی ۷۰ میلیارد دلار رسیده است (Dixit, 2016: 17-19).

برآورد می شود که در فاصله ۲۰۱۵ الی ۲۰۲۰، حدود ۱ تریلیون دلار در طرح های زیرساختی هند سرمایه گذاری شود که حدود ۵۰ درصد آن از بخش خصوصی تأمین خواهد شد. در زمینه خطوط تلفن برآورد می شود که توسعه زیرساخت ارتباطی هند سبب شود که خطوط تلفن از ۱۰ میلیون به ۹۵۰ میلیون در دهه آینده افزایش یابد. سهم صنایع در تولید ناخالص داخلی هند در سال ۱۹۸۳، ۲۴٫۳ درصد بود که به ۲۵٫۲ درصد در سال ۱۹۹۳ افزایش یافته بود که بیانگر رشدی ناچیز است. تا سال ۲۰۱۲ نیز به ۲۷ درصد رسیده بود که بیانگر رشدی چشمگیر نیست. این امر ریشه در رشد سریع تر دیگر بخش ها از آغاز دهه ۱۹۹۰ دارد که بدان پرداخته می شود. سهم صنایع در ایجاد اشتغال از ۱۳٫۸ درصد در ۱۹۸۳ به ۲۲٫۴ درصد در ۲۰۱۰ افزایش یافت که رشدی قابل ملاحظه است (Ahuja, 2015: 360). در مجموع سهم صنایع در تولید ناخالص داخلی در مقایسه با همسایه بزرگ شرقی یعنی چین بسیار پایین تر رقم خورده است تا جایی که ۲۷ درصد کمتر است در چین این نسبت ۴۴ درصد و در کره جنوبی ۳۹ درصد، در مالزی ۴۴ و در تایلند ۴۵ درصد بوده است. هم چنین ارزش افزوده کارخانجات هند از تولید ناخالص داخلی ۱۴ درصد بوده است که هم زمان یعنی در دهه اول قرن جدید این نسبت در چین معادل ۳۱ درصد و در کره جنوبی نیز ۳۱ درصد و در تایلند ۳۶ درصد بوده است.

برخلاف آن بخش هایی چون تلویزیون، رادیو، وسایل ارتباطی در دهه ۱۹۸۰، میانگین رشد سالیانه ۲۸٫۱ درصد را کسب کرده بودند در دهه ۲۰۰۰ به کمتر از ۱٫۸ درصد سقوط کردند (Chakrabarti, Dhar & Dasgupta 2016: 74-75). در عوض

تولید فراورده‌های نفتی که در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، فاقد هرگونه رشدی بود در دهه ۲۰۰۰ در پی رشد بخش صنعتی با میانگین ۱۹/۴ درصد رشد یافت. بر طبق گزارش سازمان توسعه صنعتی سازمان ملل متحد ارزش افزوده کارخانجات جهان در سال ۲۰۱۰، معادل ۷/۳۹ میلیارد دلار بوده است و در فاصله سال‌های ۱۹۹۰ الی ۲۰۱۰، نرخ رشد صنعتی به‌طور متوسط در کشورهای در حال توسعه ۵/۶ درصد بوده است که در مقایسه با آن نرخ رشد کشورهای صنعتی به‌طور میانگین ۱/۷ درصد بوده است. ارزش افزوده هند در این بخش در طول این دوره از ۱/۳۸ به ۱/۶۹ افزایش یافته و سرانه صادرات کالاهای کارخانه‌ای هند نیز از ۸۷/۸۴ به ۸۸/۱۷ درصد افزایش یافته است. صادرات هند در زمینه کالاهای کارخانه‌ای از ۲۶ میلیارد دلار در ۱۹۹۵، به ۳۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ رسیده است و تا سال ۲۰۰۵ به ۸۷ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۹ به بیش از ۱۵۰ میلیارد دلار بالغ شده است. در دهه ۱۹۶۰ هند در این زمینه در رتبه‌بندی جهانی جایگاه ۹۸ را داشت. در سال ۲۰۰۰ به ۷۳ رسیده است (Luke, 2014: 98).

در مجموع صنایع که در دهه ۱۹۸۰، میانگین رشد ۷/۱ درصدی را داشتند، در پنج‌ساله اول آغاز رفورم‌های اقتصادی، میانگین رشد سالیانه صنایع به ۷,۶ درصد افزایش یافت. در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰، روند رشد صنایع به کمتر از میانگین نرخ رشد ۵ درصد کاسته شد. کاهش سهم بخش صنایع در اقتصاد هند در مقایسه با افزایش سهم بخش خدمات است که به‌صورت نسبی ارزیابی می‌شود.

بخش انرژی یکی از حیاتی‌ترین بخش‌های فرعی صنعتی هند است. هند در این زمینه در خصوص زیرساخت‌ها، میزان منابع و آلودگی‌های زیست‌محیطی با چالش‌هایی مواجه است که در طول دو دهه گذشته برای غلبه بر این چالش‌ها دستور کارهایی مشخص به اجرا گذاشته است. به‌رغم منابع عظیم زغال‌سنگ، هند به‌سوی توسعه منابع انرژی هسته‌ای، خورشیدی و بادی حرکت کرده است. در زمینه احیای منابع نفت و گاز، ضعف فن‌آوری و سرمایه‌گذاری سبب شده است که هند کمتر از ۲۸ درصد از منابع نفت و گاز خود را مورد بهره‌برداری قرار دهد. بیش از ۳۰ درصد

از تولید نیروی برق از سال ۲۰۰۳ به بعد توسط بخش خصوصی انجام گرفته است. نگرانی درباره رشد سریع وابستگی به واردات انرژی هند را ناگزیر کرده است که در جستجوی سرمایه‌گذاری خارجی در حوزه‌های نفت و گاز باشد. هم‌چنین دولت در برخی از بخش‌های صنعت نفت و گاز کشور تسهیلات جذب سرمایه‌گذاری خارجی را تا جایی افزایش داده است که سرمایه‌گذاران خارجی می‌توانند تا ۱۰۰ درصد سرمایه‌های موردنیاز را بدون مشارکت شرکای داخلی هند تأمین کنند. در نتیجه جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در بخش نفت و گاز طبیعی هند نیز رشد چشمگیری داشته است و از آوریل سال ۲۰۰۰ الی سپتامبر ۲۰۱۵، مجموعاً ۶/۶۲ میلیارد دلار سرمایه مستقیم خارجی در بخش نفت و گاز هند جذب شده است (Kumar, 2016: 101).

۴-۳. رشد بخش خدمات هند

به‌طور کلی در فاصله سال‌های ۲۰۰۱ الی ۲۰۱۴، میانگین نرخ رشد بخش خدمات هند از میانگین نرخ رشد تولید ناخالص داخلی کشور بیشتر بوده است. در فاصله سال‌های ۲۰۰۱ الی ۲۰۱۲، بخش خدمات هند با متوسط نرخ ۹ درصد رشد کرده و هند را به دومین دارنده نرخ رشد شتابان در بخش خدمات در دنیا تبدیل کرده است. اگرچه از سال ۲۰۱۲، بخش خدمات هند شاهد آهسته‌تر شدن نرخ رشد بوده است اما در سال ۲۰۱۵ نرخ رشد این بخش به ۱۰ درصد رسیده است و هند هم‌چنان پس از چین سریع‌ترین نرخ رشد در بخش خدمات را در میان دولت‌های مختلف رقم‌زده است. در سال ۲۰۱۴، سهم بخش خدمات هند از کل صادرات خدمات در دنیا معادل ۳,۲ درصد بوده است. در مقایسه با آن سهم صادرات کالاهای بازرگانی هند از میزان صادرات جهانی به‌طور هم‌زمان برابر با ۱/۷ درصد بوده است که جایگاه بالاتر بخش خدمات را در صادرات کشور نشان می‌دهد. در سال ۲۰۱۵، سهم بخش خدمات از تولید ناخالص داخلی هند معادل ۶۱ درصد بوده است (Kim, 2016: 52). در طول سال ۲۰۱۵ هم‌چنین ۵۳ درصد از رشد تولید داخلی کشور را بخش خدمات ایجاد کرده است. در زمینه جذب سرمایه‌گذاری خارجی از مارس ۲۰۰۱ الی مارس ۲۰۱۶،

بخش خدمات در هند بیشترین نسبت جذب سرمایه گذاری خارجی را در کشور رقم زده است و مجموعاً حدود ۵۱ میلیارد دلار در این بخش سرمایه مستقیم خارجی جذب شده است که برابر است با ۱۸ درصد از کل سرمایه خارجی که به صورت مستقیم در هند جذب شده است.

این بخش محرکی کلیدی در ظهور اقتصادی هند است و هند به هشتمین صادرکننده بزرگ خدمات در دنیا تبدیل شده است. در این میان فناوری اطلاعات یا آی تی نقش مهمی ایفا کرده است. به طوری که هند در زمینه فناوری ارتباطات به پیشروترین دولت دنیا در ارائه خدمات آی تی تبدیل شده است. بخش آی تی بزرگترین بخش خصوصی اقتصاد هند است و نقش قابل ملاحظه‌ای در ایجاد و گسترش اشتغال در هند دارد و تا سال ۲۰۱۴، بیش از ۳/۷ میلیون نفر در هند در بخش آی تی شاغل بوده‌اند (Luke, 2014: 75).

در طول دو دهه گذشته تجارت خارجی بخش خدمات هند رشد چشمگیری داشته است که نسبت قابل توجهی از آن به آی تی مربوط بوده است. در دهه ۱۹۸۰ ارزش بخش خدمات هند حدود ۶ میلیارد دلار بود که به ۲۴۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۴ افزایش یافته است. صادرات خدمات هند نه تنها نسبت به صادرات کالاهای بازرگانی رشد شتابان تری داشته است بلکه نسبت به میانگین نرخ رشد تجارت بین‌المللی آن نیز رشد بالاتری داشته است. میانگین نرخ رشد تجارت بین‌المللی در بخش خدمات ۷/۸ درصد است در حالی که میانگین نرخ رشد تجارت در بخش خدمات هند ۱۳/۲ درصد است. از سال ۲۰۰۴ که ارزش آن به ۲۴۰ میلیارد دلار رسید، هند در این زمینه نه تنها کسری منفی تجاری نداشته است بلکه موازنه تجاری مثبتی داشته است. تجارت خارجی نقش مهمی در رشد هند داشته است. هند یکی از شاخص‌ترین قدرت‌های عضو گروه ۲۰ است (ر.ک. شریعتی نیا، ۱۳۹۴: ۵۱).

۳-۵. رشد بخش کشاورزی هند

بخش کشاورزی به طور سنتی بزرگ‌ترین بخش در اقتصاد هند بوده است، در دوره استعمار در واقع با رشد صنایع وابسته به بخش‌های اقتصاد صنعتی بریتانیا بخش‌های

اقتصادی هند تحت تأثیر قرار گرفتند. از جمله مهم‌ترین این تأثیرات رشد صنایع نوپای مدرن و تغییر جهت بازرگانی خارجی کشور به گستره امپراطوری‌های استعماری بریتانیا بود؛ اما این صنایع عمدتاً به محصولات و فرآورده‌های کشاورزی وابسته بودند که مهم‌ترین آن‌ها صنعت منسوجات بود. پس از استقلال هند در ۱۹۴۷، طی اولین برنامه توسعه کشور توجه ویژه‌ای به بخش کشاورزی شده بود، در ادامه سیاست‌های گسترش کشاورزی تحول موسوم به انقلاب سبز نقش مهمی در بالندگی کشاورزی هند ایفا می‌کرد. در واقع از بدو استقلال تا ۱۹۹۱، سیاست اقتصادی هند به بخش کشاورزی در جهت خودکفایی و خودبسندگی مواد اساسی غذایی تمرکز داشت (Coale & Hoover, 2015: 65-67).

با این وجود هند برای تأمین مایحتاج ضروری غذایی کشور به مساعدت‌های بیرونی وابسته بود. تحول موسوم به انقلاب سبز دست آوردهای قابل توجهی در زمینه تولید محصولات غذایی کشور داشت؛ اما ذیل سیاست خودبسندگی اقتصادی که خود بشدت متأثر از باورهای اخلاق‌گرایان قرار داشت که هند را از قدرت‌های توسعه‌یافته صنعتی دور می‌کرد بخش کشاورزی هند نتوانست تحولی را رقم بزند که به‌عنوان کلیدی‌ترین محرک در ظهور اقتصادی هند ایفای نقش کند. این بخش نقش مهمی در رشد اقتصادی کشور دارد اما این نقش در مقایسه با سهم بخش خدمات در تولید ناخالص داخلی بسیار کوچک‌تر است.

با این وجود نسبت انبوهی از جمعیت هند فارغ از مایحتاج غذایی، حیات اقتصادی‌شان به بخش کشاورزی وابسته است. بالغ‌بر ۸۵ درصد از خانوارهای روستایی به کشاورزی و شیلات و جنگلداری وابسته‌اند. در زمینه اشتغال بخش کشاورزی در سال ۲۰۱۰ حدود ۵۳ درصد از نیروی شاغل کشور را در خود جای داده است این نسبت در سال ۱۹۹۱ که رفورم‌های اقتصادی آغاز شد بالغ‌بر ۶۲ درصد بوده است؛ که به نفع بخش‌های خدمات و صنعت سهمش از اشتغال ملی کاهش یافته است اما هم‌چنان بالاترین نسبت از جمعیت شاغل کشور را در خود دارد؛ بنابراین حفظ رشد مثبت این بخش نقش مهمی در اقتصاد هند دارد. در زمینه

صادرات نیز، صادرات محصولات کشاورزی از منابع مهم تأمین ارز خارجی کشور است. در این راستا صادرات محصولات کشاورزی برابر است با ۱۰ درصد از مجموع صادرات کشور. هند به دومین صادرکننده بزرگ میوه‌جات در میان کشورهای دنیا تبدیل شده است و به‌رغم جمعیت یک میلیارد و سیصد میلیون نفری چهارمین صادرکننده بزرگ محصولات یا کالاهای غذایی اساسی محسوب می‌شود. با این وجود هند دستخوش انتقال از بخش کشاورزی به بخش خدمات شده است. در تمایز با دیگر اقتصادهای نوظهور که تغییر اقتصادی از بخش کشاورزی به بخش صنعتی درجه اول وجه غالب رشد آن‌ها را رقم زده است. در هند این تغییر از بخش کشاورزی به بخش خدمات رخ داده است و در نتیجه آن سهم بخش کشاورزی از رشد تولید ناخالص داخلی کاهش یافته است. به طوری که در سال ۱۹۵۱، سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی هند معادل ۵۵ درصد بوده است که به ۱۷ درصد تا سال ۲۰۱۰ کاسته شده است. نرخ رشد این بخش در هند نیز از میانگین نرخ رشد اقتصادی کشور بسیار پایین‌تر است (Kumar, 2016: 107).

۳-۶. افزایش جذب سرمایه‌گذاری خارجی

پیشینه تاریخی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در هند به استقرار کمپانی هند شرقی بریتانیا در شبه‌قاره برمی‌گردد. در دوره طولانی استعمار بریتانیا سرمایه‌گذاری‌های خارجی از بریتانیای کبیر و بر اساس ضرورت‌های امپراتوری‌های استعماری بریتانیا در هند انجام می‌شد. پس از جنگ جهانی دوم، شرکت‌های ژاپنی وارد بخش تجاری هند شدند، اما بریتانیا هم‌چنان کنترل امور سیاسی و اقتصادی هند را حفظ کرده بود. پس از استقلال سرمایه‌گذاری‌های خارجی به موضوعی برجسته برای مقامات عالی‌رتبه کشور تبدیل شد. نگرش‌های ضد استعماری و ترس از قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری سبب شد که هند جذب سرمایه‌گذاری وسیع خارجی را مطرود شمرده و در خودبستگی خود فرورود (Lee, & Hong, 2012: 105-109). سیاست صنعتی که از ۱۹۶۵ پی‌گیری شد به نسبت سال‌های پیش از آن سبب توجه بیشتری به سرمایه‌گذاری‌ها شد؛ که هند را به سمت دریافت وام‌ها و مساعدت‌های مالی بانک

جهانی و صندوق بین‌المللی پول سوق می‌داد. در تحول موسوم به انقلاب سبز نیز اهمیت جذب سرمایه‌ها و دریافت مساعدت‌های مالی و فنی بیرونی بیش از گذشته برای دهلی‌نو آشکار شده بود، اما به‌طور کلی تا آغاز دهه ۱۹۹۰، سرمایه‌گذاری خارجی مستقیمی که در هند جذب شده بود به برنامه‌هایی محدود باقی‌مانده بود که دولت با مساعدت دیگر دولت‌ها برای پیش برد طرح‌های صنعتی و یا دیگر طرح‌ها در پیش گرفته بود (Dholakia, 2015: 14).

در سال ۱۹۹۱ مانموهان سینگ وزیر دارایی وقت هند، درهای اقتصاد این کشور را بر روی سرمایه‌گذاری‌های خارجی باز کرد. این سیاست باهدف کاهش قیمت‌ها و ایجاد رقابت در صنعت ارتباطات راه دور هند به وجود آمد. ایجاد چنین قابلیت‌هایی در کنار نیروی انسانی مستعد و دسترسی شرکت‌ها به طیف وسیعی از نیروهای متخصص و کارآمد، رشد سریع نرخ اشتغال و افزایش درآمد برای کارگران فکری هند را به ارمغان آورد (Seshia, 1998). به این ترتیب با هموار شدن مسیرها برای جذب سرمایه خارجی بخش‌های خدماتی هند رو به رشد گذاشت و به منبعی قدرتمند برای «بیرون سپاری» خدمات و فعالیت‌های مرتبط با فناوری اطلاعات از مبدأ آمریکا و سایر کشورهای صنعتی مبدل شد.

از آغاز رفورم‌های اقتصادی از اوایل دهه ۱۹۹۰، به‌طور فزاینده‌ای رشد اقتصادی بر وزن هند در حوزه ژئوپلیتیکی آسیا پاسیفیک افزوده شده است. از ۱۹۸۸ الی ۲۰۱۳، سهم هند از تولید ناخالص جهان از ۳/۱۳ درصد به ۵/۸۳ درصد افزایش یافته است. شبیه به چین، اقتصاد هند از ۱۹۴۷ که به استقلال رسید تا سال ۱۹۹۱ قویا تحت کنترل دولت قرار داشت. به‌گونه‌ای که تا ۱۹۹۰، مجموع سرمایه‌های خارجی جذب شده در هند کمتر از ۱ میلیارد دلار بود. در سال ۲۰۱۴ جذب سرمایه‌گذاری خارجی در منطقه جنوب آسیا به ۴۱ میلیارد دلار افزایش یافت که میزان ۳۴ میلیارد دلار آن توسط هند جذب شده است. این رقم نشانگر رشد نرخ ۲۲ درصدی جذب سرمایه‌گذاری خارجی در طول سال ۲۰۱۴ در هند بوده است (Dholakia, 2015: 53-57). دولت هند سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تا حد صد درصد را در تجارت و

اقتصاد مجاز اعلام کرده است، چنین سیاست‌هایی از منظر اخلاق‌گرایی نهرئوئیستی بدعتی بزرگ و مخاطره‌آمیز تلقی می‌شد که راه نفوذ و سلطه قدرت‌های بزرگ را به هند بازخواهد کرد، اما لیبرال‌ها و ملی‌گرایان هند و ورود سرمایه خارجی را بخشی اجتناب‌ناپذیر از ضرورت‌های نوسازی هند تلقی می‌کنند. در این میان خصوصی‌سازی صنایع دولتی و آزاد کردن برخی بخش‌ها به نفع منافع بخش خصوصی و خارجی، فرصت‌ها را برای جذب سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی گسترش داده است (Sengupta, 2013: 545).

در نتیجه رشد سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی در هند سازمان اوراق بهادار هند میزان افزایش سرمایه‌گذاری شرکت‌ها و مؤسسات خارجی در سال ۲۰۱۲ در این کشور را نسبت به مدت مشابه سال ۲۰۱۱ شش برابر اعلام کرده است. این سازمان در گزارش خود آورده است که شرکت‌های خارجی از ژانویه تا سپتامبر ۲۰۱۲ نزدیک به ۱۹ میلیارد دلار به بازارهای بورس هند تزریق کرده‌اند. در نتیجه چنین سرمایه‌گذاری‌هایی بورس اوراق بهادار هند به مرکزیت شهر بمبئی به یکی از معتبرترین سازمان‌های بورس در آسیا تبدیل شده است و از شاخص این بازار برای سنجش توان اقتصاد هند استفاده می‌شود. این تحولات که از اوایل دهه ۱۹۹۰ در هند آغاز شده است و در سال‌های پس از ۲۰۱۴ نیز با ابتکارات نارندرامودی نخست‌وزیری کشور تداوم یافته است، سبب شکل‌گیری روندهایی در جهت جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در هند شده است. در طول دهه ۱۹۹۰، هند بر طبق آمارهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول حدود ۱۷ میلیارد دلار سرمایه مستقیم خارجی جذب کرده است که در مقایسه با دهه ۱۹۸۰ یک رشد چشمگیر را نشان می‌دهد (Thomas, 2015: 28-29).

در طول دهه ۱۹۹۰ این میزان سرمایه‌گذاری اغلب در بخش‌های فرعی خدمات جذب شده است، به طوری که ۲۵ درصد در تولید برق و ۱۸/۵ درصد در ارتباطات جذب شده است. در دهه پس‌از آن یعنی در دهه اول قرن بیست و یکم سهم هند از جذب سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در عرصه بین‌المللی بیش از دهه ۱۹۹۰

رشد یافته است. در نتیجه میزان جذب سرمایه‌گذاری خارجی در هند در طول دهه اول قرن بیست و یکم نسبت به دهه ۱۹۹۰، بیش از چهار برابر افزایش یافته است. از سال ۲۰۰۰ الی سال ۲۰۱۰، هفتاد و چهار ممیز سه دهم میلیارد دلار سرمایه مستقیم خارجی در هند جذب شده است. این رقم برای دهه ۱۹۹۰، برابر با ۱۷ میلیارد دلار بوده است. از این میزان بیشترین نسبت سرمایه مستقیم در نیمه دوم دهه اول قرن جدید در هند جذب شده است. در نیمه اول این دهه یعنی از سال ۲۰۰۰ الی ۲۰۰۵، معادل هشت ممیز دو دهم میلیارد دلار سرمایه مستقیم خارجی در هند جذب شده است که در مقایسه با آن در طول سال‌های ۲۰۰۵ الی ۲۰۱۰ در هند این رقم به ۶۶/۱ میلیارد دلار رسیده است (Mukherji, 2014: 463).

در میانه دهه اول قرن جدید، در سال ۲۰۰۵، هند ۶۷۵۹ میلیارد دلار سرمایه مستقیم خارجی جذب کرده است که در مقایسه با آن مجموع سرمایه‌گذاری مستقیم جذب شده خارجی در کلیه دولت‌ها معادل ۹۱۶ میلیارد دلار در همان سال است؛ بنابراین سهم هند از نسبت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهان رقمی چشمگیر نبوده است اما در مقایسه با سال‌های پیش از ۱۹۹۱ بیانگر تحولی قابل ملاحظه با رشدی فزاینده است. این میزان در نیمه اول دومین دهه از قرن بیست و یکم بیش از این افزایش یافته است که نشانگر رشد فزاینده جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در هند است. به طوری که در سال ۲۰۱۳، هند ۲۸ میلیارد دلار سرمایه مستقیم خارجی جذب کرده است که در سال ۲۰۱۴ به ۳۴ میلیارد دلار افزایش یافته است.

در مقایسه با آن مجموع سرمایه مستقیم خارجی که از سال ۱۹۸۰ الی سال ۲۰۰۵ در هند جذب شده بود معادل ۴۵،۲۷ میلیارد دلار بوده است که نشانگر رشد چشمگیر این روند در هند است. در سال ۲۰۱۴ هند به لحاظ رقم سرمایه‌گذاری، رتبه پنجم را کسب کرد و پس از کشورهای چین، آمریکا، بریتانیا و مکزیک جای گرفت (Singh, 2016: 8). مجموع ورودی و خروجی سرمایه‌گذاری هند در سال مالی ۲۰۱۴-۱۵ به ارقام ۶۰،۴۲ و ۷۵،۷۱ میلیارد دلار رسیده است. در سال ۲۰۱۵، رشد سرمایه‌گذاری خارجی در هند ۲۶ درصد نسبت به سال ۲۰۱۴ رشد داشته است. در این سال هند

۴۴ میلیارد دلار سرمایه خارجی جذب کرده است که به این کشور جایگاه دهمین جذب کننده بزرگ سرمایه گذاری مستقیم خارجی را در جهان داده است. از این میزان ۲۸ میلیارد دلار در پروژه های تولیدی جذب شده است که در سال پیش از آن ۱۱ میلیارد دلار در این زمینه ها جذب شده بود (Tomlinson, 2015: 79). در سال ۲۰۱۵، ۱۱ میلیارد دلار نیز در بخش تولیدات الکترونیکی در هند سرمایه خارجی جذب شده است که در مقایسه با آن در سال ۲۰۱۴ در این بخش ۱/۱ میلیارد دلار جذب شده بود. چنین وضعیت کلی در پی سیاست های توسعه گرایانه لیبرال ها و ملی گرایان هندو در جذب سرمایه خارجی برای ساختن هند تحقق یافته است (Singh, 2016: 23-27).

۷-۳. رشد تجارت خارجی هند

تجارت خارجی هند از ۱۹۹۱ رو به رشد گذاشته است، در واقع از ۱۹۹۱، بود که تجارت خارجی کشور به تدریج در جهت آزادسازی حرکت کرده است. در ۱۹۵۱ که برنامه دستوری جایگزینی واردات در دستور کار قرار گرفت، تجارت خارجی هند معادل ۱,۷۸ درصد از کل تجارت خارجی جهان بود. هفت برنامه توسعه اقتصادی که از آن هنگام تا پایان ۱۹۹۰ بر سیاست دهلی نو غالب بود، به رغم ریشه دوانیدن گرایش به روابط بازتر با جهان خارج در طول دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، بشدت بر پی ریزی بنا شده بود که امنیت و ثبات ملی را در جهت کنترل بر تجارت خارجی و به حداقل رسانیدن مراودات با دیگر دولت ها به منظور نیل به خودکفایی بود. در نتیجه تداوم چنین سیاستی در امتداد چهار دهه متوالی سهم تجارت خارجی هند را تا سال ۱۹۹۵، به کمتر از شش دهم درصد از تجارت سالیانه جهان تقلیل داده بود (Rizvi, 2014).

از آغاز دوره رفورم سهم هند از تجارت خارجی بین المللی به ۸ دهم درصد تا سال ۲۰۰۴، افزوده شده بود که از آن پس با شیب تندتری رو به افزایش بیشتر گذاشته، به طوری که این نسبت در سال ۲۰۰۵ به ۱ درصد و سپس تا پایان ۲۰۱۵ میلادی به ۲ درصد رسیده و انتظار می رود تا پایان ۲۰۲۰ با افزایشی چشمگیرتر به ۳/۵ درصد

بالغ شود. آمارها بیانگر رشد چشمگیر تجارت خارجی هند در طول ۲۴ سال گذشته است. در سال ۲۰۰۹، حجم تجارت خارجی هند به ۵۸۰ میلیون دلار افزایش یافته بود. در سال ۲۰۱۵، هند سیاست تجاری برای ۵ سال آینده طراحی کرده و در دستور کار قرار داده است؛ که هدف افزایش سهم صادرات خدمات را از ۲ درصد کنونی به ۳٫۵ درصد جهانی دنبال می‌کند و صادرات کشور را از ۵۰۰ میلیارد دلار کنونی با نرخ رشد ۲۰ درصدی به ۱ تریلیون دلار در سال ۲۰۲۰ ارتقا می‌دهد (Kumar, 2016: 106). در سال ۲۰۱۵، حدود ۶۵ درصد از صادرات هند را کالاهای بازرگانی و بخش عمده‌ای را نیز خدمات تشکیل داده است؛ که سیاست تجاری طراحی شده افزایش صادرات بازرگانی و خدمات را به ترتیب از ۶۵ میلیارد دلار و ۳۵ میلیارد دلار کنونی جزو اهداف خود اعلان کرده است.

با توجه به این‌که در فاصله سال‌های ۲۰۰۵ الی ۲۰۱۳، صادرات این بخش‌ها به ترتیب ۱۴ و ۱۵ درصد نرخ رشد متوسط سالیانه داشته است، افزایش نرخ رشد آن به ۲۰ درصد دور از دسترس نیست. هند در زمینه صادرات کالا جزو صادرکنندگان متوسط شمرده می‌شود. بلکه در بخش خدمات است که هند سهم نسبتاً بیشتری از بازارهای خارجی را دارد. در سال ۲۰۰۹، صادرات هند معادل با حدود ۱ درصد از کل صادرات جهان بوده است؛ اما هم‌زمان حدود ۳ درصد از صادرات خدمات را در جهان به خود تخصیص داده است. در فاصله ۲۰۰۷ الی ۲۰۰۹ به‌مثابه یک دوره زمانی نمونه کوتاه، تجارت خارجی هند معادل حدود ۴۶ درصد از تولید ناخالص داخلی‌اش بوده است (Tseng & Cowen, 2014: 5).

در مجموع تجارت خارجی هند در طول ۲۴ سال گذشته دستخوش تحول و دگرگونی شده است، این دگرگونی توأمان انتقالی از خودبسندگی و خودکفایی اقتصادی به تولید برای صادرات انبوه و تبدیل هند به یک کشتی عظیم تجاری همراه شده است. در حوزه‌های مختلف دنیا هند به ژئواکونومی معطوف شده است (بنگرید به، ارغوانی پیرسلامی، ۱۳۸۹). این اهداف و سیاست‌های اقتصادی شکاف بین اخلاق‌گرایی و لیبرالیسم و ملی‌گرایی هندو را به تصویر می‌کشد، درحالی‌که

اخلاق گرایی بر استراتژی جایگزینی واردات و توزیع عادلانه صحنه می گذاشت، لیبرالیسم و در ادامه آن ملی گرایی هندو تولید انبوه برای گسترش صادرات به بازارهایی که در پی بهبود روابط سیاسی هند با کشورهای مختلف گشوده می شوند تأکید دارند. این گونه تمرکز بر تولید و صادرات انبوه در دوره غلبه نهروئیسم نه تنها مورد حمایت سیاسی قرار نمی گرفت بلکه منکوب شده و مطرود شمرده می شد. در نتیجه تجارت کالایی هند در طول دهه گذشته از ۴۷۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ به ۷۵۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۵ افزایش یافته است. صادرات از هند به بیرون از مرزهای ملی کشور نیز از ۱۷۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ به ۳۱۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۵ رسیده است. نرخ رشد صادرات به نسبت تولید ناخالص داخلی کشور نیز از ۱۳٫۳ درصد در سال ۲۰۱۰ به ۱۵٫۶ درصد در سال ۲۰۱۵ افزایش یافته است و بر اساس سیاست تجاری دولت برآورد می شود که تا سال ۲۰۲۰، صادرات کالا و خدمات از هند به رقم ۹۰۰ میلیارد دلار در سال بالغ شود (Khan, 2016: 39-42).

نتیجه گیری

اخلاق گرایی رویاگرایانه که با عنوان نهروئیسم نیز شناخته می شود، از بدو استقلال هند به عنوان یک دولت مدرن تا اواخر دهه ۱۹۸۰، محرکی تعیین کننده در رفتار هند در سیاست بین المللی بوده است. در طول این دوره اخلاق گرایی رویاگرایانه هند را به جستجوی تغییر قواعد سیاست قدرت در عرصه بین المللی سوق می داد. بر این اساس هند متأثر از اخلاق گرایی قواعد سیاست قدرت در سیاست بین الملل را مطرود شمرده و رویه ای انتقادی نسبت به این قواعد اتخاذ کرده بود. فراتر از آن هند در جستجوی شیوه هایی عملی برای تغییر قواعد سیاست قدرت در عرصه بین المللی برآمد، نقش هند در شکل گیری، گسترش و تداوم جنبش عدم تعهد در این راستا قابل ارزیابی است؛ بنابراین هند سیاست تجدیدنظر طلبانه و تلاش برای بازبینی در قواعد رفتاری سیاست بین المللی را تعقیب می کرد، این سیاست پیامدهایی بر جنبه های مختلف حیات هند داشت که از آثار آن تداوم فقر گسترده اقتصادی هند بود. پس از چهار دهه جستجو، هند از تغییر قواعد سیاست قدرت در عرصه

بین‌المللی ناکام ماند از طرفی تعقیب چنین سیاستی سبب شده بود که هند فرصت‌هایی بزرگ را برای کسب دستاوردهای اقتصادی از دست بدهد. این ناکامی بزرگ تا اواخر دهه ۱۹۸۰، برای زیستمان‌های بدیل لیبرالیسم و ملی‌گرایی هندو فرصتی مغتم فراهم کرد که اعتبار اخلاق‌گرایی رویاگرایانه را به چالش بکشند. با افول اخلاق‌گرایی رویاگرایانه و برآمدن لیبرالیسم و ملی‌گرایی هندو، دهلی‌نو تلاش برای تغییر قواعد سیاست قدرت را فراموش کرده و با تکیه بر عمل‌گرایی استراتژیک ارتقاء موقعیت خود در عرصه بین‌المللی را در پیش گرفته است. این تحول سبب شده است که ظرفیت‌های هند برای تبدیل شدن به دولتی به مراتب قدرتمند آزاد شده و دهلی‌نو رها از قیدوبندهای خودساخته و بر اساس این باور که رقابت برای قدرت در سیاست بین‌المللی طبیعی است، به افزایش مزیت‌های قدرت متمرکز شود. در نتیجه این تحول محرکی نیرومند در ظهور اقتصادی هند است و آثار و نتایج چشمگیر اقتصادی برای هند داشته است. هند از اوایل دهه ۱۹۹۰، به مثابه یک اقتصاد نوظهور ظاهر شده است. به طور کلی اقتصاد هند به‌عنوان یک دولت مدرن به دوره پیش و پس از ۱۹۹۱ تقسیم می‌شود. در دوره اول که از استقلال هند در سال ۱۹۴۷ آغاز می‌شود، چشمگیرترین دست‌آوردهای اقتصادی هند رشد $\frac{3}{4}$ درصدی در فاصله ۱۹۶۵ الی ۱۹۷۴ است. چنین رشدی در هند از نظر زمانی مقارن با اقتصادهای پرونق آسیایی از جمله شامل تایوان، کره جنوبی، هنگ کنگ بود؛ که در مقایسه با آن‌ها هند اقتصادی ضعیف محسوب می‌شد. پس از آن از سال ۱۹۷۵ الی ۱۹۹۰، متوسط نرخ رشد اقتصادی هند به ۵ درصد رسید اما این چنین رشدی قویا به کمک‌ها و بدهی‌های خارجی وابسته بود. از ۱۹۹۱ که رفورم‌های اقتصادی در دستور کار دهلی‌نو قرار گرفت نرخ رشد اقتصادی هند به شش درصد رسید. سپس در فاصله سال‌های ۲۰۰۳ الی ۲۰۰۸، هند نرخ رشد $\frac{8}{8}$ درصدی را رقم زده است و پس از پشت سر گذاشتن آثار بحران مالی بین‌المللی هند نرخ بیش از ۷ درصد اقتصادی را تجربه کرده و تداوم بخشیده است تا جایی که از سال ۲۰۱۵ هند به سریع‌رشد یابنده‌ترین اقتصاد دنیا تبدیل شده است. بر این اساس به‌طور فزاینده‌ای بر ثروت ملی هند افزوده شده است

و هند از اقتصادی خودبسنده و تجارت خارجی ناچیز در طول ۲۵ سال گذشته به طور فزاینده ای بر تولید، مصرف، صادرات و واردات خود افزوده است. در سال ۲۰۱۲ بر اساس محاسبه ای که صندوق بین المللی پول انجام داده است. هند پس از ایالات متحده و چین رتبه سوم را در حجم تولید ناخالص داخلی داشته است اما بر اساس محاسبه نرخ عادی حجم تولید ناخالص داخلی هند هنوز این دولت را پس از ایالات متحده، چین، ژاپن، آلمان، انگلیس و فرانسه جای داده است که با توجه به نرخ رشد بالای اقتصادی هند انتظار می رود ظرف چهارده سال آینده هند پس از چین و ایالات متحده به سومین اقتصاد بزرگ در عرصه بین المللی تبدیل شود. بر این اساس قابلیت های اقتصادی هند به مثابه مؤلفه ای مهم در تولید قدرت ملی دگرگون شده است و انتظار می رود که در دهه های آینده بیش از این بر قابلیت های اقتصادی هند به عنوان مؤلفه ای مهم و سازنده قدرت ملی این دولت افزوده شود. این قابلیت ها هم چنین به رشد ظرفیت ها و توان نظامی ملی کمک کرده است و در اثر منابعی که ثروت فزاینده اقتصادی کشور تولید می کند، رشد نظامی هند نیز روندی فزاینده به خود گرفته و این دولت وارد دوره ای از نوسازی نظامی شده است.

منابع

الف - فارسی

- ارغوانی پیرسلامی، فریبرز، (۱۳۸۹). رویکرد نوین سیاست خارجی هند در افریقا: الزام ژئواکونومیک در عصر وابستگی، فصلنامه مطالعات افریقا، شماره ۲۱، بهار و تابستان.
- بهرامی مقدم، سجاد، (۱۳۹۳). دگرگونی سیاست خارجی هند: از جهان سوم گرایی به عمل گرایی اقتصادی، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۶۶، زمستان، صص. ۱۶۱-۱۹۶.

شفیعی، نوذر. کریمی، مانده، (۱۳۹۲). بررسی مقایسه‌ای سیاست خارجی امریکا در قبال هسته‌ای شدن هند و پاکستان، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، شماره ۴، بهار. صص. ۱۲۵-۱۰۵.

شریعتی نیا، محسن، (۱۳۹۴). گروه ۲۰، انتقال قدرت و حکمرانی جهان، ماهنامه کارآفرین، شماره ۱۱۸، آبان و آذر. ص ۵۱.

کولایی، الهه، واعظی، طیبه، (۱۳۹۱). تحول سیاست خارجی و توسعه اقتصادی در هندوستان، فصلنامه روابط خارجی، دوره ۴، شماره ۱، بهار. صص. ۲۷۴-۲۴۷.

ب- انگلیسی

۱۰۳

سیاست جهانی

Ahuja, R. (2015). A Study of Flow and Trends of FDI in the Indian Economy. **The International Journal of Business & Management**, 3(1), 355- 381.

Bardhan, P. (2012). **Awakening giants, feet of clay: Assessing the economic rise of China and India**. Princeton University Press.

Bhagwati, J. N. & Panagariy L. (2013). **Why growth matters: How economic growth in India reduced poverty and the lessons for other developing countries**. PublicAffairs.

Binswanger-Mkhize, H. P. (2013). The stunted structural transformation of the Indian economy. *Economic and Political weekly*, 48(26-27), 5-13.

Baru, S. (2015). **The Economic Imperatives Shaping Indian Foreign Policy**. The Oxford Handbook of Indian Foreign Policy.

Coale, A. J. & Hoover, E. M. (2015). **Population growth and economic development**. Princeton University Press.

Chakrabarti, A. Dhar, A. & Dasgupta, B. (2016). **The Indian Economy in Transition**. *Economic & Political Weekly*, 51(29), 61-94.

Dholakia, B. H. (2015). **The Sources of Economic Growth in India**. Princeton University Press.

Dixit, A. (2016). Trade Led Growth Hypothesis in India An Evidence. **International Journal of Scientific Research**, 5(5). 5-22.

Frankel, F. R. (2015). **India's Green Revolution: Economic Gains and Political Costs**. Princeton University Press.

Hall, I. (2015). Is a 'Modi doctrine' emerging in Indian foreign policy? **Australian Journal of International Affairs**, 69(3), 247-252.

Ghosh, P. S. (1999). **BJP and the Evolution of Hindu Nationalism: from Periphery to Centre**. Manohar Publishers.

Kim, Y. (2016). **Indian Electoral Politics and the Rise of the Bharatiya Janata Party (BJP)**. New Delhi Strategic Studie Center.

- Kumar, R. (2016). Role of business in India's foreign policy. **India Review**, 15(1), 98-111.
- Khan, M. M. (2016). Changing Market Infrastructural Facilities and Socio Economic Development: A Spatial Analysis of Rural India. *Economic and Social Development in Eurasia*, HSE, Russian Federation.
- Lee, J. W. & Hong, K. (2012). Economic growth in Asia: Determinants and prospects. **Japan and the World Economy**, 24(2), 101-113.
- Luke, A. A. (2014). **Engaging with Iran: Contemporary Challenge to India's Foreign Policy**. **India and Iran in Contemporary Relations**, 1, 72. 72- 103.
- Malhotra, B. (2014). Foreign Direct Investment: Impact on Indian Economy. **Global Journal of Business Management and Information Technology**, 4(1), 17-23.
- Mukherji, R. (2014). India and Global Economic Governance: From Structural Conflict to Embedded Liberalism. **International Studies Review**, 16(3), 460-466.
- Manish, G. P. et al. (2015). Liberalism in India. **Econ Journal Watch**, 12(3), 432-459.
- Nehru, J. (1961). **India's Foreign Policy: Selected Speeches, September 1946-April 1961**. Publications Division, Ministry of Information and Broadcasting, Government of India.
- Nau, R. and Ollapally.(2012). **Worldviews of aspiring powers: domestic foreign policy debates in China, India, Iran, Japan and Russia**. Oxford University Press,
- Puri, V. K. & Misra, S. K. (2014). *Indian Economy: Its Development Experience*. Himalaya Publishing House.
- Rizvi, H. S. (2014). **Economic structure foreign trade and balance of payments: a case study of india 1970 -71 to 1990-91**. New Yorke.
- Singh, B. (2016). India's Foreign Policy Toward Southeast Asia: Issues Before and After the Cold War. **IUP Journal of International Relations**, 7(2), 7- 35.
- Seshia, S. (1998). Divide and rule in Indian party politics: The rise of the Bharatiya Janata Party. **Asian Survey**, 38(11), 1036-1050.
- Schweller, R. L. (1997). New realist research on alliances: Refining, not refuting, Waltz's balancing proposition. **American Political Science Review**, 91(04), 927-930.
- Schweller, R. L. (2014). China's Aspirations and the Clash of Nationalisms in East Asia: A Neoclassical Realist Examination. **International Journal of Korean Unification Studies**, 23(2), 1-40.
- Schweller, R. L. (2016). **Politics**: Oxford Research Encyclopedias.

Schweller, R. L. (2011). The future is uncertain and the end is always near. **Cambridge Review of International Affairs**, 24(2), 175-184.

Schweller R. L. (2014). The Age of Entropy. **Foreign Affairs**, N0.4.V.2.16-32.

Sengupta, P. (2013). Indian Debt Management. **Research Journal of Humanities and Social Sciences**, 4(4), 543-549.

Tseng, M. W. & Cowen, M. D. (2014). India's and China's recent experience with reform and growth. International Monetary Fund Site.

Tomlinson, B. R. (2015). **The economy of modern India: from 1860 to the twenty-first century**. Cambridge University Press.

Thomas, J. J. (2015). India's Labour Market during the 2000s. Labour, Employment and Economic Growth: The Indian Experience, 21. 26-49.

Waltz, K. (1986): Reductionist and systemic theories. Neorealism and its Critics in Keohane, R. O. (1986). **Neorealism and its Critics**. Columbia University Press.

Waltz, K. N. (1979). **Theory of international politics**. Columbia University Press.

واشکافی قطعنامه‌های شورای امنیت ناظر به کره شمالی؛ تحلیلی گفتمانی با نگاه فرکلاف

سید یوسف قرشی*^۱

تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۴/۸

تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۶/۱۲

چکیده

یکی از موضوعات بسیار مهمی که در طول ۲۲ سال اخیر در دستورکار شورای امنیت سازمان ملل متحد قرار داشته، برنامه هسته‌ای جمهوری دموکراتیک خلق کره بوده است و همین امر سبب شده تا شورای امنیت تاکنون ۱۲ قطعنامه علیه این کشور تصویب نماید. در این مقاله با مفروض پنداشتن «پیوند میان استفاده از زبان و جاری شدن قدرت»، به تحلیل گفتمان قطعنامه‌های شورای امنیت ملل متحد در قبال کره شمالی مبتنی بر نگاه نورمن فرکلاف پرداخته‌ایم. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که شورای امنیت با توسل به واژه‌ها و دستور زبان، به فاصله‌گذاری با مخاطب پرداخته است. ایجاد این فاصله، نشان‌گر جایگاه قدرت مولد متن یعنی شورای امنیت در موضوع صلح و امنیت بین‌المللی است. به سخن دیگر قطعنامه‌های مزبور را می‌توان مبنایی برای اعمال اقتدار این شورا و همچنین وجود روابط نابرابر قدرت میان شورای امنیت ملل متحد و جامعه بین‌المللی دانست. سازمان مقاله بدین قرار است که ابتدا روش تحلیل گفتمان انتقادی مبتنی بر نگاه نورمن فرکلاف معرفی شده است. سپس قطعنامه‌های شورای امنیت ملل متحد ناظر به برنامه هسته‌ای جمهوری دموکراتیک خلق کره در سه گام اعم از توصیف، تفسیر و تبیین، مورد بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: تحلیل گفتمان انتقادی، برنامه هسته‌ای، جمهوری دموکراتیک خلق کره، شورای امنیت ملل متحد، قطعنامه شورای امنیت

۱۰۷

سیاست جهانی

مقدمه

شورای امنیت ملل متحد را می‌توان قوی‌ترین نهاد بین‌المللی در یک نظام دولت-محور دانست. این نهاد با بهره‌مندی از قدرتمندترین و تأثیرگذارترین دولت‌های موجود در نظام بین‌الملل یعنی ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، فرانسه، روسیه و چین، از بالاترین پتانسیل برای دستیابی به هدفش یعنی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی برخوردار است. این نهاد با اتکا به منابع نظامی و مالی، نه به عنوان یک ابر دولت، بلکه نماینده قوی‌ترین ترکیب از دولت‌های مدرن را شکل داده است. پتانسیل بالای این نهاد، تنها ریشه در توانمندی بسیار در بسیج نیروی نظامی و اقتصادی یا عضویت کشورهای اصلی نظام بین‌الملل نیست. قدر مسلم، اعضای دائم شورای امنیت بدون همکاری با کشورهای کمترقوی، نمی‌توانند اراده خود را در سراسر جهان اعمال کنند. مثلاً تحریم‌های اقتصادی، محدودیت‌های تسلیحاتی، عملیات حفظ صلح، ملت‌سازی، پیگرد جنایت‌کاران جنگی، حل جنگ‌ها و بحران‌های داخلی و غیره همگی نیازمند پشتیبانی و همراهی گسترده از سوی کشورهای کوچکی است که در زمره بازیگران اصلی در امور بین‌المللی قرار نمی‌گیرند. در حقیقت شورای امنیت با اتکا به این مسئله است که می‌تواند اقتدار خود را بر جهان اعمال کند.

از سوی دیگر، منشور ملل متحد اقتدار سیاسی و قانونی زیادی را به شورای امنیت اعطا کرده و کشورهای عضو ملل متحد را نیز ملزم به پذیرش این اقتدار نموده است. در عمل، موفقیت شورای امنیت کمتر معطوف به قدرت نظامی و اقتصادی است و بیشتر به توانایی این نهاد برای در دستورکار قرار دادن یک موضوع و اتخاذ تصمیم یا اقدام مناسب وابسته است. چنین اقتداری، شورای امنیت را قادر می‌سازد تا به نمایندگی از جامعه بین‌المللی، اقدامی انجام دهد.

از جمله موضوعات مهم که در طول ۲۲ سال اخیر در دستورکار شورای امنیت ملل متحد قرار داشته، برنامه هسته‌ای جمهوری دموکراتیک خلق کره است.

شورای امنیت تاکنون ۱۲ قطع‌نامه علیه این کشور تصویب کرده است و از آن حیث که قطع‌نامه‌های این شورا در چارچوب منشور ملل متحد لازم‌الاجرا تلقی می‌شوند، می‌توان آن را مبنایی برای اعمال و جاری ساختن اقتدار این نهاد دانست. بر این اساس، صدور قطع‌نامه، نشانی از وجود روابط نابرابر قدرت میان شورای امنیت ملل متحد و جامعه بین‌المللی می‌باشد.

مقاله حاضر به منظور پاسخ‌گویی بدین پرسش تدوین یافته که چگونه روابط قدرت میان مولد متن و مخاطب در قطع‌نامه‌های شورای امنیت ملل متحد ناظر به برنامه هسته‌ای کره شمالی بازنمایی شده است. در این راستا با رویکردی زبان‌شناختی و با مفروض پنداشتن «پیوند میان استفاده از زبان و جاری شدن قدرت»، به مدد روش تحلیل گفتمان انتقادی، به تحلیل گفتمان قطع‌نامه‌های شورای امنیت ملل متحد در قبال کره شمالی می‌پردازیم. حدس اولیه حکایت از آن دارد که شورای امنیت با توسل به واژه‌ها و دستور زبان، به فاصله‌گذاری با مخاطب پرداخته باشد. ایجاد این فاصله، نشان‌گر جایگاه قدرت مولد متن یعنی شورای امنیت در موضوع صلح و امنیت بین‌المللی است.

این مقاله با هدف واشکافی قطع‌نامه‌های شورای امنیت علیه کره شمالی به رشته تحریر درآمده و برای دستیابی بدین هدف، ابتدا به طور مختصر، روش نورمن فرکلاف در تحلیل گفتمان انتقادی تشریح می‌شود و سپس به صورت تفصیلی، گفتمان حاکم بر قطع‌نامه‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- تحلیل گفتمان انتقادی: رویکرد نورمن فرکلاف

روش نورمن فرکلاف در تحلیل گفتمان در رویکردهای تحلیل گفتمان انتقادی (CDA) قرار می‌گیرد که به زعم ماریان یورگنسن و لونیس فیلیپس، همگی پنج خصلت مشترک دارند (Jørgensen and Phillips, 2002, 61-64):

۱- خصلت ساختارها و فرایندهای اجتماعی و فرهنگی تا حدی زبانی-

گفتمانی است.

- ۲- گفتمان هم تأسیس‌کننده^۱ است و هم تأسیس‌شده^۲.
 ۳- استفاده از زبان باید در درون بافت اجتماعی‌اش تحلیل شود.
 ۴- کارکردهای گفتمان، ایدئولوژیک است.
 ۵- تحلیل گفتمان انتقادی مقید به پژوهش انتقادی با هدف رهایی‌بخشی^۳ است.

اما، رویکردهای تحلیل گفتمان انتقادی علی‌رغم این اشتراکات، دارای تفاوت‌هایی هم هستند که این تفاوت‌ها سبب می‌شود تا از قابلیت‌های یکسانی برای تحلیل متن برخوردار نباشند.

رویکرد نورمن فرکلاف در مقایسه با سایر رویکردها، از بیشترین عمق در تحلیل متن بهره‌مند است. چرا که مبنای تحلیل متن را خصلت‌های واژگانی و دستوری قرار داده است. او در گام اول به منظور «توصیف»^۴ متن به بررسی خصلت‌های واژه‌ها، دستور زبان، نقطه‌گذاری، گونه‌های کنش‌گفتار که از حیث بیانی مستقیم یا غیرمستقیمند، خصلت‌های مرتبط با ساختار تعاملات و در نهایت خصلت‌های غیرزبانی متن، می‌پردازد (Fairclough, 1996: 109).

در گام دوم، متن تولید شده در فرایند «تفسیر»^۵ قرار می‌گیرد و فرایند تولید متن بررسی می‌شود. فرکلاف بر این باور است که تفاسیر، منبعث از ترکیبی است از «آنچه در متن آمده» و «آنچه در ذهن مفسر وجود دارد» (Fairclough, 1996: 141). مرحله تفسیر دربر دارنده بررسی بافت‌های موقعیتی و بینامتنی است.

عنوان گام سوم، «تبیین»^۶ است. هدف، آن است که یک گفتمان به مثابه بخشی از یک فرایند اجتماعی و یک عمل یا کردار اجتماعی به تصویر کشیده شود. این

1 Constitutive
 2 Constituted
 3 Emancipation
 4 Description
 5 Interpretation
 6 Explanation

تصویر حکایت از آن دارد که چگونه گفتمان‌ها توسط ساختارهای اجتماعی معین می‌شوند و چه تأثیرات بازتولیدی (اعم از تغییر یا حفظ) می‌توانند بر این ساختارها بگذارند (Fairclough, 1996: 163).

در ادامه، مراحل سه‌گانه روش تحلیل گفتمان انتقادی با نگاه نورمن فرکلاف را به صورت تفصیلی‌تر در تحلیل گفتمان قطع‌نامه‌های شورای امنیت ملل متحد ناظر به برنامه هسته‌ای جمهوری دموکراتیک خلق کره تشریح می‌نماییم.

۲- تحلیل گفتمان قطع‌نامه‌های شورای امنیت

چنان‌که بیان شد، فرکلاف یک روش سه مرحله‌ای، اعم از توصیف، تفسیر و تبیین، را برای تحلیل گفتمان در پیش می‌گیرد که از متن آغاز شده و به کردار اجتماعی^۱ ختم می‌گردد.

۲-۱- مرحله اول: توصیف

تلاش نورمن فرکلاف بر آن است تا در مرحله «توصیف»، متنی که توسط «مولد» ارائه شده را از حیث واژگان، دستور زبان، انسجام و ساخت، مورد ارزیابی قرار دهد. از حیث واژگان و دستور زبان، باید به ارزش‌های تجربی، رابطه‌ای و بیانی موجود در متن توجه شود. انسجام متن نیز وابسته به کاربرد حروف ربط است. در نهایت، ساختار متن بررسی می‌شود.

۲-۱-۱. تحلیل واژه‌ها

ارزش‌های تجربی از نگاه فرکلاف، نشانه‌های مهمی از چشم‌انداز و افق دید مولد متن را در اختیار قرار می‌دهند. با اتکا به این ارزش‌ها، بازنمایی‌های خاصی از جهان ارائه می‌شوند (Fairclough, 1996: 112-113). در قطع‌نامه‌های ملل متحد نیز باید به جستجوی واژه‌هایی پرداخت که نمایاننده تصویر کلان از ایدئولوژی مولد متن یا شورای امنیت باشند.

با توجه به این که موضوع این قطع نامه‌ها، برنامه‌های هسته‌ای کره شمالی هستند، واژه‌هایی همچون «ساخت»، «اشاعه»، «تولید»، «بازفرآوری» و «غنی‌سازی» که همگی در نسبت با فعالیت «هسته‌ای» تعریف شده‌اند، توانایی ترسیم ایدئولوژی شورای امنیت را دارند. این واژه‌ای، بی‌تردید، اشتراک زیادی با واژه‌های مورد استفاده در «پیمان منع اشاعه» هسته‌ای دارند که بواسطه آن‌ها، نگاه چارچوب‌مند و ایدئولوژیک شورای امنیت به برنامه هسته‌ای کره شمالی فاش می‌گردد. به سخن دیگر، قطع نامه‌های شورای امنیت از حیث واژه‌ای، یادآور پیمان منع اشاعه می‌باشند. بر این اساس است که باید رژیم «منع اشاعه» هسته‌ای را کانون ایدئولوژیک مولد متن در اینجا نامید.

رژیم منع اشاعه، همچون سایر رژیم‌های بین‌المللی مجموعه‌ای از اصول، قواعد، هنجارها و رویه‌های تصمیم‌گیری است که به واسطه آن، منویات دارندگان سلاح‌های هسته‌ای در خصوص اشاعه هسته‌ای برآورده می‌شود. مطابق با بند ۹ پیمان منع اشاعه، کشورهایی که پیش از ۱ ژانویه ۱۹۶۷ مبادرت به ساخت یا انفجار سلاح هسته‌ای یا سایر ادوات انفجاری هسته‌ای نموده‌اند، کشورهای هسته‌ای محسوب می‌شوند که متشکل از بریتانیا، فرانسه، چین، روسیه و ایالات متحده آمریکا بودند. بدین ترتیب بدیهی به نظر می‌رسد قطع نامه‌های تحریمی شورای امنیت ملل متحد که متشکل از کشورهای هسته‌ای است، متکی بر واژه‌های مذکور باشد.

با توجه به موارد فوق، هدف از صدور این قطع نامه‌ها را باید از یک سو به رسمیت شناختن حق جمهوری دموکراتیک خلق کره در برخورداری از برنامه‌های غیرنظامی هسته‌ای، آزادی برای انجام کاوش و استفاده از فضا مبتنی بر حقوق بین‌الملل و از سوی دیگر ممانعت از دستیابی به جنبه‌های نظامی فناوری هسته‌ای دانست. در این راستا می‌توان به عباراتی همچون *استقرار موشک بالستیک*؛ *کلاهک‌های هسته‌ای*، *شیمیایی*، و *بیولوژیک*؛ به مخاطره انداختن

کشتی‌ها و هواپیماهای غیرنظامی؛ استقرار مضاعف موشک‌های بالستیک؛ استقرار ادوات پرتاب موشک در آب بدون اطلاع‌رسانی قبلی؛ خروج از ان. پی. تی؛ تلاش برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای؛ به مخاطره انداختن صلح، ثبات و امنیت منطقه و فراتر از آن؛ انجام آزمایش سلاح هسته‌ای در ۹ اکتبر ۲۰۰۶؛ امتناع از بازگشت به گفتگوهای ۶ جانبه؛ ایجاد تنش‌های فزاینده در منطقه و فراتر از آن؛ آزمایش هسته‌ای در ۲۵ می ۲۰۰۹؛ نقض ان. پی. تی؛ اخلال در ثبات منطقه‌ای و بین‌المللی؛ تروریسم هسته‌ای؛ سلاح‌های کشتارجمعی، نقض قطع‌نامه‌های ۱۷۱۸، ۱۸۷۴ و ۲۰۸۷ شورای امنیت ملل متحد؛ سوء استفاده از مزایا و مصونیت‌های موجود در کنوانسیون وین در خصوص روابط دیپلماتیک و کنسولی؛ و انجام آزمایش هسته‌ای در ۱۲ فوریه ۲۰۱۳، اشاره نمود.

همچنین بسیاری از موارد مذکور، ذیل مقوله هم‌معنایی یا شمول معنایی در توصیف گفتمان قطع‌نامه‌های شورای امنیت واقع می‌شوند.

بعلاوه عباراتی چون اجرای توافق‌نامه پادمان؛ اجرای ملزومات ان. پی. تی؛ تقویت رژیم جهانی منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای؛ اتخاذ تدابیر شفاف؛ خلع سلاح هسته‌ای؛ جهان امن برای همه؛ اصل امنیت کامل برای همه؛ استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای؛ کاهش و محدودیت سلاح‌های تهاجمی استراتژیک؛ مناطق خالی از سلاح‌های هسته‌ای؛ امنیت فیزیکی مواد هسته‌ای، ذیل عنوان تضاد معنایی قرار می‌گیرند.

به طور کلی قطع‌نامه‌های شورای امنیت ملل متحد به مدد این گزاره‌ها، در صدد است تا به ایجاد یک جناح‌بندی در جامعه بین‌المللی دست بزند. این جناح‌بندی معرف ارزش‌های بزرگ‌تری است که رژیم منع اشاعه و شورای امنیت ملل متحد

مبتنی بر آن تکوین یافته‌اند. حفظ صلح و امنیت بین‌المللی که علاوه بر مقدمه، در ۲۶ ماده^۱ از منشور ملل متحد ذکر شده است، نماینده این ارزش‌هاست. اما در ارزش‌های رابطه‌ای، روابط اجتماعی میان مشارکین، یعنی مولد متن و مخاطب، مورد بررسی قرار می‌گیرد (Fairclough, 1996: 116). متن قطع‌نامه‌های شورای امنیت ملل متحد بهره‌مند از وجه رسمی و حقوقی است. در مجموع، ۱۸ واژه رسمی و نیمه‌رسمی^۲ در متن قطع‌نامه‌ها بکار رفته است. واژه‌های رسمی عبارتند از^۳: *bearing in mind*, *compliance*, *deplore*, *entity*, *in accordance with*, *terminate*, *seek*, *facilitate*, *pursuant*, *procurement*, *ratify*, *reiterate*, *resolve* و *Vessel* و واژه‌های نیمه‌رسمی^۴ هم شامل *note* و *evade*, *cease*, *prior to* می‌شود.

مبتنی بر قرائت فرکانس، کاربرد واژه‌های رسمی بیان‌گر تصریح در نوع رابطه میان مشارکین متن است. در این راستا مولد متن در صدد است تا بین خود و مخاطب، «فاصله» گذارد و به هدف مورد نظر یعنی تعریف جایگاه برتر برای خود و جایگاه پست‌تر برای مخاطب دست یابد (Fairclough, 1996: 71). حاصل شکل‌گیری این دو جایگاه برای مشارکین، تبعیت مخاطب از مولد متن و سیطره ایدئولوژیک آن است. در این‌جا، شورای امنیت به عنوان مولد متن در جایگاه برتر و مخاطب اعم از کره شمالی و کشورهای موجود در نظام بین‌الملل در

۱ موضوع صلح و امنیت بین‌الملل در مواد ۱، ۳، ۶، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۷۳، ۷۶، ۸۴، ۹۹ و ۱۰۶ مورد اشاره واقع شده است.

2 Slightly Formal

۳ معادل واژه‌های رسمی به قرار زیر است:

in accordance= according to; **resolve** = determine, name, decide; **deplore**= condemn, denounce; **terminate**= end, finish, wrap up; **seek**= look up, search (for or out); **pursuant**= according to; **ratify**= approve; **procurement**= procure= acquire, obtain; **vessel**= ship; **compliance**= obedience; **bearing in mind**= conscious of; **reiterated**= restate repeat

4 Slightly

۵ معادل واژه‌های نیمه‌رسمی به قرار زیر است:

prior to= before ; **cease**= stop; **evade**= avoid; **note**= mention

جایگاه پست‌تر قرار گرفته‌اند. واژه‌های واجد ارزش‌های بیانی، دربردارنده ارزشیابی مولد متن از جهان هستند و بیان‌گر ایدئولوژی آن می‌باشند (Fairclough, 1996: 119). با اتکا به این امر می‌توان گفت که شورای امنیت ملل متحد با استناد به پیمان منع اشاعه هسته‌ای در متن قطع‌نامه‌های صادر شده علیه جمهوری دموکراتیک خلق کره، علاوه بر این که مبنای ایدئولوژیک خود را آشکار می‌نماید، ملاک ارزیابی خود از فعالیت‌های هسته‌ای کشورهای «ندار» را نیز تحمیل می‌کند. در این چارچوب، عدم بهره‌مندی از سلاح هسته‌ای دارای ارزش بیانی مثبت و تلاش برای بدست آوردن آن، موضوعی منفی و شایسته اتخاذ تدابیر مضاعف از سوی شورا تلقی می‌شود. در واقع، شورای امنیت با این اقدام، توافق پنج کشور هسته‌ای را در قالب یک توافق جهانی برای کنترل سلاح و اشاعه مطرح می‌نماید و رفتار جمهوری دموکراتیک خلق کره را مخالف این ارزش جهانی می‌داند. این ارزش جهانی هم ناظر به صلح و امنیت بین‌المللی است.

۲-۱-۲. تحلیل ویژگی‌های دستوری

در تحلیل ویژگی‌های دستوری نیز، ارزش‌های تجربی، رابطه‌ای و بیانی مورد توجه قرار می‌گیرند. از نگاه فرکلاف، ارزش‌های تجربی مولد متن، در کاربرد جملائی مبتنی بر کنش‌ها، رخدادها یا نسبت‌ها^۱ بروز می‌یابند (Fairclough, 1996: 122).

به طور کلی، جملات بکار رفته در قطع‌نامه‌های شورای امنیت ملل متحد از نوع کنشی هستند و از یک ساختار دستوری یکسان برخوردارند: *فاعل، گروه اسمی / بدل، + فعل + مفعول*

در متون قطع‌نامه‌ها، «شورای امنیت»^۱ فاعل جملات است و از گروه‌های اسمی معرف نقش بدل و موصوف، استفاده شده است. این گروه‌های اسمی، ناظر به توصیف وضعیت و حالات فاعل یا شورای امنیت هستند. به طور مثال در یکی از گروه‌های اسمی موجود در قطع‌نامه ۲۱۴۱ مصوب ۵ مارس ۲۰۱۴، به حتمی بودن تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی در صورت اشاعه سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی، بیولوژیک و حامل‌های این سلاح‌ها، اشاره شده است.

افعال موجود در ساختار کلی قطع‌نامه، به دنبال آخرین گروه اسمی که در آن به اقدامات شورای امنیت در چارچوب بندهای ۴۰ یا ۴۱ منشور ملل متحد اشاره شده است، می‌آیند. مفعول‌های این جملات متعدد هستند و مواردی همچون جمهوری دموکراتیک خلق کره، کشورهای عضو ملل متحد، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، کمیته‌های بین‌المللی مرتبط با برنامه هسته‌ای و نظائر آن را دربر می‌گیرند. به عنوان نمونه، متن آخرین قطع‌نامه (۲۲۰۷) در ۴ مارس ۲۰۱۵ به قرار زیر است:

Subject: The Security Council,

Noun Phrase 1: Recalling its previous relevant resolutions, including resolutions 825 (1993), ...

Noun Phrase 2: Welcoming the efforts made by the Secretariat to expand and ...

Noun Phrase 3: Emphasizing, in that regard, the importance of credible, fact-based, ...

...

Verb 1: Decides to extend until 5 April 2016 [Object:] the mandate of the Panel of Experts ...

Verb 2: Requests the Panel of Experts to provide to the Committee ...

...

در رابطه با فرایند اسم‌سازی، این موضوع لازم به ذکر است که در قطع‌نامه‌های شورا، حدود ۳۹ درصد از جملات در قالب گروه اسمی بیان شده‌اند که خصوصیت بارز آن‌ها حذف زمان، کنش‌گر و کنش‌پذیر است. با وجود این، در

¹ The Security council

چارچوب کلی قطع‌نامه‌ها، چنان‌که بیان شد، کنش‌گر و کنش‌پذیر مشخص گردیده است. اما در خصوص بررسی ویژگی‌های دستوری که ناظر به ارزش‌های رابطه‌ای هستند نیز باید به وجهیت جملات توجه شود. به طور کلی در متن قطع‌نامه‌های شورای امنیت ملل متحد، دو وجه امری و پرسشی بکار نرفته‌اند. در عوض، تمامی جملات از وجه خبری بهره برده‌اند که نشان از جایگاه فاعل در خصوص دهنده اطلاعات و جایگاه مخاطب در کسوت دریافت‌کننده اطلاعات است.

در متون قطع‌نامه‌ها، دو فعل shall و should به چشم می‌خورند که واجد ارزش‌های رابطه‌ای می‌باشند. فعل shall در تولید متون رسمی حاوی بار حقوقی بکار می‌روند. در این متون، مولد در جایگاه قانون‌گذار و شخص ذی‌صلاح، خطوط راهنما و تخطی را مشخص می‌کند. شورای امنیت ۵۰ بار از فعل shall استفاده نموده است. مسلماً کاربرد این گونه از زبان توسط شورای امنیت با اتکا به جایگاه بالادستی این نهاد به عنوان تنها مرجع صلح و امنیت بین‌المللی صورت پذیرفته است و حاکی از نوع رابطه میان مولد متن و مخاطب دارد.

با توجه به جایگاه برتر شورای امنیت، جملات واجد فعل وجهی shall، ناظر به مولد متن و سه مخاطب بوده است: کره شمالی؛ کمیته ناظر بر اجرا و اعمال تحریم‌های وضع‌شده؛ و سایر کشورها^۱. با توجه به اهمیت مخاطب در جملات وجهی موجد ارزش‌های رابطه‌ای، بر محتوای جملاتی تأکید می‌شود که ناظر به مخاطبان است.

به طور کلی ۲۶ درصد از این جملات به کره شمالی اختصاص دارد که بواسطه آن‌ها، این کشور ملزم به تعلیق تمام فعالیت‌های مرتبط با برنامه موشک بالستیک، ترک تمام سلاح‌های هسته‌ای و برنامه‌های موجود هسته‌ای، فراهم کردن تدابیر

۱ در متن قطع‌نامه‌ها برای «سایر کشورها» از واژگانی چون all member states یا other member states استفاده شده است.

شفاف برای آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، دست کشیدن از سلاح‌های کشتار جمعی و عدم استقرار بیشتر موشک بالستیک شده است. کمیته ناظر هم با ۴ درصد فراوانی، علاوه بر تلاش برای اجرای کامل قطعنامه‌های شورا، به دریافت و بررسی مستمر گزارش‌هایی که توسط کشورها ارسال می‌شود، فراخوانده شده است. مضاف بر دو مخاطب مذکور، بخش قابل توجهی از متون قطعنامه‌ها (۳۰ درصد) معطوف به سایر کشورهاست که موظف به جلوگیری از تجهیز و حمایت مستقیم و غیرمستقیم از کره شمالی، توقیف و از بین بردن اقلامی که در متون قطعنامه‌ها برای ارسال به کره شمالی ممنوع شده است، همکاری با شورا، اخراج اتباع کره شمالی که ساکن این کشورها هستند و به نقض تحریم‌ها یا قطعنامه‌های شورای امنیت می‌پردازند، عدم حمایت مالی دولتی از کره شمالی، بازرسی محموله‌های تجاری ارسالی از کره، شده‌اند.

این ارقام به وضوح نشان‌گر آن هستند که شورای امنیت در طی ۲۲ سال (۲۰۱۵-۱۹۹۳) بدین ارزیابی دست یافته است که کره شمالی قصد توقف برنامه تسلیحاتی هسته‌ای و موشکی خود را ندارد، لذا از طریق هشدار به سایر کشورها، اقدام به قطع کردن تمامی ارتباطات کره شمالی با جهان پیرامون و منزوی ساختن آن نموده است. منزوی کردن کره شمالی از دو حیث برای شورای امنیت حائز اهمیت است: اول- هزینه منزوی کردن بسیار کمتر از هزینه به راه انداختن جنگ و تجهیز نیروهاست. دوم- اصرار بر منزوی کردن در چارچوب بند ۴۱ منشور ملل متحد، توسل به بند ۴۲ منشور را تسهیل می‌کند. بر اساس بند اخیر، انجام اقدامات نظامی توسط نیروهای هوایی، دریایی یا زمینی اعضای ملل متحد به منظور حفظ صلح و امنیت بین‌الملل، مشروع تلقی می‌گردد.

فعل should نیز در کنار فعل shall در متون قطعنامه‌ها بکار رفته و مجموعاً ۸ مورد را به خود اختصاص داده است. این جملات از حیث محتوایی دربرگیرنده التزام کره شمالی و سایر کشورها به آن. پی. تی و مقررات موجود در

قطع‌نامه‌هاست. جهت ارزیابی ویژگی‌های دستوری متن ناظر به ارزش‌های بیانی هم باید بر افعال وجهی تمرکز شود. به طور کلی ۴۰/۲ درصد از افعال وجهی مورد استفاده در قطع‌نامه‌های دوازده‌گانه شورای امنیت علیه کره شمالی، حاوی ارزش‌های بیانی هستند. این افعال در تناظر با افعال وجهی مبین ارزش رابطه‌ای، به لحاظ میزان کاربرد به ترتیب may (۲۸/۲٪)، could (۲۵/۶٪)، can, cannot (۱۸٪)، might (۱۰/۲ درصد)، will (۱۰/۲٪) و would (۷/۸٪) می‌باشند. به لحاظ موضوعی، بیشترین فراوانی معطوف به منابعی است که می‌توانند به برنامه هسته‌ای، موشکی یا سلاح‌های کشتار جمعی کره کمک کنند. این امر نشان از نگرانی اصلی شورای امنیت در ارتباط با برنامه‌های نظامی کره شمالی دارد. در رتبه‌های بعد مسائلی همچون ارتقاء تحقق و اجرای تدابیر مقرر در قطع‌نامه ۱۷۱۸، توقیف و معدوم‌سازی اقلام موجود در قطع‌نامه ۱۷۱۸ و احتمال تخلف کره شمالی از تدابیر مقرر در قطع‌نامه ۱۷۱۸ مورد توجه قرار گرفته است. در مجموع باید خاطر نشان ساخت که تمرکز بر موضوعات مذکور، ناظر به چارچوب ارزشی و نظام ایدئولوژیک شورای امنیت ملل متحد، یعنی رژیم منع اشاعه، است.

۲-۱-۳- میزان انسجام متن

فرکلاف هر عنصری از متن که بدان خصلت منسجم^۱ می‌بخشد را در این بخش مورد بررسی قرار می‌دهد. او عامل انسجام را حروف ربط^۲ می‌داند (Fairclough, 1996: 130-131).

در متن قطع‌نامه‌های شورای امنیت ملل متحد، جملات با اتکا به حروف ربط تبعی^۳ یکدیگر متصل شده‌اند. در میان حروف ربط تبعی، حرف if دارای بیشترین فراوانی است.^۱

1 Cohesive Feature

2 Connectors

3 Subordinating Conjunctions

شورای امنیت با اتکا به حرف ربط تبعی if، عمده تمرکز خود را بر هشدار به کشورهای عضو ملل متحد قرار داده که محموله‌های ارسالی به کره شمالی حاوی اقلام ممنوعه را بازرسی، توقیف و منهدم کنند. علاوه بر این، از کشورهای عضو خواسته است تا افراد و اتباع کره‌ای حاضر در کشورشان که در گریز از تحریم‌های وضع شده مؤثرند، را اخراج کند. لازم به توضیح است که استفاده از حرف ربط تبعی در این جملات نشان از اولویت احراز موضوع «نقض تحریم‌ها» توسط اعضا و سپس انجام اقدام مقتضی دارد.

۲-۱-۴. ساختارهای متنی

در بررسی ساختار متن قطعنامه‌های شورای امنیت ملل متحد، یک الگو و ساختار ۳ بخشی به چشم می‌خورد. در بخش اول به توصیف اقدامات و فعالیت‌های کره شمالی و نیز نگرانی‌ها در قبال این اقدامات پرداخته شده است. این بخش در حکم مقدمه و درآمدی بر تصمیم‌های اتخاذ شده، تلقی می‌گردد. در بخش دوم از این ساختار، با استناد به اسناد پشتیبان همچون اساسنامه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، منشور ملل متحد، قطعنامه‌های آژانس و شورای امنیت، کره شمالی و سایر کشورها، موظف به انجام تکالیفی شده‌اند که حاصل آن تأمین حفظ صلح و امنیت نظام بین‌الملل می‌باشد. در بخش انتهایی قطعنامه‌ها، اسامی افراد و موجودیت‌های درگیر در برنامه هسته‌ای کره شمالی ذکر شده و از کشورها خواسته شده که هیچ‌گونه ارتباطی با این افراد و موجودیت‌ها برقرار نکنند.

۲-۲. مرحله دوم: تفسیر

چنان‌که پیش‌تر گفته شد، در مرحله تفسیر، به بررسی دو گونه بافت موقعیتی و بافت بینامتنی پرداخته می‌شود.

۲-۲-۱. بافت موقعیتی

فرکلاف نظم اجتماعی را منبعث از مقتضیات موقعیتی^۱ می‌داند. از دید او، تعیین‌کنندگی زمینه موقعیتی، وابسته به موقعیت است و موقعیت، نوع گفتمان را مشخص می‌کند. بررسی موقعیت نیز ریشه در «چیستی ماجرا»، «طرف‌های درگیر در ماجرا»، «روابط میان افراد درگیر در ماجرا» و در نهایت «نقش زبان» دارد. در یک از موضوعات مذکور، به ترتیب، رابطه متناظری با محتوا، فاعلان، روابط و پیوستگی‌ها دارند (Fairclough, 1996: 146-149).

«چیستی ماجرا» در پرتو شناخت «فعالیت»، «عنوان» و «هدف» میسر است. فعالیت انجام شده در این جا، «صدور و انتشار قطع‌نامه» است. بدیهی است که دانستن این نوع فعالیت، مواردی همچون وجود الزامات، بایدها و نبایدهای حقوقی ناظر به متن قطع‌نامه‌ها و همچنین وجود یک ساختار، دبیرخانه و افرادی که در صدور قطع‌نامه نقش دارند، را قابل پیش‌بینی می‌کند. عنوان فعالیت انجام شده، «ملزم کردن جمهوری دموکراتیک خلق کره به خلع سلاح هسته‌ای» است. در نهایت، هدف از فعالیت، «حفظ صلح و امنیت بین‌المللی» می‌باشد.

به منظور تشخیص «طرف‌های درگیر در ماجرا»، به چیستی ماجرا و بویژه نوع فعالیت، توجه می‌شود. در یک سوی فعالیت «صدور و انتشار قطع‌نامه»، شورای امنیت ملل متحد قرار دارد که از اعضای دائم و غیردائم تشکیل شده است. اعضای دائم شورا متشکل از بریتانیا، چین، فرانسه، فدراسیون روسیه و ایالات متحده آمریکا هستند و از آن روی که صدور قطع‌نامه‌های مورد بحث در یک بازه زمانی ۲۲ ساله صورت پذیرفته است، کشورهای مختلفی به عنوان عضو غیردائم درگیر ماجرا بوده‌اند. در سوی دیگر، کشورهای موجود در جامعه بین‌المللی حضور دارند که مخاطبان این قطع‌نامه‌ها را تشکیل می‌دهند.

1 Situational Setting

در خصوص «روابط میان افراد درگیر در ماجرا» باید گفت که شورای امنیت ملل متحد با اتکا به قدرت نظامی و اقتصادی اعضای خود در جامعه بین‌المللی، به لحاظ نهادی و اجتماعی از قابلیت فاصله‌گذاری با مخاطبان خود بهره‌مند است. به سخن دیگر، شورای امنیت در جایگاهی قرار دارد که می‌تواند ایدئولوژی خود را بر مخاطب تحمیل نماید. ترسیم چنین جایگاهی برای این شورا، پذیرش ادعای مولد متن توسط مخاطب را امکان‌پذیر می‌کند.

در قطع‌نامه‌های شورای امنیت در قبال کره شمالی، مهم‌ترین «نقش زبان»، ترغیب این کشور به پذیرش خواست شورا، یعنی خلع سلاح هسته‌ای است. از این طریق، ایدئولوژی مولد متن که بر رژیم منع اشاعه استوار شده است، سیطره می‌یابد. علاوه بر نقش فوق، زبان به منظور اطلاع‌رسانی هم بکار رفته است. پاراگراف‌های ابتدایی قطع‌نامه‌ها که به طور عمده، به فعالیت‌ها و رفتارهای هسته‌ای کره شمالی اشاره دارند، ایفاگر چنین نقشی برای زبان هستند.

۲-۲-۲. بافت بینامتنی و پیش‌فرض‌ها

با توجه به این‌که در بررسی بینامتنیت به زمینه‌های مشترک و پیش‌فرض‌های مشارکین توجه می‌گردد و به سخن دیگر، متن از دریچه تاریخی نگریسته می‌شود (Fairclough, 1996: 152)، در قطع‌نامه‌های شورای امنیت در قبال کره شمالی نیز باید در جستجوی سرخ‌هایی بود که متن حاضر را به سایر متونی متصل می‌کند که به لحاظ محتوایی آن‌را پشتیبانی می‌نمایند. قطع‌نامه‌های شورا به سبب برخورداری از وجوه حقوقی، به صراحت به زمینه‌های مشترک و پیش‌فرض‌ها اشاره کرده‌اند که مبتنی بر آن‌ها، متن قطع‌نامه‌ها تنظیم شده است. «بیانیه‌های رئیس شورای امنیت»، «گزارش‌های مدیرکل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی»، «قطع‌نامه‌های شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی»، «موافقت‌نامه‌های پادمان میان آژانس و کره شمالی»، «بیانیه‌های مشترک کشورها»، «نامه‌های وزیر امور خارجه کره شمالی به مدیرکل آژانس» و سایر اسناد

بین‌المللی را می‌توان به عنوان پیش‌فرض، در تمامی این قطع‌نامه‌ها بدان توجه کرد.

۱- قطع‌نامه ۸۲۵

در قطع‌نامه ۸۲۵، نامه وزیر امور خارجه جمهوری دموکراتیک خلق کره به رئیس شورای امنیت، گزارش مدیرکل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، بیانیه رئیس شورای امنیت، قطع‌نامه شورای حکام آژانس، بیانیه مشترک فدراسیون روسیه، انگلستان و ایالات متحده و در نهایت نامه وزیر امور خارجه کره شمالی به مدیرکل آژانس، را می‌توان به عنوان بافت بینامتنی مورد بررسی قرار داد.

موضوع نامه وزیر امور خارجه کره شمالی که در تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۹۳ ارسال شده است، اطلاع‌رسانی به شورای امنیت مبنی بر خروج از پیمان منع گسترش هسته‌ای می‌باشد (S/25405). کمتر از یک ماه بعد، قطع‌نامه شورای حکام آژانس در ۱ آوریل مبنی بر عدم تبعیت کره شمالی از موافقت‌نامه پادمان منتشر می‌شود. این ارزیابی زمانی حاصل می‌شود که در اواخر فوریه، کره شمالی درخواست آژانس جهت بازرسی ویژه^۱ از سایت‌های غنی‌سازی کشورش را رد می‌کند. همزمان با صدور این قطع‌نامه، نشست مشترک فدراسیون روسیه، انگلستان و ایالات متحده به بیانیه‌ای ختم می‌شود که مهم‌ترین بخش آن به پیامدهای ابهام‌آمیز خروج کره شمالی از آن. پی. تی اختصاص دارد (S/25515). متعاقب این وقایع، بیانیه رئیس شورای امنیت در ۸ آوریل منتشر می‌گردد که بر اساس آن، تمام تلاش‌های انجام شده با هدف حل این «وضعیت» مورد استقبال قرار می‌گیرد و آژانس به استمرار مشورت‌هایش با کره در خصوص راه حل مناسب جهت مسئله راستی‌آزمایی هسته‌ای در این کشور ترغیب می‌شود (S/25562). در ۲۲

۱۲۳

سیاست جهانی

آوریل هم از سوی کره شمالی نامه‌ای مبنی بر تمایل این کشور به یافتن یک راه حل مبتنی بر مذاکره در خصوص مسئله موجود، ارسال می‌شود.

۲- قطعنامه ۱۶۹۵

قطعنامه ۱۶۹۵ در پرتو دو قطعنامه ۸۲۵ و ۱۵۴۰ شورای امنیت ملل متحد و نیز بیانیه مشترک چین، کره شمالی، ژاپن، کره جنوبی، فدراسیون روسیه و ایالات متحده آمریکا نگاشته شده است. در قطعنامه ۱۵۴۰ شورا که در ۲۸ آوریل ۲۰۰۴ منتشر شده است، بر کنترل تسلیحات و خلع سلاح‌های کشتار جمعی اعم از سلاح هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیک تأکید شده است. در بیانیه مشترک شش کشور مصوب ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۵، ضمن پذیرش حق کره شمالی به استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای، به غیرهسته‌ای کردن شبه‌جزیره کره، تعهد کره شمالی در خصوص ترک سلاح‌های هسته‌ای و برنامه‌های هسته‌ای موجود و بازگشت به آن. پی. تی و موافقت‌نامه‌های پادمان آژانس اشاره شده است.

۳- قطعنامه ۱۷۱۸

علاوه بر قطعنامه‌های قبلی، تنها منبع الهام‌بخش این قطعنامه، بیانیه رئیس شورا در ۶ اکتبر ۲۰۰۶ بوده است. در این بیانیه یک صفحه‌ای، رئیس شورا نسبت به نامه وزارت امور خارجه کره شمالی در ۳ اکتبر ۲۰۰۶ مبنی بر انجام آزمایش هسته‌ای در آینده، «نگرانی عمیق» خود را ابراز داشته و خاطر نشان ساخته که این عمل، در نزد جامعه بین‌المللی محکوم است. علاوه بر آن حمایت شورا از گفتگوهای شش‌جانبه اعلام شده است (S/PRST/2006/41).

در متن قطعنامه ۱۷۱۸، در خصوص آزمایش هسته‌ای، عبارات نامه رئیس شورا عیناً آمده اما بجای عبارت «deep concern»، عبارت «greatest concern» ذکر شده است. بر این اساس در قطعنامه مذکور، شورا ذیل بند ۴۱ منشور ملل متحد، خواسته‌ها و تصمیمات خود در قبال کره شمالی را مطرح ساخته است.

۴- قطع نامه ۱۸۷۴

همچون قطع نامه ۱۷۱۸، در این قطع نامه هم، بیانیه رئیس شورای امنیت به تاریخ ۱۳ آوریل ۲۰۰۹، نقش مؤثری در متن ایفا نموده است. مبتنی بر این بیانیه، پرتاب موشک دوربرد توسط کره شمالی در ۵ آوریل ۲۰۰۹ محکوم و شورای امنیت خواستار عدم پرتاب مجدد موشک شده است (S/PRST/2009/7).

با توجه به این بیانیه، قطع نامه ۱۸۷۴ از کشور کره شمالی خواسته است تا به پیروی کامل از قطع نامه های ملل متحد پایبند باشد. علاوه بر این، کشورهای عضو ملل متحد نیز ملزم به انجام اقدامات مشخص موجود در این قطع نامه شده اند. لازم به ذکر است که بخش عمده ای از قطع نامه مزبور معطوف به وظایف و الزامات کشورهای عضو در خصوص تعاملاتشان با کره شمالی است.

۵- قطع نامه ۱۸۸۷

این قطع نامه در ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۹ تصویب شد. اسناد نهایی کنفرانس بازنگری در ان. پی. تی در سال های ۱۹۹۵ و ۲۰۰۰، بیانیه رئیس شورای امنیت در ۱۹ نوامبر ۲۰۰۸ (S/PRST/2008/43)، خطوط راهنمای مطرح شده در «کمیسیون خلع سلاح ملل متحد» در ۱۹۹۹، قطع نامه های صادر شده در قبال برنامه هسته ای ایران اعم از ۱۶۹۶، ۱۷۷۳، ۱۸۰۳ و ۱۸۳۵، کنوانسیون حفاظت فیزیکی از مواد هسته ای و متمم سال ۲۰۰۵ آن، کنوانسیون منع فعالیت های مربوط به تروریسم هسته ای، طرح جهانی مقابله با تروریسم هسته ای، پیمان منع جامع آزمایش های هسته ای و قطع نامه ۱۵۴۰ را می توان مبنایی برای تدوین این قطع نامه تلقی کرد.

بیانیه رئیس شورا و قطع نامه ۱۵۴۰ سهم بیشتری در قطع نامه ۱۸۸۷ دارند. در دو بند از قطع نامه اخیر، به اتخاذ تدابیری از سوی کشورهای عضو برای جلوگیری از دسترسی، کمک و حمایت مالی از توسعه سلاح های کشتار جمعی و مواد مرتبط اشاره شده که ریشه در قطع نامه ۱۵۴۰ دارد.

۶- قطعنامه ۱۹۲۸

علاوه بر قطعنامه‌ها و بیانیه‌های قبلی شورای امنیت و رئیس آن، منبع جدیدی در تدوین این قطعنامه وارد شده است. در این زمان هیأتی از کارشناسان منتخب دبیرکل وقت ملل متحد شکل گرفت که به ارائه گزارش‌های مفصل در خصوص میزان پایبندی کره شمالی و سایر اعضای ملل متحده به قطعنامه‌های مصوب شورای امنیت می‌پرداخت. قطعنامه ۱۹۲۸ نیز مبتنی بر بخش‌هایی از گزارش دوره‌ای این کمیته در ۱۱ نوامبر ۲۰۰۹ و گزارش نهایی به تاریخ ۱۲ می ۲۰۱۰ نگاشته شده است. این گزارش دربردارنده موضوعاتی چون توسعه سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیک و همچنین ابزارهای حمل این سلاح‌ها می‌باشد.

۷- قطعنامه ۱۹۸۵

قطعنامه ۱۹۸۵ مصوب ۱۰ ژوئن ۲۰۱۱ است. در نگارش این قطعنامه گزارش دوره‌ای کمیته کارشناسان منتخب دبیرکل در ۱۲ نوامبر ۲۰۱۰ و گزارش نهایی این کمیته در ۱۲ می ۲۰۱۱ و نیز گزارش گروه غیررسمی کاری درباره مسائل تحریم‌ها، مؤثر بوده‌اند. گزارش ۱۵ صفحه‌ای گروه غیررسمی کاری درباره مسائل تحریم‌ها دربردارنده طراحی، اجرا و ارزیابی تحریم‌ها، شیوه‌های کاری کمیته مرتبط با تحریم، استانداردهای روش‌شناختی برای گزارش‌های مرتبط با سازوکارهای نظارت بر تحریم‌ها و صورت استاندارد گزارش تحریم، می‌باشد. این موارد به طور کامل در قطعنامه بعدی شورا یعنی ۲۰۵۰ منعکس شده است.

۸- قطعنامه ۲۰۵۰

بر اساس بیانیه رئیس شورای امنیت که در ۱۶ آوریل ۲۰۱۲ منتشر شده، اقدام کره شمالی در پرتاب موشک دوربرد در ۱۳ آوریل ۲۰۱۲ محکوم شده و شورا، نقض جدی قطعنامه‌های ۱۷۱۸ و ۱۸۷۴ را اعلام نموده است (S/PRST/2012/13).

۹- قطعنامه ۲۰۸۷

قطع نامه ۲۰۸۷ یکی از دو قطع نامه‌ای است که در سال ۲۰۱۳ علیه کره شمالی تصویب شد. در این قطع نامه به قطع نامه‌های قبلی شورا استناد شده و ضمن به رسمیت شناختن آزادی کشورها برای اکتشاف و استفاده از فضای بیرونی جو در چارچوب حقوق بین‌الملل، با اتکا به متن بیانیه رئیس شورا در ۱۶ آوریل، اقدام کره شمالی در پرتاب موشک محکوم شده است.

۱۰- قطع نامه ۲۰۹۴

موافقت نامه پادمان آژانس با کره شمالی مورخ ۳۰ ژانویه ۱۹۹۲ منبع الهام بخش این قطع نامه است. این موافقت نامه که در ۳۵ صفحه و ۹۸ بند تدوین شده است، تکالیف و حقوق کره شمالی که ناظر به فعالیت‌های هسته‌ای می‌باشد را مشخص نموده است (IAEA INFCIRC/403).

۱۱- قطع نامه ۲۱۴۱

گزارش نهایی هیأت کارشناسان منتخب دبیرکل ملل متحد در ۳ مارس ۲۰۱۴ به عنوان یک منبع در بافت بینامتنی قابل بیان است. در این گزارش ۱۲۷ صفحه‌ای که از ۱۱ بخش تشکیل شده است، مواردی همچون گزارش‌های اعضای ملل متحد در قبال افزایش تحریم‌ها، اقدامات ناقض قطع نامه‌ها که توسط کره شمالی انجام شده، تدابیر مرتبط با صادرات و واردات، ممنوعیت‌های مسافرتی و توقیف اموال، تدابیر مالی، تأثیرات تحریم‌ها و پیشنهادات را دربر دارد (S/2014/147).

۱۲- قطع نامه ۲۲۰۷

قطع نامه ۲۲۰۷، آخرین قطع نامه شورای امنیت علیه کره شمالی می‌باشد که در ۴ مارس ۲۰۱۵ به تصویب رسید. در این قطع نامه گزارش دوره‌ای هیأت کارشناسان منتخب دبیرکل ملل متحد در خصوص اجرای پاراگراف ۲۴ قطع نامه ۱۸۷۴ و گزارش نهایی این کمیته در ۲۳ فوریه ۲۰۱۵ می‌باشد. این گزارش در مقایسه با گزارش قبلی مفصل‌تر (۳۱۳ صفحه) است (S/2015/131).

۲-۳. مرحله سوم: تبیین

بر اساس روش نورمن فرکلاف، در مرحله تبیین از یک سو میزان تأثیرپذیری گفتمان از ساختارهای اجتماعی و از سوی دیگر، میزان الهام‌بخشی ساختارهای اجتماعی از گفتمان را می‌سنجیم. این امر در پرتو دو پرسش که ناظر به سازمان نهادی و اجتماعی می‌باشد، انجام می‌شود (Fairclough, 1996: 166). در تناسب با موضوع مورد بحث، یعنی گفتمان قطع‌نامه‌های شورای امنیت ملل متحد، پرسش اول به صورت زیر، طرح می‌شود:

۲-۳-۱- گفتمان قطع‌نامه‌های شورای امنیت ملل متحد به کدام فرایندهای نهادین تعلق دارد و از حیث ایدئولوژیک چگونه تعیین می‌پذیرد و متقابلاً چگونه تعیین‌کننده است؟

در پاسخ به این پرسش، باید خاطر نشان کرد که اساساً قطع‌نامه‌های شورای امنیت از حیث نهادین، محصول فرایند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در یک سازمان بین‌المللی هستند. بر این مبنا انتظار می‌رود این قطع‌نامه‌ها از یک سو، بازگوکننده منافع کشورهای عضو و از سوی دیگر، معرف اهداف یک سازمان مستقل باشند. در خصوص تعیین‌پذیری قطع‌نامه‌های شورای امنیت علیه جمهوری دموکراتیک خلق کره، از لحاظ نهادین باید به تنازعات و مبارزات ایدئولوژیک اعضای این شورا از حیث بلاغی در دوره صدور قطع‌نامه‌ها توجه شود.

در این دوره، به طور عمده دو جناح اصلی شکل گرفته بود که علی‌رغم وجود برخی اختلافات، در صدور قطع‌نامه شورای امنیت علیه کره شمالی و اتکا به ابزارهای مسالمت‌آمیز و غیرجبری، اتفاق نظر داشتند. جناح اول به ایالات متحده آمریکا اختصاص داشت و جناح دوم متعلق به دو کشور روسیه و چین بود. در این بخش از مقاله به ملاحظات هر یک از این جناح‌ها به طور تفصیلی می‌پردازیم.

ایالات متحده آمریکا

به منظور بررسی تعیین‌کنندگی ایدئولوژی ایالات متحده آمریکا در شکل‌دهی به قطع‌نامه‌های شورای امنیت، باید به سخنان سه رئیس‌جمهور ایالات متحده اعم از ویلیام کلینتون، جرج دابلیو بوش پسر و باراک اوباما در بازه زمانی صدور قطع‌نامه‌ها یعنی سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۱۵ پرداخت. مواضع و رویکردهای افراد مزبور دارای افتراقاتی است تا حدی که جرج دابلیو بوش، صراحتاً سخن از تغییر سیاست در قبال کره نسبت به دولت قبلی می‌راند (Bush, 2008). از این رو ضروری است مواضع هر یک از رؤسای جمهور پیش‌گفته را به تفکیک مورد بررسی قرار دهیم.

- ویلیام جی. کلینتون

ایالات متحده آمریکا در دوران ویلیام جی. کلینتون دارای دو منفعت حیاتی در شبه‌جزیره کره بود که این منافع در سخنان رئیس‌جمهور هم منعکس شد: تضمین امنیت کره جنوبی و سایر متحدین در منطقه از جمله ژاپن؛ حفظ ثبات در منطقه آسیا-اقیانوسیه

ایالات متحده، کره جنوبی را به عنوان متحد، شریک تجاری و دولت دموکرات توصیف می‌کند و به کشور اخیر اطمینان می‌دهد که با حضور ۳۷ هزار نیرو در این کشور، در تعهداتش *تزلزل‌ناپذیر* است (Clinton, 1994b, e).

از سوی دیگر، جلوگیری از اشاعه سلاح‌های هسته‌ای و موشک‌های بالستیک در جهان، دو امری تلقی می‌شود که به حفظ ثبات در منطقه آسیا-اقیانوسیه کمک می‌کند. حفظ ثبات این منطقه به موضوع غیرهسته‌ای کردن شبه‌جزیره کره گره می‌خورد (Clinton, 1994b, c) که در سخنان سایر رؤسای جمهور هم تکرار می‌شود.

ویلیام جی. کلینتون از جمهوری دموکراتیک خلق کره می‌خواهد که با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی همکاری کند و نقض موافقت‌نامه‌های پادمان را افزایش ندهد (Clinton, 1994b).

به طور کلی در این دوره، ایالات متحده در قبال برنامه هسته‌ای کره شمالی سعی بر ایجاد اجماع جهانی و وحدت رویه داشت. کلینتون اظهار می‌دارد که سخت تلاش کردیم تا متحدانمان را نزدیک و نزدیک‌تر کنیم. وقتی می‌گوییم متحدانمان فقط منظورم کره جنوبی و ژاپن نیست بلکه روسیه و چین هم هستند. همه ما دارای منافع و خواسته‌های مشابه هستیم (Clinton, 1994c). یکی از مصادیق وحدت رویه در قبال کره شمالی، اتکا به تحریم‌های فازی به عنوان یک بازدارنده بود (Clinton, 1994a). رئیس‌جمهور کلینتون اشاره می‌کند که ما در حال مشاوره با متحدانمان برای وضع تحریم بر کره شمالی هستیم (Clinton, 1994a). او حتی استفاده از ظرفیت رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده یعنی جیمی کارتر، برای گفتگو با پیونگ‌یانگ را یادآوری می‌کند.

دیپلماسی ایالات متحده علاوه بر اجماع‌بخشی به قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌المللی، معطوف به سطح منطقه‌ای هم هست. این کشور، صلح پایدار در شبه‌جزیره کره را منوط به از سرگیری گفتگو میان کره شمالی و جنوبی می‌داند و آن را مطابق با منافع دو کشور تلقی می‌کند (Clinton, 1994d, 1995).

- جرج دابلیو بوش پسر

تلقی جرج دابلیو بوش از کره شمالی و به طور خاص، برنامه هسته‌ای این کشور، پیش و پس از واقعه ۱۱ سپتامبر متفاوت است. وی در طی یک بیانیه در ۶ ژوئن ۲۰۰۱، سیاست خود در قبال کره شمالی را سه وجهی می‌داند (Bush, 2001): تدوین یک چارچوب توافقی در خصوص فعالیت‌های هسته‌ای کره شمالی؛ حمایت از سازش دو کره و ثبات در منطقه؛ کمک به مردم کره از طریق حذف تحریم‌ها.

اما پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، جرج دابلیو بوش در نطق سال نو میلادی، کره شمالی را محور شرارت نامید و آن را رژیم مسلح به موشک و سلاح‌های کشتار جمعی تلقی کرد که مردمش از گرسنگی رنج می‌برند (Bush, 2002a) و متعاقب آن، سیاست کشور در قبال کره شمالی را تغییر داد و گفت: ما دیگر نمی‌توانیم رویکرد سابق خود مبنی بر ارتقاء [استاندارد] زندگی در کره را دنبال کنیم. البته رئیس جمهور آمریکا در این خصوص تصریح می‌کند که هیچ قصدی مبنی بر حمله به کره شمالی ندارد و خواست خود برای دستیابی به یک راه حل مسالمت‌آمیز برای این وضعیت را اعلام می‌دارد (Bush, 2002 b).

تغییر در لحن و سیاست ایالات متحده در قبال کره شمالی، معلول آزمایش‌های متعدد هسته‌ای کشور اخیر هم بود. یک روز پس از آزمایش هسته‌ای کره شمالی در ۸ اکتبر ۲۰۰۶، جرج دابلیو بوش اظهار داشت که چنین ادعایی از سوی کره شمالی مبنی بر انجام آزمایش هسته‌ای، خود، یک تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی را شکل می‌دهد و خواستار پاسخ فوری شورای امنیت شد (Bush, 2006a).

صدور قطع‌نامه ۱۷۱۸، یک هفته پس از آزمایش مزبور، پاسخی برای این اقدام کره شمالی بود و در پاراگراف سوم این قطع‌نامه، نگرانی ایالات متحده منعکس شده است (S/RES/1718).

رئیس جمهور بوش، قطع‌نامه ۱۷۱۸ را واجد یک پیام روشن به رهبر کره شمالی، مبنی بر این می‌داند که جهان در مخالفت با برنامه‌های تسلیحاتی کره متفق‌القول است. این اتفاق نظر شامل مواردی از جمله برچیدن تجهیزات هسته‌ای، توقف شکافت پلوتونیوم، حل مسائل مرتبط با اورانیوم پرعناست (Bush, 2008) که به طور کامل در قطع‌نامه‌های آژانس بین‌المللی اتمی و به غیر از موضوع «شکافت پلوتونیوم» در قطع‌نامه‌های شورای امنیت نیز ذکر شده است.

از جمله ابتکارات دولت بوش برای حل موضوع هسته‌ای کره شمالی در چارچوب دیپلماسی، شکل دادن به گفتگوهای شش‌جانبه بود. رئیس‌جمهور ایالات متحده در این باره ذکر می‌کند من می‌دانستم که ایالات متحده نمی‌تواند این مسئله را بدون شرکا در پشت میز حل کند. بنابراین این به شدت کار کردم تا چین، کره جنوبی، ژاپن و روسیه را با آمریکا همراه کنم (Bush, 2008). وی منطق گفتگوهای شش‌جانبه را اصل اقدام در مقابل اقدام می‌داند و وعده می‌دهد که ظرف مدت ۴۵ روز، کنگره را از قصد خود مبنی بر حذف نام کره شمالی از میان دولت‌های حامی تروریسم آگاه کند و «قانون تجارت با دشمن» را در قبال کره شمالی لغو نماید (Bush, 2008).

- باراک اوباما

اولویت حکومت رئیس‌جمهور اوباما نیز همچون دو رئیس‌جمهور قبلی، جلوگیری از اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی و ابزارهای حمل این سلاح‌هاست (Obama, 2009a). لذا به محض اعلام کره شمالی در ۲۵ می ۲۰۰۹ در خصوص انجام آزمایش هسته‌ای، باراک اوباما، این آزمایش را محکوم کرد و آن را نقض حقوق بین‌الملل دانست (Obama, 2009b). این موضع در ۱۲ فوریه ۲۰۱۳ نیز در پاسخ به سومین آزمایش هسته‌ای کره در ۱۲ دسامبر ۲۰۱۲ تکرار شد (Obama, 2013).

در خصوص دوران ریاست جمهوری اوباما دو نکته حائز اهمیت است: اول این که سخنان اوباما در رابطه با برنامه هسته‌ای کره شمالی در مقایسه با سایر رؤسای جمهور «رسمی‌تر» است. او در سخنان خود از واژگانی همچون *urge*، *grave concern*، *vigilance* و نظائر آن استفاده کرده که عیناً در قطع‌نامه‌های شورای امنیت به چشم می‌خورد. این امر را می‌توان نشانه تأثیرپذیری گفتمان اوباما از قطع‌نامه‌های ملل متحد دانست.

دوم این که مدیریت برنامه هسته‌ای کره جنوبی در دوره ریاست جمهوری اوباما عمدتاً تقنینی و با اتکا به فرمان اجرایی رئیس جمهور یا نامه به کنگره صورت پذیرفته است. به گونه‌ای که در بازه زمانی سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۵، ۲۲ مورد تقنینی مرتبط با موضوع هسته‌ای کره جنوبی به کنگره ارجاع شده است.

فدراسیون روسیه

مواضع روسیه که در سخنان رهبران این کشور هویداست در برگیرنده دو سطح تحلیل کلان اعم از بین‌المللی و منطقه‌ای است. روسیه از یک سو در نظام بین‌الملل خواهان حفظ صلح و امنیت است و از سوی دیگر در نظام تبعی منطقه‌ای، اهدافی چون تضمین امنیت در شبه جزیره کره و منطقه آسیا-اقیانوسیه، حل اختلاف بین دو کره، و تحکیم و برقراری روابط متقابل اقتصادی را پیگیری می‌کند (Putin, 2002, 2003 a, 2013 Medvedev, 2011).

در سطح نظام بین‌الملل، روسیه به شدت نگران توسعه برنامه هسته‌ای و ابزارهای پرتاب سلاح هسته‌ای در کره شمالی بود. این نگرانی روسیه پس از سومین آزمایش موشکی کره شمالی در ۵ جولای ۲۰۰۶، بلافاصله در قالب تعابیر شدیدی منعکس شد. از نظر پوتین، رئیس جمهور وقت روسیه، این آزمایش موشکی، مشت محکمی به رژیم منع توسعه بود (Putin, 2006 e, 2006 f, 2006 g). او همچنین آزمایش موشکی کره شمالی را غیرمتمدنانه می‌داند و یادآور می‌شود که همه کشورهای متمدن وقتی می‌خواهند چنین آزمایشی انجام دهند، در وقت مناسب در خصوص زمان و مکان انجام آزمایش، دیگران را مطلع می‌کنند و به کشتی‌های خارجی هشدار می‌دهند (Putin, 2006 a). این نوع تلقی از آزمایش‌های موشکی کره شمالی، توسط یکی دیگر از رؤسای جمهور روسیه یعنی مدودف نیز بروز یافت. در نگاه مدودف، آزمایش‌های هسته‌ای و استقرار موشک‌های متفاوت اعم از کوتاه‌برد و بالستیک، به معنای نادیده‌انگاری امنیت بین‌المللی و در تناقض مستقیم با قطع‌نامه‌های شورای امنیت و مجمع عمومی ملل متحد

است (Medvedev, 2009 a). به طور کلی روسیه بر این باور بود که توسعه سلاح‌های هسته‌ای برای کشور دارا و نیز دیگران، موجد امنیت نیست (Putin, 2005 a) لذا به صراحت ذکر می‌شود که ما به هیچ‌کس اجازه نمی‌دهیم که سلاح‌های هسته‌ای و ابزارهای پرتاب آن را بدست آورد (Putin, 2006 b). این موضع روسیه انطباق زیادی بر مواضع سایر اعضای شورای امنیت ملل متحد دارد. پوتین در این راستا تصریح می‌کند که موضع ما بسیار به شرکای آمریکایی ما نزدیک است (Putin, 2005 b) و کشورش آماده است تا برای معضل هسته‌ای با آمریکا همکاری کند (Putin, 2003 c). روسیه علاوه بر این که در عمل موافق صدور قطعنامه‌های شورای امنیت بود، در نظر هم حمایت خود را از قطعنامه‌های شورا اعلام می‌کرد. به عنوان نمونه، در طی مصاحبه پوتین با یک نشریه مکزیکی در خصوص دیدگاه روسیه در قبال قطعنامه ۱۷۱۸، اظهار می‌شود که روسیه حامی یک عکس‌العمل قوی برای جلوگیری از هرگونه تشدید تنش ضروری بود. ما به این قطعنامه همچون یک پیام واضح به کره شمالی می‌نگریم مبنی بر این که اقدامات آن‌ها، رژیم بین‌المللی منع گسترش را نادیده گرفته است (Putin, 2005 b).

با وجود مواضع شدید روسیه در قبال آزمایش‌های موشکی کره شمالی، تفاوتی میان لحن و نگرش روسیه و سایر قدرت‌های بزرگ در خصوص شیوه حل بحران هسته‌ای کشور اخیر وجود دارد. پوتین با اشاره به اشتباه آمریکا در خصوص وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق و همچنین اعتقاد بر عدم پیشرفت در وضعیت مبارزه با تروریسم به رهبری ایالات متحده (Putin, 2006 b)، معتقد است پیچیده بودن قضیه کره شمالی ما را به استفاده از ابزارهای سیاسی و دیپلماتیک سوق می‌دهد (Putin, 2006 h, 2007 a). رئیس‌جمهور وقت روسیه بر این باور است که باید در قضیه کره صبور بود (Putin, 2007 b) و خودخواهی سیاسی یا اقتصادی یک کشور خاص را لحاظ نکرد (Putin, 2007 c). وی به

صراحت ذکر می‌کند که باید منافع کره شمالی را در نظر گرفت و به سمت توافقاتی حرکت کرد که همه طرف‌ها می‌توانند آن را بپذیرند (Putin, 2007 a). در تأیید این رویکرد، دیمیتری مدودف نیز بر استفاده از «مشوق‌های مثبت» تأکید دارد. او یادآور می‌شود که این سادگی نیست که یک قطع‌نامه تصویب کنیم و بگوییم باید از آن اطاعت کنی و در غیر این صورت تحریم‌های بین‌المللی در انتظار توست و در انتها به عملیات نظامی متوسل شویم (Medvedev, 2008 a). از نگاه مدودف، در چنین موضوع حساسی باید کره را متقاعد کرد که با ما سخن بگوید (Medvedev, 2009 b).

با اتکا به موارد فوق، حفظ آرامش و آماده کردن فضا برای توسل به گفتگوهای شش‌جانبه میان کره شمالی، ایالات متحده، چین، روسیه، کره جنوبی و ژاپن از لوازم دستیابی به یک راه حل مناسب برای بحران هسته‌ای کره شمالی است. در این راستا، پوتین از ایالات متحده برای تعویق آزمایش موشکی بالستیک خود جهت کاهش حساسیت‌های کره تشکر می‌کند (Putin, 2013). برآورد چنین رویکردی بنا به پیشنهاد روسیه در متن قطع‌نامه ۱۷۱۸ ذکر شد. بر اساس این پیشنهاد (Putin, 2006 n)، اقدامات لازم دولت‌ها در قبال کره شمالی باید همراه با تصمیم و تأیید شورای امنیت باشد (S/RES/1718). این امر، به صراحت، نشان از تأثیرپذیری گفتمان قطع‌نامه‌ها از مواضع روسیه دارد.

اما چنان‌که اشاره شد، روسیه در سطح تحلیل منطقه‌ای در پی تضمین امنیت شبه‌جزیره کره و منطقه آسیا-پسفیک، حل اختلاف بین دو کره، و تحکیم و برقراری روابط متقابل اقتصادی است. در این راستا، روسیه در صدد غیرهسته‌ای کردن تمامی شبه‌جزیره کره (Putin, 2013)، حمایت از گفتگو میان کره شمالی و کره جنوبی و تعمیق تبادلات اقتصادی بوده است. از منظر رهبران روسیه، یکی از اقداماتی که باعث عادی‌سازی وضعیت در شبه‌جزیره کره می‌شود، کمک اقتصادی به کره شمالی و درگیر کردن این کشور در همکاری منطقه‌ای است.

رئیس جمهور مدودف با اشاره به انجام تعهدات روسیه در قبال کره شمالی در موضوع نفت به ارزش ۱۰۰ میلیون دلار، این اقدام را فرصتی برای حل و فصل بحران هسته‌ای می‌داند (Medvedev, 2008 b).

جمهوری خلق چین

موضوع برنامه هسته‌ای کره شمالی در بازه زمانی ۱۹۹۳ تا ۲۰۱۵ توسط سه رئیس جمهور چین، یعنی جیانگ زمین، هو جیتائو و شی جینپینگ مورد اشاره قرار گرفته است. مواضع این سه رئیس جمهور در قبال بحران کره، بسیار به هم نزدیک بوده اما سخنان شی جینپینگ، انتقادی‌تر است.

به طور کلی، چین در تناظر با این مسئله، یک هدف را دنبال می‌کند: صلح و ثبات در شبه جزیره کره. جیانگ زمین اظهار می‌دارد که ما می‌خواهیم شبه جزیره کره، صلح و ثبات داشته باشد. (Jiang, 2002) همچنین هو جیتائو هدف چین را دستیابی به صلح و امنیت مستمر در شبه جزیره کره می‌داند (Hu, 2010 b). علاوه بر این، شی جینپینگ با لحن عتاب‌آمیز می‌گوید نباید به کسی اجازه داد که یک منطقه و حتی تمام جهان برای دستاورد خودخواهانه/یک کشور، به سمت هرج و مرج سوق دهد (Xi, 2013) و صلح و ثبات منطقه را خواستار می‌شود (Xi, 2013).

از نگاه رؤسای جمهور چین، به منظور دستیابی به صلح و ثبات در شبه جزیره کره، باید این منطقه عاری از سلاح‌های هسته‌ای باشد. جیانگ زمین پافشاری کشورش بر غیرهسته‌ای کردن شبه جزیره کره را یادآور می‌شود (Jiang, 2003) و با نگاهی آرمان‌گرایانه سخن از برداشتن گام‌های ضروری برای باز نمودن گفتگوهای خلع سلاح می‌راند (Hu, 2010 a). در نهایت، شی جینپینگ معتقد است که همه جناح‌ها باید مقید به هدف غیرهسته‌ای کردن شبه جزیره کره باشند. (Xi, 2015).

موضوع حائز اهمیت در حل بحران کره از منظر هر سه رئیس جمهور، استفاده از ابزار مسالمت‌آمیز یعنی گفتگو و مذاکره است. هو جیتائو خطاب به طرف‌های حاضر در موضوع هسته‌ای کره شمالی ذکر می‌کند که ما نیازمند توقف تنش‌ها هستیم، نه افزایش آن؛ گفتگو و نه مقابله؛ صلح و نه جنگ (Hu, 2010 c). رئیس جمهور «هو»، منافع مشترک چین، ایالات متحده و سایرین را در حل مسئله هسته‌ای در شبه‌جزیره کره از طریق گفتگو و مشورت می‌داند (Hu, 2009). در این رابطه شی جینپینگ با اعتقاد به این که موضوع هسته‌ای کره را نمی‌توان از طریق زور حل کرد، گفتگوهای شش‌جانبه را سازوکاری مناسب و پاسخی سریع به این مسئله می‌داند (Xi, 2013). با وجود اعتقاد به این گفتگوها، وی اعلام می‌کند که چین به منظور محدود کردن آزمایش‌های هسته‌ای کره شمالی، کاملاً با قطع‌نامه‌های شورای امنیت ملل متحد در آینده همراه است (Xi, 2013).

۲-۳-۲- گفتمان قطع‌نامه‌های شورای امنیت ملل متحد به کدام فرایندهای اجتماعی تعلق دارد و از حیث ایدئولوژیک چگونه تعیین می‌پذیرد و متقابلاً چگونه تعیین می‌کند؟

با مراجعه به متن قطع‌نامه‌های شورای امنیت، عبارت «جامعه بین‌المللی» را می‌توان مبین و معرف وجه اجتماعی گفتمان شکل‌گرفته تلقی کرد. به سخن دیگر، می‌توان ادعا نمود که قطع‌نامه‌های شورای امنیت ملل متحد در چارچوب محیطی تکوین یافته است که از آن به جامعه بین‌المللی تعبیر می‌شود. پذیرفتن چنین پیش‌فرضی مستلزم تعیین حدود و صغور جامعه بین‌المللی و متعاقب آن، بررسی میزان تعیین‌کنندگی و تعیین‌پذیری آن «بر» و «از» گفتمان قطع‌نامه‌هاست. یکی از مهم‌ترین آثار نظری راجع به مفهوم «جامعه بین‌المللی»، کتاب «جامعه آنارشیک: مطالعه‌ای از نظم در سیاست جهانی»^۱ هدلی بول می‌باشد که به نحو مناسبی از این مفهوم ابهام‌زدایی نموده است. از نگاه بول جامعه بین‌المللی

1 The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics

«جامعه‌ای از دولت‌ها» است و این جامعه زمانی ظهور می‌یابد که گروهی از دولت‌ها از منافع و ارزش‌های مشترک خاص، آگاهی یابند و احساس کنند که به یک سلسله مقررات در روابط با یکدیگر مقید هستند و همچنین در کار کردن با نهادهای مشترک نیز سهیم باشند (Bull, 2002: 13). از دید برخی، منشور ملل متحد و سازمان ملل متحد می‌تواند آئینه‌ای برای انعکاس این منافع و ارزش‌های جامعه بین‌المللی محسوب شود. بر این اساس نیز حفظ «صلح و امنیت بین‌المللی» با تکیه بر میزان فراوانی آن در منشور ملل متحد، می‌تواند به عنوان یکی از ارزش‌های مشترک موجود در روابط میان کشورها با یکدیگر مطرح گردد. بول، حفظ صلح را به معنای نبود جنگ در روابط کشورها می‌داند (Bull, 2002: 17) که بر تفسیر شورای امنیت نیز منطبق است.

حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، در ۱۱ قطع‌نامه از مجموع ۱۲ قطع‌نامه، مورد اشاره قرار گرفته و مسئولیت ملل متحد در قبال آن، گوشزد شده است. وابستگی شورای امنیت ملل متحد به حفظ چنین ارزشی، نشان از تأثیر این ارزش جامعه بین‌المللی بر گفتمان شورا و در نتیجه گفتمان قطع‌نامه‌های صادر شده دارد.

از سوی دیگر، گفتمان قطع‌نامه‌های شورای امنیت بواسطه جایگاه این شورا در جامعه بین‌المللی، از قابلیت تعیین‌کنندگی رفتار اعضای جامعه بین‌المللی برخوردار است. تعیین‌کنندگی قطع‌نامه‌ها در این زمینه در پرتو جملاتی قابل رؤیت است که همگی با «همه کشورها موظف/اند...» آغاز شده‌اند. در اغلب این جملات، تکالیفی بر عهده کشورها نهاده شده تا بواسطه انجام آن‌ها، در نهایت هدف «حفظ صلح و امنیت بین‌المللی» قابل حصول باشد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، با هدف نشان دادن جایگاه و روابط قدرت میان شورای امنیت ملل متحد و اعضای جامعه بین‌المللی، به تحلیل گفتمان انتقادی قطع‌نامه‌های مصوب این شورا ناظر به برنامه‌های هسته‌ای کره شمالی پرداختیم. تحلیل گفتمان این

قطع‌نامه‌ها حاکی از آن است که در ابتدا شورای امنیت با تکیه بر واژه‌ها و دستور زبان معرف ارزش‌های رابطه‌ای، جایگاه برتر خود را گوشزد می‌کند و سپس با توسل به واژه‌ها و دستور زبان معرف ارزش‌های تجربی و بیانی، جمهوری دموکراتیک خلق کره را عامل تهدید صلح و امنیت بین‌المللی می‌داند.

این ادعا از سوی شورای امنیت ملل متحد با اتکا به دو ظرفیت اعم از جایگاه و روابط قدرت خود از یک سو و رابطه تنگاتنگ حوزه موضوعی صلح و امنیت بین‌المللی با هویت سازمانی از سوی دیگر، مورد پذیرش اعضای جامعه بین‌المللی قرار می‌گیرد. پذیرش تهدیدآمیز بودن فعالیت‌های هسته‌ای کره شمالی را می‌توان به معنای موفقیت شورای امنیت در مارتن امنیتی کردن این کشور دانست. حاصل این مارتن، موجه دانستن اقدامات تحریمی و حتی قهرآمیز علیه این کشور خواهد بود.

وجاهت تصویب قطع‌نامه علیه کشورهای خاطی بواسطه جایگاه فرادستی شورای امنیت، از سوی جامعه بین‌المللی امری بدیهی و پذیرفته شده است. این تلقی، هرچند نشان از اولویت سیاست قدرت در نظام بین‌الملل دارد، باید مورد توجه تمامی اعضای جامعه بین‌المللی قرار گیرد. از جمله این اعضا جمهوری اسلامی ایران است که برنامه هسته‌ای آنرا می‌توان مبتنی بر این چارچوب به بررسی نشست. جمهوری اسلامی ایران در مقطعی، جایگاه شورای امنیت را به عنوان مولد متن نپذیرفت و قطع‌نامه‌های شورا را بی اهمیت تلقی کرد. حاصل این امر، صدور بیشتر قطع‌نامه، تحریم‌های شدیدتر، طی نمودن مسیر امنیتی شدن برنامه هسته‌ای ایران و در نهایت مدیریت تهدید توسط قدرت‌های جهانی با اتکا به گزینه‌های نظامی بود.

- Bull, H. 2002. **The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics**, New York: Palgrave.
- Bush, G. w. 2001. **Statement on Completion of the North Korea Policy Review**, June 6, Available at: <http://www.presidency.ucsb.edu/ws/index.php?pid=45819&st=north+korea&st1=> (Accessed: November 11, 2015)
- Bush, G. w. 2002a. **President Delivers State of the Union Address**, Available at: <http://georgewbush-whitehouse.archives.gov/news/releases/2002/01/20020129-11.html>. (Accessed: November 11, 2015)
- Bush, G. w. 2002b. **Statement on the North Korean Nuclear Weapons Program**, November 15, Available at: <http://www.presidency.ucsb.edu/ws/index.php?pid=73186&st=north+korea&st1=> (Accessed: November 11, 2015)
- Bush, G. w. 2006a. **Remarks on the Situation in North Korea**, October 9, Available at: <http://www.presidency.ucsb.edu/ws/index.php?pid=24088&st=north+korea&st1=> (Accessed: November 11, 2015)
- Bush, G. w. 2008. **Remarks on the Situation in North Korea and an Exchange with Reporters**, June 26, Available at: <http://www.presidency.ucsb.edu/ws/index.php?pid=77575&st=north+korea&st1=> (Accessed: November 11, 2015)
- Clinton, W. J. 1994 a. **Remarks on North Korea and an Exchange with Reporters**, June 15. Available at: <http://www.presidency.ucsb.edu/ws/index.php?pid=50340> (Accessed: October 14, 2015)
- Clinton, W. J. 1994 b. **Remarks and an Exchange with Reporters on North Korea**, June 16. Available at: <http://www.presidency.ucsb.edu/ws/index.php?pid=50346> (Accessed: October 14, 2015)
- Clinton, W. J. 1994 c. **Remarks and an Exchange with Reporters on North Korea**, June 22. Available at: <http://www.presidency.ucsb.edu/ws/index.php?pid=50374> (Accessed: October 14, 2015)
- Clinton, W. J. 1994 d. **Exchange With Reporters on North Korea in Naples, Italy**, July 9. Available at: <http://www.presidency.ucsb.edu/ws/index.php?pid=50467> (Accessed: October 14, 2015)
- Clinton, W. J. 1994 e. **Remarks on the Nuclear Agreement with North Korea**, October 18. Available at:

- <http://www.presidency.ucsb.edu/ws/index.php?pid=49319> (Accessed: October 14, 2015)
- Clinton, W. J. 1995. **Statement on the Nuclear Agreement with North Korea**, June 13. Available at: <http://www.presidency.ucsb.edu/ws/index.php?pid=51487> (Accessed: December 18, 2015)
- Fairclough, N. 1996. **Language and Power**, New York: Longman Inc.
- Hu, J. 2009. **Korea, Iran nuclear issues should be solved by talks**, November 17, Available at: http://www.chinadaily.com.cn/china/obamavisitchina/2009-11/17/content_8987794.htm (Accessed: December 8, 2015)
- Hu, J. 2010 a. **ROK welcomes outcome of China-US summit**, January 20, Available at: http://www.chinadaily.com.cn/china/2011huvistsus/2011-01/20/content_11890544.htm (Accessed: December 8, 2015)
- Hu, J. 2010 b. **Hu calls for calm amid Korean tension**, December 6, Available at: http://www.chinadaily.com.cn/china/2010-12/06/content_11659995.htm (Accessed: December 8, 2015)
- Hu, J. 2010 c. **Hu, Obama hold talks on tensions**, December 7, Available at: http://www.chinadaily.com.cn/china/2010-12/07/content_11660877.htm (Accessed: December 8, 2015)
- IAEA INFCIRC/403
- Jiang, Z. 2002. **Full text of Jiang and Bush's press conference**, February 21, Available at: http://www.chinadaily.com.cn/cndy/2009-09/19/content_8711000.htm (Accessed: December 8, 2015)
- Jiang, Z. 2003. **Jiang: China stands for peaceful settlement of DPRK nuclear issue**, February 13, Available at: http://www.chinadaily.com.cn/en/home/2003-02/13/content_154488.htm (Accessed: December 8, 2015)
- Jørgensen, M. and Phillips, L. 2002. **Discourse Analysis as Theory and Method**, London: SAGE Publications Ltd.
- Medvedev, D. 2008a. **Interview with journalists from the G8 countries**, July Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/48259> (Accessed: May 9, 2015)
- Medvedev, D. 2008b. **Interview with Japanese Media**, July 3, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/48260> (Accessed: May 9, 2015)
- Medvedev, D. 2009a. **Interview to CNBC TV channel**, June 3, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/48419> (Accessed: May 9, 2015)
- Medvedev, D. 2009b. **Interview to RAI and Corriere della Sera**, July 5, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/4719> (Accessed: May 9, 2015)

- Medvedev, D. 2010a. **Interview to the Wall Street Journal**, June 18, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/8082> (Accessed: May 9, 2015)
- Medvedev, D. 2010b. **Interview to South Korean media**, November 9, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/news/9467> (Accessed: May 9, 2015)
- Medvedev, D. 2011. **Interview by Dmitry Medvedev to China Central Television (CCTV)**, April 12, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/news/10911> (Accessed: May 9, 2015)
- Obama, B. 2009a. **Statement on the Situation in North Korea**, May 25, Available at: <http://www.presidency.ucsb.edu/ws/index.php?pid=86201&st=north+korea&st1=> (Accessed: November 19, 2015)
- Obama, B. 2009b. **Remarks on the Situation in North Korea**, May 25, Available at: <http://www.presidency.ucsb.edu/ws/index.php?pid=86202&st=north+korea&st1=> (Accessed: November 19, 2015)
- Obama, B. 2013. **Statement on the Situation in North Korea**, February 12, Available at: <http://www.presidency.ucsb.edu/ws/index.php?pid=103220&st=north+korea&st1=> (Accessed: November 19, 2015)
- Putin, V. 2002. **President Vladimir Putin met with Kim Jong-Il, Chairman of the National Defence Commission of North Korea, during his tour of the Russian Far East**, August 23, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/news/27326>, (Accessed: June 14, 2015)
- Putin, V. 2003a. **President Vladimir Putin sent a congratulatory message to President Roh Moo-hyun of the Republic of Korea on his inauguration**, February 25, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/news/28229> (Accessed: May 9, 2015)
- Putin, V. 2003b. **The Russian president sent North Korean leader Kim Jong-il a message of greetings on the occasion of the 55th anniversary of the Korean People's Democratic Republic**, September 12, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/news/29342> (Accessed: May 9, 2015)
- Putin, V. 2003c. **Issues of non-proliferation of nuclear weapons, including in connection with the problems of Iran and North Korea, were discussed in detail during talks between Russian President Vladimir Putin and U.S. President George W.Bush**, September 27, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/news/29444> (Accessed: May 9, 2015)
- Putin, V. 2004. **A Russia-South Korea summit took place in the Kremlin**, September 21, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/news/31772> (Accessed: May 9, 2015)
- Putin, V. 2005a. **Press Conference on the Results of Russian-American Talks**, February 24, Available at:

- <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/22840> (Accessed: May 9, 2015)
- Putin, V. 2005b. **Joint Press-Conference with the President of the United States**, George W. Bush, September 16, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/23177> (Accessed: May 9, 2015)
- Putin, V. 2006a. **Transcript of the Interactive Webcast with the President of Russia**, July 6, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/23691> (Accessed: May 9, 2015)
- Putin, V. 2006b. **Interview with CTV Television Channel (Canada)**, July 12, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/23702> (Accessed: May 9, 2015)
- Putin, V. 2006c. **Interview with NBC Television Channel (USA)**, July 12, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/23699> (Accessed: May 9, 2015)
- Putin, V. 2006d. **Press Conference Following the G8 Summit**, July 17, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/23717> (Accessed: May 9, 2015)
- Putin, V. 2006e. **Russia absolutely condemns the nuclear test carried out by North Korea**, October 9, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/news/36410> (Accessed: May 9, 2015)
- Putin, V. 2006f. **Extracts from Transcript of Meeting with the Government Cabinet**, October 9, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/23832> (Accessed: May 9, 2015)
- Putin, V. 2006g. **President Vladimir Putin had a telephone conversation with U.S. President George W. Bush**, October 9, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/news/36411> (Accessed: May 9, 2015)
- Putin, V. 2006h. **Interview with the German Newspaper Sueddeutsche Zeitung**, October 10, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/23834> (Accessed: May 9, 2015)
- Putin, V. 2006i. **Joint Press Conference with Federal Chancellor of Germany Angela Merkel**, October 10, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/23835> (Accessed: May 9, 2015)
- Putin, V. 2006j. **President Vladimir Putin had a telephone conversation with President of the Republic of Korea Roh Moo Hyun**, October 16, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/news/36447> (Accessed: May 9, 2015)
- Putin, V. 2006k. **Transcript of the Hot Line with President of Russia Vladimir Putin**, October 25, Available at:

<http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/23864> (Accessed: May 9, 2015)

Putin, V. 2006l. **President Vladimir Putin met with Foreign Minister of the Republic of Korea and UN Secretary General-elect Ban Ki-moon**, November 1, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/news/36549> (Accessed: May 9, 2015)

Putin, V. 2006m. **Beginning of Meeting with Foreign Minister of the Republic of Korea Ban Ki-moon**, November 1, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/23874> (Accessed: May 9, 2015)

Putin, V. 2006n. **Written Interview for Mexican Publisher Mario Vazquez Rana**, December 7, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/23946> (Accessed: May 9, 2015)

Putin, V. 2007a. **Interview with Newspaper Journalists from G8 Member Countries**, June 4, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/24313> (Accessed: May 9, 2015)

Putin, V. 2007b. **Joint Press Conference with the Federal Chancellor of Germany, Angela Merkel, on the Results of the Ninth Round of High Level Russian-German Intergovernmental Consultations**, October 15, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/24595> (Accessed: May 9, 2015)

Putin, V. 2007c. **Interview with Time Magazine**, December 19, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/24735> (Accessed: May 9, 2015)

Putin, V. 2013. **Press statement and answers to journalists' questions following a working visit to Germany**, April 8, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/17846> (Accessed: May 9, 2015)

S/2014/147

S/2015/131

S/25405

S/25515

S/25562

S/PRST/2006/41

S/PRST/2008/43

S/PRST/2009/7

S/PRST/2012/13

S/RES/1695

S/RES/1718

S/RES/1874

S/RES/1887

S/RES/1928
S/RES/1985
S/RES/2050
S/RES/2087
S/RES/2094
S/RES/2141
S/RES/2207
S/RES/825

Xi, j. 2013. **Xi Jinping Opposes North Korea's Nuclear Program, Resolutely Opposes Further Nuclear**, October 8, Available at: http://english.khan.co.kr/khan_art_view.html?artid=201310081710397&code=710100 (Accessed: December 8, 2015)

۱۴۵



سیاست جهانی

چالش بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیا و هژمونی مالی اقتصادی آمریکا

محمد تقی زاده انصاری*^۱

تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۴/۲

تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۶/۲۵

چکیده

پس از پایان جنگ جهانی دوم ایالات متحده بر اساس نسبت چشم‌گیری که از منابع مادی قدرت جهان داشته است، به‌عنوان یک قدرت بزرگ به بازسازی نظم بین‌المللی پرداخته است. این نظم بین‌المللی تا حدودی بر فرماندهی ایالات متحده بر متحدین و مشارکت با دولت‌های توسعه یافته صنعتی و از طرفی توازن قوا و بازدارندگی در برابر رقبا شکل یافته است. ایالات متحده هم‌چنین نقش محوری در ایجاد نهادهای مالی و تجاری صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی ایفا کرده است. این نهادها نقش برجسته‌ای در متن سیاست‌ها و منافع ایالات متحده در عرصه بین‌المللی داشته‌اند. هم‌اکنون در پی رشد قدرت‌های نوظهور و بیش از همه چین، سهم نسبی ایالات متحده از ثروت و قدرت جهانی کاهش یافته است و قدرت‌های نوظهور و در راس آن چین خواستار بازتوزیع مزیت‌ها در نهادهای مالی و اقتصادی برجسته بین‌المللی هستند، این تقاضا و گرایش ایالات متحده به حفظ نقش مسلطش در نهادهای مالی و اقتصادی جهانی، چین را به این باور رسانیده است که این نهادها از لحاظ کارکردی قابلیت‌های اساسی برای مواجهه با چالش‌های جدید سرمایه‌گذاری به‌ویژه در آسیا ندارند. بر این اساس پکن نقش محوری در تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا ایفا کرده است. در این مقاله از چشم‌انداز نظری نظم نهادینه بین‌المللی و بر اساس روش تبیینی به مساله چالش بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا برای هژمونی مالی اقتصادی آمریکا در عرصه بین‌المللی پرداخته ایم.

واژگان کلیدی: چین، آمریکا، بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا، نظم بین‌المللی

۱۴۷

سیاست جهانی

فصلنامه علمی پژوهشی سیاست جهانی، دوره پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۵

۱- استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران
*نویسنده مسئول: ansarimind@yahoo.com

مقدمه

در سال ۲۰۱۳، مقامات پکن اعلام کردند که چین در صدد تأسیس یک بانک بین المللی است که منابع مالی و اعتباری را برای ساخت و گسترش زیرساخت هایی شامل بنادر، مسیرهای ریلی، جاده‌ها، فرودگاه‌ها، استخراج و انتقال انرژی و ارتباطات مخابراتی با همکاری دیگر دولت‌ها تأسیس کند. پس از آن پکن مشورت‌ها و مذاکرات دیپلماتیک را با شماری از دولت‌های آسیایی برای پیش برد و محقق نمودن این ابتکار از سر گرفت. در نتیجه تا ۱۵ آوریل ۲۰۱۵، ۵۷ دولت برای تأسیس این بانک موافقت و درخواست خود را اعلام کردند. هم‌اکنون این دولت‌ها اعضای مؤسس بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیا محسوب می‌شوند، بانکی که از اوایل تابستان ۲۰۱۶ بطور رسمی با ارایه وام‌ها و اعتباراتی به چندین دولت کمتر توسعه یافته آسیایی فعالیت‌های خود در زمینه تأمین سرمایه برای پروژه‌های زیرساختی در حوزه آسیا اقیانوسیه را آغاز کرده است. در قاره آسیا، علاوه بر دولت‌های جنوب شرقی آسیا، هند، روسیه، ایران و پاکستان نیز جزو دولت‌های مؤسس این سازمان هستند. انگلستان، آلمان، فرانسه، استرالیا و شماری دیگر از متحدان ثروت مند ایالات متحده نیز جزو مؤسس بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیا می‌باشند.

در میان دولت‌های توسعه یافته صنعتی، ژاپن و آمریکا تا کنون از پیوستن به این بانک اجتناب کرده‌اند. علاوه بر آن ایالات متحده تلاش‌های ناکامی را بر علیه ابتکار عمل چین در تأسیس این نهاد بین المللی در دستور کار قرار داده بود. این بانک بر خلاف دیگر نهادهای معتبر مالی و اقتصادی شامل، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی، توافق تجارت آزاد فراپاسیفیک و بانک توسعه آسیایی که در آن‌ها ایالات متحده و متحدین توسعه یافته اش نفوذی غالب دارند، با محوریت چین شکل گرفته است. از آغاز طرح این ابتکار توسط چین، ایالات متحده با تردید به نیت و مقاصد پکن در این باره نگرینسته است. اما چین بر این باور است که تداوم رونق و شکوفایی اقتصادی آسیا به گسترش سرمایه گذاری در زیرساخت‌های توسعه در این منطقه وسیع شامل آسیا اقیانوسیه نیاز دارد و هدف

چین مساعدت و تسهیل رشد و شکوفایی اقتصادی آسیا است که این بانک سرمایه گذاری می تواند در تجهیز و انتقال سرمایه ها به پروژه های اساسی که غالبا دیربازده تر نیز هستند به عنوان مکانیزمی موثر عمل کند. این در حالی است که در عرصه بین المللی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و بانک توسعه آسیا فعالیت های تامین مالی و اعتباری را برای دولت های مختلفی از جمله در آسیا انجام داده یا در دست اقدام دارند. تاسیس این بانک از جانب پکن بویژه با توجه به افزایش فزاینده قدرت ملی این دولت و از طرفی انتقادات ایالات متحده در این باره از چین سبب طرح پرسش های متعددی شده است، در این راستا پرسشی که این مقاله مطرح می کند این است که چه عواملی سبب شده است که چین تاسیس و بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیا را پی گیری کرده و محقق نموده است و دلایل مخالفت ایالات متحده با تاسیس این بانک چیست؟ در پاسخ این فرضیه مطرح است که افزایش ثروت ملی چین و از طرفی ناکامی نهادهای مالی و اقتصادی موجود تحت رهبری آمریکا در انطباق با واقعیت بازتوزیع ثروت و قدرت اقتصادی جهان سبب شده است که چین نقش محوری در تاسیس بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیا ایفا کند و پتانسیل این نهاد در افزایش نقش چین در نظام مالی بین المللی سبب مخالفت آمریکا با این نهاد شده است. در ادامه با طرح چشم انداز تئوریک نظم نهادینه بین المللی که به تبیین کارکرد نهادهای نظم مستقر توجه دارد به بررسی فرضیه مقاله می پردازیم.

۱. چارچوب تئوریک: نظم نهادینه بین المللی

نظریه نظم نهادینه بین المللی غربی را «جان آیکنبری» مطرح کرده است. آیکنبری نظم بین المللی را به عنوان ترتیبات برقرار شده ای می داند که روابط در بین دولت ها را شکل داده و تعریف می کند. به عبارتی نظم در الگوی روابط بین دولت ها شکل داده می شود که اصول سازمان دهنده ای برای تعریف نقش ها، و ضوابط رفتارهای متقابل دولت ها نسبت به یکدیگر را معین می کند. وی بر این باور است که نظم های نسبتا بادوام بین المللی حول سه مشخصه اصلی سازمان داده می شوند، که عبارت هستند از تجمع قدرت، مشروعیت و بازگشت کارکردی. بنابراین دولت

یا دولت‌هایی می‌توانند نظمی بین‌المللی ایجاد کنند که قابلیت‌های مادی درخوری برای ترغیب یا وادار کردن دیگران داشته باشند. علاوه بر میزان درخوری از قدرت مادی، چنین دولت یا دولت‌هایی باید هنجارها، قواعد و نهادهایی در شکل دهی به نظم بین‌المللی ایجاد کنند که از لحاظ هنجاری دیگر دولت‌ها را به مشارکت در نظم سوق دهد و سرانجام این که از لحاظ کارکردی، نظم باید برای اعضایش بازگشت کارکردی داشته باشد، بدین معنا که کارکردهای سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی نظم به گونه‌ای باشد که برای دولت‌هایی که در آن مشارکت دارند منافع سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی قابل ملاحظه‌ای به بار آورد (Ikenberry, 2014: 104-105).

نظم‌های بین‌المللی که شکل می‌گیرند، ممکن است، تجمع قدرت، مشروعیت و بازگشت کارکردی آن‌ها نسبت به نظم‌های بین‌المللی گذشته متفاوت باشد. نظم‌های بین‌المللی در دوره‌های زمانی مختلف ممکن است کمابیش حول یک قدرت مسلط، کمابیش حول یک اجماع هنجاری، و یک یا چند کارکرد ساخته شوند. ایکنبری بر این باور است که نظم کنونی بین‌المللی، پس از جنگ جهانی دوم توسط ایالات متحده ایجاد شده است که یک نظم تلفیقی است. که تجمع قدرت، مشروعیت و بازگشت کارکردی آن به شرح ذیل است. در درجه اول این نظم بر پایه نسبت مادی از قدرت اقتصادی و نظامی و دیگر ظرفیت‌های ملی آمریکا شکل گرفته است که بر فرماندهی بر هرمی از متحدین، اجماع با دیگر دموکراسی‌های توسعه یافته و توازن قوا در برابر غیر سازمان یافته است. ایکنبری بر این باور است که این نظم ریشه‌هایی عمیق در تحولاتی بطئی اقتصادی، سیاسی و امنیتی غرب در طول چندین سده گذشته دارد (ایکنبری، ۱۳۸۳).

بنابراین ایالات متحده که برای دهه‌های متوالی به دور از مداخله روزمره در امور دنیای خارج، به تولید ثروت و بالندگی اقتصادی دل‌مشغول بوده است، و از اواخر قرن نوزدهم حرکت فراقاره‌ای خود را آغاز نموده بود، در ۱۹۴۵ از دل جنگ جهانی دوم به مثابه یک هم‌مون بیرون آمد و بر پایه نسبتی چشمگیر که از قدرت اقتصادی و

نظامی جهان داشت، به تلاش برای بازسازی نظم بین المللی پرداخت و نظم بین المللی را در حوزه جغرافیایی غرب و مبتنی بر تاحدودی فرماندهی بر متحدین و ملزومات توازن قوا در برابر دولت هایی ایجاد کرد که خارج از این نظم قرار می گرفتند، که در راس آن اتحاد جماهیر شوروی قرار داشت. این نظم هم چنین از لحاظ هنجاری بر آرایشی از نهادهای بین المللی سازمان یافته است، مبتنی بر ارزش های ایالات متحده یعنی ارزش های لیبرال است. این نهادها و هنجارها برای پوشش دادن و حل مساله مشروعیت این نظم بین المللی بکار گرفته شده است. این نهادها از جمله شامل سازمان ملل متحد، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی و سلف پیشینش گات هستند. این نظم از آنجا که در حوزه جغرافیایی غرب و حول آریشی از نهادها و نسبتی از قدرت مادی آمریکا و مبتنی بر ارزش های لیبرال با کارکردهای سیاسی، امنیتی و اقتصادی سازمان دهی شده است، به نظم نهادینه غربی شهرت یافته است (Ikenberry, 2016: 12).

آیکنبری بر این باور است که دولت هایی که خارج از این نظم نهادینه غربی جای دارند، به تنهایی با ایالات متحده مواجه نیستند، بلکه با مجموعه ای از دموکراسی های توسعه یافته و نظامی از اتحادها و ائتلاف های تحت رهبری ایالات متحده مواجه اند. این نظم بر این اساس بر محاسبات دولت های خارج از آن تاثیر می گذارد. از طرفی این نظم به لحاظ کارکردی علاوه بر کارکردهای سیاسی و امنیتی دارای کارکردهایی اقتصادی است که دیگر دولت ها را ترغیب به پیوستن به خود می کند (Ikenberry, 2013: 17).

از چشم انداز آیکنبری پس از فروپاشی شوروی، قدرت های نوظهور و دیگر دولت هایی که خارج از این نظم نهادینه غربی هستند، از جمله شامل ایران است و بزرگترین چالش ها را چین و روسیه به عنوان قدرت های مطرح برای این نظم ایجاد کرده اند. وی بر این باور است که این نظم هم اکنون دستخوش بحران شده است، اما این بحران، بحران در موضع ایالات متحده است، و ریشه آن به این مساله بازمی گردد که سهم قدرت های نوظهور از ثروت و قدرت جهانی افزایش

چشمگیری یافته است اما مزیت‌ها در نهادهای این نظم هم چنان بر پایه سهم ایالات متحده از ثروت و قدرت آمریکا در سال‌های اولیه پس از جنگ جهانی دوم توزیع شده است. در حالی که رشد چشمگیر اقتصادهای نوظهور سهم نسبی ایالات متحده را از ثروت جهانی کاهش داده است. ایکنبری بر این باور است که نظم نهادینه غربی ماهیتی باز و پویا دارد و این قابلیت را در خود دارد که مزیت‌ها را در نهادهای بین‌المللی با توجه به دگرگونی در توزیع جهانی ثروت و قدرت باز تعریف و بازتوزیع کند (Ikenberry, 2012: 24-32).

در ادامه از این چشم انداز به توزیع مزیت‌ها در نهادهای مالی نظم نهادینه غربی و افزایش سهم چین از توزیع ثروت جهانی می‌پردازیم، باز توزیعی که در پی امتناع ایالات متحده از پذیرش نقش بیشتر و تخصیص مزیت‌های بیشتر در نهادهای مالی بین‌المللی به رغبت چین برای شکل دهی به بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیا افزوده است.

۲. توزیع مزیت‌ها در نهادهای مالی و اقتصادی جهانی

مهم‌ترین نهادهای مالی و اقتصادی بین‌المللی، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی هستند، این سازمانها، نهادهایی هستند که منعکس‌کننده وضعیت قدرت‌های اقتصادی جهان در اولین سال‌های پس از جنگ جهانی دوم می‌باشند. با نقش محوری ایالات متحده، سازمان ملل متحد در ۱۹۴۴، در حالی که جنگ جهانی دوم به پایان خود نزدیک می‌شد، یک کنفرانس بین‌المللی تاریخی در برتن وودز، واقع در نیوهمپشایر، برگزار کرد. در این کنفرانس نمایندگان کشورهای آمریکا به عنوان هژمون جدید و بریتانیا به مثابه هژمونی زوال یافته و ۴۲ کشور دیگر گرد هم آمدند تا درباره نظام پولی بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم تصمیم‌گیری کنند. در این کنفرانس دولت‌های مشارکت‌کننده بر سر چارچوبی برای همکاری اقتصادی در جهت جلوگیری از رقابت‌های سرسختانه ملی که به رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰، انجامیده بود به توافق رسیدند و در نتیجه آن از این کنفرانس دو نهاد جهانی صندوق بین‌المللی پول (IMF) و بانک جهانی ترمیم و توسعه (IBRD) که مورد اخیر

سپس به بانک جهانی معروف شد بوجود آمد. سپس در سال ۱۹۴۷، ۲۳ دولت غالباً صنعتی با نقش پررنگ آمریکا گات را تاسیس کردند که مجموعه ای از مقررات را درباره اصول تجارت آزاد بین المللی تنظیم نموده بود، گات در سال ۱۹۹۵ با سازمان تجارت جهانی جایگزین شد. از آغاز ایالات متحده نفوذی چشمگیر در این نهادهای مالی و اقتصادی کسب کرد (Kharas, 2015: 16).

این نهادها بر پایه ارزش های لیبرال آمریکا به عنوان قدرت مندترین دولت در عرصه بین المللی، قواعد و هنجارهایی برای مناسبات، روابط و نقل و انتقالات پولی، مالی و تجاری مقرر داشته اند. در این راستا صندوق بین المللی پول برای ترویج همکاری پولی جهانی، ثبات مالی، تسهیل تجارت بین المللی، ترویج اشتغال بالا، و رشد پایدار اقتصادی و کاهش فقر در سراسر جهان از ۱۹۴۵ رسماً فعالیتش را آغاز کرد (Kuo, 2015: 8).

بانک جهانی نیز از بسط پنج گروه توسعه سازمان داده شد و ماموریت آن تسهیل بازسازی و توسعه پس از جنگ بود که به فقرزدایی و هماهنگی دولت‌ها در زمینه های مرتبط به کاهش فقر و گسترش توسعه بسط یافته است. این نهادها با توجه به توزیع منابع مادی قدرت در عرصه بین المللی سازمان دهی شده اند و نظام تصمیم گیری در این نهادها با توجه به نابرابری های سهم دولت‌ها از اقتصاد و ثروت مالی جهانی تعریف شده است و همان‌گونه که سهم دولت‌ها از اقتصاد و ثروت جهانی نابرابر است، نظام تصمیم گیری در این نهادها نیز بر برابری دولت‌ها استوار نشده است و در واقع ایالات متحده با توجه به نسبت نامتقارنی که از قدرت و ثروت اقتصادی و مالی جهان را در اختیار داشته است، در نظام تصمیم گیری این نهادها نیز نقش و جایگاهی به مراتب بالاتر از دیگر دولت‌ها دارد (Zoellick, 2015: 5).

۳. افزایش ثروت مالی و قدرت اقتصادی چین

رشد چشمگیر اقتصادهای نوظهور سبب شده است که سهم دولت‌ها از تولید ناخالص جهانی اقتصاد و ثروت مالی جهانی بازتوزیع شود. در این میان حدود چهار دهه رشد شتابان اقتصادی سبب شده است که سهم چین از تولید ناخالص جهانی از

کمتر از ۲ درصد در سال ۱۹۹۰ به پانزده درصد در سال ۲۰۱۵ افزایش یابد. هم چنین انتظار می رود که سهم چین از تولید ناخالص جهان بیش از این افزایش یابد و تا سال ۲۰۳۰ به ۲۴ درصد برسد. بدین ترتیب حجم اقتصاد چین تا سال ۲۰۳۰ بر پایه محاسبه پی پی پی، دو برابر حجم اقتصاد ایالات متحده خواهد بود. فراتر از آن چین تا سال ۲۰۴۰، حدود ۴۰ درصد از تولید ناخالص جهان را خواهد داشت (Kawai, 2015: 22).

به طور کلی در بخش های مختلف اقتصادی و در زمینه سرمایه گذاری، تجارت، صادرات و واردات، تولید و مصرف و ذخیره ارزی وضعیت چین دستخوش تحولاتی عمیق شده است و موضع و جایگاه اقتصادی چین در نتیجه آن در بازارهای بین المللی تغییر کرده است (بنگرید به: شاهنده، ۱۳۸۳). به گونه ای که، چین هم اکنون برای بسیاری از دولت ها، بزرگترین شریک تجاری محسوب می شود. در مناطق مختلف آسیا، در طول دو دهه گذشته چین به بزرگترین شریک تجاری اکثریت دولت های آسیایی است. در حالی که ژاپن و کره جنوبی شرکای اصلی اقتصادی آمریکا در طول نیمه دوم قرن بیستم در آسیا بوده اند، هم اکنون چین بزرگترین شریک تجاری هردوی آنها است. این الگو برای کشورهای استرالیا، فیلیپین و تایلند و دیگر کشورهای آسیایی که در گذشته بزرگترین شریک اقتصادی شان ایالات متحده بوده است نیز رخ داده است.

افزایش ثروت اقتصادی به رشد ذخیره ارزی و ارایه وام های خارجی توسط چین کمک کرده است. که به برجسته ترین داده های آماری برای توضیح افزایش نقش چین در بازارهای مالی جهان می پردازیم. از سال ۲۰۰۹ تا سال ۲۰۱۰، وام دهندگان دولتی چین - بانک توسعه چین و بانک صادرات - واردات چین - حداقل ۱۱۰ میلیارد دلار وام به کشورها و شرکت های مختلف، به جهان در حال توسعه صادر کرده است. و این تخمین شامل تنها آن وام هایی است که بطور رسمی توسط چینی ها یا دریافت کنندگان وجوه تأیید شده است. بنابراین مجموع واقعی وام های رسمی چین می تواند بطور قابل ملاحظه ای بیشتر باشد. در حالیکه بین اواسط سال

۲۰۰۸ و اواسط سال ۲۰۰۹، بانک جهانی به کشورهای دیگر (تقریباً همان مشتریان مانند چین) تنها ۳/۱۰۰ میلیارد دلار ارائه داده است (Lardy, 2014: 32-46). هم چنین وام‌های سرمایه‌گذاری و رسمی را با شرایط قابل ملاحظه مطلوب تری از صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، ارائه می‌دهد. اغلب به وام‌های چین در کل، هیچ سودی تعلق نمی‌گیرد. وام‌های چینی در درجه اول به منظور ایجاد کنترل بر منابع مواد خام و انرژی در آسیا، آفریقا، و آمریکای لاتین است. تنها بین سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۱۰، چین به کشورهای آفریقایی از طریق بانک صادرات - واردات خود شصت و دو و هفت دهم میلیارد دلار ارائه داده است. این ۵/۱۲ میلیارد دلار بیشتر از مجموع وام‌های اعطاء شده بانک جهانی به آن کشورهاست. علاوه بر چنین مواردی از اوایل سال ۲۰۱۶، چین ۷۹ میلیارد دلار در قالب وام تأمین مالی حدود ۱۰۰۰ پروژه زیربنایی در ۴۹ کشور در سراسر جهان در نظر گرفته است. در ژوهانسبورگ نیز در دسامبر ۲۰۱۵ رئیس‌جمهور چین شی جین‌پینگ اعلام کرد که یکن در نظر دارد تا ۶۰ میلیارد دلار کمک مالی به کشورهای آفریقا ارائه دهد (Lim, 2015).

در وضعیتی که اقتصاد چین تحول چشمگیری و بی‌سابقه‌ای را در تاریخ رشد اقتصادی دولت‌ها رقم زده است اما چین همچنان از ایفای نقشی درخور و متناسب با قدرت و ثروت اقتصادی خود در نهادهای سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول محروم مانده است، و با توجه به نقش تعیین‌کننده ایالات متحده در نظام تصمیم‌گیری در این نهادها، چین سیاست‌های ایالات متحده در این نهادها را در راستای تفوق هنجاری بر اقتصادهای در حال رشد تلقی می‌کند. که در ادامه به توزیع مزیت‌ها در نهادهای سه‌گانه مذکور و محدودیت‌های اعمال شده در این نهادها از سوی ایالات متحده می‌پردازیم.

۴. جایگاه چین در نهادهای مالی تجاری جهانی نظم نهادینه غربی

این سازمان اگر چه مناسبات تجاری میان کشورها را تنظیم و هدایت می‌کند. اما گستره اثرگذاری آن از مرزهای تجاری فراتر رفته و ابعاد مالی و حقوقی و حتی اجتماعی را نیز تحت تأثیر قرار داده است. چین در سال ۲۰۰۱ به عضویت سازمان

تجارت جهانی درآمد. هر چند عضویت هر کشوری به سازمان جهانی تجارت یک واقعه منحصر به فرد است، ولی الحاق چین جنبه‌های قابل توجه بسیاری داشته است. این کشور یکی از ۲۳ کشوری است که در سال ۱۹۴۸ برای اولین بار موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت (گات) را امضا کردند، با این حال فرآیند بازگشت مجدد آن به نظام تجارت چند جانبه ۱۵ سال به طول انجامید و طولانی‌ترین و دشوارترین مذاکرات الحاق در تاریخ گات و سازمان جهانی تجارت بود.

هنگامی که عضویت چین در این سازمان پذیرفته شد، طولانی‌ترین و دشوارترین مذاکرات یک عضو برای پیوستن به این سازمان خاتمه یافت. در طول پانزده سال پیش تر از آن چین برای پیوستن به این نهاد که جایگزین گات شده بود با ایالات متحده چانه زنی کرده بود. در نتیجه این مذاکرات چین در ۶۸۵ مورد متعهد شد، تعهداتی که به کاهش در ۷ هزار مانع گمرکی در اقتصاد چین در برابر اعضای سازمان تجارت جهانی منجر شده است. این در حالی است که قواعد و هنجارهایی که اصول سازمان تجارت جهانی بر آن مبتنی است، ارزش های لیبرال هستند و رعایت آنها فی نفسه برای اقتصادهای خارج از حوزه جغرافیایی نظم نهادینه غربی دشواری های به مراتب بیشتری به همراه دارد.

با این همه هرگز در طول تاریخ گات و سپس سازمان تجارت جهانی، هیچ دولتی این گونه برای تغییر قواعد تجاری خود و پذیرش قواعد سازمان تجارت جهانی متعهد نشده است. پکن به این گونه فشارها به مثابه تلاش ایالات متحده در ادامه سیاست مهار خود در نهادهای نظم مستقر بین المللی می نگرد و بعنوان یک تبعیض عمیق از آن یاد می کند (Kawai, 2015: 18).

چین در سال ۱۹۸۰ به بانک جهانی پیوست، اما پکن از آغاز از وضعیتش در بانک جهانی رضایت نداشته است، بعلاوه رشد چشمگیر اقتصادی، انتظارات چین را برای کسب جایگاه بالاتری در این نهاد بین المللی افزایش داده است. از طرفی آمریکا در خصوص نقش بزرگتر چین در بانک جهانی، تنها به اصلاحات بسیار محدودی

رضایت داده است. مهمترین محدودیتی که چین در بانک جهانی با روبرو است، محدودیت های ناشی از ساختار نظام حق رای در این سازمان است. هنگامی که این بانک تاسیس شد، نظام حق رای در آن مبتنی بر واقعیت جایگاه ایالات متحده در اقتصاد بین المللی بود، چین هم اکنون در پی رشد شتابان اقتصادی بر این باور است که جایگاهش در عرصه اقتصادی در دنیا تغییر کرده و ارتقا یافته است و می بایست با توجه به چنین تحولی حق رای متناسب با نسبت سهمی که از اقتصاد جهانی در بخش های مختلف کسب کرده است، نیست.

نظام رای دهی در بانک جهانی با توجه به میزان سهم و سرمایه هر دولت عضو و آرای اولیه یک نظام نابرابر است، این گونه که ایالات متحده با توجه به سهم بیشتری که در تامین منابع بانک جهانی دارد، که معادل ۱۶.۹۶ سهم است، ۱۶.۴۹ درصد از آرای هیات اجرایی بانک جهانی را دارد. بطور کلی در عمل ۵ دولت صنعتی ثروتمند حدود ۴۰ درصد از آرای هیات اجرایی را دارند. در مقایسه با آن ۴۴ دولت افریقایی تنها ۴ درصد این آرا را در تصمیم گیری های بانک جهانی دارند (Kharas, 2015: 3). در واقع آمریکا بر اساس نقش و سهم تاریخی اش نوعی حق وتوی دوفاکتو برای خود در تصمیم گیری های بانک جهانی کسب کرده است. ریس بانک جهانی همیشه آمریکایی و گزینه مورد نظر ریس جمهوری این کشور بوده است. با این همه ساختار نظام رای گیری بانک جهانی اندکی اصلاح شده است. با این وجود این نظام همچنان از باز شدن درب ها به روی نقش متناسب برای چین اجتناب کرده است. نظام رای گیری در تصمیمات این سازمان این گونه است که در درجه اول هر دولت عضو دارای آرای اساسی و اولیه است و سپس به میزان وجوهی که برای بانک تامین می کند، تعداد آرای او افزایش می یابد.

بر اساس آمارها و داده های موسسات معتبر بین المللی از جمله خود بانک جهانی وضعیت اقتصادی جهان در پی رشد اقتصادهای نوظهور بویژه چین تغییر کرده است. اما ایالات متحده و قدرت های توسعه یافته اروپایی تمایل ندارند که حق رای چین در تصمیم گیری های این سازمان با توجه به رشد فزاینده اش بر حق رای آنها غالب

شود. بر اساس داده ها حق رای چین هم اکنون در بانک جهانی معادل ۴.۴۲ درصد است در حالیکه حق رای ژاپن معادل ۷,۹ درصد و حق رای ایالات متحده ۱۶,۴۹ درصد از آرا است. چنین توزیعی از مزیت ها در بانک جهانی با توجه به حجم اقتصادی چین بر واقعیت های اقتصادی دنیا منطبق نیست، بلکه بر نفوذ تاریخی ایالات متحده و هفت دولت صنعتی در ساختارهای این سازمان منطبق است، که موجب نارضایتی چین شده است (Jamal, 2016: 6).

هنگامی که صندوق بین المللی پول تاسیس می شد، ایالات متحده و دولت های توسعه یافته صنعتی با خواسته مجمع عمومی سازمان ملل متحد مبنی بر حق رای برابر دولت ها در نظام رای گیری و تصمیم گیری این سازمان مخالفت کردند. چرا که چنین نظامی تاثیرگذاری دولت های توسعه نیافته را به هزینه دولت های صنعتی شده بر تصمیمات و سیاست های این نهاد غالب می کرد.

نظام تصمیم گیری صندوق بین المللی پول نیز این گونه است که هر دولت عضو در ابتدا آرای اولیه برابری دارند، و علاوه بر آن بر اساس میزان وجوه هاتی که برای صندوق تامین می کند می تواند تا ۱۰۰ هزار رای داشته باشد. در پی رشد اقتصادی و مالی قدرت های نوظهور از جمله چین، خواستار ایفای نقشی بزرگتر در صندوق بین المللی پول هستند. اما گرایش غالب در ایالات متحده و گروه جی ۷، بر این است که همچنان سهم نامتقارن خود را از مزیت های این سازمان حفظ کنند. با این وجود در پی تقاضای اقتصادهای نوظهور در دسامبر ۲۰۱۱، هیات مدیره صندوق بین المللی پول پیشنهاداتی را برای اصلاح ساختاری این نهاد ارائه کرد (Etzioni, 2016: 178).

این پیشنهادات شامل دوبرابر کردن سرمایه صندوق، از ۲۳۸,۴ میلیارد دلار به ۴۷۶,۸ میلیارد دلار است. هم چنین بر طبق آن سهم شرکا از کشورهای توسعه یافته و برخی از کشورهای نفت خیز بیش از شش درصد به نفع اقتصادهای نوظهور تغییر خواهد یافت. این رفورم ها اگر عملی می شد یا این که در آینده اگر تحقق یابد، این رفورم ها چین را بعد از آمریکا و ژاپن به بزرگترین سهام دار صندوق تبدیل خواهد

کرد. علاوه بر آن به روسیه، هند و برزیل نیز به سلک ده سهام دار بزرگ اول صندوق بین المللی پول تبدیل خواهد کرد. تصویب این پیشنهاد به ۸۵ درصد از آرای صندوق بین المللی پول نیاز داشت، با توجه به این که آمریکا حدود ۱۷ درصد آرا را دارد، کنگره ایالات متحده از تصویب آن اجتناب کرد، این اصلاحات ناتمام باقی مانده است. از طرفی کشورهای صنعتی و توسعه یافته اروپایی نیز تمایل به کاهش موقعیت نسبی شان در برابر چین و دیگر اقتصادهای نوظهور در این سازمان ندارند. در نتیجه چین به این باور رسیده است که اصلاحات جدی که بتواند نقش بزرگتری برای چین در سازمان های تجارت جهانی، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی منجر شود با مانع ایالات متحده روبرو خواهد شد (Davies, 2015: 4).

علاوه بر آن چین در خصوص نهادهای مالی و اقتصادی بین المللی که در آسیا پاسیفیک با نقش برجسته ایالات متحده شکل گرفته اند نیز به دیده تردید می نگرد، این نهادها عبارت از بانک توسعه آسیایی و توافق تجارت آزاد فراپاسیفیک است. بانک توسعه آسیایی در ۱۹۶۶ تاسیس شد، و دفتر و مقر مرکزی این نهاد در ژاپن و فیلیپین مستقر است. بانک توسعه آسیایی ۶۷ عضو دارد، که سهم اعضای در حال توسعه از حق رای در آن حدود ۴۷ درصد است. توسعه اقتصادی، کاهش فقر و ارایه مشورت های سیاسی اهداف اصلی اعلان شده این نهاد هستند. ژاپن و ایالات متحده به ترتیب بیشترین سرمایه و بیشترین حق رای را در این سازمان دارند که تأثیری تعیین کننده بر تصمیم گیری های کلیدی آن داشته است. این در حالی است که اقتصاد چین در نتیجه رشد چشمگیر با متوسط نرخ ۱۰ درصد از ۱۹۷۸ به مراتب از اقتصاد ژاپن بزرگتر شده است. اما ژاپن جایگاهی والاتر از چین در این بانک دارد و در واقع چین پس از ژاپن و ایالات متحده در رتبه سومین بزرگترین تامین کننده سرمایه بانک توسعه آسیایی محسوب می شود (Etzioni, 2016: 56-61).

توافق تجارت آزاد فراپاسیفیک در ژوئن ۲۰۰۵، بین چهار دولت بروئی، شیلی، نیوزلند و سنگاپور با هدف گسترش تجارت آزاد مابین اعضا بسته شد، که بسرعت توجه ایالات متحده را به خود جلب کرد. در همین راستا آمریکا، استرالیا، مالزی،

ویتنام و پرو، بدان پیوستند و توافق بر سر عقد توافق تجارت آزاد فراپاسیفیک با هدف یکسان سازی استانداردهای تجاری بین آمریکا و ۱۱ کشور حاشیه اقیانوس آرام در ۵ اکتبر سال ۲۰۱۵ میلادی نهایی شد تا به این ترتیب افزایش سطح مبادلات اقتصادی در پویاترین منطقه جهان، آغازگر فصل جدیدی در سیاست گذاری واشنگتن نسبت به آسیا پاسیفیک باشد (بنگرید به: انصاری، ۱۳۹۵).

این نهاد تجاری فرامنطقه ای بدون حضور و مشارکت چین پی ریزی شده و قواعد و استانداردهای آن تدوین شده است، پکن این نهاد را سلاحی اقتصادی از طرف ایالات متحده بر علیه خود تلقی می کند. گرچه ایالات متحده این گونه موضع گیری کرده است که این توافق بر علیه هیچ دولتی نیست و هر دولتی که استانداردها و قواعد آن را بپذیر می تواند به عضویتش درآید، اما روشن است که چین حتی در صورت ورود به این اتحادیه تجاری باید خود را با قواعد و معیارهای از پیش نوشته شده آن که در اسناد این نهاد در بالغ بر شش هزار صفحه تدوین شده است، منطبق نماید.

بدین ترتیب چین دریافته است که نهادهای مالی و تجاری بین المللی که با محوریت ایالات متحده سازمان دهی شده اند، گرچه فرصت هایی برای بالندگی اقتصادیش فراهم می کنند اما محدودیت ها و تنگناهایی برای نقش شایسته چین در ساختارهای خود دارند.

اساسا نهادهای مالی و تجاری که پس از جنگ جهانی دوم با محوریت ایالات متحده ایجاد شده اند، ریشه های عمیق سیاسی و امنیتی دارند. ایالات متحده به عنوان قدرت بزرگ پس از جنگ جهانی دوم در درجه اول بر اساس انگیزه های سیاسی و امنیتی نقش محوری در شکل دادن به بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سپس سازمان تجارت جهانی، و نهادهایی از قبیل بانک توسعه آسیایی و توافق تجارت آزاد فراپاسیفیک داشته است. ایالات متحده این نهادها را در آرایش نظم بین المللی لیبرال تحت رهبری خود به کار گرفته است. نهادهای بین المللی مالی و تجاری تحت رهبری آمریکا در عصر جنگ سرد مهم ترین مکانیسم های اقتصادی دنیای سرمایه

داری در برابر دنیای سوسیالیستی تحت رهبری شوروی بودند) (Ikenberry, 2012: 80-84). پس از جنگ سرد نیز ایالات متحده از این مکانیزم های مالی و تجاری برای نگاه داری و گسترش نظم بین المللی لیبرال تحت رهبری خود استفاده کرده است. در واقع این نهادهای اقتصادی در محیط سیاسی بین المللی کار می کنند، محیطی که قدرت مندترین دولت آن بر پایه منابع مادی قدرت ایالات متحده است. لذا منافع سیاسی و امنیتی آمریکا تعیین کننده ترین تاثیرات را در تصمیم گیری های این نهادها داشته است. این مساله مهمترین محرکی است که سبب نارضایتی پکن از این نهادهای بین المللی شده است. پکن بر این باور است که این نهادها با توجه به منافع ایالات متحده حتی در زمینه های کارکردی فاقد توانایی ها و قابلیت هایی هستند که برای بازسازی زیرساخت های آسیا ضرورت دارد. این نهادها پیش فرض های ارزشی بر اساس ارزش ها و هنجارهای لیبرال دارند و تمرکز آنها در زمینه های توسعه به اعمال سیاست های تعدیل ساختاری و طرح هایی چون ثبات مالی کشورها و مالیه بین المللی و کاهش فقر متمرکز هستند و از لحاظ کارکردی تمرکزی بر توسعه زیرساخت ها که غالباً پروژه های دیربازده نیز هستند ندارند از طرفی چین گرچه برای افزایش نفوذ خود در این نهادها تلاش می کند، اما بر این باور است که با توجه به نقش آمریکا این نهادها ظرفیت و قابلیت های دگرگونی اساسی کارکردی بر اساس ضرورت های اساسی تر توسعه در آسیا را ندارند. بر این اساس چین ابتکار بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیا را مطرح کرده و پیش برده است.

۵. ابتکار چین، بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیا

شی جین پینگ رئیس جمهوری خلق چین در اکتبر ۲۰۱۳ در دیدار با رئیس جمهوری اندونزی ایده بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیا را مطرح کرد. شی در مذاکره با رئیس جمهوری اندونزی به ایده بانکی پرداخت که از ثروت مالی و فن آوری چین در همکاری با حکومت های آسیا و نهادهای مالی آسیایی برای بهبود زیرساخت ها در اقتصادهای ضعیف سراسر آسیا استفاده کند. در ادامه تلاش های پکن در اکتبر ۲۰۱۴، نمایندگان ۲۲ دولت آسیایی با محوریت چین برای تاسیس

رسمی سازمان مرکزی این بانک یک یادداشت تفاهم امضا کردند. آنها هم چنین اعلان کردند که دیگر دولت‌ها نیز می‌توانند به این بانک در حال تاسیس بپیوندند، در نتیجه اعضای موسس بانک تا سال ۲۰۱۵ به ۵۷ دولت رسید که و اولین بانک بین‌المللی با عضویت دولت‌های آسیایی و برون آسیایی با محوریت چین از ۲۹ ژوئن ۲۰۱۵ با ۱۰۰ میلیارد دلار سرمایه استقرار یافت (Etzioni, 2016: 8).

اهداف بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا به عنوان یک نهاد چندجانبه مالی بین‌المللی هدف توسعه پایدار اقتصادی، ایجاد رفاه، بهبود زیرساخت‌های ارتباطی آسیا از طریق سرمایه‌گذاری در بخش‌های زیرساختی و دیگر بخش‌های تولیدی، ترویج همکاری و مشارکت منطقه‌ای در مواجهه با چالش‌های توسعه با همکاری نزدیک با دیگر نهادهای مالی در آسیا دنبال می‌کند. بطور کلی این بانک مکانیزمی برای انتقال سرمایه‌ها به زیرساخت‌های ارتباطی در آسیا اقیانوسیه شامل فرودگاه‌ها، بندرها، خطوط راه آهن و حمل و نقل ریلی، جاده‌ها و مخابرات و خطوط و ظرفیت‌های انتقال انرژی است. کارکردهای این نهاد نیز عبارتند از ترویج سرمایه‌گذاری از طریق سرمایه‌های دولتی و خصوصی برای اهداف توسعه زیرساخت‌ها و دیگر بخش‌های تولیدی، بهره‌گیری از منابع برای تأمین طرح‌هایی که در منطقه به‌طور مؤثری رشد اقتصادی سازوار در آسیا اقیانوسیه، به‌ویژه در کشورهای کمتر توسعه یافته را به مثابه یک کل پیش می‌برد (Davies, 2015: 2).

عضویت برای کلیه دولت‌ها در این نهاد گشوده است و حق رای اعضا در تصمیم‌گیری‌ها بر پایه میزان سرمایه آن‌هاست. درصد سرمایه هر دولتی از مجموع ۱۰۰ میلیارد دلار سرمایه بانک، بر حسب تولید ناخالص داخلی آن دولت تعیین می‌شود و در محاسبه سائز اقتصادی دولت‌ها نیز و اعتباری که برای بانک تأمین می‌کنند از دلار ایالات متحده استفاده می‌شود و بر خلاف نهادهای مالی تحت رهبری آمریکا، دولت‌های آسیایی بیشترین حق رای را در نظام تصمیم‌گیری بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا دارند. در این میان چین با تأمین ۳۰ درصد سرمایه بانک، ۲۶ درصد آرا را در تصمیم‌گیری‌ها دارد و تصمیم‌های مهم یعنی تصمیم‌گیری در خصوص

سرمایه گذاری‌ها و ساختار بانک نیازمند موافقت ۷۵ درصد آرا است. هم‌چنین حدود ۷۵ درصد از سرمایه بانک توسط کشورهای آسیایی عضو تامین شده و تنها ۲۵ درصد آن توسط کشورهای غیر آسیایی تامین می‌شود. اعضای بانک نیز به دو دسته اعضای منطقه ای و اعضای غیر منطقه ای تقسیم بندی شده اند، اعضای منطقه ای عبارت از اعضای آسیایی هستند و اعضای غیر منطقه ای دولت هایی را در بر می‌گیرد که خارج از آسیا اقیانوسیه جای دارند (Callaghan, M., & Hubbard, 2016: 118).

بزرگترین شرکای بانک سرمایه گذاری زیر ساخت آسیا بر حسب میلیارد دلار

اعضای منطقه ای	میزان سرمایه	اعضای غیر منطقه ای	میزان سرمایه
چین	۲۹,۸	آلمان	۴,۵
هند	۸,۴	فرانسه	۳,۴
روسیه	۶,۵	برزیل	۳,۲
کره جنوبی	۳,۷	بریتانیا	۳,۱
استرالیا	۳,۷	ایتالیا	۲,۶
اندونزی	۳,۴	اسپانیا	۱,۸
ترکیه	۲,۶	هلند	۱
عربستان	۲,۵	لهستان	۰/۰۸
ایران	۱,۶	سوئیس	۰/۰۸
تایلند	۱,۴	مصر	۰/۰۷
سایرین	۱۱,۴	سایرین	۳,۴

در سال ۲۰۰۹، بانک توسعه آسیا گزارش داد که بین ۲۰۱۰ الی ۲۰۲۰، آسیا به ۸ تریلیون دلار سرمایه گذاری در زیرساخت های ملی نیاز دارد. هم‌چنین به ۲۹۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری در پروژه های زیرساختی منطقه ای در زمینه انتقال انرژی و حمل و نقل نیاز دارد. از طرفی چین و دولت های جنوب شرقی آسیا حدود ۵ تریلیون دلار ذخیره ارزی دارند، و بانک سرمایه گذاری زیر ساخت آسیا به عنوان یک مکانیسم دولت ها را قادر می‌نماید که پروژه های مختلف ملی و منطقه ای را در زمینه انرژی، حمل و نقل و ارتباطات، را تامین مالی کند. از این طریق روند

صنعتی شدن دولت های آسیایی را تقویت خواهد کرد. در واقع موفقیت اقتصادی هر کشوری سرمایه گذاری در زیرساخت های ارتباطی را ایجاب می کند، چنین سرمایه گذاری هایی می توانند استانداردهای زندگی یک کشور را بهبود ببخشند. بر این اساس دولت های آسیایی منافع اقتصادی قابل ملاحظه ای در چنین نهادهایی دارند. آسیا از سال ۲۰۱۰ تا سال ۲۰۲۰ برای تداوم رونق اقتصادی نیاز به سالیانه سرمایه گذاری هایی بالغ بر ۷۵۰ میلیارد دلار در زیرساخت های انرژی، حمل و نقل، اطلاعات و ارتباطات دارد. از طرفی علاوه بر تنگناهای مالی نهادهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، برای پوشش دادن چنین پروژه های عظیمی، سیاست های ایالات متحده بر محاسبات چین تاثیراتی عمیق برجای گذاشته است (Chakrabarti, 2015: 2).

چین هم اکنون به دومین اقتصاد با بیش از ده تریلیون دلار تولید ناخالص اقتصادی ملی در جهان تبدیل شده است و بخش های مختلف اقتصادی این کشور به واردات و صادرات وابسته شده اند. از سویی برآورد می شود که ظرف هشت سال آینده حجم اقتصادی چین دوبرابر شود. چنین دگرگونی تحول در زیرساخت های ارتباطی آسیا را به مثابه بخشی از بازارهای وسیع بین المللی برای صادرات کالاهای چینی اجتناب ناپذیر می نماید. سالیانه صدها تریلیون صادرات کالا و واردات منابع حیاتی پکن را بطور گریزی ناپذیری به توسعه تسهیلات دسترسی بیشتر به بازارهای بین المللی و هم چنین تقویت بازارها سوق داده است (Lardy, 2014: 86-92).

چین، مغولستان، افغانستان، بنگلادش و هند به بیش از معادل سالیانه ۱۰ درصد از تولید ناخالص ملی سرمایه گذاری در زیرساخت های داخلی شان نیاز دارند و ازبکستان، کامبوج، ویتنام، نپال، و پاکستان به بیش از معادل ۸ درصد تولید ناخالص ملی شان به چنین سرمایه گذاری های سالیانه ای نیاز دارند. اما در اغلب این کشورها و سایر کشورهای درحال توسعه آسیایی سرمایه های واقعی که صرف زیرساخت ها می شود از این ارقام بسیار کمتر است. برای مثال مغولستان، سریلانکا، و نپال به ترتیب سالیانه کمتر از ۱،۵، ۱ و ۱ درصد تولید ناخالص ملی شان در

زیرساخت‌ها سرمایه‌گذاری می‌کنند. بانک جهانی و بانک توسعه آسیا سالیانه به ترتیب ۱۵ و ۱۳ میلیارد دلار در زیرساخت‌های آسیا سرمایه‌گذاری می‌کنند که در مقابل سالیانه ۷۵۰ میلیارد دلار نیاز به سرمایه‌گذاری در این حوزه ارقام ناچیزی محسوب می‌شود (Lim and Mako, 2014: 6).

بر این اساس چین با پشتوانه ذخایر ارزی فزاینده و افزایش ثروت اقتصادی و از طرفی رشد و گسترش شرکت‌های نوظهورش فرصت را مغتنم شمرده با توجه به چنین ضرورت‌های عظیمی نارضایتی از کارکرد نهادهای مالی و تجاری جهانی و منطقه‌ای تحت رهبری آمریکا را به ایجاد نهادی با نقش محوری خود ترجمه کرده است.

پروژه‌هایی که بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا تامین سرمایه می‌کند، با الویت‌های اقتصادی چین هم‌خوانی دارند. در سال ۲۰۱۴، چین سه تریلیون و هشتاد و چهار میلیارد دلار ذخیره ارزی داشته است. از طرفی چین بر این باور است که بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک توسعه آسیا به عنوان نهادهای مالی نظم لیبرال بین‌المللی تحت محوریت ایالات متحده ظرفیت و قابلیت‌های لازم کارکردی برای کانالیزه کردن سرمایه‌های مورد نیاز در زیرساخت‌های آسیا را ندارند (Andrés, Biller, and Dappe, 2015).

از سویی ایالات متحده از پیوستن به بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا خودداری کرده است، ژاپن نیز در همراهی با آمریکا، دعوت پکن را برای پیوستن به این نهاد رد کرده است. خزانه داری ایالات متحده به وضوح این ابتکار چین را در جهت تضعیف نهادهای بانک جهانی و بانک توسعه آسیایی و آوردن دولت‌های جنوب شرقی آسیا به مدار خود، توصیف کرده است. به رغم مخالفت‌های آمریکا، شماری از متحدینش شامل انگلستان، آلمان، ایتالیا، استرالیا، کره جنوبی، و فیلیپین به دعوت چین پاسخ مثبت داده و به عنوان مؤسس به عضویت بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا درآمده‌اند.

در ۲۶ ژوئن ۲۰۱۶ رسانه ها گزارش دادند که بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیا فعالیت ارابه وام به دولت های عضو را آغاز کرده است و وام هایی را برای اجرای چندین طرح زیربنایی در نظر گرفته و طبق تصمیمات بانک اعتباراتی به طرح های پایه ای به برخی کشورها از جمله پاکستان، بنگلادش، اندونزی و تاجیکستان اختصاص می یابد. کل وامی که بانک قرار است برای اجرای طرح ها به کشورهای یاد شده که از اعضای این بانک محسوب می شوند اختصاص دهد، نزدیک به ۵۰۰ میلیون دلار می باشد. از این اعتبارات قرار است برای اجرای طرح هایی در عرصه انرژی، حمل و نقل و توسعه شهری که کشورها را به یکدیگر مرتبط می سازد، استفاده شود. این بانک تصریح کرده است که در سال جاری میلادی خط اعتباری به ارزش یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار به صورت وام در اختیار چند کشور قرار می گیرد. پیشتر گزارش شده بود که بخشی از این وام در مراحل اولیه به پاکستان داده خواهد شد که روابط نزدیکی با چین دارد و قراردادهایی به ارزش ۴۶ میلیارد دلار با چین برای طرح های زیربنایی امضا کرده است. هم زمان نزدیک به ۳۰ کشور دیگر خواستار ورود به بانک شده اند و ۲۰ کشور گفته اند که برای همه تعهدات به بانک آماده شده اند. روزنامه چاینا دیلی پیش بینی کرده است که شمار اعضای این بانک احتمالاً تا پایان سال ۲۰۱۶ میلادی به ۱۰۰ عضو افزایش یابد (Chow, 2016: 2).

۶. ایالات متحده و ابتکار چین

آمریکا از عضویت در بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیا خودداری کرده است. رقابت سیاسی و اقتصادی چین با آمریکا و نیز اهداف و حوزه فعالیت این بانک، موجب شد ایده تاسیس آن به عنوان رقیبی برای نهادهای مالی بین المللی تحت نفوذ آمریکا مانند صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، واکنش منفی واشنگتن را برانگیزد. در جانری ۲۰۱۵، ناتان شیتس معاون وزیر خزانه داری آمریکا اظهار داشت که واشنگتن از موسسات مالی جدید که موجب تثبیت قدرت نهاد های مالی بین المللی شوند، حمایت می کند. خزانه داری آمریکا به توضیح درباره ارزش والای نهادهای مالی و تجاری بین المللی تحت رهبری ایالات متحده پرداخت و تاکید کرد

که این نهادها از ۱۹۴۵ تا کنون والاترین استانداردها را در زمینه شفافیت، تضمین بازپرداخت ها و لحاظ موضوعات زیست محیطی داشته اند و پس از اعلام ابتکار ایجاد بانک های بین المللی چند جانبه جدید ایالات متحده آمادگی استقبال از این موسسات جدید را در پیوستن به ساختار توسعه بین المللی داشته است. هم چنین ایالات متحده تعهدی قوی نسبت به تکامل نهادهای موجود، و حفاظت از آنها به عنوان نهادهایی تجربه شده، و بهبود اصول و استانداردهای آنها دارد. خزانه داری ایالات متحده علاوه بر آن یاد آوری کرد که نهادهای مستقر کنونی بین المللی برای مواجهه با چالش های جهانی به تحول در جهت کارایی و کارآمدی بیشتر ادامه خواهند داد (Greenhill, 2015: 12).

در ۲۷ فوریه ۲۰۱۵، نیز وندی شرمَن در موسسه کارنگی در خصوص ابتکار چین این گونه موضع گیری کرد. که ایالات متحده از شکل گیری نهادهای جدید از قبیل بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیا که توسط چین مطرح شده است استقبال می کنیم که بر اساس استانداردها و رویه های دیگر موسسات توسعه بین المللی مبتنی شده باشند. این گونه موضع گیری ها هنگامی رخ داد که برخلاف انتظار اولیه کاخ سفید، چین با موفقیت بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیا را پی ریزی کرد. به مدت شش ماه از اکتبر ۲۰۱۳ که شی جین پینگ اعلان داشت که قصد دارد استقرار این بانک را پی گیری کند، کاخ سفید بصورت جدی به مواضع شی جین پینگ معطوف نشد و تنها از بهار ۲۰۱۴ پس از آن که پکن لیست اولیه اعضای موسس بانک را منتشر کرد، کاخ سفید شروع به انتقاد از چین کرد.

در این راستا در بهار ۲۰۱۴، مقامات اقتصادی و خزانه داری ایالات متحده به امکان ممانعت از شکل گیری این بانک متمرکز شدند. اما در نهایت کاخ سفید به این نتیجه رسید که ابزارهای کافی و موثر برای ممانعت از شکل گیری و تاسیس این بانک را در دسترس ندارد. متعاقب آن رهیافت کاخ سفید در خصوص ابتکار چین از تلاش برای متوقف کردن آن به محدود کردن نمودن نفوذ این بانک از طریق ممانعت از عضویت متحدین ثروت مندش در این بانک تغییر کرد. اما ایالات متحده نتوانست

مانع از پیوستن شماری از ثروت مندترین متحدینش از جمله انگلستان و آلمان در این بانک شود. هنگامی که انگلستان بر خلاف خواسته های آمریکا به این نهاد پیوست کاخ سفید این تصمیم انگلیس را در چارچوب حاکمیت داخلی خود ارزیابی و در عین حال ابراز امیدواری کرد لندن از نفوذ خود استفاده کند تا مطمئن شود بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیا براساس استانداردهای بانک جهانی فعالیت خواهد کرد. به رغم این موضع گیری آمریکا، "رومین نادال" سخنگوی دولت فرانسه نیز اعلان داشت که کشورش قصد دارد از اعضای مؤسس بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیا باشد. این گونه ایالات متحده در ممانعت از قوی ترین شرکایش در عرصه بین المللی از پیوستن به ابتکار پکن ناکام ماند.

سپس آمریکا بر به چالش کشیدن این نهاد به خاطر ضعف استانداردهایش متمرکز شد. کاخ سفید چین را این گونه به انتقاد گرفت که این ابتکار استانداردهایی به مراتب ضعیف تر در زمینه های زیست محیطی، شفافیت و کار و سرمایه دارد (Humphrey, 2015: 16).

به رغم این انتقادات و تلاش های ایالات متحده در جهت محدود کردن نفوذ این سازمان، قدرت مندترین متحدین اروپایی آمریکا به این بانک پیوسته‌اند و علاوه بر آن بسیاری از متحدین و شرکای امنیتی ایالات متحده در آسیا نیز در ردیف موسسین این بانک قرار گرفته و ۳۰ دولت دیگر تا پایان بهار ۲۰۱۶، درخواست عضویت در این نهاد را ارایه داده اند.

به‌طور اساسی دوگانگی رو به رشدی در روابط دولت های مختلف از طرفی با ایالات متحده و از طرفی دیگر با چین در حال تکامل است. بویژه این دوگانگی در حوزه اقیانوس آرام واضح تر است. این گونه که بسیاری از دولت ها در زمینه های سیاسی و امنیتی روابط قوی با ایالات متحده دارند و همزمان در زمینه های اقتصادی چین به بزرگترین شریک آنها تبدیل شده است.

در سراسر جهان ایالات متحده بیش از ۶۰ متحد دارد، در حالیکه چین ۵۸ مشارکت همکاری جویانه دارد. مشارکت های همکاری جویانه چین بر شراکت های قوی و

گسترده اقتصادی مبتنی هستند و بر این اساس شمار دولتهایی که بزرگترین شریک تجاری شان چین است به بیش از ۱۲۰ دولت افزایش یافته است. هم چنین قدرت های مطرح جهان شامل ایالات متحده، انگلستان، فرانسه مشارکت های همکاری جویانه اقتصادی با چین دارند که چارچوبی بدیع برای همکاری های اقتصادی فی مابین است که چین بر اساس آن ضمن اتخاذ سیاست عدم اتحاد با قدرت های مطرح در زمینه های اقتصادی همکاری های وسیعی را با آنها در پیش گرفته است. این داده ها بیانگر ظهور اقتصادی چین در مقیاس جهانی است، ظهوری که بطور روز افزونی نقش این کشور را در اقتصاد جهان برجسته تر می کند (Kharas, 2015: 1).

در طول قرن نوزدهم بریتانیا بزرگترین اقتصاد جهان را داشت و در قرن بیستم نیز ایالات متحده بزرگترین قدرت اقتصادی جهان بوده است، در نتیجه ثروت اقتصادی و نفوذ سیاسی و توان نظامی، این دو دولت به ترتیب در طول قرن نوزدهم و قرن بیستم، "عصر صلح بریتانیایی" و "قرن آمریکایی" را رقم زدند. قرن بیست و یکم نیز از این منظر اگر قرن چین نباشد دست کم یک قرن آسیایی خواهد بود. در طول قرن نوزدهم بریتانیا بر نظام مالی بین المللی مسلط بود، تسلطی که قویا از ۱۹۴۵ به بعد با سلطه ایالات متحده جایگزین شد. چنین سلطه ای در درجه اول پی آمد سهم و نسبت ثروت اقتصادی این دولت از مجموع ثروت جهان بوده است. هم اکنون در پی رشد اقتصاد های نوظهور و پیشتاز آنها چین، توزیع ثروت اقتصادی جهان در حال باز توزیع است و سهم چین از اقتصاد جهانی افزایش چشم گیری یافته است و رفته رفته در زمینه های مختلف اقتصادی چین به بزرگترین اقتصاد جهان تبدیل می شود.

افزایش نسبی قدرت اقتصادی چین به هزینه ایالات متحده نیز هست، و فراتر از آن پکن هدف کلان تحقق چین به عنوان یک قدرت جامع را تا صدمین سالروز پیروزی انقلاب کمونیستی خلق در ۲۰۴۹ پی گیری می کند و در جهت نیل به چنین وضعیتی، پکن نوسازی اقتصادی، و متعاقب آن نوسازی تدریجی اما فزاینده نظامی را دنبال می کند. در سطح داخلی پکن در جستجوی کاهش شکاف اقتصادی استان ها

و مناطق خودمختار است، بر این اساس سیاست توسعه غرب را برای شتاب بخشیدن به رشد و بالندگی اقتصادی نیمه کمتر توسعه یافته غربی کشور در پیش گرفته است. پکن در طرح ابتکار جاده جدید ابریشم و نیز کمربند دریایی ضرورت های توسعه داخلی را مورد محاسبه قرار داده است و بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیا نیز در جهت تامین مالی پروژه های بزرگ این مسیرهای بازرگانی ایفای نقش خواهد کرد (بنگرید به: موسوی شفایی، ۱۳۹۴).

بر اساس این شواهد و داده ها بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیا چالشی برای نقش محوری و غالب ایالات متحده در نهادهای برجسته مالی و تجاری بین المللی است. گرچه چین بیش از آنکه نظم نهادینه غربی را به چالش گرفته باشد با نهادها و مکانیزم های این نظم کار می کند و از فرصت های بزرگ اقتصادی این نظم برای بالندگی اقتصادی خود بهره می گیرد اما همانگونه که سهم نسبی چین از ثروت و متعاقبا قدرت جهانی افزایش می یابد، تاثیرگذاریش در عرصه بین المللی نیز در حال افزایش است.

افزایش ثروت اقتصادی چین در طول بیش از سه دهه گذشته جایگاه و موضع بین المللی این کشور را تقویت کرده است، اما ایالات متحده در نهادهای مالی و تجاری برجسته بین المللی تا کنون به جایگاهی متناسب با وضعیت چین در اقتصاد جهان رضایت نداده است.

بطوریکه چین برای مثال با بیش از ۱۰ تریلیون دلار تولید ناخالص ملی در سال ۲۰۱۴، کمتر از فرانسه با ۳ تریلیون دلار تولید ناخالص ملی در بانک جهانی و صندوق بین المللی پول حق رای دارد. این وضعیت در مورد دیگر اقتصادهای نوظهور نیز صادق است، برای نمونه بلژیک با ۵۰۰ میلیارد دلار تولید ناخالص ملی بیش از بزریل با ۲,۲ تریلیون دلار تولید ناخالص ملی در نهادهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول حق رای دارد (Stiglitz, 2015).

این چالشی است که در پی رشد چشمگیر اقتصادهای نوظهور و در راس آن چین در نهادهای بین المللی بوجود آمده است. در واقع این چالش، چالشی بین چین و دیگر

اقتصادهای نوظهور در درون نهادهای بین المللی نظم مستقر با دولت های توسعه یافته صنعتی و در راس آن ایالات متحده است. چالشی که عدم حل و فصل آن رغبت چین را برای تاسیس نهادهای مالی بین المللی جدید افزایش داده است و از طرفی ناکامی ایالات متحده در ممانعت از شکل گیری و سپس ممانعت از گسترش بانک سرمایه گذاری زیر ساخت آسیا واشنگتن را ناگزیر از پذیرش این نهاد خواهد کرد.

نتیجه گیری

پس از جنگ جهانی دوم ایالات متحده به بر پایه نسبی که از مجموع قدرت جهان داشته است با به کارگیری ارزش های لیبرال یک نظم نهادینه غربی را با کارکردهای سیاسی، امنیتی و اقتصادی در حوزه جغرافیایی غرب شکل داده است. این نظم چالش بزرگ شوروی و شوک های مالی بین المللی و بحران های مختلف سیاسی اقتصادی را متحمل شده است. همان گونه که اتحادهای نظامی و ائتلاف ها مولفه های مهم از این نظم هستند، نهادهای مالی و اقتصادی برجسته جهانی تحت محوریت آمریکا نیز مولفه ها و مکانیزم های این نظم در اقتصاد سیاسی بین المللی اند. در درجه اول این میزان ثروت و قدرت ایالات متحده در عرصه بین المللی است که این دولت را قادر به سازمان دهی نظم کرده است. اما تا آستانه سومین دهه قرن بیست و یکم، رشد اقتصادهای نوظهور بویژه چین سهم نسبی ایالات متحده از ثروت و قدرت جهانی را که پایه اولیه شکل دهی به نظم نهادینه غربی است کاهش داده و موضع این دولت ها خصوصا چین را در معادلات بین المللی تقویت کرده است. به رغم چنین دگرگونی و چشم انداز دگرگونی بزرگ تر در دهه های آینده در پی رشد فزاینده چین، ایالات متحده در خصوص بازتوزیع مزیت ها در نهادهای برجسته مالی و اقتصادی نظم بین المللی مقاومت می کند. در نتیجه چنین مقاومتی، چین را برای ایجاد بانک سرمایه گذاری زیر ساخت آسیا در جهت تامین منافع اقتصادی بلند مدت و کلان خود رغبت بیشتری بخشیده است. بر همین اساس چین ابتکار بانک سرمایه گذاری زیر ساخت آسیا را با محوریت خود و همکاری ۵۶ دولت در عرصه

عمل تحقق بخشیده است. این نهاد از چشم انداز آمریکا چالشی برای نهادهای مستقر مالی و اقتصادی تحت سلطه خود در عرصه بین المللی است که بسط چنین روندهایی از سوی چین با توجه به نوسازی شتابان اقتصادی و سپس نظامی و گسترش نفوذ بین المللی ضرورتا چالش هایی اساسی برای بین الملل گرایی لیبرال نیست. در واقع بین سرنوشت ایالات متحده و بین الملل گرایی لیبرال تمایز وجود دارد. به بیانی ساده تر همانگونه که زوال هژمونی بریتانیا و برآمدن ایالات متحده سبب انتقال از بین الملل گرایی لیبرال به جهانی دیگر نشد. بین الملل گرایی لیبرال انواع و اشکال مختلف و متفاوتی می تواند داشته باشد. همانگونه که اشکال و دامنه و حوزه کارکردی بین الملل گرایی لیبرال در دوره هژمونی بریتانیا متفاوت از دامنه و حوزه های کارکردی نظم تحت محوریت ایالات متحده است و یکی از دلایل مهم چالش هایی که نهادهای نظم مستقر بین المللی در مواجهه با مسائل و ضرورت های مختلف در عرصه کارکردی دارند به سبب کاهش نسبی قدرت ایالات متحده با توجه به رشد چشمگیر اقتصادهای نوظهور است و با رشد چین و دیگر دولت های غیر غربی کنترل ایالات متحده نظم بین المللی لیبرال در حال کاهش است و توزیع اقتدار و حقوق در درون نظم بین المللی موجود در حال تغییر است. در پی آن تقاضای برای کاهش سهم ایالات متحده از نفوذ و اقتدار در درون نظم بین الملل رشد یافته است. اما حتی اگر ایالات متحده به سرنوشت بریتانیای کبیر دچار شود، ضرورتا به معنای جایگزینی بین الملل گرایی لیبرال با بدیلی دیگر نیست، بلکه قواعد و هنجارهایی که چین به مثابه پیش رو ترین قدرت نوظهور در چارچوب بانک سرمایه گذاری زیر ساخت آسیا به عنوان یک نهاد نوظهور مدون کرده است، بدیلی اساسی برای قواعد بانک جهانی یا صندوق بین المللی پول نیست، بلکه مساله بیشتر ناشی از تمایل چین برای نگارش قواعد در محیط بین المللی است، چین در پی افزایش سهمش از قدرت جهانی علاوه بر تمایل قابلیت هایی نیز برای این امر کسب کرده است که صرفا رعایت کننده یا مخالفت کننده قواعد و هنجارهای

نظم تحت رهبری آمریکا نباشد بلکه خود در نگارش قواعد در عرصه بین المللی ایفای نقش کند.

منابع

الف - فارسی

ایکنبری، جان، (۱۳۸۲)، *تنها ابرقدرت*، ترجمه عظیم فضلی پور انتشارات مؤسسه ابرار معاصر تهران
شاهنده، بهزاد، (۱۳۸۳)، *چین نو: دنگ شیاء پینگ و اصلاحات*، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام
موسوی شفائی، سید مسعود، (۱۳۹۴)، *نسل پنجم رهبران چین و ابتکار کمربند اقتصادی جاده ابریشم*، فصلنامه پژوهش های روابط بین الملل، سال پنجم، شماره ۱۷، پاییز.

ب - انگلیسی

AIIB President-designate - AIIB. "Asian Infrastructure Investment Bank. AIIB, n.d. Web. 02 Nov. 2015. <<http://www.aiib.org/html/aboutus/President-designate/>>.
Aiyar, Swaminathan S Anklesaria. "Why US Allies Are Happy to Join China's AIIB." *The Diplomat*. The Diplomat, 30 June 2015. Web. 01 Nov. 2015. <http://thediplomat.com/2015/07/why-us-allies-are-happy-to-join-chinas-aiib/>
Andrés, Luis, Dan Biller, and Matías Herrera Dappe. "Reducing Poverty by Closing South Asia's Infrastructure Gap." *The World Bank* (n.d.): 3-5. *The World Bank*.
Australian Aid, Dec. 2013. Web. 1 Nov. 2015. <http://www.worldbank.org/content/dam/Worldbank/document/SAR/Reducing%20Poverty%20by%20Closing%20South%20Asia's%20Infrastructure%20Gap_Web.pdf>.
Bulow, J. and Rogoff, K. S. (1990) 'Cleaning up third-world debt without getting taken to the cleaners', *Journal of Economic Perspectives* 4(1): 31-42.

- Chakrabarti, S. (2015) 'Infrastructure and growth in Asia'. Speech delivered to the CCIEE's 4th Global Think Tank Summit, Beijing 27 June 2015. (Accessed on 30 September 2015 at <http://www.ebrd.com/news/2015/speech-transcript-infrastructure-and-growth-in-asia.html>)
- Callaghan, M., & Hubbard, P. (2016). The Asian Infrastructure Investment Bank: Multilateralism on the Silk Road. *China Economic Journal*, 9(2), 116-139.
- Chow, D. C. (2016). Why China Established the Asia Infrastructure Investment Bank. *Ohio State Public Law Working Paper*, (333).
- China.org.cn (2015) 'Outcomes list from meeting between Presidents Xi and Obama'. (Accessed on 30.9.2015 http://www.china.org.cn/xivisitius2015/201509/26/content_36687002.htm)
- Davies, R. and Pickering, J. (2015) *Making development co-operation fit for the future: a survey of partner countries*. OECD Development Co-operation Working Papers, No. 20. Paris: OECD Publishing.
- Dollar, D. and Levin, V. (2005) *Sowing and reaping: institutional quality and project outcomes in developing countries*. Policy Research Working Paper Series 3524. Washington DC: The World Bank.
- Etzioni, A. (2016). The Asian Infrastructure Investment Bank: A Case Study of Multifaceted Containment. *Asian Perspective*, 40(2), 173-196.
- Greenhill, R. C., Hoy, P., Carter and Manuel, M. (2015) *Financing the future: How international public finance should fund a global social compact*. ODI Research Report. London: Overseas Development Institute.
- Greenhill, R., Mustapha, S. and Prizzon, A. (forthcoming) *An 'age of choice' for external development finance? What it means for post-2015 national financing strategy*. ODI Research Report. London: Overseas Development Institute.
- Humphrey, C. (2015) *Development revolution or Bretton Woods revisited? The prospects of the BRICS New Development Bank and the Asian Infrastructure Investment Bank*. Working Paper 418. London: Overseas Development Institute.
- Ikenberry, G. J. (2016). *After victory*. Princeton University Press.
- Ikenberry, G. J. (2012). *Liberal Leviathan: The origins, crisis, and transformation of the American world order*. Princeton University Press.
- Ikenberry, G. J. (2013). *East Asia and Liberal International Order: Hegemony, Balance, and Consent in the Shaping of East Asian*

- Regional Order. In *The Troubled Triangle* (pp. 13-33). Palgrave Macmillan US.
- Ikenberry, G. J. (2015). *Between the Eagle and the Dragon: America, China, and Middle State Strategies in East Asia*. *Political Science Quarterly*.
- Ikenberry, G. J. (2012). Institutions, strategic restraint, and the persistence of American postwar order.
- Jamal, A. (2016). INVESTMENT BANKING DEPARTMENT 2016.03. 07. Policy, 12.
- Kharas, H. (2015) *The post-2015 Agenda and the evolution of the World Bank Group*. Global Economy and Development Working Paper 92. Washington DC: Brookings Institution. (Available at: [http://www.brookings.edu/~media/Research/Files/Papers/2015/09/24-post-2015-evolution-world-bank-group-kharas/Kharas--WBG-evolution-and-post2015-agenda-\(2\).pdf?la=en](http://www.brookings.edu/~media/Research/Files/Papers/2015/09/24-post-2015-evolution-world-bank-group-kharas/Kharas--WBG-evolution-and-post2015-agenda-(2).pdf?la=en))
- Kohli, Harinder S., Ashok Sharma, and Anil Sood. *ASIA 2050: Realizing the Asian Century*. Rep. Asian Development Bank, 2011. Web. 2 Nov. 2015. <<http://www.iopsweb.org/researchandworkingpapers/48263622.pdf>>.
- Kawai, M. (2015). Asian Infrastructure Investment Bank in the Evolving International Financial Order. Asian Infrastructure Investment Bank: China As A Responsible Stakeholder, 5-26.
- Kuo, Lily. "All of the Countries Joining China's Alternative to the World Bank." *Quartz*. Quartz, 30 Mar. 2015. Web. 01 Nov. 2015. <<http://qz.com/372326/t/178700/>>.
- Kynge, James. "Chinese Overseas Lending Dominated by One Belt, One Road Strategy FT.com." *Financial Times*. Financial Times, 18 June 2015. Web. 01 Nov. 2015.
- Kharas, H., Prizzon, A. and Rogerson, A. (2014) *Financing post-2015 Sustainable Development Goals: a rough roadmap*. ODI Research Report. London: Overseas Development Institute.
- Lardy, N. (2014) *Markets over Mao: the rise of the private sector in China*. Washington DC: Peterson Institute for International Economics.
- Lim, W. and Mako, W.P. (2015) *AIB business strategy decisions: what it can do differently to make a difference*. KDI School Working Paper Series No 15-04. Seoul: KDI School of Public Policy and Management. (Accessed on 30.9.2015 at http://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=2652569)

National Development Reform Commission, Ministry of Foreign Affairs and Ministry of Commerce (2015) 'Vision and actions on jointly building Silk Road Economic Belt and 21st century Maritime Silk Road'. NDRC. (Accessed on 30.9.2015 at http://en.ndrc.gov.cn/newsrelease/201503/t20150330_669367.html)

Reisen, H. (2015) 'Will the AIIB and NDB help reform multilateral development banking?', *Global Policy* 6(3): 297-304.

Stiglitz, J. (2015). In Defence of the Asian Infrastructure Investment Bank. *The Guardian*.

Zoellick, Robert. "Shunning Beijing's Infrastructure Bank Was a Mistake for the US - FT.com." *Financial Times*. Financial Times, 7 June 2015. Web. 01 Nov. 2015.

۱۷۶



جهانی شدن و منطقه گرایی اقتصادی در حوزه شورای همکاری خلیج فارس

رضا اکبریان^۱ محسن شکری*^۲

تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۲/۷

تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۶/۲۰

چکیده

جهانی شدن در نیمه دوم قرن بیستم به عنوان یک پدیده چند وجهی، تحولاتی شگرف را در عرصه نظام بین الملل رقم زد. اهم این تحولات برخاسته از تأثیر وجه اقتصادی جهانی شدن (یعنی جهانی شدن اقتصاد) بر ترغیب هر چه بیشتر دولت‌ها جهت حضور گسترده‌تر در دسته‌بندی‌های منطقه‌ای با هدف افزایش مانور اقتصادی و همچنین تعریف هویت سیاسی - منطقه‌ای جدید بود. منطقه خاورمیانه از تأثیرات این پدیده مصون نماند و به شکلی متفاوت بر حسب موقعیت منطقه، هدف نیروهای خودسرجهانی شدن اقتصاد قرار گرفت. این روند تعاملات و همکاری‌های اقتصادی دولت‌ها در منطقه را در قالب سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی افزایش داد. در این میان، شورای همکاری خلیج فارس در زیر سیستم خلیج فارس، به عنوان یکی از بارزترین و در عین حال مدرترین پروژه همگرایی - منطقه‌گرایی مطرح می‌باشد. در این راستا، این مقاله با علم به اهمیت این موضوع در تلاش است با رویکردی تلفیقی در ابعاد مفهومی، نظری و روشی، ضمن بررسی تأثیر جهانی شدن اقتصاد بر همگرایی و منطقه‌گرایی اقتصادی در شورای همکاری خلیج فارس، امکان شکل‌گیری منطقه‌گرایی اقتصادی در این سازمان را مورد سنجش قرار دهد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که شورای همکاری خلیج فارس در بستر یک سامانه منطقه‌ای مهیا، به فرایند همگرایی سرعت بخشیده بطوری که امروزه نوع متفاوتی از منطقه‌گرایی اقتصادی در منطقه خاورمیانه را نشان می‌دهد که براین اساس می‌توان تصریح کرد امکان شکل‌گیری منطقه‌گرایی اقتصادی در شورای همکاری خلیج فارس با تردید روبه رو نیست.

واژگان کلیدی: جهانی شدن اقتصاد، منطقه‌گرایی اقتصادی، سامانه منطقه‌ای، شورای - همکاری خلیج فارس

۱۷۷

سیاست جهانی

۱- دانشیار گروه اقتصاد دانشگاه شیراز

۲- کارشناسی ارشد مطالعات منطقه ای دانشگاه شیراز

*نویسنده مسئول: Mohsenshokri85@yahoo.com

مقدمه

در چهارچوب روابط بین الملل پس از جنگ سرد، روند جهانی شدن اقتصاد هرچه بیشتر دولت‌ها را جهت ورود گسترده‌تر در دسته‌بندی‌های منطقه‌ای برای افزایش مانور اقتصادی و نیل به هویت سیاسی - منطقه‌ای جدید ترغیب کرد. اشکال بارز این تأثیرات را می‌توان در ظهور پروژه‌های منطقه‌گرایی اقتصادی در شبکه‌های منطقه‌ای جهان مشاهده کرد. در این میان شبکه منطقه‌ای خاورمیانه بر خلاف سایر شبکه‌های منطقه‌ای به دلایل مختلف سیاسی، اجتماعی - فرهنگی، امنیتی شکل متفاوتی از منطقه‌گرایی اقتصادی را تجربه کرده که بیشتر در چرخه‌های شبکه آن قابل مشاهده می‌باشد. در شبکه منطقه‌ای خاورمیانه، در زیر سیستم خلیج فارس علیرغم اختلاف - نظرهای زیاد، شورای همکاری خلیج فارس را می‌توان به عنوان یکی از مدرن‌ترین پروژه منطقه‌گرایی اقتصادی تلقی کرد؛ چراکه به نظر می‌رسد دولت‌های این سازمان، با هدف افزایش وابستگی متقابل بین دولت‌ها عضو، ضمن افزایش همکاری‌های اقتصادی، فرایند همگرایی اقتصادی در بستر سامانه منطقه‌ای را تعمیق بخشیده به نحوی که امروزه نوع متفاوتی از منطقه‌گرایی اقتصادی را در منطقه نشان می‌دهد. بنابراین در این جستار، بنابه ضرورت و اهمیت موضوع، واکاوی همگرایی و منطقه‌گرایی اقتصادی در شورای همکاری خلیج فارس را سرلوحه قرار داده و در این راستا امکان شکل‌گیری این پدیده را در چارچوب این سازمان مورد سنجش قرار خواهیم داد.

در این راستا، ابتدا به طرح نظریات مرتبط با همگرایی و منطقه‌گرایی اقتصادی در روابط بین الملل چون سازه انگاری، وابستگی متقابل اقتصادی، کارکردگرایی و نوکارکردگرایی و کانتوری و اشیپگل خواهیم پرداخت. در مرحله بعد، با در نظر گرفتن مفروضات بنیادی این نظریات در ارتباط با همگرایی، با رویکردی تلفیقی اقدام به ارائه الگو یا مدل تحلیلی - نظری از سامانه منطقه‌ای برای یک پروژه منطقه‌گرایی - اقتصادی خواهیم کرد. پس از این، با رویکردی بسترمند ساختار اقتصادی شورای همکاری خلیج فارس را با هدف تبیین دقیق سامانه اقتصادی شورای همکاری خلیج

فارس تجزیه و تحلیل کرده و سپس با بررسی سامانه منطقه‌ای خلیج فارس و مشخص کردن امکانات و چالش‌های آن و با علم به اینکه همگرایی اقتصادی در بستر سامانه منطقه‌ای بسط و گسترش می‌یابد، تحولات همگرایی اقتصادی در جهت منطقه‌گرایی اقتصادی در شورای همکاری خلیج فارس را تبیین خواهیم کرد تا بدین سان ضمن مشاهده تاثیر متغیرهای سامانه منطقه‌ای بر تحولات منطقه‌گرایی، وضعیت منطقه‌گرایی اقتصادی در شورای همکاری خلیج فارس آشکار گردد.

۱. الگوی تحلیلی سامانه منطقه‌ای

۱-۱. نظریه سازه انگاری

سازه‌انگاری به عنوان یک نظریه می‌تواند همگرایی یا عدم همگرایی میان کشورها را با تأکید بر هویت‌ها، عوامل هنجاری- ارزشی، رویه‌ها و ساختارهای معنایی رایج بیان کند (Dehboneh, 2011:172). این نظریه تلاش می‌کند تا بررسی کند که چگونه هنجارها، انگاره‌ها و هویت‌ها به ظهور همکاری‌های منطقه‌ای می‌انجامد (Hwang, 2006:62). آنها در توصیف منافع بر هویت اجتماعی دولت‌ها تأکید دارند. بنابه فرض سازه‌انگاران، منافع تعیین‌کننده هویت دولت‌ها است و در این راستا بر تاریخ، فرهنگ، سیاست و زمینه‌های اجتماعی تأکید دارند (Mohammad Nia, 2011:282) از این بعد- یعنی رابطه بین هویت و منافع - رویکرد سازه‌انگاری مهمتر از رویکرد اقتصادی به منطقه‌گرایی است (Hwang, 2006: 62). سازه‌انگاران معتقدند که همگرایی از طریق «رویه‌ها و شناخت مشترک» میان بازیگران شکل می‌گیرد. یعنی هویت‌ها و منافع بازیگران از پیش تعیین شده و مفروض نبوده و در تعامل با هم تعریف می‌شود. از دیدگاه الکساندر ونت عوامل تسهیل‌کننده شکل‌گیری هویت مشترک می‌تواند عناصری مانند عوامل ژئوپلیتیکی، داشتن تاریخ مشترک باشد. از نظر وی اگر این عوامل در یک منطقه افزایش یابد، بازیگران برای ایجاد یک اجتماع دوستانه انگیزه پیدا خواهند کرد و در نتیجه مرزهای «خود» به تدریج تضعیف و با گسترش به دیگر مرزها، «دیگری» را نیز در بر می‌گیرد (Dehboneh, 2011:172-173). همچنین، از نظر سازه‌انگاری «هنجارها» نیز می‌تواند زمینه را برای همگرایی و عدم

همگرایی واحدها فراهم کند. هنجارها بیان می‌کنند که دولت‌ها که هستند، چه اهدافی دارند و چه نقشی را باید بازی کنند (Mohamma Nia, 2011: 282). آنها بیان می‌دارند که گروهی از دولت‌های دارای هنجارها و مفاهیم مشترک می‌توانند وابستگی و ارتباط بیشتری با هم داشته باشند و درک واحدی از همکاری با یکدیگر و دیگران داشته باشند (Dehboneh, 2011: 172).

۲-۱. نظریه وابستگی متقابل

نظریه وابستگی متقابل ریشه در طرز فکر بین الملل گرایانه یا انترناسیونالیستی داشته که بر مبنای آن امور دنیا به طور عینی در جهت **جهانی شدن** است. این جریان در روند سیاسی به شکل همکاری میان دولت‌ها منعکس می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۴۷-۴۸). «تجارت آزاد و برداشتن موانع تجارت» در قلب این نظریه (البته شکل مدرن آن) قرار دارد. در این راستا، فرض را بر این قرار می‌دهد که تجارت آزاد با ایجاد منفعت مشترک در همکاری تجاری و اقتصادی در یک منطقه جغرافیایی، احتمال منازعه دولت‌ها را کاهش می‌دهد (برچیل و دیگران، ۱۳۹۱: ۹۹).

ریچارد کوپر بر بعد اقتصادی وابستگی متقابل اقتصادی تأکید می‌کند و آن را «حساسیت تعاملات اقتصادی میان دو یا چند دولت به تحولات اقتصادی درون آن دولت‌ها» می‌داند (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۴۶-۴۹). رُوز کرانس نیز معتقد است که در جهان معاصر، سودهای حاصل از تجارت و همکاری میان دولت‌ها بسیار بیشتر از رقابت نظامی و کنترل سرزمینی است (برچیل و دیگران، ۱۳۹۱: ۹۹-۱۰۳). روزکرانس وابستگی متقابل را وضعیتی می‌داند که در آن «پیوند مستقیم و مثبت منافع دولت‌ها» به گونه‌ای است که تغییر در موقعیت یک دولت، جایگاه سایرین را در همان جهت تغییر می‌دهد. وی بیان می‌دارد هرچه میزان مبادلات بخش خارجی افزایش یابد، وابستگی متقابل بین دولت‌های ملی زیادتر می‌شود. چنانچه میزان وابستگی متقابل خارجی به محدودیت فعالیت‌های داخلی بیانجامد، در آن صورت دولت‌های ملی به سیاسی کردن فعالیت‌های اقتصادی روی می‌آورند. نتیجه این دخالت‌ها، بازگشت از سیاست‌های همکاری و روی آوردن به سیاست‌های خود

محورانه تعرفه‌های گمرکی است. اما روز کرانس مدعی است که سیاست‌های تعرفه‌های گمرکی و توسعه داخلی - و در نتیجه کاهش تجارت خارجی - ضرورتاً قرین موفقیت نخواهد بود. وی بر دو نوع وابستگی متقابل افقی و عمودی تأکید دارد. در جریان وابستگی افقی روز کرانس معتقد است که هر چه حجم تجارت، سرمایه‌گذاری و یا دیگر مبادلات بیشتر باشد، وابستگی متقابل بین کشورها بیشتر است. در وابستگی متقابل افقی فقط میزان مبادلات مورد توجه است و به جهت جریان توجه نمی‌شود. این در صورتی است که وابستگی متقابل عمودی به جریان مبادلات توجه دارد اما به هر حال روز کرانس بر این اعتقاد است که وابستگی متقابل افقی شرط لازم (اما نه کافی) پیدایش وابستگی متقابل عمودی است (سیف زاده، ۱۳۸۹: ۳۳۱).

۳-۱. کارکردگرایی و نوکارکردگرایی

نظریه‌های کارکردگرایی و نوکارکردگرایی معروف‌ترین نظریه‌های سیاسی همگرایی هستند. کارکردگرایی با نام «دیوید میترانی» در پیوند است. به نظر میترانی سرمنشأ تعارض‌های میان دولت‌ها، وجود شکاف‌های سیاسی است و نمی‌توان این شکاف‌ها را با توافق حقوقی حل کرد. از نظر میترانی راه رسیدن به صلح «فعالیت مشترک» است (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۶۰-۶۳). وی استدلال می‌کند که پیچیدگی فزاینده‌ی نظام‌های حکومتی، وظایف فنی و غیر سیاسی حکومت‌ها را بسیار افزایش داده است. این وظایف نه تنها باعث ایجاد نیاز به متخصصینی کاملاً کار آزموده در سطح ملی شده است بلکه در سطح بین‌المللی هم مسائلی اساساً فنی را به وجود آورده که حل آنها مستلزم همکاری فن‌شناسان، و نه نخبگان سیاسی است. نظریه میترانی متضمن نوعی اصل «انشعاب» است که طبق آن توسعه همکاری در یک حوزه فنی به ظهور رفتار مشابه در سایر حوزه‌های فنی منجر می‌شود. همکاری کارکردی در یک بخش باعث می‌شود که ضرورت همکاری کارکردی در بخشی دیگر احساس شود (دوئرتی و دیگران، ۱۳۸۴: ۶۶۶-۶۶۷).

برخی از مفروضه‌های کارکردگرایی بنیان‌تقریر نظریه جدیدی شد که با عنوان «نوکارکردگرایی» از آن یاد می‌شود و بیشتر در پیوند با نام ارنست هاس می‌

باشد. (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۶۱). بحث محوری نوکارکردگرایی این است که هنگامی که همگرایی آغاز شد، همگرایی بخشی رفته رفته به سایر حوزه‌های عمومی که سطح بالای وابستگی متقابل وجود داشته باشد و یا به صورت بالقوه از این موقعیت برخوردار باشند، تسری می‌یابد. بعید است که بتوان در مقابل گسترش و پخش همگرایی مقاومت کرد. فرآیند گسترش و پخش امکان دارد به صورت نیمه خودکار و یا غیر خودکار باشد (قوام، ۱۳۸۹: ۵۰).

جوزف نای به عنوان یکی از نظریه پردازان برجسته نوکارکردگرایی، هفت سازو کار فرآیندی در نظریه‌های کارکردگرا و نوکارکردگرا چون تسری افقی - عمودی، افزایش مبادلات، ائتلاف و پیوندهای ارادی، جامعه پذیری نخبگان، تشکیل گروه بندی‌های منطقه‌ای، جذب‌های هویت ساز و ایدئولوژیک و باز شدن حلقه نخبگان به منظور جذب بازیگران جدید را بازسازی کرده و سپس براساس جرح و تعدیل این سازوکارهای فرآیندی، نظریه امکان همگرایی خود را بیان می‌کند. وی در بحث تسری افقی - عمودی بیان داشت که احتمال دارد نافرجامی آشفتگی ناشی از همبستگی کارکردی ... بازیگران را به بازنگری در وظایف مشترک خود وادار سازد. وی بیان می‌کند که در این بازنگری «تجربه ممکن است منفی باشد». اگر تجربه منفی باشد، احتمال دارد به جای تسری [مثبت] عمودی و افقی به جلو، حرکت معکوس تسری آغاز گردد. (ر.ک سیف زاده، ۱۳۹۱: ۳۱۴-۳۱۶).

۴-۱. کانتوری و اشیپگل

نظریه «کانتوری و اشیپگل» یکی از معروف‌ترین نظریه‌های همگرایی است. کانتوری و اشیپگل همگرایی را یک «وضعیت» می‌پندارد، که موجد همگرایی است. از نظر آنها این وضعیت، نظام تابعه منطقه‌ای را شکل می‌دهد که متشکل از «یک یا چند کشور همجوار تعامل‌گرا با یکدیگر است، که پیوندهای مشترک قومی، زبانی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی با یکدیگر دارند، و گاه احساس همانندی و هویت آنها با اقدامات و طرز تلقی کشورهایی که خارج از این نظام تابعه هستند تشدید می‌شود.»

(سیف زاده، ۱۳۸۹:۳۰۲). از منظر این نظریه، پنج عامل باعث تمایز الگوهای کشور-های منطقه‌ایی و تبیین رفتار آنها می‌شود: (۱) ماهیت و سطح انسجام و میزان تشابه و یا مکمل بودن ویژگی‌های تمامیت‌های سیاسی متمایل به همگرایی و میزان مبادلات آنها، (۲) ماهیت خصمانه و یا دوستانه بودن ارتباطات درون منطقه‌ای، (۳) سطح قدرت بالقوه و بالفعل در سامانه منطقه‌ای، (۴) توان کشورها در میزان تاثیرگذاری بر یکدیگر، (۵) ساختار اقتصادی - سیاسی و فرهنگی روابط درون منطقه‌ای (اخوان کاظمی، ۱۳۹۱:۲). براین اساس، نظریه کانتور و اشپیگل، همگرایی منطقه‌ای را معلول عوامل زیر می‌داند؛ الف) عامل اجتماعی: تشابه ابعاد اجتماعی واحدها بر همبستگی یا عدم همبستگی آنها نقش دارد، ب) عامل سیاسی: نوع نظام سیاسی و تشابه و تجانس کشورها بر همگرایی آنها دخیل است، ج) عامل اقتصادی: میزان و نوع تولید و توزیع منابع و ذخایر کشورها در همگرایی آنها تاثیر دارد د) عامل سازمانی: میزان سازمان توسعه‌یافتگی کشورها و نوع مشارکت آنها در سازمان-های بین المللی و منطقه‌ای بر همبستگی و عدم همبستگی آنها موثر است (اخوان کاظمی، ۱۳۹۱:۳).

به نظر کانتوری و اشپیگل، هر منطقه همگرا شده، دارای سه بخش مرکزی، حاشیه‌ای و مداخله‌گر است. بخش مرکزی به قسمتی اطلاق می‌شود که توجه اصلی سیاست بین الملل در هر منطقه به آن معطوف است. بخش حاشیه‌ای شامل کشورهای می-شود که در سیاست‌های منطقه‌ای نقش جانبی دارند و بالاخره نظام مداخله‌گر، مسئول پرداختن به امور کشورهای خارجی است که مشارکت آنها در امور منطقه‌ای حائز اهمیت است (سیف زاده، ۱۳۸۹:۳۰۳).

۱-۵. مولفه‌های الگوی سامانه منطقه‌ای

اگر منطقه را سرزمین چند کشور و یا شماری محدودی از دولت‌های همجوار که به لحاظ جغرافیایی و روابط ژئوپولیتیکی، ژئوکالچری، ژئواکونومیکی، استراتژیکی و میزانی از وابستگی متقابل با هم پیوند و منافع مشترک دارند. تعریف کرده و **منطقه-گرایی** را فرایند بالفعل کردن توان بالقوه منطقه در جهت همگرایی یا فرآیند همگون-

سازی در زمینه‌های مختلف (مستقیمی، قوام ملکی، ۱۳۸۷:۱۲۶)، - به‌ویژه زمینه‌هایی که بیشترین راهبرد همکاری و هماهنگی بین دولت‌ها را در درون یک منطقه به طور رسمی و نهادی به دنبال داشته - (Lombaerde, 2009:8)، بدانیم، آنگاه باید گفت که یک پروژه منطقه‌گرایی در بستر یک «سامانه منطقه‌ای» بسط و گسترش می‌یابد.

با توجه به این اصل، نگارنده بر حسب مفروضات نظریه‌های نوکارکردگرایی، نظریه کانتوری و اشیگل، سازه‌نگاری و نظریه وابستگی متقابل، الگوی تحلیلی - نظری سامانه‌ای منطقه‌ای کاربردی برای تمامی پروژه‌های منطقه‌گرایی تدوین و ارائه داده است. این الگو به شکلی سیستماتیک به هفت زیرسامانه یعنی سامانه جغرافیایی، سامانه اقتصادی، سامانه امنیتی، سامانه سیاسی، سامانه اجتماعی - فرهنگی، سامانه مداخله‌گرا فرا زیست بومی و سامانه پیرامون - زیست بومی تقسیم می‌شود. در این چارچوب، نگارنده به بررسی امکانات و چالش‌های سامانه منطقه‌ای در شورای همکاری خلیج فارس اقدام خواهد کرد.

متغیرهای سامانه منطقه‌ای: بررسی سامانه مند منطقه‌گرایی در یک منطقه مشخص، در چارچوب یک سامانه منطقه‌ای، در گرو شناسایی متغیرهای داخلی و خارجی تاثیر گذار و روند تعامل و تأثیر آنها بر یکدیگر است. این متغیرها عبارتند از: (۱) جغرافیایی (مرزهای جغرافیایی، الزامات ژئوپلتیکی و استراتژیکی، مجاورت جغرافیایی، عوامل مشابه فیزیکی، غیرفیزیکی و ترکیبی)، (۲) سیاسی (تشابه نظام-های سیاسی و کیفیت متغیرهای سیاسی از حیث دموکراتیزاسیون و تحولات سیاسی منبعث از آن)، (۳) امنیتی (درک امنیتی مشترک اعضاء در زیستبوم منطقه‌ای تحت تأثیرات تهدیدات محیطی - زیستبومی)، (۴) اقتصادی (از حیث متغیرهای زمینه‌ای چون وضعیت و میزان منابع ملی، تشابه یا عدم تشابه نظام‌های اقتصادی واحدها، تقارن و یا عدم تقارن اقتصادی از حیث تولید ناخالص داخلی، رشد اقتصادی و سرانه درآمدی و متغیرهای پروسه‌ای - تکمیلی چون تنوع اقتصادی همراه با اصلاحات اقتصادی، میزان مکملیت اقتصادی، تجارت و سرمایه گذاری درون منطقه‌ای)، (۵) فرهنگی و اجتماعی (تعارضات یا قرابت‌های ارزشی - هنجاری واحدها از حیث تاریخ مشترک،

پیوندها و همبستگی، دینی، زبانی و تمدنی)، ۶) نظام مداخله گر فرا-زیستبومی (دخالت دولت‌ها و سازمان‌های فرامنطقه‌ای) و ۷) نظام پیرامونی. ماحصل تلفیق این متغیرها، شکل‌گیری الگوی تحلیلی، برای یک سامانه منطقه‌ای می‌باشد که بر اساس آن می‌توان به ارزیابی تاثیر متغیرها و زیر متغیرها بر سامانه منطقه‌ای شورای همکاری-خلیج فارس پرداخت و تاثیرات آنها را بر تحولات فرایند همگرایی و منطقه‌گرایی اقتصادی مشاهده کرد.

۲. تجزیه و تحلیل ساختار اقتصادی و تجاری شورای همکاری خلیج فارس

۲-۱. اقتصاد انرژی شورای همکاری خلیج فارس^۱

ذخایر کل نفت و گاز: شورای همکاری خلیج فارس از مجموع ۱۳۸۳ میلیارد بشکه نفت در جهان، ۴۹۵ میلیارد بشکه از نفت جهان معادل ۳۳٪ از کل ذخایر اثبات شده نفت جهان را به خود اختصاص داده است. به تناسب همین میزان ذخایر اثبات شده نفت در جهان، بیش از ۲۲٪ از تولید کل نفت در جهان در سال ۲۰۱۱ را اختیار داشته است. همچنین، شورای همکاری خلیج فارس از حیث ذخایر اثبات شده گاز جهان از مجموع ۶۶۰۹ تریلیون متر مکعب گاز، بعد از اروپا - اوراسیا با ۲۲۲۸ تریلیون متر مکعب ذخایر گاز طبیعی، ۱۴۸۳ تریلیون متر مکعب گاز اثبات شده جهان را در خود جای داده است. اما بلعکس نفت که در جهان با ۲۲٪ بیشترین تولید را به خود اختصاص داده بود، در گاز طبیعی این چنین نبود و شورای همکاری خلیج فارس از حیث تولید گاز در جهان با ۲۹ تریلیون متر مکعب از مجموع ۳۰۹ تریلیون متر مکعب در حال تولید، بعد از اروپا - اوراسیا، آمریکای شمالی، آسیا- پاسفیک و خاورمیانه در رتبه ۵ جهان قرار می‌گیرد.

توزیع ذخایر کل نفت: از مجموع ۴۹۵ میلیارد بشکه ذخایره اثبات شده در بین شورای همکاری خلیج فارس، عربستان سعودی با بیش از ۲۰۰ میلیارد بشکه نفت،

۱ تجزیه و تحلیل و محاسبات آماری این بخش براساس داده‌های استخراجی از منابع زیر انجام شده است:

۵۸٪ ذخایر نفت و بیش از نیمی از کل ذخایر نفت شورای همکاری خلیج فارس را به خود اختصاص داده است و با تولید ۵۵ درصدی (بیش از ۹ میلیون بشکه در روز از [مجموع ۱۸ میلیون بشکه]) به عنوان بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت در منطقه و جهان مطرح می‌باشد.

میزان تولیدات نفت: عربستان سعودی به عنوان رهبر اوپک، در نیمه اول سال ۲۰۱۱ تولید خود را با هدف مبارزه با قیمت بالای نفت افزایش داد. این اقدام، تولید کل شورای همکاری خلیج فارس در سال ۲۰۱۱ را به ۷ درصد افزایش داد که در مقایسه با رشد تولید نفت از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰ با نرخ ۱/۴ درصد افزایش قابل توجهی است (QNB, 2012: 19-23). کویت و امارات متحده عربی به ترتیب با بیش از ۲۰ و ۱۹ درصد ذخایر اثبات شده نفت شورای همکاری خلیج فارس، بعد از عربستان سعودی بیشترین ذخایر نفت شورای همکاری خلیج فارس را خود اختصاص داده‌اند. اما این کشورها به ترتیب با تولید ۱۳ و ۱۵ درصدی، تولیدات کمتری در مقایسه با عربستان سعودی دارند. سایر اعضای شورای همکاری خلیج فارس چون بحرین، عمان و قطر از ذخایر اثبات شده نفت کمی در بین اعضای شورای همکاری خلیج فارس برخوردارند. علیرغم اینکه میزان کل ذخایر نفت در این کشورها اندک و در مجموع سه کشور حدود ۷ درصد کل ذخایر شورای همکاری خلیج فارس را به خود اختصاص داده‌اند، اما تولید بیش از ظرفیت موجود و در بیش از ۱۴ درصد صورت می‌گیرد.

ذخایر گاز و میزان تولید آن: در بخش گاز، بلعکس بخش نفت که عربستان سعودی بیشترین ذخایر اثبات شده نفت را به خود اختصاص داده است، قطر سهم بسیار بیشتری دارد. قطر به عنوان یکی از اعضای کوچک شورای همکاری خلیج فارس، از مجموع ۱۴۸۳ تریلیارد متر مکعب گاز طبیعی شورای همکاری خلیج فارس، بیش از ۷۴۰ تریلیون (۶۰ درصد) متر مکعب از ذخایر گاز طبیعی شورای همکاری خلیج فارس را دارا می‌باشد. در این راستا، میزان تولید قطر رقم قابل توجه ۴۲ درصد در سال ۲۰۱۱ را نشان می‌دهد.

قطر بعد از ایران و روسیه به عنوان سومین کشور بزرگ از حیث ذخایر گاز طبیعی محسوب می‌شود. این کشور در سال‌های اخیر به عنوان بزرگ‌ترین صادرکننده LNG در جهان محسوب می‌شود. میدان شمالی قطر در اصل در سال ۱۹۷۱ کشف شد، اما از ۱۹۹۵ تا به حال میزان ذخایر اثبات شده آن از ۳۰۰ تریلیون متر مکعب بالاتر نرفته است. عربستان سعودی و امارات متحده عربی به ترتیب با ۱۹ و ۱۴ درصد ذخایر اثبات شده گاز طبیعی و تولید ۲۵ و ۱۴ درصدی در سال ۲۰۱۱، بعد از قطر به عنوان دومین و سومین کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس با ذخایر و تولید بالای گاز محسوب می‌شوند (QNB, 2011: 19-23).

سهم نفت و گاز در صادرات: بنابراین با وجود این میزان تولید نفت و گاز در شورای همکاری خلیج فارس، سهم این تولیدات در صادرات اعضای شورای همکاری خلیج فارس نیز افزایش می‌یابد. در بخش نفت، صادرات عربستان همیشه بیشتر از سایر دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس بوده است. ارزش صادرات نفت در عربستان در سال ۲۰۰۸، ۲۸۱ میلیارد دلار بود که در سال ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ بجای افزایش، تحت تاثیر بحران‌های اقتصادی کاهش یافته و به ترتیب به رقم ۱۶۳ و ۲۱۵ میلیارد دلار رسید. در سال ۲۰۱۱ این رقم باز هم افزایش یافت و به رقم ۳۱۷ میلیارد دلار رسید. بعد از عربستان، امارات متحده عربی و کویت که جزء ۱۰ کشور بزرگ تولیدکننده نفت محسوب می‌شوند، نفت بخش زیادی از صادرات آنها را تشکیل می‌دهد. ارزش صادرات نفت در امارات در سال ۲۰۰۸، ۱۰۳ میلیارد دلار بود که در سال ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰، به ترتیب به رقم ۶۸ و ۷۹ میلیارد دلار رسید. در سال ۲۰۱۱ این رقم افزایش یافت و رکورد سال ۲۰۰۸ را شکست و به رقم ۱۱۱ میلیارد دلار رسید. عمان و بحرین در میان اعضای شورای همکاری خلیج فارس کمترین ذخایر نفت دارند و به همین نسبت سهم نفت در صادرات این کشورها بسیار اندک می‌باشد.

سهم نفت و گاز در تولید ناخالص داخلی: افزایش صادرات نفت و گاز در هریک از اعضای شورای همکاری خلیج فارس باعث می‌شود که سهم بخش نفت و گاز در

مقایسه با سایر بخش‌ها چون خدمات، صنعت و کشاورزی و ...، در تولید ناخالص داخلی نیز به نسبت بیشتر شود. بررسی‌ها نشان می‌دهد که با این میزان تولیدات و صادرات وابسته به نفت و گاز، وابستگی به درآمدهای ناشی از نفت و گاز (البته نه به صورت یکسان) بالا می‌باشد.

بخش نفت و گاز در بین اعضای شورای همکاری خلیج فارس در مقایسه با سایر بخش‌ها چون خدمات (۳۴ درصد)، صنعت غیر نفتی (۳۱ درصد)، کشاورزی (۲ درصد)، ۴۵ درصد از کل تولید ناخالص داخلی در شورای همکاری خلیج فارس از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۱ را در بر می‌گیرد. بخش نفتی در کویت، عربستان و قطر به ترتیب با ۵۴، ۵۲ و ۵۰ درصد، بیش از نیمی از اقتصاد و تولید ناخالص داخلی را در بر می‌گیرد. سهم نفت در اقتصاد و تولید ناخالص داخلی امارات متحده عربی به ویژه در دبی کمتر بوده و در نتیجه توسعه سریع بخش غیر نفتی بویژه در دبی به ۳۴ درصد از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۱ رسیده است. به طور مشابه، در بحرین نیز بخش نفتی کوچکی را می‌توان مشاهده کرد و مقدار سهم بخش نفتی در کل تولید ناخالص داخلی به ۲۶ درصد می‌رسد (QNB, 2011:12).

بنابراین، بخش نفتی با حدود ۴۵٪ سهم در کل تولید ناخالص داخلی شورای همکاری خلیج فارس، از مجموع ۱۴۴۰ میلیارد دلار تولید ناخالص کل شورای همکاری خلیج فارس، حدود ۶۶۰ میلیارد دلار را به خود اختصاص داده است.

کیفیت الگوی تجاری/نسبت سهم بخش نفتی به بخش غیر نفتی در تولید ناخالص داخلی: در این شرایط می‌توان کیفیت الگوی تجاری در شورای همکاری خلیج فارس را نیز مورد سنجش قرار داد. هرچه سهم بخش نفتی در اقتصاد و تولید ناخالص داخلی در بین اعضای شورای همکاری خلیج فارس کاهش، و سهم بخش غیر نفتی در اقتصاد و تولید ناخالص داخلی شورای همکاری خلیج فارس افزایش یابد، به همان نسبت ما شاهد تغییر در الگوی تجاری شورای همکاری خلیج فارس از اقتصاد مبتنی صادرات نفت به الگوی تجاری مبتنی بر صادرات کالاهای غیر نفتی می‌باشیم. بنابراین هرچه سهم بخش غیر نفتی در اقتصاد و تولید ناخالص افزایش

یابد، تنوع اقتصادی افزایش پیدا کرده و در نتیجه میزان آسیب پذیری ناشی از نوسانات قیمت نفت بر اقتصاد کاهش یافته و درآمدها با ثبات بیشتری افزایش پیدا می‌کنند.

۲-۲. ضعف در الگوی تنوع اقتصادی

بر این اساس، یکی از مهمترین و شاخص‌ترین مشکل ساختاری اقتصادی شورای همکاری خلیج فارس و تمامی کشورهای نفت خیز و دارای منابع نفتی یعنی « فقدان و یا ضعف تنوع اقتصادی » آشکار می‌گردد. این مشکل در ساختار کلان اقتصادی در صورت تداوم، تبعات منفی به دنبال خواهد داشت که مهمترین تأثیر آن در روند همگرایی اقتصادی در بستر سامانه منطقه‌ای (سامانه اقتصادی)، نمایان می‌شود. (در ادامه بررسی خواهد شد)

۳. کاربرد الگوی سامانه منطقه‌ای در شورای همکاری خلیج فارس

۳-۱. ارزیابی متغیرهای تأثیرگذار بر سامانه منطقه‌ای شورای همکاری خلیج فارس

متغیر جغرافیا: شورای همکاری خلیج فارس از جمله سازمان‌های منطقه‌ای است که تحت تأثیر عوامل جغرافیایی، تهدیدات محیط جغرافیایی و سایر عوامل شکل گرفته است. این کشورها اساساً از نظر جغرافیایی متمایل به خلیج فارس می‌باشند. آن‌ها به لحاظ محیط فیزیکی دارای محیط یکپارچه با ویژگی‌های جغرافیایی و استراتژیکی مشابه بوده، و به لحاظ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز - محیط غیر فیزیکی - دارای پیوند های مشترک با هم هستند. مجاورت جغرافیایی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس تأثیر بسیار زیادی بر همگرایی شورای همکاری خلیج فارس در پروژه‌های زیرساختی چون حمل و نقل (جاده ای، هوایی، دریایی، ریلی و زمینی)، ارتباطات (World bank, 2010 :15)، همگرایی در حوزه برق و ایجاد خط لوله سراسری گاز (به طول ۳۶۰ کیلومتر با هزینه بالغ بر ۱۰ میلیارد دلار) (ECA, 2010:11)، و همچنین همکاری و همگرایی در زمینه احداث راه آهن سراسری (به طول ۲۱۱۷ کیلومتر با هزینه بالغ بر ۲۵ میلیارد دلار با سرمایه گذاری

مشترک دولت‌های عضو) داشته است (Shediac et al, 2011:1718). بنابراین جغرافیا به عنوان متغیر تأثیر مثبتی بر سامانه منطقه‌ای دارد.

متغیر سیاسی: از چشم انداز سیاسی، تمام دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس دارای نظام سیاسی سنتی اقتدارگرایی هستند (Lotfian, 2007:3). یعنی همه دارای نظام سیاسی مشابه می‌باشند که همین تشابه در نظام‌های سیاسی و مبانی ارزشی نظام‌های سیاسی در نزدیکی و وحدت نسبی این کشورها نقش بسیار بارزی داشته است. اما کیفیت نامطلوب شاخص‌های سیاسی از حیث دموکراتیزاسیون چون مشروعیت سیاسی مبهم - با نمادهایی چون اسلام، سنت و قبیله گرایی - (Abdulla, 2010:13-14) و دو وجهی - به شکل مشروعیت سنتی (بسط محیط فرهنگی قبیله ای) و مدرن (درآمدهای نفتی و دولت رانتیر=رفاه آسایش در برابر عدم مشارکت سیاسی (Peterson, 2012:67-69)-، پیوند ضعیف بین جامعه مدنی و دولت، قراردادی بودن حکومت، فقدان آزادی سیاسی و تحولات سیاسی منبث از این شرایط - چون کودتاها (مانند کودتای ۱۹۶۰ عربستان و ۱۹۸۱ بحرین) و ناآرامی‌ها سیاسی (مانند ناآرامی‌های سیاسی بحرین از سال ۱۹۹۴-۱۹۹۶ و تحولات سیاسی ۲۰۱۱) (Lotfian, 2007:3) - می‌تواند بر سامانه سیاسی و منطقه‌ای شورای همکاری خلیج فارس تأثیر منفی گذارد و آنرا شکننده سازد.

متغیر امنیتی: شورای همکاری خلیج فارس از جمله سازمان‌های منطقه‌ای است که برپایه درک مشترکی از امنیت شکل گرفته است. این سازمان زیر منطقه‌ای با وابستگی متقابل امنیتی میان دولت‌های عضو شکل گرفته است (Sevilla, 2011:53) و دارای منافع امنیتی مشترک می‌باشد (Kufuor, 2010:4). از قبل شکل گیری شورای همکاری خلیج فارس تا کنون، منحنی درک مشترک امنیتی در شورای همکاری خلیج فارس، علیرغم وجود برخی اختلاف، سیر صعودی داشته است. (بنگرید به شکل ۲) این شرایط تحت تأثیر عوامل مختلفی به وجود آمده که از مهمترین این عوامل می‌توان به (۱) خروج بریتانیا اوایل دهه ۱۹۷۰ و چالشی‌های امنیتی ناشی از آن چون ملت سازی و ترس از برهم خوردن توازن قوای منطقه (

(Abdulla, 2010: 67-69، ۲) تحولات سیاسی و اقتصادی دهه ۱۹۸۰ چون وقوع انقلاب اسلامی و جنگ ایران و عراق، حمله شوروی به افغانستان، افزایش وابستگی به نفت، رقابت ابرقدرت‌ها در منطقه (Serhal, 2010: 31)، روی کار آمدن دولت مارکسیستی-لنینیستی در اتیوپی (Alasfoor, 2007: 11)، (۳) تحولات منطقه‌ای و مداخله‌گرایی نظام مداخله‌گر در دهه ۱۹۹۰ (مانند جنگ عراق-کویت، فشار آمریکا برای انجام اصلاحات سیاسی و دموکراتیزاسیون) (Abdulla, 2010: 67-69، ۴) چالش‌های جدید هزاره سوم میلادی (چون تروریسم اسلام‌گرایی داخلی، فرقه‌گرایی سنی - شیعه و بازخیزی موضوع هسته‌ای ایران و جاه‌طلبی‌های هژمون) اشاره کرد (Kostiner, 2009: 8-9). این عوامل در پیوستار با سایر عوامل باعث شده که نقش امنیتی شورای همکاری خلیج فارس با برگزاری اجلاس ۲۰۱۱ ریاض و تاکید بر ایجاد واحدی مجزا برای مقابله با چالش‌ها پیش رو، افزایش یابد. (Cordesman, 2012: ii) اعضای شورای همکاری خلیج فارس با تعهد و التزام به وابستگی متقابل امنیتی در صدد هستند که جهت مقابله با تهدیدات خارجی و برقراری امنیت منطقه‌ای «اتحاد امنیتی غیر رسمی» را به «اتحاد امنیتی رسمی» مبدل سازند (Pollack, 2012: 3-4).

متغیر اقتصادی-سامانه اقتصادی

شاخص‌های A- متغیرهای زمینه‌ای

الف) **مشابهت نظام‌های اقتصادی - مشابهت < عدم مشابهت** : برای منطقه‌گرایی اقتصادی مؤثر، نیاز به نظام‌های اقتصادی مشابه وجود دارد (مستقیمی، قوام-ملکی، ۱۳۸۸: ۱۳۴). نظام‌های اقتصادی تمامی اعضای شورای همکاری خلیج فارس مشابه هم هستند. آن‌ها دارای نظام اقتصادی آزاد و سرمایه‌داری‌اند. مشابهت نظام‌های اقتصادی این دولت‌ها شرایط را برای تصمیم‌گیری برای همگرایی اقتصادی تسهیل می‌کنند.

ب) **منابع طبیعی - میزان و توزیع > وضعیت یا چشم انداز**: از حیث توزیع منابع طبیعی و ذخایر نفت و گاز در اقتصاد شورای همکاری خلیج فارس تفاوت قابل

ملاحظه‌ای وجود دارد. عربستان سعودی بیش از نیمی از تمامی ذخایر نفتی خلیج فارس را دارا می‌باشد، در حالی که منابع نفتی در دیگر کشورها عضو شورای همکاری خلیج فارس به طور قابل ملاحظه‌ای پایین است. بحرین با محدودیت منابع طبیعی روبه رو است. ذخایر نفتی بر حسب سرانه در بحرین و عمان نسبتاً کم است. ذخایر گازی نیز بجز قطر با بالاترین ذخایر گازی، در عربستان، بحرین و عمان نیز پائین است. بنابراین تفاوت‌ها از حیث برخورداری از منابع طبیعی (نفت و گاز) در محیط جغرافیایی شورا محرز است (Sturm, 2005:11-15). بر حسب این شرایط، توزیع نامتناسب منابع طبیعی در کوتاه مدت شاید به نوعی بتواند یکی از عوامل واگرایی بین اعضا باشد، اما محدودیت منابع نفتی در چشم انداز آینده‌ی اقتصادی کشورها، آنها را به طور قطع مجبور به اقدامات اصلاحی در راستای کاهش وابستگی به نفت و درآمدهای نفتی و حرکت به سمت اقتصاد دانش بنیان و تنوع اقتصادی خواهد کرد. در نتیجه، در این برهه‌ی زمانی وضعیت و چشم انداز منابع دولت‌های عضو، بیش از آنکه تأثیرات منفی بر سامانه اقتصادی داشته باشد، تأثیرات مثبت بر سامانه اقتصادی منطقه‌ی شورای همکاری خلیج فارس داشته و در آینده نیز خواهد داشت.

ج) **عدم تقارن اقتصادی > تقارن اقتصادی** (رشد اقتصادی نسبتاً همگون + درآمد سرانه بالا با شکاف درآمدی پائین = اقتصادهای ثروتمند جهان)

ج-۱) **رشد اقتصادی در مقایسه با جهان:** در منطقه خلیج فارس، شورای همکاری خلیج فارس به عنوان یکی از مناطق به سرعت در حال رشد در اقتصاد جهانی با نرخ رشد متوسط ۴/۶ درصد مطرح می‌باشد که این میزان از متوسط رشد اقتصادی کل خاورمیانه نیز بیشتر است (QNB, 2012:13). البته این میزان رشد اقتصادی بیشتر متأثر از درآمدهای ناشی از فروش نفت و گاز بوده است.

ج-۲) **میزان درآمد سرانه-بالا < پائین:** متوسط درآمد سرانه در شورای همکاری خلیج فارس در سال ۲۰۰۸، از متوسط ۲۸۵۱۹ دلار به ۴۳۱۲۹ دلار رسیده و در نهایت در سال ۲۰۱۱ به متوسط سرانه ۴۵۸۷۹ افزایش پیدا می‌کند MEED

(Statistics:2013). بر این اساس، کشورهای شورای همکاری خلیج فارس با درآمد سرانه بیش از ۱۰۶۵۶ دلار (معیار رتبه بندی بانک جهانی) و متوسط سرانه درآمدی ۴۵۸۷۹ دلار در زمره کشورهای با درآمد سرانه بالا قرار می گیرند. این میزان درآمد سرانه آنها را در زمره اقتصادهای ثروتمند جهان قرار داده است. و این خود زمینه ساز پیشرفت همگرایی اقتصادی است. از حیث شکاف درآمد سرانه می توان گفت که شکاف درآمد سرانه بین اعضای شورای همکاری خلیج فارس با در نظر گرفتن درآمد سرانه بالا، کمتر از شکاف درآمد سرانه در پروژه های همگرایی و منطقه گرایی چون اتحادیه اروپا، اکو و آسه آن می باشد. مایکل استورم و نیکولاس زیگفريد از پژوهشگران بانک مرکزی اروپا، شکاف درآمدی شورا را کمتر از شکاف درآمدی منطقه یورو می دانند (Sturm, 2005:44). شینجی تاکشی نیز شکاف درآمدی شورای همکاری خلیج فارس را کمتر از آسه آن بیان می کند (Takagi, 2012:19). همچنین با تحلیلی که بهرام مستقیمی بر وضعیت درآمدی اکو دارد، می توان به صراحت گفت که شکاف درآمدی در شورای همکاری خلیج فارس نیز بسیار کمتر از اکو می باشد (مستقیمی، قوام ملکی، ۱۳۸۸، ۱۳۶).

شاخص های B - متغیر های پروسه ای - تکمیلی

الف) تنوع و گوناگونی اقتصادی - بالا > پائین: با توجه تجزیه و تحلیل اقتصاد سیاسی شورای همکاری خلیج فارس (در بالا اشاره شد)، به طور کلی اگر نسبت سهم کالاهای نفتی و کالاهای غیر نفتی در تولید ناخالص داخلی، نسبت سهم کالاهای نفتی و غیر نفتی در صادرات، میزان وابستگی دولت به عواید ناشی از تعدادی محدودی از کالاهای صادراتی چون نفت و گاز و تأثیر آن بر نوسانات تولید ناخالص داخلی و میزان دخالت و فعالیت بخش خصوصی در اقتصاد داخلی را به عنوان معیارهای سنجش « تنوع اقتصادی » در سامانه اقتصادی شورای همکاری خلیج فارس بدانیم، متوجه خواهیم شد که علیرغم تلاش های زیاد شورای همکاری خلیج فارس برای حرکت به سمت تنوع اقتصادی از ابتدای شکل گیری، هنوز هم اقتصاد

این کشورها به طور عمده به نفت و گاز وابسته است. بنابراین این دولت‌ها، به اصلاحات اقتصادی در راستای تسریع الگوی تنوع اقتصادی نیاز دارند.

ب) اقتصاد مکمل > اقتصاد رقیب: اقتصادهای کشورهای شورای همکاری خلیج فارس نیز به جای آنکه مکمل یکدیگر باشند، در بسیاری از حوزه‌ها رقیب یکدیگر محسوب می‌شوند. زیرا تمامی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس دارای منابع نفت و گاز می‌باشند. وابستگی آنها به درآمدهای نفت و گاز و به دنبال آن ضعف در الگوی تنوع اقتصادی، بجای آنکه اقتصاد آنها را مکمل هم سازد، آنها را رقیب هم ساخته است.

ج) تجارت درون منطقه‌ای - بالا > پائین: در شورای همکاری خلیج فارس، میانگین ارزش اسمی تجارت درون منطقه‌ای بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸ هر سال حدود ۳۰ درصد - مقایسه با ۶ درصد سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳ - افزایش داشته است (World Bank, 2010:17). سهم تجارت درونی شورای همکاری خلیج فارس در تجارت غیر نفتی در مقایسه با اتحادیه اروپا و آسه آن به ترتیب با ۵۷ درصد و ۲۳ درصد کل تجارت درون منطقه‌ای (Shediac et al, 2011:16)، به طور نسبی در بیش از ۱۰ درصد نامتغیر باقی مانده است (World Bank, 2010:1). در واقع، این قیاس بیانگر این واقعیت می‌باشد که برخلاف این بلوک‌های تجاری، در شورای همکاری خلیج فارس ضعف در الگوی تنوع اقتصادی، عدم وجود مکملیت اقتصادی بین واحدها و همچنین نامطلوب بودن الگوهای تجارت آزاد دولت‌ها، از عوامل مهم پایین بودن مبادلات تجاری درون منطقه‌ای دولت‌ها عضو درون سامانه اقتصادی می‌باشد.

متغیر اجتماعی - فرهنگی: شورای همکاری خلیج فارس بخشی از جهان عرب است که دارای فرهنگ، دین و مذهب و پیشینه تاریخی مشترک هستند (Naithani, 2010, pp.98-99). این تاریخ و پیشینه مشترک در شکل‌گیری «هویتی مشترک» بین آنها نقش بسیار بارزی داشته است (Dehboneh, 2011, p.157). این کشورها در عین تاریخ مشترک، دارای ساختار اجتماعی مشابه مبتنی بر قبیله‌گرایی و سنت‌گرایی می‌-

باشند (for details.see Alasfoor,2007,P.189). از بعد هنجاری، ساختار سیاسی پادشاهی، موروثی و رژیم‌های قبیله‌ای مبتنی بر محافظه کاری، به عنوان «هنجارهای مشترک» در شورای همکاری خلیج فارس مطرح می‌باشند. این هنجارها، هرچه بیشتر آنها را به هم نزدیک ساخته و به عنوان نیروی همگراکننده بین اعضا عمل می‌کند (Dehboneh,2011,p.157).

۴. فرایند همگرایی و منطقه‌گرایی اقتصادی در بستر سامانه منطقه‌ای شورای همکاری خلیج فارس

انگیزه‌های اولیه (ظهور موج اول منطقه‌گرایی اقتصادی)

با وجود ظهور مجموعه‌ای از برنامه‌ها و نهادهای فراملی، منطقه‌گرایی اقتصادی بین اعضای شورای همکاری خلیج فارس - کویت، بحرین، عربستان، عمان، قطر و امارات متحده عربی - در طول دهه ۱۹۷۰ پیشرفت زیادی نداشت (Lawson, 2012:3). با وقوع بحران‌های نفتی تحت تأثیر وابستگی زیاد به اقتصاد نفتی و همچنین تحولات امنیتی چون وقوع انقلاب اسلامی ایران و جنگ ایران و عراق در سطح زیست‌بوم جغرافیایی منطقه، همکاری‌ها در جهت همگرایی افزایش یافت. نقطه عزیمت همگرایی، ایجاد « کمیته صادرات » در فوریه سال ۱۹۸۱ (Lawson, 2012) 6: و مهمتر از همه امضای موافقت‌نامه یکپارچگی اقتصادی (به عنوان اولین مرحله همگرایی در بستر سامانه منطقه‌ای) بین دولت‌های عضو (Makhawi, 1990:34). در ۱۱ نوامبر سال ۱۹۸۱ در ریاض بود. این موافقت‌نامه، برنامه‌ای را برای همکاری و فعالیت مشترک اقتصادی و همچنین همگرایی اقتصادی تدوین کرد. در واقع این موافقت‌نامه هسته برنامه‌ها (OIC:110) و ستون فقرات شورای همکاری خلیج فارس در راستای پیگیری سیاست همگرایی اقتصادی بود (Alasfoor, 2007:56). همگرایی اعضا با ایجاد « شورای صنعتی خلیج فارس »^۱ تقویت شد. رئیس شورای صنعتی، ایجاد و ساخت سریع کارخانه منطقه‌ای تایر و لاستیک در کویت و کارخانه المینیوم در بحرین را تصویب کرد. در نوامبر ۱۹۸۲ دولت‌های عضو، شرکت سرمایه-

1. Arab Gulf Organization for Industrial Consultancy (AGOIC)

گذاری خلیج فارس^۱ را با هدف فراهم کردن حمایت مالی برای راهبرد تکمیل‌ی اقتصاد منطقه‌ای ایجاد کردند (Lawson, 2012: 6-7). این شرایط زمینه را برای تقویت انگیزه‌های همگرایی و منطقه‌گرایی در بستر سامانه منطقه‌ای شورای همکاری خلیج فارس را فراهم کرد.

رگرسیون اولیه منطقه‌گرایی اقتصادی

همانطور که در بالا بیان شد، هرچند در سال‌های اولیه شکل‌گیری شورای همکاری خلیج فارس اقداماتی برای همگرایی اقتصادی منطقه‌ای صورت گرفت اما چندین عامل باعث ایجاد یک رگرسیون در منطقه‌گرایی اقتصادی شورای همکاری خلیج فارس شد

اولین عامل، از اعتماد و وابستگی زیاد دولت‌ها به نفت نشئت می‌گرفت. نفت اگرچه شرایط ایده‌آلی را برای این کشورهای تازه از بنده استعمار رها شده فراهم کرده بود، اما بشدت آن‌ها را آسیب‌پذیر ساخته بود. این آسیب‌پذیری آشکارا طی بحران‌های متوالی نفت در دهه ۷۰ نمود پیدا کرد (Koren, Tenreyro, 2010: 1-3 and Alasfoor, 2007: 29-31). اگرچه آنها، شرکت سرمایه‌گذاری خلیج فارس را با هدف تقویت الگوی تنوع اقتصادی ایجاد کرده بودند، اما حرکت در جهت این الگو بسیار کند بود؛ **دومین عامل**، از عدم تلاش جدی اعضا برای هماهنگ‌سازی سیاست‌های پولی ناشی می‌شد؛ **سومین عامل**، برخاسته از مشکل چند دستگی اعضای شورای همکاری خلیج فارس در جهت رسیدن به **تعرف مشترک خارجی** بود. در واقع شورای عالی سازمان، پس از امضای موافقتنامه یکپارچه اقتصادی و در راستای عملیاتی ساختن اهداف مندرج در این موافقتنامه، در **می سال ۱۹۸۳**، پیشنهاد اتخاذ «تعرفه مشترک خارجی» را مطرح کرد. اما اعضا واکنش‌های متفاوتی در قبال این سیاست از خود نشان دادند. در این شرایط بحرانی و آشفته، **چهارمین عامل** ظهور یافت و آن سقوط بازارهای سرمایه بود که موجبات

1. Gulf Investment Corporation

یأس و نومییدی محافل مالی منطقه‌ای را فراهم کرد. یکی از بازارها، بازار غیررسمی سرمایه سق المناخ^۱ کویت بود. این وضعیت واکنش بانک‌های مرکزی کشورهای عضو را به دنبال داشت. واکنش بانک‌های مرکزی دولت‌های عضو با اتخاذ مقررات جدید و سخت، منجر به محدود شدن جریان انتقال ذخایر پولی و سرمایه از یک دولت عضو به دیگر دولت‌های عضو شد. مشکلات با چالش کشورها در همگرایی صنعتی در اواخر ۱۹۸۴ مضاعف شد (پنجمین عامل). چالش در همگرایی صنعتی منبعث از واکنش نامتوازن و ناهماهنگ دولت‌های عضو در بخش صنعتی بود. واکنش نامتوازن اعضای شورای همکاری خلیج فارس بدین صورت متجلی شد که هریک از کشورها از پیشنهادات «شورای صنعتی خلیج فارس» در خصوص صنعت سیمان، صنعت المینیوم و غیره سر باز می‌زدند و سیاست‌های ناهماهنگی را اتخاذ می‌کردند (see to Lawson, 2012: 6-9).

بازخیزی مجدد منطقه گرایی اقتصادی

رگرسیون منطقه‌گرایی اقتصادی در شورای همکاری خلیج فارس تا سال ۱۹۹۰ ادامه داشت. در سال ۱۹۹۰ با وقوع جنگ دوم خلیج فارس (جنگ عراق و کویت) ما شاهد بازخیزی و تجدید حیات منطقه‌گرایی اقتصادی در شورای همکاری خلیج فارس هستیم. در چهارچوب منافع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی-هنجاری و ارزشی (در چهارچوب سامانه منطقه‌ای) شورای همکاری خلیج فارس به حمایت سیاسی، نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک کویت پرداخت (Anthony, 1992 p.121). این در واقع دومین نمایش شورای همکاری خلیج فارس برای همگرایی و وحدت بود که همزمان با صدور بیانیه دوحه - مبنی بر همکاری و هماهنگی دولت‌های عضو (Popescu, 2001: 3) زمینه ساز تقویت منطقه‌گرایی اقتصادی در بستر سامانه منطقه‌ای شورای همکاری خلیج فارس شد. تا جایی که این دوران (جنگ کویت و عراق) را می‌توان دوران اوجگیری (Shediak et al, 2011: 4) منطقه‌گرایی اقتصادی در این پروژه منطقه‌گرایی تلقی کرد.

1. Suq al-Manakh

علاوه بر این،^۱ تأکید بر تسریع شکل‌گیری اتجاده گمرکی منطقه‌ای در اجلاس قطر در سال ۱۹۹۱،^۲ اعلام تمایل بانک‌های مرکزی اعضای شورای همکاری خلیج فارس برای رسیدن به یک پول واحد تا سال ۱۹۹۹ در پی اقدام کویت در جهت تثبیت دینار کویت به دلار آمریکا (Popescu, Mustafa, 2001:3)،^۳ تصمیم‌گیری شورای اداری سازمان برای واگذاری «مدیریت صندوق حمایت»^۱ به عربستان در ژوئن ۱۹۹۲،^۴ ایجاد مرکز داوری تجاری^۲ سازمان توسط اتاق بازرگانی بحرین، پیوستن اعضای سازمان به سازمان بین‌المللی ماهره و موبایل^۳ و به تبع آن اقدام کشورها در استفاده نامحدود از خطوط تلفن همراه در سراسر مرزهای مشترک،^۵ اقدام موفقیت‌آمیز وزرای مالی کشورها در اجلاس مارس ۱۹۹۵ ریاض در راستای اتصال دستگاه‌های خودپرداز^۴ در سراسر شورا،^۶ رفع محدودیت اتباع شورا برای تقاضای وام در بانک‌های شورای همکاری خلیج فارس خارج از کشور خود،^۷ فعالیت‌های کمیسون‌ها در صدور مجوز برای اتباع شورای همکاری خلیج فارس جهت خرید و فروش سهام شرکت‌ها در بازار سرمایه^۸ تعیین نرخ یکسان برای هزینه‌های جابه‌جایی کالا در زمان تخلیه بار در فرودگاه‌ها،^۹ توجه شورای عالی در شورای همکاری خلیج فارس در سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ به همگرایی در حوزه‌های زیرساختی و^{۱۰} صدور مجوز برای بانک‌های شورا جهت ایجاد شعب در سایر دولت‌های عضو (see to Lawson, 2012:10)، باعث تقویت چندجانبه‌گرایی و منطقه‌گرایی اقتصادی در شورای همکاری خلیج فارس شده و زمینه را برای بازخیزی مجدد منطقه‌گرایی اقتصادی در بستر سامانه منطقه‌ای فراهم کرد.

1. Assistance fund
 2. Arbitration of intra-GCC commercial disputes
 3. International Mobile Satellite Organization (IMSO)
 4. Automated teller machines

رگرسیون دوم منطقه گرایی اقتصادی

پس از مدتی، منطقه گرایی اقتصادی شورای همکاری خلیج فارس بازهم دچار رگرسیون شد. برخی از پژوهشگران در سال ۲۰۰۱ بیان کردند که «علیرغم فشارهای وارده بر شورای همکاری خلیج فارس به ویژه از سوی اتحادیه اروپا و سازمان تجارت جهانی جهت عضویت در سازمان، حرکت برای ایجاد تعرفه خارجی مشترک بسیار کند است.» (Lawson, 2012:10). شورای همکاری خلیج فارس از سال ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۱، در حذف تعرفه ها و اتخاذ سیاستی جهت ایجاد تعرفه مشترک خارجی با وجود ایجاد منطقه تجارت آزاد در سال ۱۹۸۳ (به عنوان دومین مرحله از فرایند همگرایی اقتصادی در بستر سامانه منطقه‌ای)، بسیار ضعیف عمل کرد و نتوانست رویه‌های گمرکی را هماهنگ سازد و اقدام به ایجاد قوانین گمرکی مشترک کند (انجام اصلاحات اقتصادی) و این خود تجارت درون منطقه‌ای را بشدت تحت تاثیر قرار داد.

حجم تجارت درون منطقه‌ای در شورای همکاری خلیج فارس از سال ۱۹۸۲ تا ۲۰۰۱ از ۰.۵٪ به کمتر از ۰.۷٪ رسید { یعنی رشد بسیار پائین تجارت منطقه‌ای } (Lawson, 2012:10). علاوه بر این، در این زمان اقداماتی از سوی بعضی از اعضای شورای همکاری خلیج فارس انجام گرفت که کل سامانه منطقه‌ای را تحت تاثیر قرار داد. از جمله این اقدامات می‌توان به اقدام هریک از اعضا در جهت امضای موافقتنامه‌های تجاری دوجانبه بجای چندجانبه با سایر کشورها اشاره کرد (WorldBank, 2010:18) که در واقع ناهماهنگی و اختلاف بین اعضا را افزایش داد. در این زمان، بحرین و عمان اقدام به ایجاد موافقتنامه تجارت آزاد با ایالات متحده آمریکا کردند. این اقدام واکنش دیگر اعضای شورای همکاری خلیج فارس را در پی داشت. گفتگو بین منامه و واشنگتن، در سپتامبر سال ۲۰۰۴ به نتایج خرسندکننده‌ای رسید و دو کشور قرار داد منطقه تجارت آزاد را امضا کردند. مقامات عربستان سعودی از این معاهده بشدت انتقاد کرده و آن را «تخلف آشکار از تصمیمات اقتصادی شورای همکاری خلیج فارس» تلقی کردند (Lawson, 2012:12-13). از سوی دیگر، مخالفت بعضی از

اعضا با ایجاد اتحادیه پولی (مخالفت عمان و امارات متحده عربی از پیوستن به اتحادیه پولی) مزید بر علت شد و در نتیجه این شرایط، مسائل مربوط به توانایی حکومت‌های عربی خلیج فارس برای غلبه بر پیچیدگی‌های سیاسی که باعث کندی فرایند همگرایی اقتصادی و مالی می شد، بارزتر گردید (Drastichova, 2009: 60-63). در کنار این مشکلات، کویت نیز به طور ناگهانی، تثبیت پولی ملی، مطابق رویه مشترک میان شورای همکاری خلیج فارس به دلار ایالات متحده آمریکا را متوقف کرد و بجای آن تثبیت پول ملی به سبدهی از ارزهای مهم جهانی را آغاز کرد. این شرایط، برنامه بلند مدت شورای همکاری خلیج فارس برای وحدت پولی را شدیداً تحت تاثیر قرار داد (Lawson, 2012: 13).

احیای منطقه گرایی اقتصادی

پس از اولین موافقتنامه شورای همکاری خلیج فارس در جهت ایجاد اتحادیه اقتصادی یعنی موافقتنامه یکپارچگی اقتصادی (Rettab, 2007: 21-23)، در سال ۲۰۰۱ موافقتنامه جدید اقتصادی بین اعضای شورای همکاری خلیج فارس امضا شد که براساس ماده ۳ آن، فهرست جدیدی از فعالیتهای اقتصادی منضم شد که می‌بایست اجرایی شود. برخی از این فعالیتهای اقتصادی عبارت بودند از: تحرک آزاد اتباع شورای همکاری خلیج فارس، کار در بخش خصوصی و بخش‌های دولتی، بیمه تأمین اجتماعی و حقوق بازنشستگی و غیره (see to Babar, 2011: 4). این فعالیت‌ها تا سال ۲۰۰۸ توسط اعضای شورای همکاری خلیج فارس بسیار کند اعمال می‌شد. اما در ژانویه ۲۰۰۸، اعضای شورای همکاری خلیج فارس بازار مشترک را رسماً افتتاح کردند که طی آن متعهد شدند که به تحرک نامحدود و آزاد کالا، سرمایه و کار در همه دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس مجوز دهند. این ابتکار جدید منطقه گرایی بر این اصل اساسی استوار است که یک شهروند دولت عضو در دیگر دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس، از تمام حقوق شهروندی برخوردار باشد (Lawson, 2012: 13).

در جولای سال ۲۰۰۹، امارات متحده عربی شورای عالی را متقاعد کرد تا کمیسیون عالی کمیته‌ای را برای اجرای اتحادیه گمرکی تشکیل دهد. وظیفه این کمیسیون این بود که قوانین مبدا^۱ را در همه دولت‌های عضو هماهنگ و همچنین مکانیسم دوجانبه قابل قبولی را ایجاد کنند تا به وسیله آن تولیدات داخلی را در برابر رقابت خارجی حفظ کنند. در می همان سال مرکز مدیریت ریسک شورای همکاری خلیج فارس^۲ در کویت شکل گرفت که وظیفه آن نظارت و ارزیابی تهدیداتی بود که می‌توانست به واسطه وقوع بلایای طبیعی افزایش یابد (Lawson, 2012:13).

در اوایل ژوئن ۲۰۰۹، مقامات ارشد مالی عربستان سعودی، قطر، کویت و بحرین در ریاض اجلاسی را با هدف امضای موافقتنامه‌ای برای ایجاد شورای پولی در شورای همکاری خلیج فارس و همچنین اتخاذ رویه‌ای برای ایجاد یک بانک مرکزی منطقه-ای تشکیل دادند. موافقتنامه، صریحا بانک‌های مرکزی دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس را از «دادن دستور العمل‌ها به بانک مرکزی شورای همکاری خلیج فارس ممنوع کرد...» بطوری که استقلال بانک مرکزی شورای همکاری خلیج فارس حفظ گردد. علاوه بر این بیان گردید که بانک مرکزی شورای همکاری خلیج فارس به صراحت "می‌تواند تحریم‌هایی را بر علیه بانک‌های ملی دولت‌های عضو (زمانی که از تعهدات خود تجاوز کنند و دستورالعمل‌ها و تصمیماتی را بر بانک مرکزی شورای همکاری خلیج فارس تحمیل کند)، ایجاد کند (Lawson, 2012:13).

. 14

علاوه بر موارد فوق الذکر که منطقه‌گرایی اقتصادی در شورای همکاری خلیج فارس را تقویت کرده بود، همگرایی در زیر ساخت‌های منطقه‌ای نیز تأثیر قابل توجه‌ای بر روند منطقه‌گرایی اقتصادی در شورای همکاری خلیج فارس داشت. در حقیقت، ایجاد زیرساخت‌های مشترک یکی از حوزه‌های همگرایی در شورای همکاری خلیج فارس می‌باشد که با ایجاد پروژه‌های چند ملیتی بزرگ در حوزه‌های مختلف پیشرفت قابل توجه‌ای داشته است (For more details see to Shediac et al, 2011,

1. Rules of origin

2. PGCC risk management center

(17-18): تجلی این پیشرفت را می‌توان در توسعه سیستم حمل و نقل (شبکه‌های جاده‌ای مناسب، امکانات و تسهیلات مدرن حمل و نقل در بخش‌های هوایی، دریایی و زمینی) بین دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس مشاهده کرد. (World bank, 2010: 15-16) علاوه بر این در شورای همکاری خلیج فارس، همگرایی در حوزه برق منطقه‌ای پیشرفت خوبی داشته و به عنوان یک تحول تاریخی در همگرایی منطقه‌ای شورای همکاری خلیج فارس، منافع بالقوه اقتصادی زیادی را آنها در پی داشته است (Sparrow et al, 2002: 4).

فعالیت‌های منطقه‌ای و منطقه‌گرایی به اتاق‌های بازرگانی و صنعتی شورای همکاری خلیج فارس نیز تسری یافت. حدود ۱۵۰۰۰ مجوز برای برای هدایت تجارت به دیگر اعضای شورای همکاری خلیج فارس تا پایان سال ۲۰۰۵ صادر شد. این وضعیت در نیمه دوم دهه اول هزاره سوم تداوم یافت به طوری که به تدریج اتاق‌های بازرگانی و صنعتی را به سوی همگرایی اقتصادی بیشتر سوق داد (See to Lawson, 2012: 15-16). این فعالیت‌ها در بخش خصوصی، با افزایش سرمایه‌گذاری درون منطقه‌ای همراه بود (See to Shediak et al, 2011: 14-16). مطابق گزارش شرکت بوز و کامپانی^۱ "فعالیت‌های ادغام و اکتساب"^۲ بین اعضای شورای همکاری خلیج فارس، کاملاً در بخش‌های صنعتی شورای همکاری خلیج فارس تقویت شده و بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸، به ۲۶/۴ میلیارد دلار افزایش یافته است (See to Lawson, 2012: 15-16).

نتیجه‌گیری

در خصوص همگرایی و منطقه‌گرایی اقتصادی شورای همکاری خلیج فارس اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد. این اختلاف نظرها و تشتت آراء باعث شد که مقاله حاضر سنجش امکان شکل‌گیری منطقه‌گرایی اقتصادی شورای همکاری خلیج فارس در عصر جهانی شدن اقتصاد سرلوحه خود قرار دهد. در این مقاله با رویکردی سیستماتیک، ضمن ارائه الگوی نظری سامانه منطقه‌ای برای پروژه‌های منطقه‌گرایی و

1. Booze and Company

2. Intra-GCC M&A [mergers and acquisitions] activity

بررسی ساختار اقتصادی شورای همکاری خلیج فارس با رویکرد بسترمند نسبت به سامانه منطقه‌ای، امکانات و چالش‌های سامانه منطقه‌ای شورای همکاری خلیج فارس را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد. سپس فرایند همگرایی اقتصادی را در بستر این سامانه منطقه‌ای تبیین کرده تا ضمن نشان دادن تحولات منطقه‌گرایی اقتصادی در تطور تاریخ، کیفیت و وضعیت منطقه‌گرایی اقتصادی در هزار سوم میلادی را آشکار سازد. در اینجا، با توجه به تجزیه و تحلیل‌های صورت گرفته، نتایج پژوهش در دو بخش ارائه می‌گردد:

۲۰۳

در بخش اول) سامانه منطقه‌ای شورای همکاری خلیج فارس: در چارچوب الگوی نظری ارائه شده بررسی سامانه منطقه‌ای نشان داد که اعضای شورای همکاری خلیج فارس، به لحاظ جغرافیایی، مکمل‌های جغرافیایی، عوامل مشابه فیزیکی (الزامات- ژئوپلتیکی، استراتژیکی و ژئواستراتژیکی، مجاورت جغرافیایی) و عوامل غیر فیزیکی (پیوندهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی- فرهنگی) - اجتماعی (چون اشتراک در هنجارها و ارزش‌ها، تاریخ و تجارب تاریخی مشترک، ساختار اجتماعی مشابه مبتنی بر قبیله‌گرایی و سنت‌گرایی، هویت مذهبی و زبانی مشترک، حوزه تمدنی مشترک)، (تقارن اقتصادی در بسیاری از شاخص‌ها چون رشد اقتصادی و درآمد سرانه و شکاف پائین درآمد سرانه)، امنیتی (درک امنیتی مشترک با وجود اختلافات مقطعی و تلاش برای اجماع‌سازی امنیتی بیشتر) و عدم وجود تفاوت و تعارض در مبانی ارزشی نظام‌های سیاسی و همبستگی نسبی از بعد سیاسی، توان بالقوه بالایی برای ایجاد سامانه منطقه‌ای دارند، اگرچه چالش‌هایی از بعد اقتصادی (چون ضعف الگوی تنوع اقتصادی، ایجاد مکمل‌های اقتصادی، حجم پائین تجارت درون منطقه‌ای) و سیاسی (فقدان دموکراتیزاسیون) در شورای همکاری خلیج فارس وجود دارد، اما این چالش‌ها در بلند مدت با سیاست‌های پیش بینی شده (به ویژه از حیث اقتصادی که از اهمیت قابل ملاحظه‌ای نیز در منطقه- گرایی اقتصادی برخوردار است) قابل حل می‌باشند.

بخش دوم) سامانه منطقه‌ای، فرایند همگرایی و تحولات منطقه‌گرایی: تجزیه و تحلیل فرایند همگرایی در بستر سامانه منطقه‌ای نشان داد که تحت تاثیر عملکرد متغیرهای سامانه منطقه‌ای بر فرایند همگرایی اقتصادی، منطقه‌گرایی اقتصادی در شورای همکاری خلیج فارس را با تحولاتی متوالی به شکل رگرسیون و احیای منطقه-گرایی مواجه ساخته است. بدین صورت که بخشی از متغیرهای سامانه چون جغرافیایی، امنیتی، اجتماعی - فرهنگی و سیاسی با تاثیر مثبت بر فرایند همگرایی-اقتصادی، منطقه‌گرایی اقتصادی را احیا و تقویت کرده اما متغیرهای اقتصادی چون ضعف در الگوی تنوع اقتصادی، عدم توجه به اصلاحات ساختاری در اقتصاد ملی، تجارت درون منطقه ای پائین، و... ضمن تحت تاثیر قرار دادن جهت گیری‌های اقتصادی، منطقه‌گرایی اقتصادی را دچار رگرسیون ساخته است. تحولات دهه اول و دوم نشان از چالش‌های عمده اقتصادی داشته که با تقلیل این چالش‌ها در هزاره سوم میلادی و تقویت فرایند همگرایی اقتصادی در چارچوب اتحادیه گمرکی، بازار مشترک، اتحادیه پولی و... شاهد تأثیرات مثبت سامانه اقتصادی بر همگرایی اقتصادی می‌باشیم. تجزیه و تحلیل نشان می‌دهد که تقویت سامانه اقتصادی و همزمان تأثیرات مثبت سایر متغیرهای سامانه منطقه‌ای بر فرایند همگرایی اقتصادی زمینه را برای افزایش وابستگی متقابل و تداوم منطقه‌گرایی اقتصادی در شورای همکاری خلیج فارس فراهم ساخته است بطوری که شورای همکاری خلیج فارس امروزه نوع متفاوتی از منطقه‌گرایی اقتصادی در قیاس با گذشته را نشان می‌دهد.

در مجموع باید اذعان کرد که شورای همکاری خلیج فارس با چالش‌ها و محدودیت‌های درون منطقه‌ای (متغیرهای درون سامانه‌ای) زیادی مواجه نبوده و در نتیجه موفقیت همگرایی و منطقه‌گرایی اقتصادی در بستر سامانه منطقه‌ای آن امکان پذیر می‌باشد.

منابع

الف - فارسی

برچیل اسکات و دیگران، ۱۳۹۱، نظریه‌های روابط بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده و ابوطالب طالب-ارانی، میزان، ۴۱۶ ص.

دئورتی جیمز، فالترگراف رابرت، ۱۳۸۵، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، قوس، ۸۸۰ ص.

سیف زاده، حسین، ۱۳۸۹، نظریه پردازی در روابط بین‌الملل مبانی و قالب‌های فکری، نشر سمت، ۳۹۲ ص.

قوام، عبدالعلی، ۱۳۸۶، روابط بین‌الملل نظریه و رویکردها، انتشارات سمت، ۳۹۶ ص.

مشیرزاده، حمیرا، ۱۳۹۰، نظریه‌های روابط بین‌الملل، انتشارات سمت، ۳۹۲ ص.

مستقیم بهرام؛ قوم ملکی حمیدرضا، ۱۳۸۷، امکان‌سنجی شکل‌گیری سامانه منطقه‌ای اگو، مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز عالی مطالعات بین‌المللی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۲۳-۱۴۲: (۲)۱

نقیب زاده، احمد، ۱۳۸۷، ایران، کانون چند زیر سیستم منطقه‌ای، مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز عالی مطالعات بین‌المللی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۹-۱۵۲: (۵)۲

اخوان کاظمی، بهرام، ۱۳۹۲، نظریه‌های همگرایی - کارکردگرایی و کانتوری و اشیپگل، راسخون، قابل دسترس در: <http://rasekhoon.net/article/show-16909.aspx>

ب - انگلیسی

Abdulla, Abdulkhaleq. (September 2010). "Contemporary sociopolitical issues of the Arab Gulf moment", Kuwait Programme on Development, Governance and Globalisation in the Gulf States, Number 11.

Al Makhawi, Rashid. (1990). "The Gulf cooperation Council a study Integreation" International Studies Unit University of Salford.

Babar R, Zahra. (2011). "Free Mobility within the Gulf Cooperation Council", Center for International and Regional Studies, Georgetown University School of Foreign Service in Qatar, Occasional Paper No. 8.

Drastichova, Magdaléna. (2009) "Current and future monetary cooperation with a focus on the possible monetary union of Gulf Cooperation Council", Proceedings of FIKUSZ '09 Symposium for Young Researchers, <http://kgk.bmf.hu/fikusz>.

Duke Anthony, John, Strategic dynamics of Iran-GCC relations, Routledge studies middle Eastern economics, published in association with the center for contemporary Arab studies, Georgetown.

ECA (Economic Consulting Associates). (February 2010). "The Potential of Regional Power Sector Integration Gulf Cooperation

Council Countries / Transmission Trading Case Study", Economic Consulting Associates ,Economic Consulting Associates Limited Lonsdale Road, London NW6 6RA.

H. Cordesman ,Anthony.(December 2012)." *Expanding the role of the GCC in Gulf Security*", Center for stratgeic and internastional studies (CSIS)

Hwang K.D,(2006)." *Teorising politico- security regionalism*", Uneversity of pertoria etd.

H. Lawson , Fred. (2012). " *Transformations of Regional Economic Governance in the Gulf Cooperation Council*", Center for International and Regional Studies , Georgetown University School of Foreign Service in Qatar.

Kostiner ,Joseph,(2009)." *International Relations of the Gulf: The GCC States' Perceptions of Collective Security in the Early 21st Century*", Center for International and Regional Studies Georgetown University School of Foreign Service in Qatar, Summary Report No. 1.

L lee y-feng ,gGohar abddelaziz .(2010)." *Trad and intra-regional integration:Is Arab regional a potential candidate for economic union* ", Journal of economic cooperation and development , 31,3 .

Lombaerde De, Philippe, Söderbaum , Fredrik, et al.(April 2009) ." *The Problem of Comparison in Comparative Regionalism* ", Miami - Florida European Union Center, Jean Monnet Chair Staff , Published with the support of the EU Commission, Vol. 9 No. 7.

Lotfian ,Saideh.(Winter 2007-08)." *New Security Challenges in the Persian Gulf Analyzing the National Interests of Iran, US ,and PGCC Triad*", The Iranian Journal of International Affairs Vol. XX, No.1.

M. Pollack ,Kenneth.(June 2012) ." *Security in the persian Gulf new frameworks for the Twenty-first centary*" , SABAN center at Broking ,Middle East MEMO NUMBER 24.2.

Maurise Serhal ,Celine .(2010) ." *Arab economic Integration : between regionalism and globalization* ",American University of Beirut.

Mohammad Nia, Mahdi (March 2011)." *Holistic Constructivist Approach to Iran's Foreign Policy*", International Journal of Business and Social Science, Vol. 2 No. 4.

Naithani ,Pranav.(January, 2010)." *Challenges Faced by Expatriate Workers in Gulf Cooperation Council Countries*", International Journal of Business and Management,Vol. 5 No. 1.

OIC," *Enhancing economy and commerical cooperation among OIC member of countries* ", www .comcec.org , www. sesrice .org.

- Oteng Kufuor ,Kofi.(May 2010). "**The Economic Agreement between the Gulf Countries Council** ", Economic Integration in Developing Countries, University of Birmingham, www.b-ham.ac.uk.
- Peterson ,J.E. (2001) . "**What Makes the Gulf States Endure?** " , Kuwait Programme on Development, Governance and Globalisation in the Gulf States, Number 26.
- Peterson ,J.E.(December 2012) . "**The GCC states Participation, opposition and the fraying of the social contract**" , www.JEPeterson.net.
- Popescu Maria-Magdalena, Suha Mustafa.(April 2001) . "**The Gulf Monetary Unification Opportunities and Challenges**" Economic Information ,Arab Bank E V I E W Vol. 3, No. 1.
- QNB.(2012). "**GCC Economic Insight** ", Qatar National Bank SAQ.
- Reyadh Alasfoor.(2007). "**The Gulf Cooperation Council Its Nature and Achievements****The Gulf Cooperation Council: Its Nature and Achievements A Political Analysis of Regional Integration of the GCC States 1979-2004**", Lund Political Studies 149 Department of Political Science Lund University, <http://www.svet.lu.se/lps/lps.html>.
- Rouhi Dehboneh, Majid.(2011). "**New Approach to Reasons for Disintegrations of Iran and Persian Gulf Cooperation Council**", European Journal of Social Sciences – Volume 24.
- Sevilla ,Henelito A.(2011) . "**Re-constructing the Political Mindset of the Persian Gulf Security**" International Journal of West Asian Studies, Vol. 3 No. 1.
- Shediac ,Richard ; Abouchakraet ,Rabih ,et al.(2011). "**Economic Diversification The Road to Sustainable Development**", Booz & Company Inc.
- Shediac ,Richard and Khannaet ,Parag et al.(2008). "**iIntegrating, Not Integrated A Scorecard of GCC Economic Integraton**", Booz & Company Inc.
- Sparrow , F.T. , et al .(October 2002) "**The Gulf Cooperation Council & Economic Integrated Electricity Planning, 2003 to 2015** ", purdue University , West Lafayette, Indiana, U.S.A.
- Sturm ,Michael, Siegfried Nikolaus.(June 2005). "**Regional monetary integration in the members states of the Golf cooperation Coucil**", European Central Bank, Occasional paper serius NO. 31
- Takagi,Shinji.(October 2012) "**Establishing Monetary Union in the Gulf Cooperation Council What Lessons for Regional Cooperation?**" Asian Development Bank Institute,NO.390.
- World Bank.(October 2010). "**Economic Integration in the GCC** ", The International bank of Reconstruction and Development , Office of

the Chief Economist Middle East and North Africa Region The World Bank.
Middle East Economic Digest (MEED)," *Statistics and reports* "
,www. Meed.org.

۲۰۸



جهانی شدن و منطقه گرایی اقتصادی در حوزه شورای همکاری خلیج فارس

علل تداوم مناقشه ایران و آمریکا

پس از توافق هسته ای

فرزاد رستمی*^۱ مسلم غلامی حسن آبادی^۲

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۰/۲

تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۲/۱۰

چکیده

مناسبات ایران و آمریکا پس از انقلاب اسلامی همراه با بی اعتمادی، بدبینی و نگاه به شدت خصومت آمیز نسبت به یکدیگر معرفی شده است. ساختارهای هنجاری و معنایی که هویت بخش ایران و آمریکا در عرصه بین المللی است، همدیگر را به مثابه یک «دگر» و «غیر» تعریف کرده است. در این میان در چارچوب بن نگره‌های هویتی دوطرف، اقداماتی که در مناسبات منطقه‌ای و بین المللی توسط هرکدام از دوبازیگر صورت می‌گیرد، به عنوان اقدامی علیه «خود» تلقی می‌شود. اقداماتی که به زعم آن بازیگر به عنوان کنش مناسب و در راستای منافع ملی و خدمت به مولفه‌های هویت ساز است در چشم دیگری یک تهدید نگریسته می‌شود. روابط ایران و آمریکا بعد از انقلاب از این قاعده تخطی نکرده است. بر این اساس در مناسبات بین دو بازیگر همواره لحظه‌های امیدبخش به منظور کاستن از این نگاه منفی به ندرت مشاهده شده است. با این حال در سال‌های اخیر که مناقشه هسته‌ای ایران این انگاره‌ها و سازه‌های به شدت تقابل گرایانه را به عرصه عمل کشانده بود؛ با دستیابی به توافق هسته ای ایران و غرب این سوال سؤال مطرح می‌شود که حل مناقشه هسته‌ای در آینده مناسبات دوکشور چه پیامدی به همراه دارد. بر این اساس سوال اصلی مقاله آن است که علل و زمینه‌های تداوم مناقشه ایران و آمریکا کدام اند؟ فرضیه که حاکم بودن انگاره‌های هویتی در مناسبات بین دوکشور، مولفه‌های رفتاری متعارضی را در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی آنها بوجود آورده است. که به رغم توافق هسته ای تداوم خود را حفظ کرده اند.

واژگان کلیدی: سازه انگاری، ایران، ایالات متحده آمریکا، مذاکرات هسته ای، تعارض هویتی، تعارض رفتاری

۲۰۹

سیاست جهانی

۱- استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه رازی کرمانشاه

۲- دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه رازی کرمانشاه

*نویسنده مسئول: f.rostami1361@gmail.com

مقدمه

ایران و ایالات متحده به ضرورت و به حکم خصلت‌های سیاسی، اقتصادی و ساخت قدرت در سطوح منطقه‌ای و جهانی دارای منافع خاص خود هستند که باعث شده است تا این دو بازیگر سیاسی وارد تحولات مهم منطقه‌ای و جهانی شوند. از طرف دیگر به دلیل مناقشه تاریخی و ایدئولوژیکی بین طرفین هرگونه تحرک هرکدام که تلاشی در جهت کسب و افزایش منافع خود است، در نگاه طرف مقابل تهدید مستقیم تلقی می‌شود. ایران منطبق با قدرت خود (سخت‌افزاری و نرم‌افزاری) خواهان نقش‌آفرینی در سطح منطقه‌ای است و در این چارچوب افزایش حضور و نفوذ آمریکا در سیستم سیاسی امنیتی منطقه را یک چالش اساسی علیه منافع خود تلقی می‌کند. برعکس سیاست‌های ضد استکباری و ضد سلطه‌گرانه‌ی جمهوری اسلامی که ایالات متحده آینه تمام‌نمای آن تلقی شده است، در نگاه ایالات متحده تهدیدی جدی علیه استراتژی منطقه‌ای و جهانی این کشور پنداشته می‌شود.

واقعیت آن است که ایران با داشتن بنیان‌های مستقل قدرت در بعد اقتصادی (انرژی)، ژئوپولیتیکی، فرهنگی و سیاسی، تضاد و تعارض هژمون جهانی مانع از آن شده است تا این کشور بتواند متناسب با پایه‌های قدرت خود در مناسبات منطقه‌ای نقش‌آفرینی کند. بی‌گمان حوزه نفوذ و گسترش ایران و جایگاه این واحد سیاسی در نظام بین‌الملل متناسب با خواسته‌های ایران نیست. بر این اساس سؤال جدی این است که علت و ریشه‌های چنین معضلاتی کدام است؟ معضلاتی که همواره فرصت‌های فراروی ایران را با یک چالش اساسی مواجه کرده است. به عبارتی بر مبنای چه منطقی می‌توان ریشه‌های تعارض پایدار ایران و آمریکا را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد؟ به گونه‌ای که نمی‌توان چشم انداز روشنی را برای نزدیکی دیدگاه‌های دو طرف - به ویژه در مسائلی که خصلت‌های هویتی آن پررنگتر است - متصور شد.

نظریات خردگرا در پاسخ به این معضل کاربست مناسبی ندارند (ناقص به نظر می‌رسند، هرچند گوشه‌هایی از این مشکله را تبیین می‌کنند). در فضای رئالیستی و نورئالیستی و با مقایسه سرانگشتی از قدرت سخت‌افزاری ایران و ایالات متحده، جایگاه آنها در سازمانهای امنیتی، سیاسی و اقتصادی بین‌المللی، جمهوری اسلامی نباید به چالش علیه نظم هژمونیک آمریکایی اقدام کند. عقلانیت حاکم رئالیستی از تبیین این مهم ناتوان است.

از طرف دیگر برنامه هسته‌ای ایران در دو دهه اخیر اوج تقابل رفتاری ایران و غرب به ویژه ایالات متحده آمریکا بوده است. فارغ از انگیزه‌های ایران در پیگیری برنامه صلح آمیز هسته‌ای و نیز تاریخ پرونده هسته‌ای ایران، بحرانی شدن مسأله و تحریم‌ها و تهدیدات و قطعنامه‌های شورای امنیت، مناقشه هسته‌ای ایران این انگاره‌ها و سازه‌های به شدت تقابل‌گرایانه را به عرصه عمل کشانده بود. با دستیابی به توافق هسته‌ای این سؤال مطرح می‌شود که حل مناقشه هسته‌ای در آینده مناسبات دوکشور چه پیامدی به همراه دارد. بر این اساس سوال اصلی تحقیق آن است که علل و زمینه‌های تداوم مناقشه‌ی ایران و آمریکا کدام‌اند؟ فرضیه مقاله آن است که حاکم بودن انگاره‌های هویتی در مناسبات بین دوکشور، مولفه‌های رفتاری متعارضی را در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی آنها بوجود آورده است. بدین ترتیب که احتمال یک تحول معنادار در آینده نزدیک بعید به نظر می‌رسد (با این مفروض که کماکان در مناسبات بین دوکشور انگاره‌های هویتی سایه انداخته‌اند). به عبارتی مسأله‌ی هسته‌ای تنها یکی از موارد تعارض رفتار ایران و آمریکاست. با حل این مسأله، کم و کیف دیگر موارد محل اختلاف دو طرف مورد توجه بسیاری از تحلیلگران قرار می‌گیرد. در رابطه با ادبیات پژوهش بایستی اشاره کرد که در زمینه روابط ایران و آمریکا کتب و مقالات زیادی به رشته‌ی تحریر در آمده است. از جمله مقاله‌ی شاکری خوئی (۱۳۹۲). «رویاری فرهنگی و قدرت نرم در مناسبات جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا»، کتاب عبدالله خانی (۱۳۸۱). روابط ایران و آمریکا، مقاله متقی (۱۳۸۷). «بررسی و الگوی فرایند تقابل‌گرایی آمریکایی

علیه ایران در سال های ۲۰۰۸-۱۹۷۹»، مقاله ی مشیرزاده و جعفری (۱۳۹۱). «قدرت هژمون و دولت های انقلابی: مطالعه ی موردی آمریکا و جمهوری اسلامی ایران». پژوهش حاضر ضمن آنکه از دیدگاه های این نویسندگان بهره برده است، در صدد است تا نشان دهد بر مبنای تعارضات رفتاری دو کشور که با انگاره های هویتی به شدت در آمیخته است، رسیدن به به یک توافق موردی (توافق هسته ای) نمی تواند به معنای راهی برای حل و فصل دیگر موضوعات - حداقل در آینده نزدیک - باشد. در قسمت اول مقاله به بررسی نظریه سازه انگاری می پردازیم. قسمت دوم تاریخ روابط ایران و آمریکا را مورد واکاوی قرار می دهیم. بررسی ساختارهای هویتی تعارض ایران و آمریکا در بعد منطقه ای و بین المللی قسمت بعدی مقاله است. در قسمت پایانی به بررسی حل مناقشه هسته ای و پیامدهای آن در مناسبات ایران و آمریکا می پردازیم.

۱. مبانی نظری

سازه انگاری در تحلیل روابط میان بازیگران در روابط بین الملل در انتقاد به رئالیست ها ایده های خود را مطرح می کنند. نئورئالیست ها برآنند که، هویت ها و منافع به عنوان اموری پیشینی، مفروض انگاشته می شوند. وقتی «والترز» می گوید شرایط آنارشیک نظام بین الملل دولت ها را در یک وضعیت خودیاری قرار می دهد و آنها را به گونه ای یکسان جامعه پذیر می کند، منظور این است که این شرایط جامعه پذیری باعث می شود تا همگان صاحب هویتی یکسان شوند. از این منظر، امنیت جویی و بقا محوریت مهم ترین ویژگی هویتی هر دولتی در نظام بین الملل است (Waltz, 1979).

سازه انگاران، حفظ و تداوم سازه های هویتی را یکی از اصلی ترین دغدغه های دولت ها می دانند، به طوری که گسست در آنها به مثابه ی تهدیداتی هویتی نگریسته می شود که امنیت را به مخاطره می اندازد (مشیرزاده و مسعودی، ۱۳۸۸: ۲۶۰).

سازه انگاران در تحلیل و فهم روابط بین الملل نسبت به الگوواره نواقح گرایی یک قدم به عقب برمی دارند و به جای پرداختن به چگونگی رفتار دولت ها به چرایی آن می پردازند. آنها برای بررسی این چرایی، هرآنچه را که نواقح گرایان مفروض می پندارند

مسئله دار می کنند و سراغ بنیان ها و زمینه های شکل گیری رفتار دولت ها می روند. نظریه سازه‌انگاری در چهارچوب جهان بینی تفسیری قرار می گیرد. این رویکرد در معرفت شناسی، شناخت را پدیده ای زمینه مند، تاریخی و ناشی از انباشت تجارب می داند. در این راستا، تلاش سازه انگاران بر این است تا به این سؤال پاسخ دهند که چرا در نظام بین الملل دولت ها آنگونه که می پندارند، رفتار می کنند؟ در پاسخ به این سؤال، سازه انگاران معتقدند که در بررسی رفتار دولت ها نباید تنها به انگیزه های مادی آنها اکتفا نمود. از نظر ونت ساختارهای معنایی نیز در شکل دهی به رفتار دولت ها نقش دارند. در واقع در چارچوب همین ساختارهای معنایی است که ساختارهای مادی معنا پیدا می کنند (Wendt, 1995:73). به بیان دیگر ساختارهای مادی متن مدارند، به این مفهوم که منابع مادی صرفاً در چارچوب ساختارهای معنایی مشترکی که در آن قرار گرفته اند اهمیت می یابند (Wendt, 1999:73).

وقتی سازه‌انگاران از هویت ها و منافع سخن می گویند، آنها را به عنوان اموری مسلم در نظر نمی گیرند. طرفداران این رویکرد، به هویت ها به مثابه نتایج تعاملات و رویه های اجتماعی نگاه می کنند که به منافع شکل می دهند. بنابراین، هویت به معنای فهم از خود و انتظارات خود از دیگران و بالعکس، فهم دیگران و انتظارات آنها از خود که از طریق مشارکت در معانی جمعی به دست می آید و به کنش ها و اقدامات دولت ها جهت می دهند، تعبیر می شود (هادیان، ۱۳۸۲).

سازه انگاران معتقدند هویت‌ها و منافع که خردگرایان آن را امری مسلم و قطعی می پندارند، اموری هستند که ما آنها را ایجاد کرده ایم. به همین دلیل که ما آن ها را خلق کرده‌ایم، می‌توانستیم آن‌ها را به گونه‌ای دیگر ایجاد کنیم (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳:۵۵۳). برخلاف نورنالیست ها که گرایش دارند ساختارها را صرفاً ساخته نحوه تقسیم توانایی های مادی در نظر بگیرند، سازه انگاران برآنند که ساختار محصول روابط اجتماعی است. ساختارهای اجتماعی ساخته عواملی مانند دانش مشترک، منابع مادی و عملکردهاست. انتظارات، ادراکات و دانش مشترک ساختارهای اجتماعی را تعریف می‌کند. از این منظر معضل و تنگنای امنیتی

ساختاری اجتماعی است که متشکل از ادراکات بینذهنی است. بر اساس این ادراکات بازیگران به حدی به یکدیگر بی اعتماد می شوند که درباره مقاصد یکدیگر بدترین فرض ها را در نظر می گیرند که باعث می شود منافع خود را بر اساس فرهنگ خودیاری تعریف کنند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۹۷). بر این اساس سازه-انگاران معتقدند که معضلات امنیتی عوامل طبیعی نیستند و برآند که ساختارها به طریق اجتماعی شکل می گیرند که این به معنای تغییر آن نیست. گاهی ساختار اجتماعی آنچنان عملکردها را محدود می کند که تدوین استراتژی هایی به منظور تعدیل آن ها غیر ممکن است. نقش ساختارهای اجتماعی در روند تعاملات و مناسبات تعیین کننده است.

سازه انگاران برآنند که درنگاه به نظام بین الملل فهم بین الاذهانی که یکی از مهم ترین ابزار موجود در جعبه ابزار سازه انگاران است، امری کلیدی است. به طور خاص، وقتی از فهم بین الاذهانی سخن به میان می آید، منظور تصویری است که ریشه در تجربه تاریخی یک بازیگر نسبت به خود از دیگران دارد. این تصور به صورت زمینه مند شکل می گیرد؛ یعنی سوژه با مراجعه به تجربیات خود، آن را برمی گیرد و به مرور زمان با افزایش اسنادی که آن را تأیید می کنند، آن را برای خود بازنمایی و تبدیل به واقعیت می کند (Wendt, 1992).

بدین ترتیب چگونگی شکل گیری تعاملات و نحوه کنش میان دولت ها در چهارچوب فهم بینذهنی که هرکدام از طرفین از محیط کنش و رفتار همدیگر دارند، قابل درک است. ونت با تکیه بر همین مفهوم - فهم بین الاذهانی - سه گزاره اصلی نظریه نواقع گرایی والتز را مسئله دار می کند. بدین صورت که وقتی وی آنارشی را به عنوان مفهومی بینذهنی در نظر می گیرد، خود به خود شباهت کارکردی واحدها زیر سؤال می رود. همچنین توزیع توانمندیها نیز با این استدلال که قوت و ضعف بستگی به فهم بین الاذهانی دارد، مسئله دار می شود (سلطانی نژاد و شاپوری، ۱۳۹۲: ۱۱۳). دوستی و دشمنی را خود دولت ها بنا بر محیط ذهنی خویش که انباشته از تجربیات

زمینه مند است و بر مبنای فهم بین الاذهانی تعریف می کنند. ونت در این مورد می - گوید کانادا و کوبا دو برداشت متفاوت از قدرت امریکا دارند (Wendt, 1992: 397). در مطالعات امنیتی با شکل گیری نظریه های تکوینی و سازه انگار، زمینه برای توجه و درک هنجارهای اجتماعی بینا ذهنی در مطالعه ی رفتار سیاسی دولت ها فراهم شد. ایده ها، هنجارها و انگاره ها صرفا نقشه ی راه نیستند بلکه به کنش و رفتار دولت ها شکل می دهند، قوام می بخشند و اجازه ی کنش و اقدام را فراهم می کنند (شیهان، ۱۳۸۸: ۲۲۴). از نگاه نظریه های تکوینی و سازه انگار «امنیت» مفهومی زمینه مند، بر ساخته ی جامعه و بایستی در بستر جامعه درک و فهم شود (افتخاری، ۱۳۸۱: ۲۱۲). مطالعات امنیت سازه انگاری ضمن توجه به ساختارهای اجتماعی - فرهنگی، عوامل عینی و مادی که در سیاست بین الملل دخیل هستند را نادیده نمی گیرد. از این چشم - انداز، هنجارهای بین الاذهانی داخلی و خارجی، هویت بازیگران را می سازند. هویت ها به نوبه ی خود، نقش های خاصی را برای بازیگر تعریف می کنند که به بازتولید هویت ها کمک کند. بر اساس تعریف نقش، منافع ملی شکل می گیرد. اساس بحث سازه انگاران این است که آنها با طرح مسأله ایده، هنجار، انگاره، هویت ها و به دنبال آن نقش و منافع، نتیجه می گیرند که رفتار دولت ها تابع آن چیزی است که فکر می کنند مناسب است نه آنچه توان انجام آن را دارند (عبدا... خانی، ۱۳۸۹: ۱۵۹ - ۱۵۷).

۱-۱. کاربرد سازه انگاری کل گرا و تحلیل روابط ایران و آمریکا بعد از توافق هسته ای

سازه انگاران با در نظر گرفتن سطوح تحلیل سه گانه تلاش می کنند نوع روابط بازیگران سیاسی را در عرصه ی بین المللی مورد تحلیل قرار دهند. سازه انگاری سیستمی (که مناسبات بازیگران را با تأکید بر هنجارهای ساختاری محیط بین الملل و نه هنجارهای داخلی بررسی می کنند) (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۳۲۲). سازه انگاری سطح واحد) که ساختارها و هنجارهای داخلی را عامل اساسی در تعریف دوستی یا دشمنی بازیگران از همدیگر می دانند) (Katzenstein, 1996: 68). در حالیکه سازه -

انگاری کل گرا دوگانگی بین ساختارهای داخلی و سیستمی را به چالش می کشد و بر سازه های هنجاری، در دو سطح داخلی و بین المللی تأکید می کند و تلاش می کند تا باتلفیق بین دو سطح تحلیل ملی و بین المللی، تحلیل جامعی از عناصر تأثیرگذار بر هویت و منافع دولت ها را ارائه دهد (Price and Reus-Smit, 1998:265). بر اساس رهیافت سازه انگاری، هویت ها و هنجارهای اجتماعی می توانند با روابط نهادینه شکل گیرند و تغییر کنند. آنچه اشخاص می خواهند، وابسته به این است که با که تعامل دارند، تا چه حد به آن گروهها وابسته اند، از فرایند تعامل چه می آموزند، و چگونه اولویت ها و دعاوی شناخت خود را نسبت به دیگران مشروعیت می بخشند؟ آنچه در تحول نقش دارد، تغییر در سطح فکری و معنایی است (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۳۵۵-۳۴۵). واقعیت آن است که بخش عمده ای از رفتار های سیاست خارجی ایران در مقابل غرب و به ویژه آمریکا برگرفته از نوع هویتی است که این کشور در برابر غرب برای خود تعریف کرده است. این هویت نه بر اساس ساختارهای مادی، بلکه بر مبنای تعاملات، رویه ها، هنجارها، ارزش ها، فرهنگ، ایدئولوژی و باورهای اصولی شکل می گیرد. ثبات در استراتژی های سیاست خارجی ایران نیز به پایداری در ساختارهای هویتی این کشور برمی گردد. اصولاً، تغییر در ساختارهای هویتی هر کشوری به ندرت صورت می گیرد؛ چراکه هرگونه تغییر در شاخصه های هویتی، به علت پیوند با عناصر روانی، نیازمند فرایند زمانی طولانی و شکل گیری کنش های اجتماعی خاص خود است (مشیرزاد، ۱۳۸۶: ۲۵۲).

نظریه های خردگرا رفتار کشورها را در چارچوب روابط استراتژیک معنا می کنند. که در آن بازیگران در تلاش اند تا منافع و اولویت های معین و از پیش مشخص را در تعاملات اجتماعی تحقق بخشند. این روابط مبتنی بر عقلانیت ابزاری و منطق سود و زیان است. تئوری های خردگرا اگرچه در تبیین تحولات سیاسی بین المللی و مناسبات سیاست خارجی کشورها از جایگاه بالایی برخوردار هستند، اما به دلایلی قادر به تبیین بسیاری از تحولات سیاست خارجی بعضی از کشورها از جمله کشورهای انقلابی مانند ایران نیستند.

نخست، این تئوری‌ها سیاست خارجی کشورها را محصول ساختار آناژشی و چگونگی توزیع قدرت در نظام بین‌الملل می‌دانند. تئوری‌های خردگرا، با نادیده گرفتن تأثیرگذار ی ساختارها و متغیر های داخلی، معتقدند که سیاست خارجی کشورها تحت تأثیر فشارهای سیستمی و تابع تغییرات توزیع قدرت در روابط بین‌الملل شکل می‌گیرند (Waltz, 1990:29). دوم، به علت اهمیت صرف عنصر مادی قدرت در تئوری‌های خردگرا و نادیده گرفتن مؤلفه‌های هنجاری، این تئوری‌ها قادر به توضیح آن دسته از رفتارهای سیاست خارجی نیستند که فراتر از منطق سود و زیان باشد (Wendt, 1999:398).

بدین ترتیب بر مبنای نقشی که هویت در روابط میان کشورها به طور کلی و ایران و آمریکا به شکل خاص ایفا می‌کند، می‌توان استدلال کرد که موارد اختلاف و تعارض در روابط دو کشور (حقوق بشر، مسائل منطقه‌ای، منازعه‌ی فلسطین و اسرائیل، بحث تروریسم و اخیراً بحث موشکی ایران) بدون تردید از بنیان محکم هویتی و انگاره‌های بین‌ذهنی متفاوت دوطرف سیراب می‌شوند. بر این اساس نگارندگان بر خود لازم می‌دانند در همین ابتدا روشن کنند که تیرگی روابط ایران و آمریکا بعد از انقلاب و تداوم آن حتی بعد از توافق هسته‌ای در نتیجه شکاف عمیق هویتی بین دو طرف است. عاملی که خود باعث شده است تا دیگر موارد محل اختلاف رنگ و بوی هویتی به خود بگیرند. در غیر این صورت مثلاً فلسطین و اسرائیل قبل از انقلاب ایران نیز منازعه داشته‌اند، برنامه‌ی هسته‌ای ایران قبل از انقلاب آغاز شده است.

۲- روابط ایران و ایالات متحده؛ قبل و پس از انقلاب

روابط ایران و آمریکا تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در چارچوب یک روابط حسنه قابل واکاوی است. به این مفهوم که آمریکا به مدت یکصد سال به عنوان قدرت موازنه‌گر و واسطه بین شوروی و انگلستان در قبال ایران شناخته می‌شد. با وقوع کودتای ۲۸ مرداد و نقش آمریکا در آن، ذهنیت و انگاره مثبت و سازنده ایرانیان نسبت به آمریکا تبدیل به یک ذهنیت منفی و مداخله‌جویانه شد (مهدوی،

۱۳۶۹: ۳۷۷-۳۷۶). براین اساس کودتای ۲۸ مرداد اولین کد هنجاری تقابل‌گرایی ایران و ایالات متحده را رقم زد. پس از کودتا تا پیروزی انقلاب اسلامی ما شاهد تحکیم روابط دولت پهلوی و آمریکا هستیم. همکاری‌های نظامی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی - امنیتی دو طرف (با خصلت یکجانبه‌گرایانه و یکطرفه از سوی آمریکا)، دولت پهلوی را تا مرز یک دولت دست‌نشانده به پیش برد. در واکنش به این اقدام، شکل‌گیری مقاومت اجتماعی در درون ایران آغاز شد. روند افزایش وابستگی ایران به غرب و بویژه آمریکا سرآغاز شکل‌گیری نیروهای مخالف استراتژی آمریکا بود. این روند به مثابه‌ی اقدام مداخله‌گرانه‌ی آمریکا در ایران شناخته شد و بر مبنای این نگرش مقاومت اپوزیسیون علیه دولت پهلوی در داخل و ایالات متحده در بیرون بنیان نهاده شد. جنبش اعتراضی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مثال بارز این ادعاست (متمی، ۱۳۸۷: ۲۱۴-۲۱۳). بدین ترتیب نگرش منفی در قبال آمریکا بعد از کودتا شکل گرفت. از این پس ایالات متحده به مثابه‌ی عامل کودتا در ایران، حمایت از رژیم‌ی که فاقد مشروعیت است، عامل قدرت پهلوی در سرکوب‌های داخلی و ... در ذهن ایرانیان شناخته شد.

انقلاب اسلامی که بسیاری معتقدند تلاشی در جهت قطع وابستگی همه‌جانبه‌ی ایران به قدرت‌های مداخله‌گر و از جمله آمریکا است، ضمن ایجاد تحولات عمیق در داخل، در نوع و ماهیت روابط خارجی ایران در عرصه منطقه‌ای و جهانی به شدت تأثیر گذاشت. ارائه‌ی سیاست نه شرقی نه غربی، آرمان تغییر وضع موجود، خارج شدن ایران از متحد راهبردی آمریکا و تبدیل به یک دشمن سرسخت، نوع رابطه با آمریکا را با یک دگردیسی تمام عیار روبرو کرد. براین اساس نگرش منفی که دو طرف در قبال همدیگر بر ساختند، از فردای انقلاب بر شدت و اوج آن افزوده شد. در این راستا دو طرف کدهای هنجاری متعددی علیه همدیگر می‌شناسند که به شدت بر دیوار بی‌اعتمادی بین آنها افزوده است. از نگاه ایران اقدامات منفی بر سازانه آمریکاپس از انقلاب در بعد منطقه‌ای شامل موارد زیر است:

۱-۲- جنگ تحمیلی: واقعیت آن است که بعد از انقلاب اسلامی و از دست رفتن متحد استراتژیک دیروزی، ایالات متحده بر آن شد تا در اشکال مختلف بتواند رویکرد رفتاری ایران را در عرصه منطقه‌ای و جهانی که اکنون به شدت آرمانگرایانه می‌نمود، تغییر دهد. تحریک و حمایت همه جانبه از صدام در جنگ ۸ ساله، فارغ از ریشه‌های آن، با کمک نظامی، مالی و اقتصادی از یک طرف و اعمال فشار بر ایران با تحریم و بلوکه کردن دارایی‌های ایران، بی‌ثبات‌سازی ساختار سیاسی - اجتماعی ایران در سال‌های اولیه بعد از انقلاب مانند کودتای نوژه در راستای تغییر رفتار ایران و شکستن فرهنگ مقاومت ایرانیان که بنیان تاریخی - مذهبی دارد از جمله اولین اقدامات منفی آمریکا است (نوازی، ۱۳۸۳: ۱۸۷-۱۸۴).

۲-۲- بعد از جنگ تحمیلی: با پایان جنگ ۸ ساله و تلاش جمهوری اسلامی جهت نوسازی و بازسازی خرابی‌های ناشی از جنگ، استراتژی تنش‌زدایی و اعتمادسازی در سطح منطقه‌ای و جهانی در دستور کار قرار گرفت. تنگناهای اقتصادی و مشکلات فراروی نظام، این استراتژی را ضرورت بخشیده بود (ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۶-۱۴) با این حال در فضایی که ایالات متحده با غرور ناشی از فروپاشی شوروی بدون هیچ رقیبی وارد تحولات منطقه‌ای خاورمیانه و خلیج فارس شده بود، با تهدید نشان دادن چهره‌ی رادیکال جمهوری اسلامی، تقویت سیستم‌های سیاسی اقتصادی و امنیتی با وابستگان منطقه‌ای خود، حفظ وضع موجود و جلوگیری از گسترش نفوذ ایران را در دستور کار قرار داد. اعمال سیاست مهار دو جانبه و تشدید تحریم‌های اقتصادی، استراتژی عادی‌سازی و اعتمادسازی ایران را با یک چالش اساسی روبرو کرد (Lake, 1994: 45-47).

۳-۲. تحولات ۱۱ سپتامبر: چنانچه اشاره شد با فروپاشی شوروی، ایالات متحده بدون رقیب خاصی وارد تحولات منطقه‌ای خاورمیانه شد. اما در سراسر دهه ۹۰، ایالات متحده با یک ابهام معرفتی در توجیه اقدامات خود مواجه بود. نبود یک قدرت هم‌اورد به نوعی، خلاء معنا در عینیت بخشیدن به شاکله قدرت آمریکا را نمایان ساخت. اما حوادث ۱۱ سپتامبر طرح مفاهیمی مانند تروریسم، تغییر رژیم‌های

یاغی و متمرّد از نظم موجود، طرح خاورمیانه بزرگ این ابهام را پایان بخشید. چنانچه «رایس» بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر بیان کرد: «یازدهم سپتامبر از جمله بزرگ‌ترین زلزله‌هایی است که امور را واضح و شفاف می‌کند». از این پس با طرح مسائلی مانند مبارزه با تروریسم، ابهام معرفتی پس از جنگ سرد پایان یافت. تجلی این مفهوم ذهنی با محور شرارت خواندن ایران به همراه کره شمالی و عراق بعد عملیاتی پیدا کرد (زهرانی، ۱۳۸۱: ۷۷).

این در حالی بود که دولت اصلاحات با تعیین گفتمان تنش‌زدایی و همکاری با آمریکا در افغانستان امیدوار بود زمینه‌های تنش و منازعه بین دو طرف کمتر شود. قرار گرفتن در محور شرارت، تلاش جهت دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی، امنیتی کردن برنامه‌ی هسته‌ای ایران در سایه‌ی ۶ قطعنامه‌ی شورای امنیت در تثبیت نگاه منفی به آمریکا نقش خاصی داشت.

۴-۲. **اتهام حمایت از تروریسم:** بر مبنای اصول و اهداف سیاست خارجی ایران (حمایت از مظلومین و جنبش‌های آزادی بخش)، بنیان‌های هویتی مانند قانون اساسی و قرآن کریم و نیز بر اساس منافع ملی، حمایت از جنبش‌های اسلامی مانند حزب الله و جهاد اسلامی و حماس، عمل به تکلیف و حفظ منافع ملی قلمداد می‌شود. واقعیت آن است که همزمان با اوج‌گیری حمایت‌های ایران از جنبش‌های مذکور ایالات متحده این امر را به مثابه حمایت از تروریسم تلقی می‌کند (رویاریوی این جنبشها با اسرائیل اساس این نگرش در آمریکاست). آمریکا مدعی است جنبش‌های مذکور تروریستی هستند و روند نظم و امنیت منطقه را با چالش مواجهه نموده که نتیجه طبیعی حمایت ایران از آنها، حمایت از تروریسم و اخلال در روند صلح خاورمیانه است (متقی، ۱۳۸۷: ۲۲۹).

براین اساس، محور چالش منطقه‌ای ایران - آمریکا بر سر این موضوع است که ایران در چارچوب بنیانهای هویتی و منافع ملی و مصالح اسلامی، حزب الله، جهاد و حماس را جنبش‌هایی می‌داند که بر سر تعیین سرنوشت خود حرکت می‌کنند و دفاع از آنها را امری مناسب می‌پندارد، در طرف مقابل ایالات متحده آنها را جنبش-

هایی تروریستی قلمداد می‌کند که حمایت ایران به مثابه حمایت از تروریسم تلقی شده و روند صلح را مختل می‌کند. حمایت از اسرائیل در اساس این مناقشه مؤثر است.

۲-۵. **اتهام نقض حقوق بشر:** یکی دیگر از محورهای چالش برانگیز روابط ایران - آمریکا مسأله حقوق بشر و اتهام آمریکا علیه ایران در زمینه نقض حقوق بشر است. واقعیت این مسأله از آنجا ناشی می‌شود که اگر چه در چارچوب فرهنگ سیاسی - اجتماعی و ساختارهای هنجاری یک کشور مسائلی مانند زندان، جرم و مجازات مجرم امری کاملاً درونی و در قالب قانون اساسی یک کشور قابل پیگیری است، با این حال آمریکا جمهوری اسلامی را به نقض حقوق بشر متهم کرده است تا بتواند در اعمال فشار بر آن توجیه داشته باشد. به عبارتی در فضای پس از ۱۱ سپتامبر حقوق بشر به شدت تحت تأثیر فضای امنیتی شده نظام بین‌الملل، مناسبات منطقه‌ای و نوع روابط ایران - آمریکا قرار گرفته است (متقی، ۱۳۸۷: ۲۳۰).

براین اساس بسیاری از تحلیل‌گران معتقدند یکی از مهم‌ترین زمینه‌های چالش برانگیز روابط ایران و آمریکا مسأله حقوق بشر است. بر مبنای انگاره‌ها، ساختارهای سیاسی و اجتماعی این دو نظام متفاوت، تعارض دیدگاه در مورد حقوق بشر به عرصه عینیت کشیده شده است. در حالی که آمریکا حقوق بشر و شاخص‌های آن را در یک نگاه لیبرالیستی مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌دهد و هر آنکس که خارج از این حوزه‌ی دید قرار داشته باشد ناقض حقوق بشر خواهد بود که البته در این ارزیابی مسائل سیاسی هم به شدت دخیل خواهند بود، جمهوری اسلامی بر مبنای قانون اساسی، اسلام سیاسی و گفتمان حاکم بر عقلانیت اسلامی، نگاه متفاوت از آنچه که در غرب تحت عنوان حقوق بشر نامیده می‌شود؛ دارد. حاکمیت دو نگاه متفاوت در زمینه حقوق بشر به یکی از پایدارترین حوزه‌های تعارض دو کشور انجامیده است.

۶-۲. استراتژی تغییر رژیم ایران و اقدامات صورت گرفته در این محور:

اگرچه رگه‌های شکل‌گیری این استراتژی بلافاصله پس از انقلاب اسلامی شکل گرفت که در قالب مواردی همچون جنگ ۸ ساله، مداخله در امور داخلی ایران، جنگ روانی و دیپلماسی عمومی به منظور کاهش مشروعیت سیاسی رژیم ایران، صورت گرفته است اما بکارگیری گزینه‌ی نظامی با محاسبات استراتژیک در آمریکا از جمله همه‌گیر شدن وهابی‌گری سنی و واقعیات ژئوپلتیک و ایدئولوژیک ایران مانند فرهنگ مقاومت، بسیار محدود شده است. با این حال بلوکه شدن سرمایه‌های ایران بعد از بحران گروگانگیری، سیاست مهار دوجانبه در ۱۹۹۳ (Fayazmanesh, 2003: 229) به منظور انزوای ایران در بیرون و ایجاد آشوب و اعتراض در داخل که نهایتاً با تغییر رفتار رژیم ایران همراه شود، شکل گرفت.

حامیان این استراتژی معتقدند تعارضات و تضادهای الگوهای رفتاری ایران خواه در منطقه و خواه در بعد جهانی که از بن مایه‌های ایدئولوژیک سیراب می‌شوند، با ارزشهای آمریکایی و نظام سرمایه‌داری عمیق‌تر از آن است که با اعمال فشار و تحریم بتوان آنرا تغییر داد. مادامی که جمهوری اسلامی بنیان‌های هویتی و ارزشی خود را حفظ کند، این رفتار وجود دارد. بنابراین تنها تغییر رژیم در ایران می‌تواند این تهدید را یکبار برای همیشه از بین ببرد. اگرچه در درون آمریکا بر سر چگونگی اجرایی شدن این استراتژی توافق وجود ندارد. عده‌ایی اقدام نظامی را توصیه کرده و عده‌ایی دیگر در قالب اقدامات نرم‌افزارانه (Katzman, 2005: 24). آنرا مطرح می‌کنند. اقدامات نرم شامل ترویج مردم‌سالاری و ارزش‌های آمریکا در ایران، اختصاص بودجه برای حمایت از گروه‌های معارض ایران، بدین ترتیب می‌توان اذعان کرد جمهوری اسلامی بر مبنای خصلت‌های فرهنگی، مذهبی، تاریخی در کشورهای منطقه و جنبش‌های رهایی بخش دارای منافع است. حضور و نفوذ در این عرصه سیاستی عقلانی و منطقی است که در جهت فرصت‌سازی ایران جهت کسب منافع ملی قلمداد می‌شود. از طرف دیگر واقعیات تاریخی و ذهنیت تاریخی به ایرانیان حکم می‌کند که نگران امنیت ملی خود از ناحیه همسایگان باشند. روی کار آمدن

حکومت‌های متخاصم یا دست‌نشانده توسط قدرت‌های بیگانه تهدید سیاسی برای ایران محسوب می‌شود. بر این اساس اشتراکات تاریخی، مذهبی و فرهنگی با کشورهای منطقه و نیز وجود نگرانی‌های امنیتی تاریخی مانند جنگ ۸ ساله، حضور فعال ایران در منطقه را توجیه می‌کند (Klare, 2003). در مقابل، ایالات متحده همواره تلاش می‌کند تا حضور ایران را به مثابه‌ی مداخله در امور داخل کشورها، غیرسازنده، حمایت از تروریسم و مخالف صلح و نظم امنیتی منطقه تلقی کند. افغانستان، عراق، سوریه، لبنان، فلسطین و به‌تازگی یمن از جمله مناطقی هستند که جزء حیات خلوت ایران قلمداد شده و حضور ایران بر پایه‌ی منافع ملی، محور مقاومت و ... امری طبیعی، عقلانی و در راستای منافع ملی است. امری که ایالات متحده از آن پنداشتی تهدیدآمیز علیه خود تلقی می‌کند.

۷-۲. مسأله اسرائیل و فلسطین و نقش آن در روابط ایران - آمریکا

روابط ایران و اسرائیل قبل از انقلاب اسلامی در سه مرحله قابل ارزیابی است. دوره اول از تشکیل دولت اسرائیل توسط یک بیانیه در ۱۹۴۸ تا عدم شناسایی آن توسط ایران و شناسایی دو فاکتور و بازپس‌گیری شناسایی توسط مصدق (۵۳-۱۹۴۸). دوره دوم شکل‌گیری اتحاد میان دو کشور ۱۹۷۳-۱۹۵۴ و دوره‌ی سوم سیاست دوسویه ایران در قبل همکاری و اتحاد با اسرائیل و اعراب ۱۹۷۸-۱۹۷۴ (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۳: ۱۰۹). با پیروزی انقلاب اسلامی و قرار گرفتن آرمان فلسطین در سیاست خارجی ایران، اصول و اهداف آن، و به رسمیت نشناختن رژیم صهیونیستی ما شاهد شکل‌گیری مناقشه پایدار ایران و اسرائیل هستیم. از منظر ایران رژیم صهیونیستی عامل استعمار، ژاندارم ایالات متحده در منطقه جهت حفظ وضع موجود، و یک بیگانه در جهان اسلام تلقی می‌شود که با اهداف و اصول سیاست خارجی ایران به شدت تعارض دارد. ولدانی معتقد است عامل اسرائیل در تقویت روابط خصمانه ایران - آمریکا به شدت نقش‌آفرین است (جعفری ولدانی، ۱۳۸۲: ۸۲). بدین مفهوم که اسرائیل حمایت ایران از جنبش‌های حزب الله، جهاد اسلامی و حماس را به عنوان اساسی‌ترین تهدید علیه موجودیت خود تلقی کرده و در این مسیر با یافتن نقاط

مشترک با آمریکا به ایجاد اتحاد علیه ایران پرداخته است. نشان دادن چهره امنیتی از ایران، جایگزین کردن ایران با شوروی در سیاست خارجی آمریکا، تلاش برای کسب سلاح‌های هسته‌ای، نشان دادن چهره ایران به عنوان بنیادگرایی رادیکال در منطقه که وظیفه دموکراسی‌های جهان رویارویی با آن است از جمله نقش مخرب اسرائیل در روابط ایران - آمریکا است (جعفری ولدانی، ۱۳۸۲: ۸۴).

براین اساس اسرائیل همواره سعی کرده است هرگاه بین ایران - آمریکا فرصتی پیش آید تا دو طرف بتوانند ذره‌ای از بدبینی و بی‌اعتمادی شکل گرفته علیه یکدیگر را کاهش دهند، بیشترین نقش مخرب را ایفا کند. جنگ ایران و عراق، تحولات بعد از اشغال عراق و افغانستان، حوادث ۱۱ سپتامبر و شکل‌گیری گفتمان اصلاحات، مذاکرات هسته‌ای از جمله این فرصت‌ها است. امضاء قرارداد صلح اسلو با فلسطین در ۱۹۹۳ و اردن در ۱۹۹۴، اتحاد استراتژیک با ترکیه، گسترش مناسبات با شرق، بهره‌گیری از لابی قدرتمند خود در کنگره جهت حفظ روابط خصمانه با ایران از جمله قانون داماتو و ماجرای مک فارلین از جمله اقدامات دیگر است (سینه، ۱۳۸۲: ۴۳؛ عبدالمجید، ۱۳۷۸: ۴۵).

از طرف دیگر منازعه اعراب و اسرائیل، تحولات مربوط به آن، برگزاری کنفرانسهای صلح و آغاز فرآیند صلح خاورمیانه بویژه پس از دهه ۱۹۹۰ که با تلاشهای آمریکا روند جدی‌تری به خود گرفته است یکی از اساسی‌ترین چالشهای روابط ایران - آمریکا است. واقعیت آن است از زمان شکل‌گیری رژیم صهیونیستی در ۱۹۴۸، ایالات متحده تامین امنیت اسرائیل، حفظ موجودیت آن، تلاش برای عادی‌سازی حضور این رژیم در منطقه را جزء محور اصلی سیاست خارجی منطقه‌ای در خاورمیانه می‌داند. از طرفی اسرائیل متحد استراتژیک آمریکا در منطقه و مهم‌ترین پایگاه نظامی این کشور است. آمریکا در زمینه‌ی روند صلح بر آن است پس از جنگ سرد تحولات خلیج فارس در دهه ۱۹۹۰ اعراب و اسرائیل به این نگرش دست یابند که منافع آنها در گرو هم‌زیستی است (لایبرت، ۱۳۷۹: ۴۸).

در مقابل جمهوری اسلامی بر آن است که در روند تحولات صلح خاورمیانه قبل از هر چیز موجودیت رژیم صهیونیستی را به رسمیت نمی‌شناسد و وجود و حضور اسرائیل در منطقه به نفع مسلمانان تمام نخواهد شد، در سیاست خارجی ایران پس از انقلاب مسأله فلسطین از جمله عمده‌ترین مشکلات جهان اسلام است (ایمان‌پور، ۱۳۸۳: ۶۳). مخالفت با روند صلحی که با هدایت و مدیریت ایالات متحده باشد، حقوق ملت فلسطین پایمال می‌شود، برگزاری همه‌پرسی در فلسطین جهت آینده این کشور، برپایی نظام مستقل در سراسر خاک فلسطین به پایتختی قدس شریف از جمله دیدگاه ایران در این مسأله است. حمایت از حزب الله، جهاد و حماس در این مسیر قابل تحلیل است (ایمان‌پور، ۱۳۸۳: ۶۶).

بدین ترتیب اهداف آمریکا و ایران در روند صلح خاورمیانه کاملاً مقابل هم است. آمریکا همواره تلاش می‌کند تا با مذاکرات صلح ضمن آنکه خط پایانی بر منازعه اعراب - اسرائیل بکشد، بتواند مشروعیت رژیم صهیونیستی را در منطقه تثبیت کند. در مقابل اهداف ایران احقاق حقوق مظلومان فلسطین، حمایت از جنبشهای اسلامی و رهایی بخش و وحدت و انسجام اسلامی است.

۳. الگوی رفتاری ایران و آمریکا در عرصه بین‌المللی

ایران پس از انقلاب با تعریف خاص خود از اسلام، سیاست و رویه‌های خود را بر این اساس تعیین می‌کند. پیوستگی دین و سیاست، تأثیر باورهای مذهبی و متافیزیکی در سامان اجتماعی و رفتار سیاسی خود، تداوم نوعی فرهنگ سیاسی - مذهبی را شکل داده است (مشیرزاده و جعفری، ۱۳۹۱: ۵۸-۵۷). بسیاری معتقدند این ویژگی ریشه در هویت جمهوری اسلامی ایران دارد که دارای ۳ بعد انقلابی، اسلامی و جهان سوم گرایانه است. منطق حاکم بر این رفتار، منطق تناسب و مسئولیت است که براساس نوعی منطق اخلاقی - ارتباطی و انتقالی - استعلایی است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۳۰۷-۳۰۶). وحدت و اتحاد ملل اسلامی، دفاع از حقوق مسلمانان جهان و حمایت از مظلومین در اصول قانون اساسی ایران وجود دارد که بر الگوی رفتاری ایران در نظام بین‌الملل تأثیر نهاده است. براین مبنای مهم‌ترین

ویژگی اصول رفتاری ایران در نظام بین‌الملل حمایت از جنبش‌ها و نهضت‌های آزادی بخش است. بدین ترتیب پیگیری نظم جهانی اسلامی به مثابه‌ی تصویری آرمانی در سایه‌ی پیوندهای عقیدتی، تأکید بر اصالت مرزهای عقیدتی و ایمانی و نه ملی و مرزی (دارالاسلام و دارالفکر)، قائل بودن منشأ مشروعیت الهی و نه بشری، وحدت و اتحاد و توانمندی جمهوری اسلامی در بازسازی امت واحده جهانی از نتایج این انگاره هویتی است. در این راستا جمهوری اسلامی مخالف وضع موجود مبتنی بر نظام دولت - محور است. هرچند این مخالفت را نباید تقابل عریان با نظم بین‌الملل دانست (Moshirzadeh, 2010).

در مقابل ایالات متحده به مثابه قدرت هژمون نظام بین‌الملل، حامی اصلی نظام سرمایه‌داری است و در این روند هرگونه تغییر و تحول انقلابی که مخالف نظم آمریکایی باشد را برنمی‌تابد. حساسیت مسأله زمانی بیشتر احساس می‌شود که یک بازیگر انقلابی مخالف این نظم، نگاهی هویت‌محور و ایدئولوژیک داشته باشد و پتانسیل تبدیل شدن به هژمون منطقه‌ای را هم داشته باشد. ایالات متحده به عنوان هژمون نظام بین‌الملل، جمهوری اسلامی را به عنوان قدرت یا نیروی ضدهژمون تلقی می‌کند و اقدامات این نیروی مخالف را به عنوان تلاش برای هژمون شدن منطقه‌ای برمی‌سازد. سیاست تغییر رفتار ایران، استراتژی تغییر رژیم از طریق فشار و تحریم راه کار مقابله با این نیروی ضدهژمون است (Snyder, 1999: 266-267).

واقعیت آن است که ایران پس از انقلاب براساس سیاست‌های دفاعی خود در منطقه عمل نموده است که در این عرصه تجربه جنگ تحمیلی بر انگاره ذهنی تلاش برای استحکام توان دفاعی خود افزوده است. ایران پس از انقلاب هیچ کشوری را تهدید به حمله و تهاجم نکرده است. در مقابل آمریکا و اسرائیل بارها از گزینه نظامی علیه ایران صحبت کرده‌اند. همچنین ایران براساس مؤلفه‌های هویت‌ساز خود، تاریخ پرآوازه ایران و اسلام‌گرایی (به عنوان بنیانهای قدرت نرم) و مؤلفه‌های عینی قدرت سخت، عامل انرژی، ژئوپلیتیک منحصر به فرد و در شرایط فعلی توانمندی غنی‌سازی بومی که توسط قدرت‌های بزرگ به رسمیت شناخته شده است، از توانمندی لازم

برای تبدیل شدن به قدرت برتر منطقه‌ای برخوردار است. طرح چشم‌انداز ۲۰ ساله و مواردی مانند الگوی ایرانی - اسلامی پیشرفت در این راستا ارزیابی می‌شود. بدین ترتیب ترس آمریکا و رژیم صهیونیستی از یک ایران اسلامی با ایدئولوژی شیعی و فرهنگ ایثار، شهادت و مقاومت است که فراتر از مسأله‌ایی مانند برنامه‌ی هسته‌ایی و حل و فصل آن، به تضعیف ایده و توانمندی ایران می‌اندیشند.

۱-۳. رویارویی ایران و آمریکا در عرصه قدرت نرم

با پیروزی انقلاب اسلامی، ایران و آمریکا رویارویی دیپلماتیک خود را بر محور قدرت نرم و مجادلات فرهنگی متمرکز کرده‌اند و از قدرت و پتانسیل خود علیه یکدیگر بهره می‌گیرند. انقلاب اسلامی که اغلب از آن به عنوان «انقلاب به نام خدا» یاد می‌شود و در عصری که سکولاریسم و گفتمان مدرنیته بر روابط بین‌الملل حاکم بود، داعیه بازگشت اخلاق، معنویت و دین را در عرصه سیاست در سر داشت، تحت عنوان «روح یک جهان بی روح» (فوکو، ۱۳۷۹: ۶۵)، شناخته شده است. ماهیت مذهبی و دینی این انقلاب، مدل و الگوواره خاصی را در عرصه‌ی حکومت-داری ارائه نمود و به دنبال جای‌گزینی برای گفتمان مارکسیستی - سوسیالیستی از یک طرف و لیبرال - دموکراسی از طرف دیگر بود. ارائه یک راه سوم، به عرصه آوردن عنصر دین در سیاست و مبارزات رهایی بخش در بعد منطقه‌ای و جهانی باعث شد تا در غرب و آمریکا «خمینیزم» را به عنوان یک تهدید اساسی علیه منافع غرب بنگرند. گفتمانی که با رویکرد نرم‌افزاری خود گفتمان لیبرال - دموکراسی و الگوی اقتصاد سیاسی حاکم را در عرصه‌ی جغرافیای فرهنگی و بویژه در خاورمیانه به چالش بکشد. سازش‌ناپذیری، تکلیف‌محوری، خدامحوری، گفتمان اخلاق و شهادت و شجاعت حاکم بر گفتمان انقلاب اسلامی، اساسی‌ترین تهدیدات نرم علیه منافع و الگوی رفتاری آمریکا هستند (محمدی، ۱۳۸۷: ۳۸-۳۴).

در عرصه سیاست خارجی مواردی مانند قاعده نفی سبیل، عزت‌مندی مسلمانان، فرهنگ شهادت، ایثار، مقاومت نه تنها بر سیاست خارجی ایران حاکم شده است، بلکه بر تحولات منطقه‌ای، بیداری اسلامی به شدت مؤثر بوده است. اصل

تأثیرپذیری بیداری اسلامی از آرمانهای انقلاب اسلامی مورد توافق تحلیل‌گران است. اصلی که منافع ایالات متحده را تهدید نموده است. در مقابل رویارویی نرم آمریکا با ایران در سه بعد قابل تحلیل است. در عرصه داخلی جهت‌گیری ایالات متحده تغییر ارزش‌های انقلاب و سیاسی ناشی از انقلاب اسلامی، تضعیف و تخریب اصول و بنیانهای فرهنگی نظام جمهوری اسلامی و تلاش برای ناکارآمد نشان دادن الگوی حکومت‌داری اسلامی است. گسترش تعارضات قومی، تعقیب استراتژی تغییر نظام و براندازی نرم از طریق نفوذ فرهنگی از این اقدامات است. وجود مؤسسات و نهادهای ضد ایرانی در آمریکا و اختصاص بودجه‌های کلان در این مبارزه نمادی از این عملکرد است (نای، ۱۳۸۷: ۱۹۷). در سطح منطقه‌ای ایجاد شکاف میان کشورهای اسلامی، قرار دادن ایرانی در مقابل عرب، شیعه در برابر سنی طرح خاورمیانه بزرگ، ایران هراسی در میان کشورهای عربی، با نشان دادن این مسأله که ایران در تلاش برای سلطه بر منطقه است و گسترش شیعه و فرهنگ شیعی، بحث هلال شیعی، اسلام رادیکال، سیاست تجزیه‌طلبی و حمایت از قومیت‌های مختلف و معارض ایران، همگی از اقدامات ایالات متحده جهت تخریب چهره‌ی فرهنگی ایران اسلامی و گفت‌وگو حاکم بر آن است (شاکری خویی، ۱۳۹۲: ۱۸۰). در سطح بین‌المللی تلاش جهت نشان دادن چهره‌ی ایران علیه صلح و امنیت جهانی است. داشتن ابزارهای سیاسی - نهادی و سازمانی مانند شورای امنیت، اقتصادی و امنیتی باعث شده تا ایالات متحده بتواند با امنیتی کردن سیاست خارجی ایران به انزوای این واحد سیاسی از طریق تحریم‌های بین‌الملل را ببرد. مورد هسته‌ای و مناقشه ۱۲ ساله بر سر آن شاهد محکم این ادعاست.

بدین ترتیب گفتمان انقلاب اسلامی و نظام سیاسی برآمده از آن با ارائه مدل و الگوی خاص خود، به مقابله با گفتمان لیبرال دموکراسی که نماد هژمونی و قدرت نرم آمریکاست پرداخته است. این تقابل در دو بعد بین‌المللی و ملی قابل ارزیابی است. در بعد بین‌المللی ایالات متحده در راستای حفظ تمدن غرب و جهانی نمودن آن از هرگونه انسجام و اتحاد اسلامی جلوگیری می‌کند، کنترل ژئوپلیتیکی

(انزواسازی) و حذف نظام‌های چالش‌گر هدف این تقابل است. و در بعد ملی اکنون غرب نظام و فلسفه‌ی سیاسی اسلام را به عنوان چالش اساسی علیه نظم لیبرال - دموکراسی می‌پندارد. حذف نظام‌های مانند جمهوری اسلامی هدف اساسی این مواجهه است (هرسیچ و ستوده، ۱۳۹۱: ۸۴).

۴. نگاهی بر ریشه‌های فکری - ایدئولوژیک تقابل ایران و آمریکا

روابط منفی بر سازانه ایران - آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد و با شدت بیشتر بعد از انقلاب اسلامی علاوه بر اقدامات غالباً مداخله‌جویانه و براندازانه ایالات متحده نسبت به ایران، براساس تقابل فکری - ایدئولوژیک هم قابل بررسی است. به عبارتی علاوه بر اقدامات و عملیات عینی، تقابل ایدئولوژیک دو طرف هم در این راستا نقش آفرینی می‌کنند. بدین منظور به مقایسه‌ی مبانی سیاست در ایران و آمریکا می‌پردازیم. مبانی که اقدامات خاصی را فراروی دو نظام قرار می‌دهند.

۴-۱. بررسی مقایسه‌ای مبانی سیاست در ایران (اسلام) و غرب (آمریکا)

از منظر هستی‌شناختی در فلسفه اسلامی، ریشه همه چیز به توحید برمی‌گردد. بدین مفهوم نظام اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در چارچوب اصل محوری توحید معنا و مفهوم پیدا می‌کند. حاکمیت قانون الهی در جامعه، نفی ظلم و فساد و مبارزه با استکبار نتیجه منطقی این اصل است. اصل خدامحوری که در آن جهان هستی متعلق به خداست، انسان صرفاً در برابر خدا تسلیم می‌شود و لاغیر، مبارزه با بی‌عدالتی، نابرابری و استکبار پیش‌روی انسان اسلامی قرار می‌گیرد (نوروزی، ۱۳۸۰: ۴۳-۴۵). از منظر معرفت‌شناسی، یگانه راه شناخت، عقل و تجربه نیست بلکه وحی و شهود هم در کنار آن قرار می‌گیرد. دو بعد مادی و روحانی در مسیر تحقق رفاه، آسایش و امنیت وجود دارد. حکومت ریشه در وحی داشته مشروعیت آن الهی است و براین اساس هدف حکومت تحقق سعادت بشری و اجرای احکام الهی است (همان: ۴۸). در مقابل در غرب و ایالات متحده مبانی سیاست برگرفته از تفکر اومانیستی است که نفی دین و ارزش‌های معنوی، نگاه ابزاری به دین و جدایی از سیاست مشخصه اصلی آن است (صانع‌پور، ۱۳۸۴: ۱۰). هم‌چنین نگاه لیبرالیستی که

در آن هدف رساندن فرد به اوج آزادی و کوتاه کردن دست دولت در بازار است و ریشه‌ی آن به جنبش اصلاح دین و عصر روشنگری برمی‌گردد، به همراه اعتقاد به صهیونیسم مسیحی از دیگر مبانی تفکر سیاسی در آمریکاست. این اعتقاد منجر به ظهور خط‌مشی‌های زیادی در آمریکا شده است: پیوند میان مبلغان مسیحی و جریان سیاسی بر نگرش رهبران فکری و سیاسی در آمریکا منجر به طرح نظریاتی شده است که اوج آن برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون است (موسسه‌ی مطالعاتی ابرار معاصر، ۱۳۸۳: ۳۹-۳۶). از طرف دیگر سیاست خارجی آمریکا همواره متأثر از سه مکتب همیلتونیسم، جکسونیسم و ویلسونیسم بوده است. مکتب همیلتونیسم بر ارزش‌های آمریکایی و نه منافع آمریکا تأکید داشته که بر گسترش ارزش‌های آمریکا در سراسر گیتی استوار است. پیگیری این مهم از طریق یک الگوی موفق تحقق می‌یابد (عبدالله خانی، ۱۳۸۱: ۱۰-۹). در مقابل جکسونیسم با تأکید بر منافع ملی به جای ارزش‌های آمریکایی از بن مایه‌ای رئالیستی و قدرت محورانه خود را سیراب می‌کند. حفظ و گسترش موقعیت هژمونی آمریکا، مداخله‌گرایی در نقاط مختلف جهان و حفظ امنیت و ارزش‌های هژمون‌گرایانه اساس این مکتب است. مداخله در راستای آمریکایی کردن جهان، ایجاد تحول و دگرگونی در جهان و این تفکر که دموکراسی‌ها باهم نمی‌جنگند، پس تلاش برای دموکراسی‌سازی جهان ادامه یابد از محورهای کلیدی مکتب ویلسونیسم است.

در بررسی روابط ایران و آمریکا می‌توان دوره قبل از انقلاب را تحت تأثیر حاکمیت مکتب جکسونیسم که در آن قدرت و منافع مهم بوده مشاهده کرد. اما پس از انقلاب تحت تأثیر حاکمیت نگرش‌های ایدئولوژیک و هنجارمحورانه در سیاست خارجی ایران در قبال آمریکا، پیگیری سیاست‌های حقوق بشری، حمایت از گروه‌های معارض جهت تغییر رژیم و رفتار ایران، اعمال فشارهای سیاسی، نشانگر حاکم شدن ویلسونیسم در قبال ایران است.

۵. بنیان‌های سیاسی و استراتژیک رویارویی ایران و آمریکا

بر مبنای بنیان‌های فکری - ایدئولوژیک حاکم بر رفتار سیاسی آمریکا، اهداف و خط‌مشی مشخصی در دستور کار رهبران این نظام قرار می‌گیرد. جهانی کردن لیبرالیسم و گسترش سرمایه‌داری در جهان از مهم‌ترین این اهداف است. بر این اساس لیبرالیسم و دموکراسی به عنوان دو الگو در عرصه بین‌المللی قلمداد می‌شوند که حتی با ابزار نظامی مهم باید به اجرای آن اقدام کرد. حفظ این منافع و پیگیری اهداف تعیین شده رویارویی با دولت‌های رادیکال و مخالف این نظم را توجیه می‌کند (واعظی، ۱۳۷۹: ۳۶). در مقابل در جمهوری اسلامی بر مبنای بنیان‌های هویت-ساز از جمله قانون اساسی، قرآن کریم و تاریخ سیاسی، اهداف کلان و ثابت حمایت از مستضعفان جهان، اعتقاد به حاکمیت اسلام و صدور گسترش آن در جهان، نفی ظلم‌پذیری، سلطه‌گری و سلطه‌پذیری (عزتمندی)، احترام متقابل و عدم مداخله در امور داخلی کشورها (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۱۳۹-۱۳۰)، را پیش روی رهبران قرار داده است. در این چارچوب حفظ و اعتدالی انقلاب اسلامی و نظام برآمده از آن، حفظ استقلال و تمامیت ارضی، امنیت و منافع ملی، ایجاد و برقراری رابطه با کشورهای جهان براساس سه اصل حکمت، عزت و مصلحت، همواره چراغ راه سیاست خارجی ایران بعد از انقلاب بوده است (تاجیک، ۱۳۷۸: ۱۵-۱۳).

بدین ترتیب براساس بنیان‌های متعارض ایدئولوژیکی ایران و آمریکا از یک طرف، استراتژی‌های کلان و اهداف متفاوت دستگاه سیاست خارجی دو کشور از طرف دیگر بسترهای تقابل و نگرش منفی برسانانه در قبل یکدیگر وجود دارد. نگاهی به روابط سیاسی دو طرف بعد از انقلاب حکایت از شعله ور شدن آتش زیر خاکستر این بنیان‌های متعارض را دارد. ایالات متحده همواره معتقد است رفتار ایران در قبال آمریکا (هژمون نظام بین‌الملل) تحقیرآمیز است. از اشغال سفارت آمریکا تا به آتش کشیدن پرچم این کشور، شعار مرگ بر آمریکا، تلاش در جهت دستیابی به سلاح-های کشتار جمعی، عدم شناسایی رژیم صهیونیستی موارد دیگر که به آنها اشاره کردیم (عبدالله خانی، ۱۳۸۱: ۲۱). در مقابل ایران هم معتقد است ایالات متحده بعد از

کودتا ۲۸ مرداد و با شدت بیشتر بعد از انقلاب رفتاری مداخله‌گرا که مخالف مبانی هویتی این کشور است در پیش گرفته است. حمایت از گروه‌های معارض و تجزیه-طلب، عملیات نظامی طبس، کودتای نوژه، جنگ عراق، سقوط هواپیمای مسافربری ایران، حمایت از اسرائیل، پایمال کردن حقوق ملت مظلوم فلسطین و اعمال رژیم سنگین تحریم علیه ایران، جلوگیری از دستیابی ایران به فناوری هسته‌ای و ترور دانشمندان هسته‌ای، دخالت در انتخاب ۱۳۸۸ و تحولات بعد از آن، از جمله اقداماتی است که نتیجه آن عمیق‌تر شدن حس بی‌اعتمادی به آمریکاست.

۱-۵. برداشت منفی بر سازانه ایران و آمریکا در قبال همدیگر

بر مبنای آنچه بیان کردیم می‌توان استدلال کرد منشأ اختلافات ایران و آمریکا برداشت‌ها و تصاویر ذهنی متفاوت از همدیگر است. آمریکا مسائل و مشکلات بین خود و ایران را در حکومت دینی و مذهبی ایران بعد از انقلاب «می‌بیند» و بدون شک هدف غایی اقدامات خود را معطوف به حذف و تغییر رژیم ایران (در صورت امکان) و یا کم‌رنگ کردن بنیان‌های دین در سیاست ایران می‌داند. در مقابل، ایران هم مشکلات بین خود و آمریکا را ناشی از خوی متجاوزانه، سلطه‌گرایانه و برتری-جویانه آمریکا می‌داند که در مقابل آن باید مقاومت و ایستادگی کرد نه تسلیم و سازش (شفیعی فر، ۱۳۸۱: ۱۸۲). چنانچه مقامات ایران بارها اعلام کرده‌اند در صورتی که آمریکا از تجاوز طلبی و استکبارگری دست بردارد، ایران مشکلی با برقراری رابطه با این کشور ندارد. از نگاه آمریکایی‌ها فقدان دموکراسی در ایران یک چالش اساسی است. انقلاب اسلامی انقلابی ضد گفتمان لیبرال دموکراسی و متکی بر تفسیر خشن و رادیکال از اسلام است و تلاش برای مشروعیت‌زدایی از نظم حاکم بر روابط بین‌الملل قلمداد می‌شود. در این راستا تلاشهای اعتمادساز از سوی ایران در قبال آمریکا با شکست مواجهه شده است. سیاست تنش‌زدایی، طرح گفتگوی تمدن-ها، همدردی با ملت آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر، همکاری با آمریکا علیه تروریسم در افغانستان، در نهایت با محور شرارت تلقی کردن ایران با شکست مواجه شد. آمریکایی‌ها استدلال می‌کردند حکومت دینی ایران شبیه دیکتاتوری کمونیستی در

شرق (کره) است (فقدان دموکراسی) و اساسا قابل پذیرش نیست (شفیعی فر، ۱۳۸۱: ۱۸۴). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت تداوم شرایط متخاصم بین دو طرف براساس ساختارهای ذهنی حاکم بر نگرش‌های نخبگان قابل بررسی است و در این مسیر اراده‌ها کافی بنظر نمی‌رسند.

بدین ترتیب بحران در روابط ایران و آمریکا یک بعد فرهنگی - ذهنی هم دارد. رویارویی و تقابل دو نظام سیاسی و حکومتی کاملا متفاوت و تصور یکدیگر به عنوان شیطان بزرگ و دولت سرکش و یاغی و حامی تروریسم به نوعی بازتاب تصورات و کدهای منفی دریافتی از یکدیگر است. آمریکا رژیم ایران به رهبری روحانیت را تهدیدی اساسی علیه منافع خود و اسرائیل می‌داند. یک رژیم رادیکال اسلامی که گفتمان حاکم بر غرب را نشانه گرفته است (جرجیس، ۱۳۸۲: ۲۱۹-۲۱۸).

۶. روند توافق هسته ای ایران و غرب

بر اساس آنچه گذشت می‌توان استدلال کرد که تقابل هویتی ایران و آمریکا علاوه بر بنیان های هویتی ایران که رفتارهای آمریکا را در تضاد با آن می‌بیند، در بعد بین المللی و در چارچوب رویارویی فرهنگی و جنگ نرم نیز قابل ارزیابی است. به عبارتی شکل گیری انقلاب اسلامی و گفتمان برآمده از آن در بعد کلان به نقد گفتمان حاکم بر نظام بین الملل و لیبرال دموکراسی پرداخته است. بر این اساس کماکان در روابط ایران و آمریکا هم هنجارها، انگاره ها و برسازه های هویتی در بعد داخلی حاکم هستند و هم در سطح بین المللی و منطقه ای این انگاره ها بر روابط دو کشور سایه افکنده اند. از طرفی ساختارهای اجتماعی، که محصول ادراکات، برداشت ها، انتظارات و دانش مشترک است در روابط ایران و آمریکا یک معضل امنیتی را به وجود آورده اند که دو طرف در یک فضای بی اعتمادی تمام عیار اقداماتی که در راستای منافع ملی هرکدام شکل می‌گیرد را در بدترین حالت ممکن علیه خود تلقی می‌کنند. بر این اساس در روابط ایران و آمریکا برداشت ها، انگاره ها، معناها و هنجارها، تعاملات ادراکی و عوامل فکری به میزان عوامل مادی یا بیش از آن، وجود دارد. در این روابط هرآنچه که قرار است در واقعیت اتفاق بیفتد ابتدا

بایستی از فیلتر ادراکات ذهنی عبور کند. امنیت یا نا امنی در این راستا بیش از آنکه در واقعیت وجود داشته باشد در ذهن ساخته و پرداخته می شود. حاکم بودن مؤلفه های ادراکی و شناختی در بین دو بازیگر منجر به شکل گیری فضای بی اعتمادی محض شده است و از این منظر در قالب مصادیق مختلف هر نوع اقدام ولو دفاعی به مثابه تهدید تلقی می شود. امری که در مناقشه ی هسته ای و به درازا کشاندن آن به وضوح دیده شد. در ارتباط با روند مناقشه ی هسته ای ایران و غرب در سالهای اخیر به اندازه ی کافی کتاب و مقاله به رشته تحریر درآمده است. به طور خلاصه باید گفت برنامه هسته ای ایران از سال ۱۳۸۲ به شکل جدی و مستمر در دستورکار نهادها و سازمانهای بین المللی و قدرت های بزرگ از یک طرف و پیگیری آن در جمهوری اسلامی قرار گرفته است. واقعیت آن است برنامه صلح آمیز هسته ای ایران از آنجا که تحت تأثیر مولفه های هویتی و انگاره های ذهنی در هر دو طرف قرار گرفته بود به مدت بیش از یک دهه تمام جنبه های سیاسی، اقتصادی و روابط خارجی ایران را تحت تأثیر قرار داده بود (رستمی و غلامی، ۱۳۹۴). براین اساس هرچند در مناقشه هسته ای ایران مسائلی همچون رفع تحریم ها، غنی سازی در ایران و تعداد سانترفیوژها برای ایران و در طرف مقابل، برچیدن برنامه ی هسته ای ایران، حفظ ساختار تحریم ها و... از یک بعد عینی و مادی برخوردار بود، اما جنبه های هویتی متعددی برای هر دو طرف هم داشت. برای ایران نگاه برابری برنامه ی هسته ای، به رسمیت شناختن آن، حفظ بنیانهای هویتی، شرف، غرور، عزت و استقلال ملی و عدم اعتماد به آمریکا از یک طرف و برای طرف مقابل هم کاهش نفوذ و برد منطقه ای ایران، نشان دادن ناکارآمدی یک نظام اسلامی با حفظ تحریم و فشار، تلاش برای جلوگیری از الگو شدن ایران در میان ملت های مسلمان و جنبش های اسلامی، مخالف با هویت انقلابی و اسلامی ایران و جلوگیری از دست یابی ایران به فناوری هسته ای (دهقانی فیروزآبادی و نوری، ۱۳۹۱: ۱۷۶-۱۷۳). همه و همه به بحرانی شدن مسأله و امنیتی کردن برنامه ی صلح آمیز هسته ای انجامیده بود.

واقعیت آن است در صورتی که بنیانهای هویتی جمهوری اسلامی با آمریکا و غرب تعارض نداشت می توان انتظار داشت که این مساله تا این حد بزرگ نمایی نمی شد. برنامه هسته ای که در دولت اصلاحات با اندکی کنار آمدن با غرب (بیانیه تهران و پاریس) در دستور کار نهادهای بین المللی و به ویژه اتحادیه اروپا قرار گرفت، در دوره احمدی نژاد در یک تقابل تمام عیار با غرب به شورای امنیت کشیده شد و سنگین ترین تحریم های اقتصادی با رنگ و بوی نظامی علیه ایران تداوم یافت. با انتخاب حسن روحانی در انتخابات سال ۱۳۹۲ امیدواری برای حل و فصل برنامه هسته ای ایران زیاد شد. سپردن مسئولیت مذاکرات هسته ای به محمد جواد ظریف و وزارت امور خارجه، تماس تلفنی روحانی و اوباما و نیز ظریف و جان کری برای اولین بار بعد از انقلاب اسلامی و شتاب بخشیدن به روند مذاکرات هسته ای، پس از چند دور مذاکره به توافق اولیه ژنو میان ایران و ۵+۱ منجر شد. در این توافق قرار شد دوطرف با حسن نیت اقدامات داوطلبانه ای را انجام داده تا ظرف ۶ ماه که البته قابل تمدید بود به جمع بندی دست یابند. با این حال با وجود برگزاری نشست های متعدد و انجام اقدامات داوطلبانه در تیر ۱۳۹۳ مذاکرات به مدت ۴ ماه دیگر تمدید شد. با با وجود این ادامه ی مذاکرات به همراه زبان فشار و تهدید و زیاده خواهی از طرف آمریکا و مقاومت و ایستادگی ایران مشاهده تمدید مذاکرات به مدت ۷ ماه دیگر تا تیر ۱۳۹۴ بودیم. بیانیه لوزان در فروردین ۱۳۹۴ نتیجه ی چندین دور مذاکرات طولانی دوطرف بود که در آن چارچوب دست یابی به توافق نهایی اعلام شد. از این پس مذاکرات در این چارچوب ادامه یافت و در تیر ماه به جمع بندی نهایی رسید. نگاهی به روند مذاکرات هسته ای نشان می دهد انگاره های هویتی دوطرف یکی از عوامل مهم طولانی شدن مذاکرات است. با اعلام توافق هسته ای مهم ترین سؤالی که ذهن بسیاری از تحلیل گران را به خود مشغول کرده است این است که توافق هسته ای در روابط ایران و آمریکا چه تاثیری برجای می گذارد؟ بر اساس چارچوب مقاله و نیز عطف به ساختارهای ذهنی و هنجاری روابط ایران و آمریکا، سایه سنگین بی اعتمادی در این روابط، آرمانها و اصول حاکم بر رفتار سیاسی دوطرف

نمی‌توان امیدوار بود در دو، سه دهه‌ی آینده شاهد عادی شدن روابط، بازگشایی سفارت خانه و... باشیم. نگاهی بر بیانات و اظهارات رهبران سیاسی دو کشور نشان می‌دهند تعریف از همدیگر کماکان با واژگانی مانند دشمن، حامی تروریسم، استکبار و... مشخص می‌شود. رهبرانقلاب در خطبه‌های نماز عید فطر اشاره کردند: «...چه متن تهیه شده پس از طی روند قانونی داخل کشور تصویب بشود چه نشود، ملت ایران از حمایت ملت مظلوم فلسطین، یمن، بحرین و ملت و دولت‌های سوریه و عراق و مجاهدان صادق لبنان و فلسطین دست بر نمی‌دارد... در هر صورت سیاست ملت و نظام جمهوری اسلامی در مقابل آمریکا هیچ تغییری نخواهد کرد. ما در مسائل منطقه‌ای و جهانی هیچ مذاکره‌ای با آمریکا نخواهیم داشت. مگر در موارد استثنایی همچون هسته‌ای... سیاست ما و آمریکا در منطقه صد و هشتاد درجه با همدیگر اختلاف دارد، چگونه می‌توان با آن‌ها مذاکره و گفت و گو کرد (بیانات رهبر انقلاب در خطبه‌های نماز عید سعید فطر ۱۳۹۴، ۴، ۲۷).

از طرفی سلاح هسته‌ای ایران هرگز یک تهدید واقعی بر ضد منافع آمریکا نبود. غیرممکن است که ایران از بمب هسته‌ای استفاده کند، چه برسد به اینکه یکی از آن‌ها را به تروریست‌ها بدهد. بر اساس واقعیات برنامه‌ی هسته‌ای ایران (صلح آمیز بودن) و نیز اظهارات مقامات سیاسی دوطرف، آنچه که ترس ایالات متحده را بر می‌انگیخت نه سلاح هسته‌ای بلکه رفتار سیاسی ایران در منطقه و جهان است. هدف آمریکا از فشار و تهدید و تحریم همواره تغییر رفتار ایران است. اینکه بعد از توافق هسته‌ای رفتار ایران چگونه خواهد بود؟ بازگشایی درهای ایران به روی آمریکا و یا مقابله در شرایط پساتحریم؟ واقعیت آن است که بالاترین مقام تصمیم‌گیرنده در ایران یک دید تجاری نسبت به برجام دارد. برجام توافق سراسری برای ایشان است. کاهش تحریم‌ها در برابر پذیرش محدودیت برنامه‌ی هسته‌ای، نه بیشتر و نه کمتر. غیرممکن به نظر می‌رسد که ایشان مصالحه بیشتر با آمریکا را اجازه دهد (رجوع شود به بیانات عید سعید فطر). شاید این ادعا که حمایت بیشتر از دوستان منطقه‌ای و جنبش‌های اسلامی که اکنون با رفع تحریم‌ها دست ایران را بازتر

خواهد گذاشت، خیلی دور از انتظار نباشد. به نظر می‌رسد که توافق هسته‌ای نه منافع این کشور (در دیگر کشورها) و نه سیاستش را - حداقل در کوتاه مدت - احتمالاً تغییر چندانی ندهد. برعکس، اقدامات ایران در این کشورها دقیقاً در هماهنگی با آنچه که در تلاش برای رسیدن به آنها است می‌باشد، و غیرممکن است که توافق هسته‌ای به طریقی بتواند آن را تحت تأثیر قرار دهد. واقعیت آن است که اساس برنامه‌ی هسته‌ای ایران فارغ از نگاه هویتی، فی‌نفسه یک مسأله فنی بود. با این حال بر اساس آنچه تاکنون در روابط ایران و آمریکا به آن اشاره کردیم، می‌توان استدلال کرد که مناقشه هسته‌ای، شدیدترین تحریم‌های شورای امنیت، ایالات متحده و اتحادیه اروپا و هر آنچه که در دو دهه اخیر به بحرانی شدن مسأله منجر شده بود برآیند نگاه متفاوت دوطرف و حاکمیت انگاره‌ها هویتی بود که روابط دو کشور در مسأله هسته‌ای را به مرز یک منازعه نزدیک کرده بود. با این حال حل مناقشه هسته‌ای به معنای حل و فصل تمام مسائل فی‌مابین نیست.

نتیجه‌گیری

در این مقاله بر در چارچوب سازه‌انگاری کل‌گرا تلاش کردیم مناسبات ایران و ایالات متحده را با محوریت توافق هسته‌ای مورد ارزیابی قرار دهیم. حاکم بودن انگاره‌های هویتی در مناسبات دو کشور که از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بنیان نهاده شده است و از فردای انقلاب اسلامی به شدت تقویت و تثبیت شده است نشان می‌دهد که حل مسائلی همچون مناقشه‌ی هسته‌ای به مثابه نزدیک شدن انگاره‌های هویتی دو کشور نیست. در واقع مناقشه‌ی هسته‌ای سهم اندکی در رفع تعارضات ایران و آمریکا داشته است. مسائلی همچون حقوق بشر، تروریسم، حمایت از گروه‌های تروریستی، مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی در مناسبات دو کشور کماکان حل نشده باقی می‌ماند. به عبارتی انگاره‌ها، هنجارها و مولفه‌ها و سازه‌های هویتی تقابل‌گرایانه ایران و آمریکا منجر به خلق چنین مصادق اختلاف‌زایی شده است. از این جهت مسأله هسته‌ای خود برآیند این دو نگاه متفاوت بوده است. بر این اساس در شرایط کنونی حل بحران هسته‌ای که در مقایسه با مصادیق



اختلاف زای دو طرف (حقوق بشر از جمله) یک مساله‌ی عینی به نظر می‌رسد. با این حال این مقوله‌ی عینی که دارای ابعاد فنی و کارشناسانه و قابل بده بستان بود در سایه نگاه هویتی و انگاره‌ای به مدت ۱۲ سال استمرار پیدا کرد (چنانچه مواردی مانند اجرای پروتکل الحاقی و تصویب آن در ایران و مساله بازرسی‌های آژانس را اضافه کنیم عمق قضیه بهتر درک خواهد شد). در این شرایط مساله حقوق بشر، حمایت از تروریسم و استکبار که بر مبنای عینک هنجارگرایانه دو طرف بر ساخته شده است؛ بسیار دشوار به نظر می‌رسد که قابل حل و فصل باشند.

اختلاف بر سر حقوق بشر، حمایت از جنبش‌های اسلامی و آزادی خواه (جنبش‌های تروریستی از نگاه آمریکا)، مساله صلح اعراب و اسرائیل و محور مقاومت ریشه‌های هویتی به مراتب عمیق‌تری از مورد هسته‌ای دارند. جمهوری اسلامی در سایه‌ی اصول قانون اساسی، مولفه‌های هویت ساز و هویت بخش مانند اسلام‌گرایی، نگاه خاصی به حقوق بشر، جنبش‌های اسلامی، صلح اعراب و اسرائیل و حمایت از متحدان منطقه‌ای خود دارد که در چارچوب منطق تناسب و تکلیف‌گرایی قابل سنجش است. در این شرایط می‌توان ادعا کرد حل مورد هسته‌ای نمی‌تواند چشم‌انداز روشنی برای حل و فصل دیگر موارد اختلاف داشته باشد. مواردی که سایه سنگین نگره‌های ذهنی گرایانه و به شدت هویتی بر آن انداخته شده است. نگارندگان به این نتیجه‌گیری نهایی رسیده‌اند که فضای پیشا برجام - وجود تضاد دیدگاه‌های دوطرف که دارای ریشه‌های متعدد تاریخی، هویتی و ایدئولوژیکی هستند و با گذشت زمان به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی دو بازیگر یکدیگر را به عنوان دگر هویت ساز (شیطان بزرگ، استکبار، ... از طرف ایران و حامی تروریسم و ناقض حقوق بشر از طرف آمریکا) - بعد از توافق هسته‌ای نیز کماکان ادامه پیدا کند. این امر به معنای تسری فضای پیشا برجام به پسا برجام نیست. هر چند ممکن است تبدیلاتی بین دو طرف در فضای بعد از توافق صورت بگیرد مانند آزاد سازی بخشی از دارایی‌های مسدود شده ایران و یا آزاد شدن بعضی از زندانیان سیاسی. با این

وجود چنین اتفاقاتی به گونه ای نیست که بتوانند شکاف عمیقی که در روابط دو کشور ایجاد شده است را به راحتی پر کنند.

منابع

الف- فارسی

بوردو، ژرژ (۱۳۷۸). لیبیرالیسم. ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران: نشر نی.

بیلیس، جان و اسمیت، استیو (۱۳۸۳). جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین (زمینه ی تاریخی، نظریه ها، ساختارها و فرایندها). تهران: انتشارات موسسه ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر. جلد ۱.

تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۸). تدوین استراتژی های جمهوری اسلامی ایران. تهران: مرکز بررسی های استراتژیک.

جرجیس، نواز (۱۳۸۲). آمریکا و اسلام سیاسی. ترجمه کمال سروریان. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۲). روابط خارجی ایران بعد از انقلاب. بی جا (آوای نور).

حاجی یوسفی، امیر محمد (۱۳۸۲). ایران و رژیم صهیونیستی: از همکاری تا منازعه. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق «ع».

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۷). «سیاست خارجی رهایی بخش، نظریه ی انتقادی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران». فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۲. تابستان ۱۳۸۷.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۸). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران: سمت.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال و نوری، وحید (۱۳۹۱). «امنیت هستی شناختی در سیاست خارجی دوران اصول گرایی». فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پانزدهم، شماره سوم.

رستمی، فرزاد و غلامی، مسلم (۱۳۹۴). «امنیت هستی شناختی و استمرار مناقشه هسته ای ایران و غرب». فصلنامه ی سیاست جهانی، دوره چهارم، شماره یک.

زهرانی، مصطفی (۱۳۸۱). «از کشورهای یاغی تا محور اهریمنی: مهار تا حمله پیشگیرانه». فصلنامه ی سیاست خارجی، سال شانزدهم.

سلطانی نژاد، احمد و شاپوری، مهدی (۱۳۹۲). «ایران و امریکا: چرخه منفی برسازی و استمرار مناقشه هسته ای». فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره اول.

- سنیه، افرایم (۱۳۸۲). **سیاست صهیونیسم در مقابله با جهان اسلام**. تهران: معاونت فرهنگی ستاد مشترک.
- شاکری خوئی، احسان (۱۳۹۲). «رویارویی فرهنگی و قدرت نرم در مناسبات جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده ی آمریکا». **فصلنامه علمی - پژوهشی انقلاب اسلامی**، سال دهم، شماره ۳۲.
- شفیعی فر، محمد (۱۳۸۱). «حادثه ی ۱۱ سپتامبر و تأثیر آن بر روابط ایران و آمریکا». **دانشگاه اسلامی**، سال ششم، شماره پانزدهم.
- صانع پور، مریم (۱۳۸۴). «اومانیسیم و حق گرایی». **فصلنامه علوم سیاسی**. قم: موسسه عالی باقرالعلوم. سال هشتم. شماره ۲۹.
- عباس پور، ایمان (۱۳۸۳). «جایگاه فرایند صلح خاورمیانه در سیاست خارجی ایران آمریکا». **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، سال یازدهم، شماره ی ۲.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۱). **روابط ایران و آمریکا**. تهران: مؤسسه ی بین المللی تحقیقات ابرار معاصر.
- عبدالمجید، وحید (۱۳۷۸). «رابطه ی ایران و اسرائیل در سایه ی واقعیت ها». ترجمه علی باقری، **هفته نامه ی سیاسی - اقتصادی نکته**، سال اول.
- فوکو، میشل (۱۳۷۹). **ایران: روح یک جهان بی روح**. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان دیده، تهران: نشرنی.
- محمدی، منوچهر (۱۳۸۷). «منابع قدرت نرم، سرمایه اجتماعی جمهوری اسلامی ایران». **فصلنامه ۱۵ خرداد**، شماره ی ۱۶.
- متقی، ابراهیم (۱۳۸۷). «بررسی و الگوی فرایند تقابل گرایی آمریکا علیه ایران در سال های ۲۰۰۸-۱۹۷۹». **راهبرد**. شماره ی ۴۷.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸). **تحول در نظریه های روابط بین الملل**. تهران: سمت.
- مشیرزاده، حمیرا و جعفری، هرمز (۱۳۹۱). «قدرت هژمون و دولت های انقلابی: مطالعه موردی آمریکا و جمهوری اسلامی ایران». **فصلنامه روابط خارجی**، سال چهارم، شماره اول. بهار.
- مشیرزاده، حمیرا و حیدرعلی مسعودی (۱۳۸۸). «هویت و حوزه های مفهومی روابط بین الملل». **فصلنامه سیاست**. دوره ی ۳۹. ش. ۴.
- مؤسسه مطالعاتی ابرار معاصر تهران (۱۳۸۳). **نومحافظه کاران در آمریکا**.

مورگنتا، هانس. جی (۱۳۷۴). *سیاست میان ملت ها*. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

نوازی، بهرام (۱۳۸۳). *الگوهای رفتاری ایالت متحده آمریکا در رویارویی با جمهوری اسلامی ایران*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

نوروزی، محمد جواد (۱۳۸۰). *درآمدی بر نظام سیاسی اسلام*. قم: موسسه پژوهشی امام خمینی.

هادیان، ناصر (۱۳۸۲). «سازه انگاری: از روابط بین الملل تا سیاست خارجی». *فصلنامه سیاست خارجی*، سال هفدهم، شماره ۴.

هرسیج، حسین و ستوده، علی اصغر (۱۳۹۱). «تأثیر جنبش های مردمی - اسلامی اخیر منابع قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران و آمریکا در خاورمیانه». *فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی*، سال نهم، شماره ۳۰.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۹). *تاریخ روابط خارجی ایران*. تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.

واعظی، حسن (۱۳۷۹). *فروپاشی اصلاحات*. تهران: سروش.

ب - انگلیسی

Clare, Micheal (2003). "The new geopolitics". *Monthly Review*. At: www.findartiles.com/f/articles/mi-n1132,5/3/2005.

Fayazmanesh, Sansan (2003). "The politics of the U.S economic sanction's against Iran". *Review of Radical Political Economics*. 35(3).

Katzman, Kenneth (2005). "The Iran sanction's Act (ISA)". CRS. Report for congress. Available at: <http://Italy.usembassj.gov/pdf/oth/rs2008.10pde.last.access16/8/1388>

Katzenstein, Peter J. (1996). *The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics*, New York, Columbia University Press.

Lake, Anthony (1994). "Confronting Backlash States" *Foreign Affairs*. Vol. 73. No. 2.

Moshirzadeh. Homaira (2010). "Domestic Ideational forces of Iran's foreign polity". *Iranian Journal of International Affairs*. 1(1).

Price, Richard and Christian Reus-Smit (1998). 'Dangerous Liaisons? Critical International Theory and Constructivism', *European Journal of International Relations*, Vol. 4, No. 3.

Snyder, Robert (1999). "The U.S and third world Revolutionary state: understanding the Break down in Relationship". *International study quarterly*. 43(2).

Waltz, Kenneth (1990). 'Realism Thought and Neo Liberalism Theory',
Journal of International Affairs, Vol. 44, No.1.
Wendt, Alexander (1999). Social Theory of International Politics,
Cambridge, Cambridge University Press.
Wendt, Alexander (1995). "Constructing International Politics"
International Security, Vol. 20, No. 1
Wendt, Alexander (1987). "The Agent-Structure Problem in
International Relations Theory", International Organization, Vol. 41,
No.3.
Wendt, Alexander (1992). "Anarchy is what States Make of it: The
Social Construction of Power Politics", International Organization,
Vol. 46, No. 2.
www.Leader.ir.

۲۴۲



علل تداوم مناقشه ایران و آمریکا پس از توافق هسته ای

میدان‌های منطقه ای و هژمونی در بین النهرین

افشین متقی*^۱ محمدرضا عبدالله پور^۲ محسن دیانت^۳

تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۳/۱۲

تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۶/۲۵

چکیده

منطقه بین النهرین به عنوان یک میدان تاریخی مهم، فضایی برای رقابت قدرت‌های بزرگ در طول تاریخ بوده است. پس از سرنگونی رژیم بعثی عراق و پدید آمدن یک خلاء ساختاری در این کشور و نیز موج‌های فزاینده بیداری اسلامی، منطقه بین النهرین به عرصه‌ای برای کسب هژمونی میان سه کشور ایران، ترکیه و عربستان تبدیل شد. این سه کشور برای سلطه بر منابع ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک در این منطقه، به رقابت‌ها و تنش‌های گوناگونی دست زده‌اند. از آنجا که ایران، عربستان و ترکیه به عنوان ساختارهای رسمی و قدرتمند ژئوپلیتیکی در منطقه به شمار می‌آیند، روی آوردن به کارگزاری در مقیاس محلی که اهداف و نیات سه کشور یاد شده را پی گیرند، ضروری است. از این روی، منطقه بین النهرین به مثابه میدانی برای رقابت هژمونیک تبدیل شده است. پژوهش حاضر با روش تبیینی در پی پاسخ به این پرسش است که رقابت در منطقه بین النهرین دارای چه بن‌مایه‌هایی است و کشورهای قدرتمند منطقه برای کسب هژمونی در این منطقه از چه ابزارهایی استفاده می‌کنند؟ بر اساس نتایج این تحقیق، رقابت در بین النهرین دارای بن‌مایه‌های ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک است و کشورهای منطقه (شامل ایران، ترکیه و عربستان) با استفاده از کارگزاران محلی، کوشیده‌اند تا هژمونی منطقه‌ای خود را به دست آورند.

کلیدواژگان: میدان‌های منطقه‌ای، منازعات هژمونیک، کارگزاری ژئوپلیتیک، بین-النهرین

۲۴۳

سیاست جهانی

۱- استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه خوارزمی تهران

۲- دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

۳- عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی، دانشگاه پیام نور

*نویسنده مسئول: afshin_mottaghi@yahoo.com

مقدمه

بیداری اسلامی و تبعات ناشی از آن، سه میدان مهم منطقه‌ای یعنی ایران، عربستان و ترکیه با سه مدل متفاوت حکمرانی را تحت تاثیر قرار داده است. این سه کشور، در پی بسط اهداف منطقه‌ای خود با صبغه‌های ایدئولوژیک-ژئوپلیتیک هستند. در این راستا، سه چشم‌انداز متفاوت در راهبردهای منطقه‌ای مشاهده می‌گردد. در چشم‌انداز ترکیه، کشورهای خاورمیانه به صورت اجتناب‌ناپذیری به سوی دموکراسی خیز برداشته‌اند. در حالی که در چشم‌انداز منطقه‌ای ایران، بیداری اسلامی، ادامه فرایند انقلاب اسلامی و نوعی خیزش اسلامی است که خروجی ارزش‌های انقلاب اسلامی را نمایان می‌سازد. در نگاه عربستان سعودی، این خیزش چه در نوع دموکراتیک و چه در فرائد رادیکال خود، تهدیدی برای موجودیت این کشور به شمار می‌آید. ترکیه، عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران سه میدان و حوزه مهم در منطقه بین‌النهرین می‌باشند که بر سر هژمونی منطقه‌ای و در حوزه و میدان‌های مهم اقتصادی، سیاسی و ژئوپلیتیک درگیر یک منازعه نرم می‌باشند. این میدان از آنجا مهم می‌باشد که تفوق در میدان قدرت، سایر میدان‌ها را تحت تاثیر قرار می‌دهد و منطقه بین‌النهرین به جهت اهمیت داشتن در حوزه ژئوپلیتیک، جغرافیای قومی، خیزش گروه تروریستی داعش و انرژی از اهمیتی شایانی برای ایران و ترکیه برخوردار است. هدف این مقاله این است که تقابل ژئوپلیتیک و ایدئولوژیکی عربستان، ایران و ترکیه را بررسی و تعاملات و چالش‌های ناشی از آنرا در حوزه جغرافیایی بین‌النهرین نشان دهد. این واحد جغرافیایی، علاوه بر اینکه یک میدان بکر اقتصادی-جغرافیایی است، پیوستگی‌های آن با سایر مناطق خاورمیانه، دسترسی به ژئوپلیتیک انرژی، وجود کارگزارهای ژئوپلیتیک مانند اقلیت‌ها و قومیت‌های مختلف با مذاهب متفاوت (به‌خصوص در پی حملات گروه تروریستی داعش)، سبب پیدایش یک رقابت هژمونیک در این حوزه شده است. برای هر سه کشور ایران، عربستان و ترکیه، منطقه بین‌النهرین به عنوان یک میدان تاریخی ارزش‌فزاینده‌ای دارد، چرا که

در بازه‌های زمانی مختلف، این هلال حاصلخیز بخشی از قلمرو ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک آنان بوده است.

۱. محیط‌شناسی

بین‌النهرین در زبان لاتین، از زبان کهن یونانی و از دو کلمه meso به معنای میان و potamia به معنای رودخانه تشکیل شده است و به معنای «سرزمینی است که میان دو رود (دجله^۱ و فرات^۲) واقع شده است» (Hillel, 1994: 97-98; Killot, 1994: 116). همان‌گونه که در شکل شماره ۱ مشخص است، این منطقه قسمت‌هایی از خاک سوریه، جنوب شرق ترکیه و تمامی شمال عراق را در بر می‌گیرد که به علت بکر بودن ظرفیت‌های آن، گهواره تمدن^۳ و هلال حاصلخیز^۴ نامیده شده است (Beamont, et al, 1998: 362). بین‌النهرین در حال حاضر در جنوب به عربستان، از شمال به ترکیه و در شرق به ایران محدود می‌شود و بنابراین عرصه تقابل این سه هژمون منطقه‌ای می‌باشد. این منطقه از آنجا که خاستگاه ادیان الهی، مهد تمدن و دارای یک دین است، بستر مناسبی برای نضج ایدئولوژی و مکاتب مذهبی به شمار می‌رود. از سوی دیگر، با توجه به حوزه‌های نفت و گاز و دو رودخانه دجله و فرات که آب تمامی منطقه را تامین می‌کند، محل منازعه حوزه‌های تمدنی و رقابت‌های ژئوپلیتیک نیز محسوب می‌شود.

۲. مبانی نظری تحقیق

۲-۱. الگوی هژمونیک

الگوی هژمونی بر این فرض استوار است که تاثیرات زیان‌بار رقابت را می‌توان با حذف اصل رقابت مهار نمود. در این راستا، تضعیف بازیگرانی که دارای ارزش‌ها، اعتقادات یا رویکردهای سیاسی و استراتژیک مخالف هستند، در سر لوحه کنش‌های هژمونیک قرار دارد (Kraig, 1998: 44). قدرت هژمون، به دنبال ایجاد نظامی هژمونیک است و تلاش می‌کند تا اصول اساسی، هنجارها و قواعد امنیتی را خود

1 Tigris
2 Euphrates
3 Cradle of Civilization
4 Fertile Crescent

تعیین کند. بر این اساس، هژمون از رژیم‌هایی که خود آن‌ها را ایجاد کرده است، حداکثر سود را می‌برد و برای حفظ نظم هژمونیک، کالاهای عمومی را در اختیار بازیگران داخل نظام قرار می‌دهد (Honhwa, 2001: 75).

هژمون دارای ابعاد مادی، فرهنگی و سیاسی است؛ یعنی بازیگری است که از لحاظ ظرفیت اقتصادی دارای وضعیت تفوق آمیز است. از سوی دیگر، بر توزیع قدرت نظامی و سیاسی در مجموعه امنیتی مسلط است. اولین معیار در شناسایی نظام امنیتی هژمونیک در محیط امنیتی، ساختار مادی است. در ساختارهای مادی که متشکل از دو و یا سه قطب می‌باشد، احتمال ظهور نظام هژمونیک بالا است. دومین معیار، تولید کالای عمومی از سوی حداقل یکی از بازیگران است. چنانچه در مجموعه‌ای امنیتی، حداقل یکی از بازیگران اقدام به تولید کالای عمومی به‌ویژه در عرصه امنیتی نماید و هزینه‌ها و مسئولیت امنیتی دیگر بازیگر محیط امنیتی را بر عهده گیرد، معیار شناسایی نظام امنیتی هژمونیک در سطح منطقه‌ای فراهم شده است (2005: 17). (Keohne).

سومین معیار، داشتن پیروان است؛ یعنی بازیگر قدرتمند در عرصه‌های امنیتی، باید دارای پیروانی باشد که این پیروان حاضرند او را به بازیگری هژمونیک تبدیل نمایند. چهارمین معیار، برخورداری از مکتب فکری و سیاسی است.

بر این اساس، بازیگر هژمونیک باید دارای مکتب سیاسی و فکری منطقه‌ای و بین‌المللی باشد. یعنی برای حداقل یک منطقه، یک دین و یا یک نژاد، نقشه راه و ایدئولوژی داشته باشد و رفتارها و سیاست‌های آن در عرصه سیاست خارجی بر پایه این ایدئولوژی تنظیم شده باشد. برای استمرار نظام امنیتی هژمونیک نیز باید سه سازوکار به صورت همزمان وجود داشته باشد. سلطه تحمیلی مبتنی بر استیلا، نفوذ مبتنی بر تولید کالاهای عمومی و ترکیبی از اجبار و رضایت. در نهایت، باید عنوان نمود که هژمون، بازیگری فعال، انحصارگرا و بلامنازع در سطح مجموعه امنیتی است و در نقش قیم در میان بازیگران مجموعه امنیتی عمل می‌کند (خانی، ۱۳۸۱: ۲۳۴). از نظر جغرافی‌دانان مکتب انتقادی، گرچه اقدامان سیاست خارجی همواره لعبی

ژئوپلیتیک داد، اما روشن‌فکران با بازتعریف و معنادهی مجدد به سیاست خارجی آن‌را به یک گفتمان تبدیل می‌کنند (Otuathail & Agnew, 1992:190). ساختارهای ژئوپلیتیک که توسط قدرت‌های بزرگ ساخته می‌شوند، نقشی محدود کننده را در سازه‌های هویتی کارگزاران ژئوپلیتیک ایفاء می‌نمایند. ساختارهای ژئوپلیتیکی در دولت-ملت‌های ضعیف را می‌توان به دو قسم مادی و اندیشه‌ای تقسیم نمود. روابط قدرت در ساختارهای ژئوپلیتیکی مادی در هر دولت-ملتی که قابلیت مادی و جبرگرایانه را دارد، صورت‌بندی می‌شود. روابط قدرت در ساختارهای اندیشه‌ای در قالب تبادلات فرهنگی صورت‌بندی می‌شود که دولت-ملت‌های ضعیف مجبور به تقلید از فرهنگ برتر می‌شوند. در حالیکه قدرت‌های بزرگ غالباً به‌وسیله تحمیل و کنترل فضا بر دیگر دولت‌ها، ساختارهای ژئوپلیتیکی را طراحی و تعیین می‌کنند، دولت-ملت‌های ضعیف به‌وسیله ساختن قلمرو خود در ساختارهای ژئوپلیتیک اندیشه‌ای، دست به تولید مکان می‌زنند (Taylor, 1999: 107).

این ساختار ژئوپلیتیک اندیشه‌ای، کمتر جبرگرایانه^۱ و بیشتر اجماع‌گرایانه^۲ است. با توجه به نابرابری قابلیت‌های مادی بین دولت‌ها، محدودیت‌ها و فرصت‌ها، تعریف ژئوپلیتیک در سلسله مراتب قدرت متفاوت است. در بسیاری از موارد، ژئوپلیتیک دولت-ملت‌های ضعیف، انعکاسی از انتخاب و معامله قدرت‌های عمده می‌باشد. در مقایسه با ساختار مادی، در ساختارهای اندیشه‌ای، چارچوبی به وجود می‌آید که احساس و تعلق شخصی را به هویت جهانی متصل می‌کند (Mamdouh & Dijkink, 2006: 356). با این وجود باید توجه داشت که ساختارهای ژئوپلیتیک مادی و اندیشه‌ای به شدت در هم تنیده‌اند؛ یعنی ساختارهای ژئوپلیتیکی مادی، لزوماً توسط ساختارهای ژئوپلیتیکی اندیشه‌ای توجیه می‌شوند (Taylor, 1999b).

دولت-ملت‌های ضعیف به عنوان کارگزاران ژئوپلیتیک در ساختارهای ژئوپلیتیکی مادی و اندیشه‌ای، اهداف‌شان را به‌وسیله تعریف گزینه‌های ژئوپلیتیک برای منافع خود و از طریق کدهای ژئوپلیتیک و اسطوره‌های ملی، مفصل‌بندی می‌کنند. منافع

1 Coercive
2 Consensual

دولت‌ها بر اساس هویت ملی آنها تصور می‌شود و هویت ملی، پیوندی ناگسستنی با منافع نخبگان حاکم دارد (Campbell, 1992: 75). به طور کلی در چنین ساختارهای ژئوپلیتیکی در هم تنیده‌ای، دولت-ملت‌های ضعیف به عنوان کارگزاران ژئوپلیتیک، در راستای اهداف قدرت‌های بزرگتر حرکت می‌کنند. گرچه دولت-ملت‌های ضعیف به عنوان کارگزاران ژئوپلیتیک در ساختارهای ژئوپلیتیکی، کنشگران خودمختاری به حساب نمی‌آیند و تا حد زیادی، کنش آنها توسط قدرت‌های بزرگ تعریف می‌شود، اما این دولت‌ها قابلیت و توانایی رفتار مستقل بر اساس هویت ملی و منافع خود را دارند.

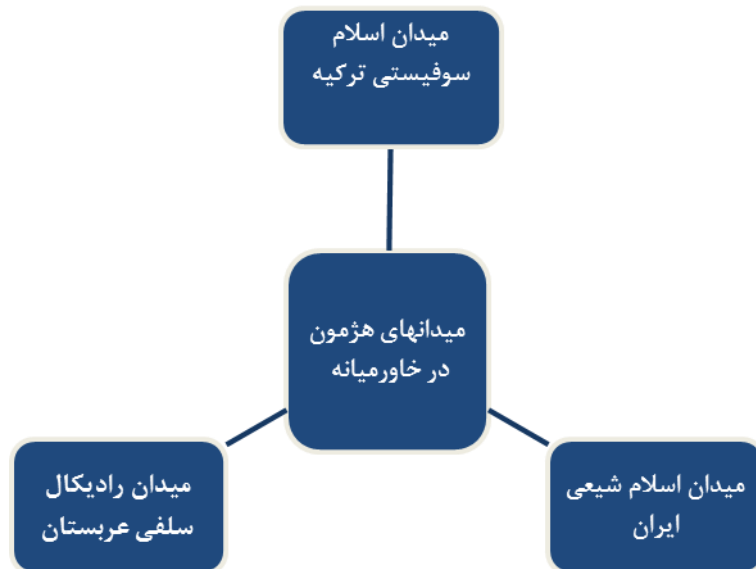
روی هم رفته، الگوی هژمونیک، یک الگو برای ایجاد چارچوب امنیتی در منطقه‌ای است که بر اساس غلبه منافع یک بازیگر بر سایر بازیگران و کاربرد عملیاتی ابزارهای نظامی و اقتصادی برای اعمال سیاست بازدارندگی طراحی می‌شود. بر اساس این الگو، صف دوستان و دشمنان از یکدیگر تفکیک می‌شود. در این الگو، رویکردی اجماعی برای مقابله با کشورهای غیردوست وجود دارد و از همه امکانات و ابزارهای مختلف برای محدود کردن از جمله عدم دسترسی به فن‌آوری‌های پیشرفته و تجهیزات نظامی استراتژیک استفاده می‌شود (واعظی، ۱۳۸۳: ۳۳). نولته^۱ در تحلیل مقایسه‌ای از قدرت‌های هژمونیک منطقه‌ای، شاخص‌های مهم ذیل را برای این قدرت‌ها بر می‌شمارد (Nolte, 2007: 15):

- بخشی از یک منطقه که جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی است و حد و مرز مشخصی دارند
- برای رسیدن به یک موقعیت پیشرو در منطقه، مقاصد را مفصل‌بندی می‌کنند
- به صورت قابل توجهی در تحدید حدود ژئوپلیتیکی و سازه‌های منطقه تأثیرگذار هستند
- قدرت منطقه‌ای، منابع ایدئولوژیک، اقتصادی و نظامی را برای پروژه قدرت منطقه‌ای به نمایش می‌گذارند
- قدرت منطقه‌ای از لحاظ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در منطقه نفوذ، پیوستگی و انسجام دارد
- دارای دولتی است که نفوذ زیادی در امور منطقه‌ای دارد (پیامدها و اقدامات)
- اعمال نفوذ به وسیله ساختارهای حکمرانی منطقه‌ای انجام می‌پذیرد

1 Nolte

- در دستور کارهای امنیتی منطقه، تاثیر گذار می‌باشند
 - برای دولت‌های منطقه‌ای و به‌ویژه قدرت‌های منطقه‌ای، قابل احترام هستند
 - هژمون منطقه‌ای نه تنها از منافع خود، بلکه تا حدودی از منافع منطقه‌ای نیز نمایندگی و حمایت می‌کند..

از این روی، می‌توان سه میدان هژمونیک در بین‌النهرین را که شناسایی کرد که برای تفوق بر منافع ایدئولوژیک و ژئوپلیتیکی منطقه با هم در رقابت هستند (نمودار ۱). این سه میدان، مدلی از سه قطب هویت‌ساز را در منطقه ترسیم نموده‌اند که نه تنها منطقه بین‌النهرین، بلکه کلیت خاورمیانه را نیز تحت تاثیر قرار داده است.



نمودار ۱- میدان‌های هژمونیک در منطقه بین‌النهرین (منبع: نگارندگان)

۲-۲. کارگزاری ژئوپلیتیک^۱

دیالکتیک ساختار- کارگزار، نظریه پیچیده‌ای است که ابعاد هستی‌شناختی، معرفت-شناسی و روش‌شناختی دارد. این نظریه، با هستی‌شناسی بین‌الذاتانی خود، به شدت

1 Geopolitics Agency

از نظریه ساخت‌یابی گیدنز (Gidenz, 1984) و رئالیسم انتقادی باسکار^۱ (Bhaskar, 1975) تاثیر پذیرفته است (Friedman & Starr, 1997: 10). این دیالکتیک اصالت را به هیچ یک از ساختار و کارگزار نمی‌دهد و هر دو آنها را به هم تنیده و لازم و ملزوم یکدیگر می‌داند. در علم ژئوپلیتیک نیز ساختار و کارگزار ژئوپلیتیک، جدالی همیشگی را با یکدیگر داشته‌اند که این تعارض در جنگ‌های جهانی، مناقشات منطقه‌ای و بین‌کشوری، کاملاً محسوس می‌باشد. در منطقه بین‌النهرین، فارغ از دولت-ملت‌های رسمی و ساختارهای ژئوپلیتیک حاکم بر آنها، تنها کنشگر دوافکتو که با توجه به پیوستگی قومیتی به عنوان یک کارگزار ژئوپلیتیک عمل می‌نماید، کردهای عراق می‌باشند. این کارگزار به عنوان نقطه کانونی سیاست دولت‌های هژمون منطقه‌ای محسوب می‌شود و کنش‌های آن در جهت موافق یا مخالف کشورهای پیرامونی است. به دنبال فروپاشی حزب بعث در سال ۲۰۰۳، کردستان عراق به عنوان یک شبه‌دولت و یا حکومت نیمه خودمختار^۲ و به عنوان یک کارگزار ژئوپلیتیک، نماینده دولت-ملت ضعیفی است که در یک بستر ژئوپلیتیک نسبت به دولت‌های پیرامونی خود عمل می‌نماید و کنش‌های آن سه حوزه میدانی مرکز، پیرامون و شبه‌پیرامون را متاثر می‌سازد (Flint and Taylor, 2007: 142).

از این رو، در بستر جغرافیایی خاص، دولت-ملت‌های ضعیف به مثابه کارگزاران ژئوپلیتیک به شمار می‌آیند که هم از محدودیت‌ها و هم از فرصت‌های ساختاری در ژئوپلیتیک بهره‌مند می‌شوند (Jongwoo, 2012: 58). برای شکل‌گیری ساختار ژئوپلیتیک منطقه‌ای، وجود حداقل دو بازیگر منطقه‌ای که از مجاورت جغرافیایی یا هویت منطقه‌ای مشترک برخوردار باشند، لازم و ضروری است. بنابراین مناطق ژئوپلیتیکی پیرامونی یا دوافکتو می‌توانند در ساختار ژئوپلیتیکی منطقه‌ای تاثیرگذار باشند. در این صورت، هر منطقه ژئوپلیتیکی، حداقل دارای یک منطقه ژئوپلیتیکی پیرامونی خواهد بود. بنابراین کردستان عراق در مدار ژئوپلیتیکی ایران و یک منطقه ژئوپلیتیکی پیرامونی است که می‌تواند برای امنیت ملی ایران تهدیدآفرین و یا

1 Bhaskar

2 Semi-autonomous

فرصت‌زا باشد. پژوهش حاضر بر ایدئولوژی حاکم بر رقابت‌های ژئوپلیتیکی کشورها تاکید دارد. نظام‌های سیاسی مبتنی بر ایدئولوژی، در بیشتر مواقع میدان نبردی دائمی برای خود ایجاد می‌کنند و خود را کانون حمایت‌ها و یا دشمنی‌های دیگر ملت‌ها و حکومت‌ها قرار می‌دهند. بر همین اساس، حاشیه‌های جغرافیایی حکومت‌های ایدئولوژیک، معمولا تا فضای بیرونی قلمرو حاکمیت آنها گسترش می‌یابد. در مطالعات گفتمان در جغرافیای سیاسی بر کارگزار ژئوپلیتیک و صبغه‌های ایدئولوژیکی آن تاکید می‌شود و ساختار ژئوپلیتیک به مثابه عنصر تعیین‌بخش گفتمانی در درجه بعدی اهمیت قرار دارد (Otuathail and Agnew 1992: 19).

جان اگنو^۱، گفتمان ژئوپلیتیکی را حالتی از نظم ژئوپلیتیکی در سطح کلان می‌داند که در آن، سه رژیم گفتمان ژئوپلیتیکی با سه نظم ژئوپلیتیکی مطابقت دارد؛ نظم تمدنی، نظم طبیعی و ژئوپلیتیک ایدئولوژیکی. از نظر اگنو، گفتمان ژئوپلیتیکی به مثابه یک عنصر تصویرساز است که در ژئوپلیتیک مدرن، معنا و عقلانیت را برای تمرین نخبگان سیاسی خلق می‌کند (Agnew, 1995: 13).

در اینجا دو مفهوم کد ژئوپلیتیک و بینش ژئوپلیتیک برای تحلیل گفتمان‌های ژئوپلیتیکی دولت‌های ضعیف مطرح می‌باشند. نحوه عمل کدهای ژئوپلیتیک، برآیندی از تعامل میان سیاست‌های داخلی و بافت در حال تغییر جهان است؛ زیرا دولت‌ها در تعاریف کدهای خود آزادی کامل نداشته و به فراخور وضعیت و موقعیت جهانی آنها تغییر می‌دهند. برخی از اندیشمندان، بینش ژئوپلیتیک را شامل هر ایده‌ای می‌دانند که به واسطه آن، یک رابطه میان خود و دیگری پدید می‌آید (Dijkink, 1996: 11).

بر اساس این مفهوم، ساختارهای ژئوپلیتیکی نقش محدودی را در ساختن هویت‌ها و منافع ایفاء می‌کند، زیرا این ساختارها توسط ابرقدرت‌ها ساخته می‌شوند. قدرت‌های بزرگ غالبا با تحمیل و کنترل فضا، بر ساختارهای ژئوپلیتیکی مسلط می‌شوند.

1 Agnew

۳. تبیین یافته‌ها

۳-۱. تعارضات ایدئولوژیک ایران و ترکیه

ترکیه در سالیان اخیر دو ایدئولوژی بسط محور بذل توجه به اسلام سنی و نوع‌ثمنانی‌گری را در دستور کار سیاسی خود قرار داده است. اجماع این دو مؤلفه و ایدئولوژی واحد، تناقض‌هایی را در سیاست خارجی ترکیه و در خصوص بحران‌های منطقه‌ای عراق، سوریه، یمن و گروه‌های تروریستی در منطقه به وجود آورده است. ایران به عنوان یکی از رقبای ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک برای ترکیه، طرح‌های راهبردی خود را در تعامل با جنبش‌های ضد غربی و اسرائیلی مانند حزب‌الله لبنان پی‌گیری می‌کند (Ayman, 2012: 20).

باید توجه داشت که بیداری اسلامی، تنها بر تفاوت‌های ایدئولوژیک بین ایران و ترکیه استوار نیست، بلکه منافع ژئوپلیتیکی دو کشور در بین‌النهرین به دلیل مجاری انرژی (آب و نفت) و کارگزاران ژئوپلیتیک، محل مناقشه اصلی بین این دو هژمون منطقه‌ای است. ایران و ترکیه، دو مدل مختلف حکمرانی را مطرح نموده‌اند که منازعه بر سر این دو مدل ایرانی و ترک در فرایند سیاست خارجی خاورمیانه‌ای این دو کشور، تمامی بین‌النهرین را تحت تاثیر قرار داده است. ترکیه از یک مدل مبتنی بر دموکراسی، اسلام میانه‌رو و همگرایی با جامعه بین‌الملل حمایت می‌کند و این در حالی است که ایران از مدل اسلامی مبتنی بر رویکرد ضد اسرائیلی و ضد آمریکائی، پشتیبانی می‌کند. مدل اقتصادی ترک‌ها بر خلاف مدل ایرانی و عربستان که متکی بر منابع طبیعی و سیاست‌های اقتصادی عمدتاً تک محصولی می‌باشد، متکی بر خیز تولید اقتصادی از طریق صنایع و محصولات قدرتمند صنعتی است (TC Jones, 2012). با توجه به قدرت نرم ترکیه، نگاه سنتی در منطقه بین‌النهرین به ترکیه از یک دولت نظامی به دولت تجاری تغییر یافته است (Kirischi, 2009, 29-57).

رقابت بین ایران و ترکیه در میدان‌های منطقه‌ای و به طور مشخص در بین‌النهرین، برای تحمیل مدل‌های ایدئولوژیک از سوی این دو کشور است (ozum, 2012: 156). با در نظر گرفتن رقابت ایدئولوژیک و ژئوپلیتیکی دو کشور، ایران چند

نگرانی عمده را از جانب ترکیه احساس می‌کند. نخستین نگرانی مربوط به مدل ترکی است؛ ایران اعتقاد دارد که ترکیه یک کشور اسلامی است ولی نظام حاکم بر این کشور، ارزش‌های غربی را اجرا می‌کند. نگرانی دوم، سیاست خارجی نوعثمانی-گری آنکارا است. گرچه مقامات ترکیه، سیاست نوعثمانی‌گری را به شدت رد کرده‌اند، اما بسیاری از تحلیل‌گران بر اساس نوع کنش ترکیه در قلمرو بیرونی خود به این نتیجه رسیده‌اند که نوعثمانی‌گری در این کشور یک سیاست و طرح راهبردی است که در پی ساخت یک ترکیه جدید با میراث عثمانی و دلبستگی به اسلام سنی و یک تجربه تاریخی مشترک است. در این سیاست، ویژگی‌های زبانی و نژادی که تا پیش از این در سیاست داخلی و خارجی ترکیه اهمیت داشت، به حاشیه رانده شده است (Yavuz, 2015: 23). از این روی، طراحان سیاست نوعثمانی‌گرایی در جستجوی فهم حداقلی نظامی در داخل ترکیه و استفاده از قدرت نرم ترکیه در سرزمین‌هایی است که پیش از این در زمره امپراتوری عثمانی قرار داشته‌اند. در حقیقت، نوعثمانی‌گرایی ترکیه در منطقه، نوعی بازخوانش جدید چندفرهنگ‌گرایی نوستالژیک به سبک نیاکان عثمانی می‌باشد (Tashpinar, 2008: 15).

برقراری روابط دیپلماتیک میان آنکارا-تلاویو یکی از محورهای مهمی است که تنش‌های میان ایران و ترکیه را افزایش داده است. به نظر می‌رسد که ترکیه برای پیشبرد سیاست خارجی خود در عراق و سوریه، علاوه بر ساختار ژئوپلیتیکی رسمی همانند ایالات متحده آمریکا به یاری‌گیری بیشتری نیاز دارد. اسرائیل در حوزه‌ی میدانی سوریه با ترکیه همراستایی نشان داده است و با حمایت گروه‌های مخالف بشار اشد، به جبهه‌ی مشترک عیله دولت رسمی دمشق پیوسته است. با قاطعیت و با اتکاء بر اسناد رسمی نمی‌توان داعش را به عنوان کارگزار ژئوپلیتیکی ترکیه و حتی اسرائیل قلمداد کرد، اما به نظر می‌رسد که آنکارا و تلاویو با توجه به جهان‌بینی و مشی تند و رادیکالیستی داعش، می‌توانند از این گروه در راستای اهداف ژئوپلیتیکی خود بهره‌برند. سیاست‌های ضد عربی اسرائیل می‌تواند داعش را به عنوان یک نیروی مخرب به حساب آورد که ثبات و هم‌افزایی در قلمروهای عربی را برهم می‌-

زند. همچنین ترکیه با حمایت از گروه‌های سنی مخالف بشار اسد در اندیشه‌ی تحقق بخشیدن به تصورات ژئوپلیتیکی و تاریخی خود از امپراتوری عثمانی است. این حلقه‌های مشترک، هژمونی یهودی و نوعثمانی‌گری را به یکدیگر نزدیک کرده است. با این حال، مسئله‌ی اقلیم کردستان در عراق می‌تواند به عنوان یک فضای متعارض در روابط ترکیه و اسرائیل عمل کند. اسرائیل برای ایجاد یک کشور غیرعربی در میان اعراب و نیز یافتن فضایی برای نزدیکی بیشتر به ایران، از جدایی و استقلال کردستان عراق حمایت می‌کند اما تاریخ روابط کردها با ترکیه، آنکارا را به نگر داشتن کردستان عراق در چارچوب سرزمینی عراق و ادوار ساخته است تا از تاثیر دومینویی استقلال کردستان عراق در مناطق کردنشین خود، پیشگیری کند. از این روی، اسرائیل به کردستان عراق به مثابه ارزشمندترین کارگزار ژئوپلیتیکی خود می‌نگرد که این رویکرد در تضاد کامل با سیاست خارجی آنکارا قرار دارد.

۲-۳. ایران و عربستان، رقابت در حوزه ژئواستراتژیک

با سرنگونی رژیم بعث در عراق در آوریل سال ۲۰۰۳، توازن قدرت در خاورمیانه دستخوش تغییراتی شد. به دنبال این تغییرات، مواجهه سردی میان میدان‌های منطقه‌ای به وجود آمد که می‌توان از آن به عنوان جنگ سرد در منطقه بین ایران و عربستان و ترکیه نام برد که مبتنی بر رقابت ژئوپلیتیکی ایدئولوژیکی و برای رهبری هژمونیک در منطقه است (Aarts & Duijne, 2009: 70). این رقابت که نمود آن از طریق سلاح، استقرار منابع مالی و نفوذ فرقه‌ای در سیاست داخلی همسایگان می‌باشد، در راستای رهبری و هژمونی منطقه‌ای قابل تفسیر است (Dazi-heni, 2013: 2). امروزه عربستان سعودی تنها کشور عربی به شمار می‌رود که درگیر امور منطقه‌ای است و موظف به اجرای یک سیاست خارجی جهت جلوگیری از رشد نفوذ ایران در منطقه است (Dazi-heni, 2014: 2).

در حالی که جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای ترکیه در منطقه، با شکست نسبی مواجه شده است و این کشور نگاه خود را به سیاست داخلی خود به خصوص به دنبال انتخابات ۲۰۱۵ و مناطق کردنشین عراق و سوریه معطوف کرده است، عربستان سعودی به

عنوان یک بازیگر عرب، در اندیشه جلوگیری از پیشرفت نفوذ ایران در عراق، سوریه و لبنان است. عربستان خود را به عنوان حافظ منافع اهل تسنن در مقابل بلوک شیعی در منطقه شناسانده است. با این وجود، می‌توان دو عامل مهم در ارتباطات بین عربستان و ایران را در تقسیمات فرقه‌ای بین وهابی‌گری در عربستان و مذهب تشیع در ایران و عامل اقتصاد انرژی و ملاحظات سیاستی اوپک مشاهده نمود. عربستان سعودی در زمینه سیاست‌های داخلی خود با یک ثبات شکننده مواجه بوده و به مدد چهار عامل ذیل موفق به دور ماندن از انقلاب‌های عربی شده است (Cause, 2011: 7-10)؛

- پول فراوان برای زیرساخت‌های عمرانی کشور

- اعتماد سیاسی و استقرار امنیت

- بسیج شبکه‌های حامی رژیم (قبایل، طوایف و خانواده‌های اشراف‌سالار)

- اصلاحات حداقلی در آزادی بیان و کاهش زندانیان سیاسی

از آنجا که عراق و سوریه دو کشور مهم در منطقه بین‌النهرین می‌باشند، عرصه تعارضات عربستان، ترکیه و ایران جهت هژمونی منطقه‌ای شکلی جدی به خود گرفته است. درباره سوریه، باید گفت که این کشور، نقش کلیدی در پیوند راهبردی ایران به منطقه مدیترانه و منطقه شامات دارد و مجاری اصلی دسترسی به حزب‌الله و جنبش حماس را بازی می‌کند. با بروز ناآرامی‌ها در سوریه در سال ۲۰۱۱، سعودی‌ها به منظور متوازن‌سازی چالش‌های راهبردی خود در بحرین و مناقشه آشکار با ایدئولوژی ایران، حمایت از گروه‌های تروریستی را در دستورکار قرار دادند (Boghardt, 2014:2). قیام در سوریه برای عربستان یه مثابه یک فرصت برای کشاندن سوریه به میدان جهان عرب سنی با اتکاء به اکثریت جمعیت سنی آن محسوب می‌شود. بنابراین، عربستان به عنوان طرفدار اصلی شورشیان عرب سنی (ارتش آزاد سوریه، جبهه النصره و داعش) مجاری مالی و نظامی آن‌ها را تامین کرده است (MaBI- HABIB, 2012). عراق به دلیل عدم مشارکت اقلیت سنی این کشور، گرایش‌های ایرانی و شیعی دولت‌مردان و همسایگی با عربستان، در سیاست‌های منطقه‌ای عربستان از بالاترین میزان حساسیت برخوردار است. سیاست عربستان در

سال‌های اخیر و به دنبال پیروزی مالکی، منزوی نمودن اقدامات دولت شیعه عراق در داخل و منطقه و یاری رساندن به رقبای سنی مانند لیست العراقیه و تضعیف جناح مالکی و ائتلاف شیعی او بوده است (Bernard, 2014: 3). در این رقابت، عربستان، ایدئولوژی اسلام سیاسی (سلفی‌گری) را نه تنها علیه ایدئولوژی شیعی بسیج نموده، بلکه در برابر ناسیونالیسم عرب و اسلام سوفیستی ترکیه نیز ایستاده است (ولاتی نازاد، ۱۳۸۱: ۷۶).

عراق تاثیرگذاری جدی نیز در سطح منطقه‌ای دارد که دلیل آن جایگاه ژئواستراتژیک کشور عراق و موقعیت سیاسی- مذهبی این کشور در جهان تشیع با دارا بودن بیش از ۶۵ درصد جمعیت شیعه است. سعودی‌ها نگران هستند که یک حکومت شیعی در بغداد و دارای روابط حسنه با ایران بتواند به طور بالقوه برای منافع سعودی‌ها در سراسر منطقه مخرب باشد. رویارویی عربستان با ایران در طول سه دهه گذشته، به رغم وقفه‌های کوتاه، از واقعیت‌های پایدار منطقه خلیج فارس نیز متاثر بوده است. گراهام فولر در این زمینه می‌نویسد که «ریاض امروزه جویای به تصویر کشیدن ایران به عنوان مرکز تهدید نوینی است که علیه پادشاهی‌های عربی وجود دارد. نه به این دلیل که فارس است، بلکه بالاتر از آن، به دلیل آنکه شیعه است (Fuller, 2011: 36). بنابراین، وهابیت در نظام سعودی درصدد منحرف ساختن دموکراسی ترکیه به سوی خطر هژمونی ایران می‌باشد. مطرح ساختن خطر ایرانی و اتخاذ گفتمان فرقه‌ای و مذهبی از سوی عربستان، به‌ویژه در بحران بحرین و در توجیه مداخله نیروهای سپر جزیره در این کشور کاملاً آشکار بود. راهبرد سعودی‌ها در بین‌النهرین نیز نشأت گرفته از همین نگرش است.

همانند ترکیه، عربستان سعودی نیز همگرایی خود با سیاست‌های خارجی اسرائیل را در فضای سوریه و لبنان نشان داده است. رویکرد مشترک ریاض- تل‌آویو برای در تنگنا قرار دادن کارگزاران ژئوپلیتیک ایران در لبنان (حزب الله)، تقویت گروه‌های مخالف بشار اسد در سوریه و پیشگیری از قدرت‌یابی گروه‌ها و احزاب شیعی هوادار ایران در عراق از جمله مهمترین شاخص‌هایی است که میدان مشترک بازی

عربستان سعودی و اسرائیل را هموار ساخته است. بنابراین، عربستان همانند ترکیه برای مقابله با ایران از ساختارهای رسمی همچون ایالات متحده و اسرائیل بهره می‌گرد و کارگزاران ژئوپلیتیکی خود را نیز در میدان بین‌النهرین به کار می‌گمارد. ثبات و پایدار ماندن هژمونی وهابی-یهودی وابسته به شرایط مکانی و ایدئولوژیک است. به نظر می‌رسد که وضعیت اضطراری اسرائیل برای بستن روزنه‌های نفوذ ایران، این کشور را وادار به همسویی با عربستان سعودی ساخته است که از نظر ایدئولوژی در رقابت و دشمنی با یهودیت صهیونیستی اسرائیل است.

۳-۳. جغرافیای اقتصادی، میدان بازی کنشگران منطقه‌ای

در حالی که ترکیه به علت فقر منابع نفت و گاز، تنها به تبادل انرژی در حوزه اقتصاد روی آورده است، ایران و عربستان از نظر ترکیب ذخایر نفت و گاز طبیعی، تقریباً وضعیت مشابهی دارند. ایران در این میان، از مزیت راهبردی قرار داشتن بین دریای خزر و خلیج فارس نیز برخوردار است و کنترل تنگه هرمز را که حدود ۴۰ درصد نفت جهان از آن می‌گذرد، در اختیار دارد. اما تحریم‌های امریکا تولید نفت ایران را کاهش داده و در عین حال مانع سرمایه‌گذاری خارجی در این بخش شده است که این موضوع به عربستان سعودی به عنوان عضو مهم اوپک مزیت رقابتی داده است. در این مسیر، عربستان از نفوذ خود در بازارهای انرژی به منظور کاهش قیمت نفت و سرمایه‌گذاری خارجی در بخش نفت و گاز بهره برده است. سال ۲۰۱۱، عربستان مطابق راهبردی منسجم و هماهنگ با امریکا تلاش کرد در هنگام تحریم‌های نفتی علیه ایران، خلاء فضایی نفت کشورمان در اروپا و آسیا را جبران کند. کشورهای عربی خلیج فارس در این راهبرد نقش آفرینی کردند. در فضای تحریم‌های نفتی علیه ایران، عربستان سعودی که حدود ۱۰ میلیون بشکه در روز نفت تولید می‌کرد، ظرفیت کلی تولید خود را حدود ۱۲ میلیون بشکه در روز قرار داد. این در حالی است که ترکیه به علت فقر منابع انرژی، حیات اقتصاد انرژی خود را در تبادل انرژی در بین النهرین و به ویژه در کردستان عراق می‌بیند (PIROG, 2014: 1-8). پیوند میان ترکیه و کردستان، عمدتاً به واسطه منابع طبیعی غنی کردستان تقویت شده است؛

منابعی که بر اساس برآوردها، حاوی ۴۵ میلیارد بشکه نفت و ۶۰ تریلیون فوت مکعب گاز طبیعی است که این منطقه را جزء ۱۰ کشور برتر دنیا قرار می‌دهد (USGS, 2010: 3). آنکارا و اربیل قراردادهای متعدد چندین میلیون دلاری در حوزه نفت و گاز امضاء کرده‌اند. بنابراین ترکیه که به صورت سنتی به صادرات گاز روسیه و ایران وابسته است، علاوه بر این که از انرژی ارزان کردها استفاده می‌کند، از میزان اهرم‌های فشار این دو کشور نیز می‌کاهد (Bonfield, 2014: 13-15).

۴-۳. رقابت در خرده میدان‌های ژئوپلیتیکی بین‌النهرین

هدف بنیادی در رقابت در میدان‌های منطقه‌ای بین‌النهرین، کسب هژمونی منطقه‌ای است. هژمونی نیز مسئله و مفهومی است که با اجماع به دست می‌آید (Rogers, 1982: 21). بنابراین، هژمونی منطقه‌ای در دولت‌هایی دیده می‌شود که قدرت کافی را برای تسلط بر دولت‌های تابع را داشته باشند (Burgess, 1989: 65). در سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷ الگوی رقابت تعاملی، محور اصلی کنش راهبردی کشورهای منطقه، از جمله ایران و ترکیه شد. از سال ۲۰۰۷ به بعد عربستان، نقش محوری خود را در خاورمیانه و علیه سیاست منطقه‌ای ایران گسترش داد. عربستان در این مقطع زمانی نه تنها به‌عنوان رقیب ایدئولوژیک، بلکه رقیب ژئوپلیتیک ایران هم تلقی می‌شد.

عربستان برای تثبیت موقعیت خود و در راستای کاهش قدرت منطقه‌ای خود از الگوی همکاری منطقه‌ای و ترکیه استفاده کرد. ترکیه در جهان اسلام یک نقش محوری دارد و سیاست خارجی آن یک نقش به‌غایت فعال را در توجه جهان به آن به خود اختصاص داده و می‌توان گفت پس از حادثه ۱۱ سپتامبر به یک قدرت منطقه‌ای تبدیل شده است. ترکیه به‌عنوان همسایه بخش کردنشین عراق و سوریه، به دلیل سکونت بخش اعظم اقلیت کرد آن کشور در مناطق شرقی و در جوار مرزهای این کشور، همواره از تأثیرات فرامرزی کردهای منطقه بر امنیت ملی خود احساس خطر کرده و مهمترین استراتژی خود را قطع ارتباط گروه‌های معارض کرد با پشتیبانان قومی خود ترسیم نموده و به مرحله اجرا گذاشته است. از سوی دیگر،

ترکیه همواره در روابط خود با عراق از اقلیت‌های ترکمن عراقی به عنوان وزنه‌هایی در مقابل کردهای مخالف و در روابط خود با سوریه از هیدروپلیتیک به عنوان یک عامل بازدارنده علیه سوریه استفاده کرده است. از این رو، تشکیل کردستان بزرگ و یا هرگونه نظام فدرالی مبتنی بر قومیت در کشورهای همجوار و از جمله عراق و سوریه، بزرگترین کابوس برای این کشور محسوب می‌شود. تشکیل یک دولت کرد، حتی به صورت عضوی از عراق و یا سوریه فدرال و با درجه بالایی از خودمختاری، به شدت به موقعیت ژئوپلیتیک ترکیه آسیب وارد می‌سازد. بنابراین سیاست‌گذاران خارجی ترکیه یکی از دغدغه‌های خود را پس از تشکیل جمهوری جدید ترکیه در سال ۱۹۲۴ همواره تغییر ساختار سیاسی در کردستان عراق و به حاشیه راندن و همانندسازی کردهای عراق و سوریه با فشار بر این دولت قرار داده‌اند؛ این همانندسازی توسط دولت سوریه با سیاست عربی‌سازی کردها و استقرار آنان در کمربند عربی صورت گرفته است.

به دنبال ناآرامی‌های سوریه، ترکیه به عنوان حامی اصلی اپوزیسیون سنی و عرب، نقشی عمده‌ای را ایفاء نموده است تا علاوه بر حل مشکل استان‌هایی که به صورت تاریخی مورد مناقشه دو کشور بوده است، حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک) را نیز در سوریه و مناطق کردنشین آن مهار کند. بنابراین، هراس از کردها به عنوان پاشنه آشیل امنیتی ترکیه در سیاست‌های منطقه‌ای این کشور و در ارتباط با کردهای عراق و سوریه عمل می‌کند. کردستان عراق به دلیل شرایط ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک، جغرافیای آسیب‌پذیر، عدم ثبات سیاسی و همسایگی آن با کشورهای اقلیت‌های کرد را در خود جای داده و روابط نه چندان دوستانه‌ای را در قرن بیستم با آنها داشته است، به حوزه‌ای استراتژیک برای کشورهای همسایه به خصوص ایران، ترکیه و اسرائیل تبدیل گردیده است (عبداله پور، ۱۳۹۰: ۱۳).

نظر به اینکه منطقه بین‌النهرین شمالی، اقلیمی کردنشین است، حاکمیت خودمختار کردها در آن از اهمیتی شاید مهم‌تر از حکومت مرکزی عراق برخوردار باشد. کردستان عراق در حوزه کشش و رانش ۳ حوزه فرهنگی و تمدنی ایرانی، عرب و

ترک قرار دارد که این امر اهمیت استراتژیکی منازعه را برای سه حوزه تمدنی مشخص می‌سازد. به دنبال پیروزی حزب اعتدال و توسعه در انتخابات ترکیه، سیاست آنکارا نیاز به تعامل با کشورهایی را احساس کرد که دارای تاریخ و جغرافیای مشترک با آنکارا هستند.

سیاست خارجی مد نظر ترکیه، بیشتر بر روی خاورمیانه تمرکز کرده است و در درجه اول به منافع استراتژیک ترکیه مبتنی بر ثبات، امنیت و رفاه از طریق قدرت نرم اقتصادی می‌پردازد. یکی از نکات مورد توجه در سیاست خارجی حزب اعتدال و توسعه، به حداقل رساندن مشکلات ترکیه با همسایگان است، به همین دلیل ترکیه به بحران‌های محیط پیرامون خود به عنوان یک فرصت می‌نگرد. ترک‌ها در دهه‌های اخیر، ایران را در مظان اتهام و کمک به حزب کردستان ترکیه قرار داده‌اند. در این راستا ایران نیز با یک‌سوگیری جدید در مسائل کردها، می‌کوشد تا سیاست‌های ترکیه در قبال سوریه را به بازتعریف و بازبینی وادار سازد.

دو کشور عربستان و ترکیه نیز با داعیه حمایت از جهان تسنن، با دو مدل مختلف از اسلام دارای یک شکاف ژئوپلیتیک می‌باشند. رهبران سعودی، اسلام متأثر از سوفیسم ترکیه و ارزش‌های مدنی و تکثرگرای آن‌را تهدیدی برای ارزش‌های قومی و قبیله‌ای در نظام وهابیت می‌دانند. از نظر سکان‌داران سعودی نگرش اخوانی که مورد حمایت ترکیه است، در کفه خود انقلابی بوده و خواهان تغییرات اجتماعی و سیاسی عمیق برای جوامع اسلامی است. در حالی‌که عربستان با وجود حمایت‌های خود از احزاب اسلام‌گرای تندرو در منطقه، ترکیه به مثابه یک ابزار ژئوپلیتیکی مفید از داعش استفاده می‌نماید. بنابراین تفاوت‌های ایدئولوژیک میان ریاض و آنکارا از دو منبع متفاوت سرچشمه می‌گیرد؛ پس‌زمینه‌های متفاوت قومی و تفاوت در نوع ترویج اسلام.

۳-۵. کارگزاری ژئوپلیتیکی کردستان عراق و میدان‌های هژمونیک

دولت‌های ضعیف به‌وسیله ساختن قلمروهای خود در ساختارهای ژئوپلیتیک، دست به تولید مکان و تصویرسازی مکانی از کشور و ملت می‌زنند (Taylor, 1999:)

69). این ساختار ژئوپلیتیک مبتنی بر تصویرسازی، کمتر جبرگرایانه و بیشتر اجماع-گرایانه است. در دولت-ملت‌های ضعیف، هویت ملی از طریق بینش ژئوپلیتیکی آن‌ها و با اتکاء بر اجماع ساخته می‌شود. قدرت‌های بزرگ اغلب با به چالش کشیدن این نوع از تصویرسازی‌ها، موانعی جدی برای پیوستگی و انسجام هویت‌های ملی در دولت-ملت‌های ضعیف ایجاد می‌کنند. در همین راستا، ترکیه از گروه تروریستی داعش به عنوان ابزاری برای محدود نمودن ایران در منطقه بین‌النهرین و یک ابزار ارتباطی میان بغداد-اربیل و فرو نشانیدن ناسیونالیسم کردی استفاده می‌نماید. با وجود این، قلمروخواهی‌های گسترده و بهره‌برداری از اغتشاش فضا نیز از جمله رهیافت‌هایی است که حاکمیت‌های کوچکتر برای رهایی از سلطه‌ی قدرت‌های بزرگ به‌کار می‌گیرند.

از سال ۱۹۹۱ و تشکیل حکومت دوافکتو در کردستان عراق، مرزهای جغرافیایی کردستان عراق شامل سه استان سلیمانیه، اربیل و دهوک بودند. این تقسیمات جغرافیایی به‌دنبال فروپاشی حزب بعث و تا سال ۲۰۱۴ همچنان ادامه داشته است. اما با ظهور گروه تروریستی داعش، قلمرو جغرافیایی کردهای عراق به ۴ استان نینوا، دیالی، صلاح‌الدین و کرکوک نیز تسری یافته است. قلمروخواهی کردهای عراق، عمق شمال عراق را نشانه رفته است. بنابراین مرزهای منطقه اقلیم کردستان در جنوب غرب تا ارتفاعات حمزین (حد فاصل بین تکریت و کرکوک)، در منتهی‌الیه شمال غرب، مرزهای سوریه (مناطق ربیعیه و سلسله ارتفاعات شنگال) و مناطق جنوبی (مناطق خانقین، سعیدیه و مندلی) گسترش یافته است. فضاهاى مذکور، سال-ها به‌عنوان قلمروهای مورد مناقشه میان حکومت مرکزی عراق و اقلیم خودمختار بوده است که در حال حاضر در قلمرو کردستان عراق جای گرفته است. پس می‌توان نتیجه گرفت کارگزاری ژئوپلیتیکی کردستان عراق بر ساختارهای ژئوپلیتیکی و میدان‌های مستقر چیرگی یافته است. این کارگزار با توجه به بینش ژئوپلیتیکی خود، با بازخوانش مکانی قلمرو کردها، مناطق شمالی عراق در مجاورت مرزهای ترکیه و هم‌مرز شدن با کردهای سوریه (کد ژئوپلیتیکی نا امن برای ترکیه) و قلمروخواهی

در مناطق کردنشین سوریه و کردنشین‌های استان دیالی و کرکوک (کدهای نا امن برای عربستان)، غلبه بر ساختارهای ژئوپلیتیکی منطقه را در پیش گرفته است. این در حالی است که کارگزاری ژئوپلیتیکی کردهای عراق با ساختار ژئوپلیتیکی ایران، نه تنها تعارضی ندارد، بلکه با منافع ژئوپلیتیکی ایران در قلب بین‌النهرین نیز همخوان است. از این روی، حملات داعش به مناطق شمالی عراق، بسط ژئوپلیتیکی کردستان عراق را در پی داشت و انسجام هویتی کردها را نیز قوی‌تر ساخت. همچنین مقاومت کردها به ویژه در بخش‌های شمالی سوریه، نوعی شان و منزلت بین‌المللی برای کردها به وجود آورد (Dalay, 2015: 1).

با گسترش قلمرو کردها به مناطق هم‌مرز با کشور سوریه، کردستان عراق با پیوستگی هویتی با کرد سوریه، خود را در مقام یک نیروی هژمون منطقه‌ای به رسمیت شناخته است. گفتنی است پیشروی داعش به سوی مناطق شرق دجله و مناطق کردنشین در راستای منافع ژئوپلیتیکی داعش قرار ندارد، موضوعی که کردستان عراق را به مثابه یک کارگزار ژئوپلیتیک در مقام یک برنده ژئوپلیتیک حاصل از ظهور داعش قرار داده است. به طور کلی، بسط ژئوپلیتیک کردستان عراق به مثابه یک عایق امنیتی برای ایران عمل کرده است و تنش‌های ژئوپلیتیک را از مرزهای مشترک اقلیم کردستان و ایران دور ساخته و آنرا به عمق شمال عراق (مناطق عرب سنی) و مرزهای ترکیه سوق داده است. بنابراین بسط ژئوپلیتیکی کردستان عراق ارتباط مستقیم با نبرد هژمونیک میدان‌های منطقه‌ای در بین‌النهرین دارد که با توجه به الگوی کارگزاری ژئوپلیتیک کردهای عراق، می‌توان این کارگزاری را در راستای هژمونی منطقه‌ای ایران در بین‌النهرین تفسیر کرد.

با این حال، میزان هم‌راستایی کردستان عراق با دیگر ساختارهای رسمی و ژئوپلیتیک از جمله عوامل مهمی است که می‌تواند بر همگرایی این منطقه با ایران تأثیر بگذارد. اسرائیل به عنوان تنها حامی سرسخت استقلال کردستان عراق به یک کشور مستقل، می‌تواند به بازتعریف کدهای ژئوپلیتیکی سیاست‌مداران کرد عراق درباره‌ی ایران منتهی شود. فعالیت گروه‌های شبه نظامی معارض با ایران از جمله پژاک و پ.ک.ک.

در مرزهای شمال غرب ایران نشان می‌دهد که فضای بی‌اعتمادی و بی‌ثباتی در میدان بین‌النهرین بیش از پیش پیچیده‌تر شده است و این منطقه‌ی تاریخی-استراتژیک را به عمق تعارضات ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک کشانده است.

نتیجه‌گیری

روابط سیاسی، امنیتی و اقتصادی ایران، عربستان و ترکیه به دنبال تحولات بیداری اسلامی و بحران در منطقه بین‌النهرین رو به وخامت گذارده است. مناقشات این سه کشور علاوه بر تفاوت‌های ایدئولوژیک، در بسترهای ژئوپلیتیک منطقه‌ای نمود داشته است. این فضای تقابل ژئوپلیتیک-ایدئولوژیک، میدانی از رقابتی هژمونیک را بر سر مدل‌های حکمرانی و منطقه‌ای در میدان بین‌النهرین به وجود آورده است. برای کنش موثر در این منطقه، این میدان‌ها نیاز به حامیانی محلی دارند که از آن با عنوان کارگزاران ژئوپلیتیک یاد شده است. این کارگزاران گرچه فاقد کنش حداکثری هستند، اما می‌توانند ساختارهای ژئوپلیتیک حاکم بر منطقه را با چالش مواجه کنند. در منطقه بین‌النهرین، اقلیت‌ها و قومیت‌های مختلف را می‌توان به عنوان یک کارگزار به شمار آورد که سبب تغییر رفتار ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک ساختارهای قدرت در منطقه می‌شوند. بنابراین دیالکتیک ساختار-کارگزار برای کسب هژمونی، سیاست‌های منطقه‌ای سه کشور ایران، ترکیه و عربستان را متأثر ساخته است. در حالی که جریانات سنی تندرو در عراق و سوریه در مقام کارگزار ژئوپلیتیک عربستان در منطقه می‌باشند، ترکمن‌ها و جریان‌های میانه‌رو سنی این نقش را برای ترکیه ایفاء می‌نمایند. ایران با توجه به دو گرایش ایدئولوژیک مذهبی و تمدنی، کردها و شیعیان را در مدار کارگزاری خود در منطقه بین‌النهرین قرار داده است. به نظر می‌رسد که رقابت این کارگزاران با توجه به گسترش قلمروهای حکومت خودمختار کردستان در صورت عدم همگرایی این منطقه با ساختارهایی همچون اسرائیل، به سود ایران خواهد بود. تفوق هژمونیک در بین‌النهرین که مهد تمدن، خاستگاه ادیان الهی و دارای یک دین واحد است، هژمونی را در کلیت خاورمیانه می‌گستراند. با توجه به اینکه جوامع خاورمیانه متشکل از مذاهب و اقوام مختلف می‌باشد، اصرار بر

ناسیونالیسم قومی و دینی، ذیل هژمونی میدان‌های مسلط و تحت لوای دولت-ملت-های کلاسیک امکان‌پذیر نمی‌باشد.

منابع

الف - فارسی

- خانی، ع. ۱۳۸۱. نظریه‌های امنیت، انتشارات ابرار معاصر، ۵۸۴ ص.
- عبداله پور، م. ۱۳۹۳. نقش عوامل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در تعارضات هویتی اقلیم کردستان عراق با میدان‌های منطقه‌ای، پایان نامه دکتری، دانشگاه آزاد اسلامی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، تهران
- عبداله پور، م.، اخباری، م.، کرمی‌راد، م. ۱۳۹۳. خرده میدان کردستان عراق عرصه تقابلات ایران و ترکیه، فصلنامه پژوهش‌های نو در جغرافیای انسانی، ۲۵ (۱): ۲۰-۱.
- عبداله پور، م. ۱۳۹۳. قبض و بسط ژئوپلیتیکی کردستان عراق با ظهور داعش، سایت تحلیلی خبری بولتن نیوز.
- عبداله پور، م. ۱۳۹۰. تعارض ژئوپلیتیکی کردستان عراق با میدان‌های منطقه‌ای، جذب اسرائیل در میدان مغناطیسی کردستان عراق، فصلنامه مطالعات خاورمیانه. ۶۵ (۲): ۱۰۶-۸۵.
- واعظی، م. ۱۳۸۳. تحولات نظام بین الملل و سیاست خارجی ایران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۲۵۳ ص.
- ولاتی، آ. ۱۳۸۱. نشریه ایدئولوژیک سیاسی حزب کارگران کردستان ترکیه، ۱۰ (۱): ۱-۱۹.

ب - انگلیسی

- Agnew, J. and Corbridge, S. 1995. *Mastering Space: Hegemony, Territory, and International Political Economy*. New York: Routledge.
- Rafaat, A. 2007. *An Independent Kurdish State: Achievable or Merely a Kurdish Dream?* R* University of South Australia, *The Journal of Social, Political and Economic Studies*, Volume 32, Number 3, *Business as Usual between Turkey and Israel*”, *Hurriyet Daily News*, June 30, 2011.
- Beaumont, B. and Wagstaff, S. 1998. *the middle east A geographical study*, London: BLACKWELL
- Ciment, J. 1996. *The Kurds: state and minority in turkey, Iraq and Iran*. USA-New York publisher.
- Craig, B. 2014. *Turkish Kurdish energy cooperation in the Iraq cord rum*, center for strategic and international studies
- Crisis Group Interview, Baghdad, 6 October 2004, shokatbamarni, head of KDP office in Tehran

- Crisis Group Interview, October – November 2004, Tehran and Iraqi Kurdistan
- Daniel, H. 1994. rivers of Eden, the struggle for water & Quest for peace in the Middle East
- Dogan, E. 2003. Kurds wait for Turkish sea change, BBC .news available at : <http://news.bbc.co.uk>
- Evangelos, V. 2014. The struggle between turkey & Saudi Arabia for the leadership of Sunni Islam Middle Eastern studies, Greece.
- DAZI-HENI, F. (2013). “Saudi Arabia versus Iran: Regional balance of Power”, Sunni and Shia: Political readings of a religious dichotomy, <http://www.awraq.es> and <http://issuu.com/casaarabe/>, Second quarter.
- Stephen, L. 2014. Troubled Partnership: U.S.-Turkish Relations in an Era of Global Geopolitical Change, Santa Monica, Calif.: RAND Corporation, MG-2010889-AF,.
- DAZI-HENI. 2012. Saudi leadership in a chaotic middle eastern context analysis no.279.november2014
- Fuller, G.E. 2011. US should support arab spring , not Saudi Arabian dangerous react ion ,” the Christian science monitor
- Dalay, S. 2015. Regional Kurdish politics in the post ISIS period , Aljazeera center for studies
- Graham E.Fuller, the new Turkish republic turkey as a pivotal state in the Muslim worlds, Washington, united states institutes of peace, 2007.<http://www.nytimes.com/2007/01/12/world/middleeast/12raid.html>
- James glanz, g.i in Iraq raid Iranian offices , new York times , January ,12, 2007
- Gulden, A. 2011. Regional Aspirations and Limits of Power-Turkish-Iranian Relations in the New Middle East, <http://www.tccb.gov.tr/haberler/170/77922/cumhurbaskani-Gul-chatham-housedasorulari-cevapladi.html>, 8 December 2010 (Accessed 11 January 2011);
- Howard L. 2011. Obama Administration mulls India-style nuclear pact with Saudi Arabia, Christian Science Monitor, July 29, 2011, <http://www.csmonitor.com/USA/Foreign-Policy/2011/0729/>
- Maromates, N. 2014. Turkish MIT intelligence blunter in the Levant & its undisclosed future, research institute for European & American study
- McDowall, D. 1998. the Kurds of Syria :London :khrp(Kurdish human right project)
- Michel M Günter &M Hakanyavuz “the continuing crisis in Iraqi Kurdistan , middle east policy , Washington (Spring 2005) ,vol.12

- ,issue 1 , 122-133[database on – line] ,available from pro quest, accessed 17 November 2005.
- Nasr, V. 2011. May 24) “Will the Saudis Kill the Arab Spring (Bloomberg.<http://www.bloomberg.com/news/2011-05-23/will-the-saudis-kill-the-arab-spring-html>)
- Nolte, D. 2007. How to Compare Regional Powers: Analytical Concepts and Research Topics. Hamburg: German Institute of Global and Area Studies
- ÓTuathail, G. 1992. Foreign policy and the hyper real,’ in T. Barnes and J. Duncan (eds), Writing worlds. Rutledge, pp. 155–175.
- ÓTuathail, G. 1996. Critical Geopolitics. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Obama-administration-mulls-India-style-nuclear-pact-with-Saudi-Arabia.
- Olson, R. 1996. The Kurdish nationalist movement in the 1990: USA. The University of Kentucky.
- Ozum, O. 2012. The Arab spring & its effect on Turkish – Iranian relation , ortadogu etuleri, volume4 , no2
- Taylor, P. J. 1996. What’s modern about the modern world-system? Introducing ordinary modernity through world hegemony. Review of International Political Economy, 3(2), 260–286
- USGS, The Mineral Industry of Iraq (2010), retrieved from <http://minerals.usgs.gov/minerals/pubs/country/2010/myb3-2010-iz.pdf>.
- Vanly .I.C. 1980. Kurdistan in Iraq, in G. ghaliand (Ed.). people without country :the Kurds and Kurdistan ,pp .193-203 ,Northampton ,MA: Interlink Publishing Group

روایتگری به مثابه روش‌شناسی در جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل

سید علی منوری*

تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۳/۱۸

تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۶/۲۳

چکیده

جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل به عنوان یک دیدگاه کلان در قلمرو روش‌شناختی خصلتی کثرت‌گرایانه دارد. این مقاله با طرح روایت‌گری بر مبنای تبیین روایی (تبیین مبتنی بر روایت) به مثابه یک تکنیک روش‌شناختی در صدد است بخشی از ملاحظات روش‌شناختی دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی را پوشش دهد. تبیین روایی مورد نظر بر خلاف روش‌شناسی اثبات‌گرایانه متضمن توجه به قوانین عام نبوده، بلکه در صدد است علاوه بر سامان بخشیدن به رویدادهای تاریخی، به سرشت اجتماعی که پژوهشگر نیز در بافت آن به فعالیت می‌پردازد توجه می‌کند. بر این اساس، رخدادها عناصر برساننده رویدادها، و رویدادها مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده روایت‌ها هستند؛ بدین معنا این رویدادها هستند که متشکل از مجموعه‌ای از رخدادها به روایت‌ها شکل می‌دهند. لازم به ذکر است که بر مبنای مؤیدات جامعه‌شناسی تاریخی الزامات رویدادها و روایت‌های مورد نظر در یک مسیر واحد پیش نمی‌روند. در واقع از این منظر تاریخ متشکل از رویدادها و روایت‌های مختلف بوده و این پژوهشگر تاریخ است که ترتیب در کنار قرار گرفتن آنها را مشخص می‌کند. از این منظر جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل به عنوان دیدگاهی کلان و ثمربخش بدون افتادن در دامان نظریه‌پردازی صرف، هم نقش تاریخ و هم الزامات جامعه‌شناختی را در پیشبرد مطالعات روابط بین‌الملل در نظر می‌گیرد.

واژگان کلیدی: روابط بین‌الملل، جامعه‌شناسی تاریخی، روش‌شناسی، تبیین روایی

۲۶۷



سیاست جهانی

مقدمه

روابط بین‌الملل به عنوان رشته‌ای نسبتاً جدید در میان سایر رشته‌های علوم انسانی - اجتماعی می‌تواند به نحوی فزاینده از دستاوردهای تاریخ‌گرایی و روش‌شناسی تاریخی استفاده کند. در این ارتباط به نظر می‌رسد خلأیی جدی در خصوص اجرا و تدوین پژوهش تاریخی در میان پژوهشگران رشته روابط بین‌الملل وجود دارد. از این نظر چشم‌انداز خردگرا^۱، به عنوان جریان اصلی روابط بین‌الملل، همواره از مساهمت روش‌شناسی‌های تاریخ‌نگر فروگذار کرده است. لازم به توضیح است که راست‌کیشی علم‌گرایی^۲ در ایالات متحده نتوانسته است از ظهور دیدگاه‌های تاریخ‌گرا و توسعه تاریخ‌گرایی و روش‌شناسی تاریخی جلوگیری به عمل آورد؛ البته جریان اصلی روابط بین‌الملل در وهله نخست، تاریخ را به عنوان ابزاری جهت آزمون نظریه در نظر می‌گیرد (Elman and Elman, 2008: 359). به بیان دیگر، علمی شدن روابط بین‌الملل در دوران جنگ سرد، به رشته مذکور وجهی غیرتاریخی بخشید (Hobson and Lawson, 2008: 415). در واقع، شیئیت بخشیدن به فرایندهای اجتماعی و امور واقع اجتماعی به عنوان نهادهای تحلیلی فاقد زمان، وهمی مداوم (توهم زمان حال) بود که در قالب آن گذشته به منظور تبیین زمان حال جستجو می‌شد (Lawson, 2007: 346). هابسن جریان اصلی روابط بین‌الملل را متهم می‌کند که از تاریخ نه به عنوان ابزاری برای بازاندیشی^۳ پیرامون حال، بلکه به عنوان وسیله‌ای برای تأیید نظریه‌های زمان حال استفاده می‌کند. از دید وی، تاریخ در عوض، ابزاری جهت بازاندیشی در مورد نظریه‌ها و مسأله‌دار ساختن تحلیل حال و از این نظر، قالب‌بندی دوباره دستورکار پژوهشی روابط بین‌الملل است (Hobson, 2002: 5). به عبارت دیگر کیفی شدن رشته روابط بین‌الملل پس از جنگ سرد نوعی تحلیل پرمایه^۴ را برای پژوهش تاریخی به ارمغان آورده است (Elman and Elman, 2008: 361-2).

¹ Rationalist Perspective

² Scientism Orthodoxy

³ Reflection

⁴ Thick Analysis

با تثبیت چشم انداز تأمل‌گرا^۱ در روند تکامل تدریجی روابط بین‌الملل، نه تنها محتوای نظریه‌ها مورد بازاندیشی قرار گرفت، بلکه وجه تاریخی - تکوینی نظریه و موقعیت‌مند^۲ بودن آن و وجه تاریخی دانش نیز در قالب مباحث فرانظری مورد توجه قرار گرفت. البته در این ارتباط لازم به توضیح است که نظریه‌های چشم‌انداز خردگرا به لحاظ محتوایی در تأیید فرض‌های خود به درجات مختلف به تاریخ و شواهد تاریخی رجوع کرده‌اند (فرضا مورگنتا و گیلپین^۳)، اما در خصوص تاریخمندی خود نظریه ساکت مانده و تصویری ثابت از روابط بین‌الملل به دست داده‌اند. در این ارتباط همچنانکه کاکس می‌گوید می‌توان میان دو گونه نظریه انتقادی (تاریخی) و حل‌مسأله‌ای^۴ (کمتر تاریخی یا غیرتاریخی) تمایز قائل شد (Hobson and Lawson, 2008: 416).

در چنین فضایی دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل به تدریج در حال تثبیت جایگاه خود است. این دیدگاه می‌تواند بصیرت‌های مفید به فایده‌ای را در جهت پیشبرد پژوهش‌های رشته روابط بین‌الملل فراهم آورد. یکی از مهمترین مسائل از این رهگذر ملاحظات روش‌شناختی در قلمرو مذکور است. در همین جهت نویسنده این مقاله تلاش دارد که تبیین روایی را به عنوان تکنیکی روش‌شناختی برای جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل مطرح کند. بدین ترتیب پرسش اینجاست که تبیین روایی چگونه می‌تواند به لحاظ روش‌شناختی در خدمت جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل قرار گیرد؟

این مقاله در جهت پاسخ به پرسش فوق و با هدف پیشبرد پژوهش‌های حوزه جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل تدوین شده است. در گفتار اول مقاله و پس از این مقدمه مختصری در خصوص دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل پرداخته می‌شود. گفتار دوم ناظر بر مفهوم روایت و روایت‌گری در تاریخ است. در گفتار سوم به طور مبسوط تبیین روایی به عنوان یک تکنیک روش‌شناختی

¹ Reflectivist Perspective

² Situated

³ Robert Gilpin

⁴ Problem-solving theory

و دستاوردهای آن برای قلمرو پژوهشی جامعه‌شناسی تاریخی مورد توجه قرار می‌گیرد. نهایتاً در گفتار چهارم از مطالب عنوان شده جمع‌بندی به عمل می‌آید.

۱. جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل

همچنانکه استنلی هافمن^۱ استدلال کرده است با شکل‌گیری رشته روابط بین‌الملل و انشعاب آن از دانش سیاست، آن نقش معمارانه را که ارسطو برای علم سیاست قائل شده بود می‌بایست برای رشته روابط بین‌الملل نیز تخصیص داد، چرا که به نظر او این رشته، علمی اجتماعی است که با فهم فرایندهای بلندمدت تغییر— که بشریت را به عنوان یک کل متأثر می‌سازد — بیشترین ارتباط را دارد (Linklater, 2007: 355). هافمن معتقد است مطالعات مربوط به رشته روابط بین‌الملل باید بر مبنای روش-شناسی جامعه‌شناسی تاریخی بنیان نهاده شود. نیت وی از این گفته، بررسی پیوند این رشته با زندگی سیاسی داخلی بود (Rosenberg, 2006: 307-8).

همچنانکه هابسن و لاسن ذکر می‌کنند، پس از جنگ سرد توجهی دوباره به تاریخ، در چارچوب رشته روابط بین‌الملل، جلب شده است. از این نظر توجه به جامعه-شناسی تاریخی مبین تدوین پژوهش‌هایی است که به لحاظ تاریخی پرمایه، و به لحاظ نظری سازنده باشند (Hobson and Lawson, 2008: 417). در واقع به بیان مبسوط جامعه‌شناسی تاریخی از این جهت که تحلیل تاریخی و تحلیل نظری را ترکیب کرده، رویکرد ارزشمندی در رشته روابط بین‌الملل است (Mabee, 2007: 432). از سوی دیگر، لاسن عقیده دارد به دنبال شکوفایی نظری در رشته روابط بین‌الملل پس از جنگ سرد، جامعه‌شناسی نسبت به سایر رویکردها، اعم از اقتصادی و سیاسی، به گونه‌ای فزاینده تأثیرگذار بوده است (Lawson, 2006: 3&8).

در این میان، اشرودر به تناسب بالقوه میان تاریخ بین‌الملل و نظریه روابط بین‌الملل در جهت استفاده از مواد خام و یافته‌های این دو حوزه توسط یکدیگر اشاره می‌کند (Schroeder, 1997: 70). از این منظر تاریخ می‌تواند با داده‌های خود در تأیید و موجه ساختن نظریه‌های روابط بین‌الملل مؤثر واقع شود. عدم تناسب میان موارد ذکر

1 Stanley Hoffmann

شده به بیان هابسن ریشه در آن دارد که جریان اصلی روابط بین‌الملل خصلتی غیرتاریخی دارد (Hobson, 2007: 415) و از این منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل می‌توانند به پشتوانه تاریخ فرض‌های هستی‌شناختی خود را تثبیت کنند.

کالین و میریام المن در مقاله مشترک خود با فاقد معنا دانستن رشته روابط بین‌الملل بدون تاریخ و چرخش تاریخی (Elman and Elman, 2008, 359-60)، این دستاورد فکری را — به بیان لاسن — یادآوری می‌کنند که تفکیکی میان نظریه بسترمند^۱ — که در آن نظریه از روایت فراگیر مورخ تبعیت می‌کند — و نظریه فراگیر^۲ — که در آن روایت از بایسته‌های نظری نظریه‌پرداز تبعیت می‌کند — وجود ندارد (Lawson, 2007: 356)؛ بدین معنی که نظریه، خود، در بستری تاریخی شکل گرفته است. به عنوان نمی‌توان دیدگاه‌های نظری شده در مناظره اول روابط بین‌الملل میان دو گروه واقع‌گرایان و آرمان‌گرایان را صرف نظر از شرایط و مقتضیات پس از جنگ جهانی اول مورد توجه قرار داد.

جامعه‌شناسی تاریخی از اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ به رشته روابط بین‌الملل وارد شده است (Lawson, 2007: 344). جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل، نه جامعه‌شناسی و نه تاریخ صرف است. این دیدگاه حاصل تقارب جامعه‌شناسی تاریخی و روابط بین‌الملل بوده و بر موضوعاتی نظیر چگونگی شکل‌گیری دولت، مناسبات بین‌المللی، و ظهور و تکامل روندهای جهانی تمرکز دارد (Bhambara, 2010: 131-2). از این نظر دانش‌پژوهان نسل جدید در رشته روابط بین‌الملل متفقا بر این مسأله تأکید می‌کنند که تجزیه و تحلیل موضوعاتی چون حاکمیت، توازن قوا، دموکراسی، عدم مداخله، و یا هژمونی خارج از تاریخ انجام نمی‌شوند، چراکه امور واقع بدون زمان در روابط بین‌الملل فاقد معنا هستند (Elman and Elman, 2008: 359-60).

لاسن کارهای انجام شده به دنبال ورود جامعه‌شناسی تاریخی به رشته روابط بین‌الملل را متمرکز بر مسائلی مختلف قلمداد می‌کند در این میان یکی از این مسائل

1 Embedded Theory

2 Encompassing Theory

تحلیل خاستگاه‌ها و انواع نظام‌های بین‌المللی در طی زمان‌ها و مکان‌های مختلف (کارهای واتسن^۱، اسپروات^۲، بوزان^۳، و لیتل^۴) است. از این منظر شکل‌گیری و نظام‌های بین‌المللی و عملکرد آنها با توجه به الزامات و مقتضیات تاریخی که تعامل کنشگران را تحت تأثیر قرار می‌دهند اهمیت دارد.

از دیگر مسائل مورد توجه آشکارسازی اسطوره^۵ ۱۶۴۸ (کارهای اسیاندر^۶ و تشکه^۷) و تحلیل خاستگاه‌های غیرغربی نظام جهانی معاصر (کارهای والرستین، ژیل^۸، و هابسن) است. در چنین دیدگاهی ضمن اتخاذ رویکردی انتقادی نسبت به نظام وست‌فالیایی به تعامل سایر کنشگران خارج از چارچوب نظام مذکور و نقش آنها در تحول نظام جهانی در بستری کلان‌تاریخی توجه می‌شود.

رابطه هم-تکوینی میان قلمرو بین‌المللی و مناسبات دولت-جامعه در روندهای تغییر سریع (کارهای هالیدی^۹ و لاسن) از دیگر مسائل مورد توجه در قالب جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل است. در این خصوص دیدگاه‌های مذکور با اتخاذ رویکردی انتقادی نسبت به آن دسته از رویکردها که با تمایز دو قلمرو داخلی و بین‌الملل، اولویت را در مطالعات روابط بین‌الملل به قلمرو بین‌المللی می‌دهند به تحولات نظام جهانی در سایه تأثیرگذاری روندهای همزمان داخلی و بین‌المللی توجه می‌کنند.

همچنین از دیگر مسائل مورد توجه بررسی منطق اجتماعی نظم‌های مالی بین‌المللی (کار سیبروک^۹) و بررسی ابعاد بین‌المللی مدرنیته^{۱۰} (کار روزنبرگ^{۱۱}) است. این کارها از یک سو به فراز و فرود نظام‌های مالی در بستر تاریخ و تحت تأثیر نیروهای اجتماعی، و نه قوانین عام اقتصادی، توجه می‌کنند و از سوی دیگر بر نقش نیروهای

¹ Adam Watson

² Hendrik Spruyt

³ Barry Buzan

⁴ Ricard Little

⁵ Andreas Osiander

⁶ Benno Teschke

⁷ Barry K. Gills

⁸ Fred Halliday

⁹ Leonard Seabrooke

¹⁰ Modernity

¹¹ Justin Rosenberg

سیاسی و اجتماعی مدرن در پیشبرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل متمرکز هستند (برای همه این موارد بنگرید به: Lawson, 2007). از نظر مبی جامعه‌شناسی تاریخی موهبتی برای رشته روابط بین‌الملل است، چراکه هم به نیروهای کلانی که در نظریه سنتی اجتماعی بسط و تکامل یافته‌اند معطوف است و هم رویکردی عینی‌تر به تاریخ، نه بر حسب ایجاد قوانین جهانشمول، بلکه در جهت کشف پویای میان روندهای تداوم و تغییر دارد (Mabee, 2007: 432). دانرودر و کندی تمایل به معطوف شدن به مسائل بزرگ و درگیر شدن در رویدادها و فرایندها، تبیین علی، زمانیت، و علاقه به موارد مختلف در زمان‌ها و مکان‌های جغرافیایی مختلف را چهار خصیصه تعریف‌کننده جامعه‌شناسی تاریخی قلمداد می‌کنند (Dannreuther and Kennedy, 2007: 377-8).

نباید از خاطر دور ساخت که یکی دیگر از دستاوردهای بسیار مهم جامعه‌شناسی تاریخی — دست کم برای پژوهشگران ایرانی که به دنبال دیدگاه‌های بدیل هستند — عطف توجه به حوزه‌های تاریخی-تمدنی غیر از اروپا است. از این رو، با اتخاذ این چشم‌انداز، دیگر تحلیل موضوعاتی چون موضوع پژوهش‌های تاریخی از دیدگاه نمونه آرمانی تجدد^۱ و شاخص‌های مرتبط با آن ضرورتی ندارد. از این نظر بنتلی آن نوع جامعه‌شناسی تاریخی که تجربه اروپا را سنگ محک فهم تاریخ جهان قلمداد می‌کند، سطحی و ناقص می‌داند (Bentley, 2006: 17). در این خصوص بمب را اصطلاح «تواریخ به هم پیوسته»^۲ را ارائه می‌کند (Bhambra, 2010, 139). دانرودر و کندی نیز این خط فکری را در خصوص شکل‌گیری دولت دنبال کرده‌اند (Dannreuther and Kennedy, 2007: 377-8).

نویسنده با مطالعه و مرور دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل رویکردی قابل توجه جهت تحلیل مسأله مورد پژوهش برگزیده است. این گزینش مؤید تعهدات معرفت‌شناختی و روش‌شناختی وی در تحلیل مسأله مذکور خواهد بود. در این ارتباط لازم به توضیح است که یکی از برجسته‌ترین تقسیم‌بندی‌های انجام گرفته

1 Ideal Type of Modernity
2 Connected Histories

در خصوص ارتباط میان تاریخ‌گرایی و رشته روابط بین‌الملل تقسیم‌بندی صورت گرفته توسط هابسن و لاسن است. این دو با توجه به چهار وجه اصلی پژوهش تاریخی در روابط بین‌الملل، چهار نمونه آرمانی را به قرار ذیل برمی‌شمرند:

- تاریخ بدون تاریخ‌گرایی^۱: این نمونه آرمانی متضمن دو نظریه نهادگرایی نولیبرال و نوواقع‌گرایی بوده که با ارائه تصویری غیرتاریخی و غیراجتماعی به دنبال کاربرد روایت کلان^۲ و جهانشمول، ورای زمان و مکان هستند.
- تاریخ‌گرایی افراطی^۳: این نمونه آرمانی منبعث از نقد ادبی است. مطابق آن، اثر ادبی محصول زمان و مکان خاص است. هر اثر یا متن بازتابی از قلمرو فرهنگی و فکری منحصر به فرد است. این بافتارگرایی عمیق^۴ ریشه در کارهای فوکو و دریدا دارد و پساساختارگرایان این گرایش را در روابط بین‌الملل دنبال کرده و می‌کنند. آنها بر عدم تعیین^۵ تاریخ تأکید ورزیده و مخالف فراروایت‌ها در روابط بین‌الملل هستند.
- تاریخ سنتی^۶: این نمونه آرمانی با الهام از روش‌شناسی اثبات‌گرایانه رانکه^۷، به تاریخ حقیقی^۸ توجه دارد. در این رویکرد تمایز میان امور واقع و ارزش‌ها مورخین را قادر به ایجاد شکلی از حقیقت می‌کند. از دید تاریخ‌گرایان سنتی جهانی خارج از سوژه‌ها وجود دارد که می‌توان آن را با تجزیه و تحلیل تاریخی تبیین کرد. آنها رویکردی موشکافانه و عینی/ غیرنظری نسبت به بایگانی‌ها و اسناد دست اول دارند. مورخین سنتی کاربرد الگوهای نظری پیشینی را در مطالعه تاریخ رد می‌کنند.
- جامعه‌شناسی تاریخی تاریخ‌گرا^۹: نماینده این نمونه آرمانی، ادوارد کار است. این نمونه آرمانی هم به نظریه و هم به تاریخ توجه دارد. در این دیدگاه، اولین مرحله در مطالعه تاریخ، مطالعه مورخ و بافت گسترده‌تر تاریخی، اجتماعی، سیاسی،

1 History Without Historicism
 2 Grand Narrative
 3 Radical Historicism
 4 Deep Contextualism
 5 Indeterminacy
 6 Traditional Historicism
 7 Leopold von Ranke
 8 Proper History
 9 Historicist Historical Sociology

اقتصادی، و محیطی در چارچوبی که وی پژوهش کرده از یک سو، و از سوی دیگر در قالب امور واقع تاریخی است که جمع‌آوری می‌کند؛ بنابراین آثار تاریخی هرگز به نمایندگی از خود نیستند، بلکه در بستر چارچوب‌های اجتماعی گسترده‌تر پیش برده شده و دال بر حقیقت مطلقى درباره گذشته نیستند.

جامعه‌شناسی تاریخی تاریخ‌گرا در مقابل تاریخ‌گرایی افراطی می‌پذیرد که تاریخ شناخت‌پذیر بوده، اما همگام با تاریخ‌گرایی سنتی مؤید آن است که تاریخ در قالب زمان و مکان مشخص تولید شده و موضوع تفسیر کارورزان است. همچنین برخی از جامعه‌شناسان تاریخی در قالب این رویکرد به دنبال ساخت‌شکنی روایت‌های تاریخی بوده، درحالی‌که برخی دیگر از آنان به دنبال بازساخت تاریخ هستند. علاوه بر این، رویکرد مذکور همصدا با رویکرد کلان وجه نخست از الگوهای عام علیت و تحول صحبت کرده، درحالی‌که همزمان و همصدا با تاریخ سنتی ضمن تأکید بر گسست‌های تاریخی، فراتاریخ‌گرایی را رد می‌کند. در واقع جامعه‌شناسی تاریخی تاریخ‌گرا، خود، به مثابه یک زمینه میانی^۱ است: هم نقش تصادف، احتمال، کارگزاری، بافت‌مندی، و خاص‌بودگی (فردیت) مورد تصدیق قرار گرفته و هم به موازات آن، ساختار و تداوم مورد توجه قرار می‌گیرد (Hobson and Lawson, 2008: 420-30). آنچه قابل استنباط بوده آن است که جامعه‌شناسی تاریخی تاریخ‌گرا جریانی واحد نبوده و وجوه مختلف را شامل می‌شود.

بدین ترتیب با توجه به توضیحات فوق نویسنده در چارچوب دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی تاریخ‌گرا را در تحلیل مسأله مورد پژوهش خود در این مقاله برمی‌گزیند. گزینش این رویکرد مستلزم تمرکز بیشتر بر مقوله تاریخ است، چراکه اضافه کردن قید تاریخ‌گرایی بر جامعه‌شناسی تاریخی پرداختن به معرفت‌شناسی و روش‌شناسی تاریخی را ضرورت می‌بخشد؛ البته با توجه به همپوشانی میان معرفت‌شناسی و روش‌شناسی (Ladyman,

(2007: 304). در واقع نویسنده در صدد است که روش‌شناسی خود را بر مبنای قید تاریخ‌گرایی در چارچوب جامعه‌شناسی تاریخی سامان دهد.

به نظر می‌رسد آنگاه که از جامعه‌شناسی تاریخی سخن به میان می‌آید به لحاظ معرفت‌شناختی و روش‌شناختی، همچنانکه منهایم^۱ (۱۳۸۹) بدان اشاره کرده است، نوعی تضاد میان نظریه و تاریخ مشاهده می‌شود. از این منظر نوعی دوگانگی میان علوم اجتماعی و تاریخ وجود دارد: در حالیکه علوم اجتماعی معطوف به رویکرد قانون‌نگر^۲، قیاس، و نظریه‌های عام بوده، تاریخ متوجه رویکرد تک‌انگار^۳، استقراء، و توصیفات خاص است (Calhoun, 1998: 848). آنچه مسامحتاً می‌توان در اینجا اشاره کرد آن است که استفاده از روش‌های تکرارپذیر^۴ علوم دقیقه در قلمرو تکرارناپذیر^۵ امور انسانی امکان‌پذیر نیست (Gaddis, 1999: 83).

در عین حال از دیدگاه گروهی دیگر از شارحان جامعه‌شناسی تاریخی نظریه‌پردازان علوم اجتماعی نظریه‌های عمومی را ایجاد می‌کنند و آنها را مورد آزمون قرار می‌دهند، در حالیکه مورخین از نظریه، یا مجموعه‌ای از نظریه‌ها در جهت ساختارمند کردن تفاسیر خود از رویدادهای خاص استفاده می‌کنند (Levy, 1997: 24-32). در واقع از این منظر تاریخ داده‌های خام مبتنی بر امور واقع را در اختیار علوم اجتماعی قرار می‌دهد و علوم اجتماعی دارای حق انحصاری ساخت و پرداخت نظریه نسبت به تاریخ است (Bryant, 2000: 511). مهمترین چالش برای جامعه‌شناسی تاریخی فراهم آوردن نظام معنایی یا نظریه‌ای جهت تبیین امور واقع تاریخی است (Dannreuther and Kennedy, 2007: 376).

برای نویسنده این سطور تضاد میان تاریخ و نظریه به لحاظ وجوه هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، و روش‌شناختی به تقدم منطقی اولی نسبت به دومی می‌انجامد. همچنانکه میچل دین نیز بدان اشاره کرده است رویکردهای جامعه‌شناختی در

¹ Karl Mannheim

² Nomothetic Approach

³ Idiographic Approach

⁴ Replicable

⁵ Unreplicable

چارچوب دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی با دغدغه‌های علم‌گرایی و اتخاذ رویکردهای کلان، برنامه پژوهشی و دستورکارهای مقتضی را با موانع معرفت‌شناختی مواجه می‌کند. پرداختن به جوامع مدرن با تمرکز بر مسائلی چون نوسازی، صنعتی شدن، عرفی شدن، شهری شدن، دیوانسالار شدن، و ... به جامعه‌شناسی تاریخی خصلتی قانون‌شناسانه و تعمیم‌بخش می‌دهد. این نوع جامعه‌شناسی تاریخی کمتر به تاریخ و ویژگی‌های خاص آن اعم از منحصر به فرد بودن، رویدادهای محتمل، چرخه‌های متفاوت، زمانیت، و فرایندهای در زمانی می‌پردازد. از این منظر به نظر می‌رسد که رابطه میان تاریخ و نظریه اجتماعی غیرقابل حل خواهد ماند (Dean, 1994: 7-13). در ادامه این گفتار و با در نظر گرفتن کلیه مطالب گفته شده در خصوص دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی تاریخ‌گرا، در گفتار بعدی مبحث روایت و روایت‌گرایی در پیشبرد مسأله مورد پژوهش مطرح می‌شود.

۲. مفهوم روایت و روایت‌گری

صحبت از تبیین روایی در وهله نخست تعریف مفهوم روایت را ضرورت می‌بخشد. در وهله نخست از دید لمن روایت توصیفی از آنچه روی داده است می‌باشد که در قالب زنجیره‌ای از رخدادها^۱ فهم می‌شود. بر این اساس یک روایت ماهیتاً بر حسب وضعیت "این واقعه، آنگاه آن واقعه" ساختار می‌یابد (Lemon, 2003: 299). از این منظر، روایت تنها ابزار ادبی^۲ است که ساختار زمان گذشته را بازتاب می‌دهد (Munz, 1997: 834). در وهله نخست باید عنوان کرد که روایت، یا داستان-ابژه^۳، متفاوت از گاهشمار^۴ است؛ چراکه در گاهشمار پدیده‌ها صرفاً مبتنی بر تقدم زمانی در کنار هم قرار می‌گیرند، اما روایت ناظر بر الگوی "این واقعه، آنگاه آن واقعه" است. از این نظر روایت به چیزی ملموس در "آن بیرون"^۵ اشاره می‌کند. از سوی دیگر به بیان لمن روایت یک رشته از رخدادها را به زنجیره‌ای معنادار (فهم‌پذیر)^۶ تبدیل

1 Sequence of Occurrences

2 literary device

3 Story-object

4 Chronicle

5 Out there

6 Intelligible

می‌کند (Lemon, 2003: 298-301 and 1995: 42-3). صحبت از اشارهٔ روایت به چیزی ملموس در آن بیرون و جهان خارجی امری مسأله‌دار است. در این ارتباط فی با تمایز قائل شدن میان جنبهٔ زیست‌شدهٔ روایت (واقع‌گرایی روایی^۱) و خصلت بازگو شدهٔ آن (ساخت‌گرایی روایی^۲) تلاش کرده است تا با پیوند این دو خصلت و در جهت حل این مسأله مفهوم روایت‌گرایی^۳ را مطرح کند که ناظر بر خصلت‌های مذکور است (Fay, 1996: 179-96).

لمن این مسأله را با تمایز قائل شدن میان دو روایت داستانی و واقعی^۴ مورد توجه قرار داده و دیدگاه خود را بر مبنای نوع دوم پیش برده است. از دید وی واقعیت خارجی پدیده‌ای چون روایت تمایز چندانی با سایر پدیده‌ها از جمله ابرژه‌های فیزیکی ندارد (Lemon, 1995: 44-8, 70). این در حالی است که در چشم‌انداز هستی‌شناسانهٔ هیدگر روایت‌ها به صورت حافظه‌هایی بلندمدت بوده که توسط آنها گذشتهٔ ما نیز احیاء می‌شود. برای وی چنین احیائی تکرار پتانسیل بودن - در - جهان^۵ ما بوده که در گذشتهٔ فردی و جمعی ما ریشه دارد (Kaplan, 2003: 56).

این تصور هستی‌شناختی و استخراج تاریخت از زمانیت در دیدگاه گادامر به آنجا می‌رسد که ما در روایت‌ها خود را درمی‌یابیم. از این منظر تاریخ آکنده از نمایشنامه‌های بی‌شماری بوده و در این میان فیلمنامه‌نویس‌ها در حال نوشتن طرح‌هایی مختلف برای فیلم‌های مختلف هستند (Warnke, 2002: 81). بدین قرار در سنت گادامری، معنای روایت در گرو چنین فهمی از تاریخ است (Davey, 2006: 110). در ادامهٔ دیدگاه‌های فوق ضروری است به دیدگاه ریکور^۶ نیز اشاره شود. از دید ریکور این رویدادها هستند که به دنبال یکدیگر آمده و به یک طرح^۷ در قالب روایت شکل می‌دهند. وی معتقد است تبیین تاریخی در چارچوب یک روایت

1 Narrative realism

2 Narrative constructivism

3 Narrativism

4 Fictional and factual narratives

5 Being- in- the world

6 Paul Ricœur

7 Plot

پیشینی انجام می‌شود و انتخاب رویدادها برای تبیین تاریخی، خود، یک عمل تفسیری است. وی با اتخاذ این رویکرد تفسیری چنین اظهار می‌دارد که تبیین تاریخی یک تبیین روایی بوده که نشان می‌دهد یک کنش یا یک رویداد مستلزم یک داستان است (Simms, 2003: 80 and Kaplan, 2003: 55). در این صورت آیا به راستی میان تاریخ و روایت تفاوتی وجود دارد؟ فورهِ^۱ صراحتاً اظهار می‌دارد که «تاریخ زاییدهٔ روایت است» (دورتیه، ۱۳۸۴: ۳۴۰). به نظر می‌رسد برای پر کردن این شکاف چاره‌ای جز پذیرش دیدگاه تلفیقی فی وجود نداشته باشد.

در ارزیابی روایت، لمن میان سه مفهوم happening (واقعه)، occurrence (رخداد) و event (رویداد)^۲ تمایز قائل می‌شود. از دید وی واقعه به طور عام دربرگیرندهٔ رخداد و رویداد است، اما رخداد ناظر بر وقوع هرگونه فعلی است. در واقع رخدادها به تنهایی بر حسب توالی زمانی^۳ فهم‌پذیر (معنادار) نبوده و دارای هویت روایی^۴ نیستند. از این منظر رخدادها به منزلهٔ اجزای زنجیره‌های یک روایت قلمداد می‌شوند. بدین قرار زنجیرهٔ این رخدادها است که به یک روایت شکل می‌دهد. در این جهت رویداد ترتیب خاصی از رخدادها است که باید آغاز، میانه، و انجامی داشته باشد. یک رویداد نه تنها باید زنجیره‌ای از رخدادها را بر حسب اصل "به دنبال آمدن"^۵ شکل دهد، بلکه باید بر اساس ترتیب خاصی از رخدادها معنا یابد. بنابراین رویدادها شامل پدیده‌هایی چون تولد، مرگ، جنگ، انتخابات، و ... بوده و محتوای آنها شکل روایت دارد، با این تفاوت که روایت ادامه می‌یابد، اما رویدادها پایان می‌پذیرند (Lemon, 1995: 62-76).

از سوی دیگر باید خاطر نشان ساخت با توجه به آنکه دنت^۶ تاریخ‌نگاری را به زعم خود ترکیبی از جملات روایی^۷ دانسته که یک رویداد تاریخی را با ربط دادن آن به

1 Francios Furet

۲- باید در نظر داشت که در زبان فارسی مفاهیم واقعه، رخداد، و رویداد غالباً به یک معنا به کار رفته و در زبان غیرعلمی بدون تمایز و دقت مفهومی استعمال می‌شوند.

3 Temporal Succession

4 Narrative Identity

5 Following on

6 Arthur Danto

7 Narrative Sentences

رویدادهای دیگر توصیف می‌کنند (Tucker, 2004: 138)، می‌توان چنین استنباط کرد که رویدادها خود، عوامل برسانندهٔ روایت‌ها هستند. شایسته است در اینجا جهت ملموس شدن مفاهیم واقعه، رخداد، رویداد، و روایت مثالی ذکر شود. وقوع جنگ چالدران (۹۲۰ق/ ۱۵۱۴م) میان صفویه و عثمانی در دورهٔ شاه‌اسماعیل اول به عنوان یک رویداد محسوب می‌شود. این رویداد مشتمل بر زنجیره‌ای از رخدادها است که می‌توان آنها را اینچنین سامان داد: اسماعیل اول در ابتدای سدهٔ دهم هجری/ شانزدهم میلادی قیام خود را آغاز کرد، آنگاه تبریز را متصرف شد و پایتخت خود قرار داد، آنگاه مذهب تشیع را به عنوان مذهب رسمی اعلام کرد، آنگاه تحریک عوامل حکومت صفوی (قزلباش‌ها) در قلمرو شرقی عثمانی سنی‌مذهب اقدام متقابل آن امپراتوری را در پی داشت، آنگاه جنگ چالدران به وقوع پیوست.

همچنانکه ملاحظه می‌شود میان رخدادهای مذکور ارتباطی معنادار وجود دارد و فرضاً نمی‌توان چنین عنوان کرد که: اسماعیل اول در ابتدای سدهٔ دهم هجری/ شانزدهم میلادی قیام خود را آغاز کرد، آنگاه شروع به گسترش عملیات نظامی خود در شرق ایران کرد، آنگاه مذهب تشیع را به عنوان مذهب رسمی اعلام کرد، آنگاه در عین حال باید توجه داشت که رویداد مورد نظر (جنگ چالدران) بخشی از روایت کلان روابط خارجی ایران و عثمانی در عصر صفوی است که پس از شاه‌اسماعیل اول تداوم می‌یابد. اکنون و در ادامهٔ گفتار حاضر لازم است و در گفتار پیش رو به صورت مبسوط به مسألهٔ تبیین روایی پرداخته شود.

۳. تبیین روایی به مثابه روش‌شناسی

از دید لاسن نیز این مسأله را مد نظر قرار داده است. از دید وی جامعه‌شناسی تاریخی به لحاظ روش‌شناختی در کسوت‌های متفاوت در جهات مختلفی چون قوم‌انگاری، تفهم، انتخاب عقلانی، وابستگی به مسیر، و نهادگرایی تاریخی گرفته تا رویکردهای فرهنگی و پسااستعمارگرایانه پیش می‌رود (Lawson, 2007: 359).

بار دیگر به دیدگاه طرح شده توسط میچل دین باز می‌گردیم. از دید وی با توجه به عدم حل رابطه میان تاریخ و نظریه، جامعه‌شناسی تاریخی به عنوان فعالیتی دورگه^۱ به حیات خود ادامه می‌دهد. طبعاً در این وضعیت تضادهای عام/خاص، همزمانی/درزمانی، قانون‌شناختی/تک‌انگاری، حال/گذشته، و نظری/تجری به قوت خود باقی می‌مانند. میچل دین نوعی جامعه‌شناسی تاریخی کمتر نظری را مطرح می‌کند که جنبه تحلیلی دارد. وی با نقد نگاه یکدست به کل تاریخ جهان در قالب تمدن مدرنیته و رد نام‌گرایی مفهومی^۲، به یک فعالیت فکری فرارشته‌ای، انتقادی، مباحثه‌آمیز و آموزنده دست می‌یابد. این جامعه‌شناسی تاریخی به تأسی از آرای فوکو، مبتنی بر نوعی تاریخ انتقادی و تأثیرگذار^۳ است (Dean, 1994: 11-3).

اجتناب از این نام‌گرایی مفهومی، عدم پذیرش روایتی یکپارچه از تاریخ جهان، و معطوف شدن به جامعه‌شناسی تحلیلی و کمتر نظری، نویسنده را بر آن داشت تا به تأسی از کار میچل دین (1994) جامعه‌شناسی تاریخی تاریخ‌گرای مورد نظر خود را بر مبنای تکنیک روش‌شناختی مبتنی بر تبیین روایی استوار سازد. در واقع جامعه‌شناسی تاریخی تاریخ‌گرا به طور ذاتی می‌تواند در پیوند با نگاه تحلیلی و کمتر نظری نسبت به دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی باشد. البته باید خاطر نشان ساخت که تکنیک مورد نظر با تکنیک‌های اتخاذ شده‌ای چون وابستگی به مسیر در تمرکز بر زنجیره‌های علی (برای نمونه بنگرید به: Mahoney, 2000) و ردگیری فرایند^۴ در پرداختن به روایت‌های تحلیلی (برای نمونه بنگرید به: Checkel, 2008) همپوشانی دارد. بدین ترتیب و در مجموع نویسنده با توجه به ملاحظات ذکر شده یک راهبرد تحلیلی را مبتنی بر تبیین روایی به عنوان یک تکنیک روش‌شناختی در جهت توضیح مسأله مورد پژوهش از منظر رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی تاریخ‌گرا اتخاذ کرده و با کاربست آن محتوای پژوهش را با اتکاء به داده‌های تاریخی پیش می‌برد. لازم به توضیح است که توجه به وجه روایی در پژوهش‌های جامعه‌شناختی - تاریخی به

1 Hybrid

2 Conceptual Nominalism

3 Critical and Effective Eistory

4 Process-tracing

منزله انقلابی علیه محدودیت‌های روش‌شناختی و نظری در بطن تاریخ‌نگاری متعارف قلمداد می‌شود (Gotham and Staples, 1996: 483). اکنون می‌توان در ادامه این بحث بر تبیین روایی متمرکز شد. در این ارتباط اتکینسون به سه نوع تبیین قانونمند (همپل^۱ و پاپر^۲)، عقلانی (کالینگوود^۳ و دری^۴)، و روایی (اوکشات^۵ و باترفیلد^۶) اشاره می‌کند (Atkinson, 1978: 96).

این سه نوع تبیین بر حسب میزان تشابه یا افتراق تاریخ با علوم طبیعی طبقه‌بندی شده‌اند. هرچه از تبیین قانونمند به تبیین روایی نزدیک‌تر شویم، میزان افتراق بیشتر شده و به حد تبیین می‌رسد (اتکینسون، ۱۳۷۹: ۴۴-۳۶). از آنجا که نویسنده به لحاظ معرفت‌شناختی و روش‌شناختی عدم تشابه علوم انسانی — و به تبع آن تاریخ — به علوم طبیعی را پذیرفته است (دیدگاه‌های دیلتای^۷، ریکرت^۸، و ویندلبند^۹)، بنابراین مدل قانون فراگیر طرح شده از سوی همپل (Gordon, 1991: 391-5) و الگوی قیاسی — قانونی^{۱۰} مورد نظر وی (Psillos, 2007: 163) را در تبیین تاریخی رد می‌کند. نکته بسیار مهم در خصوص طبقه‌بندی فوق آن است که تبیین نوع اول بر مبنای تعلیل^{۱۱} و تبیین نوع دوم مبتنی بر استدلال^{۱۲} است. همچنین باید یادآور شود که تبیین قانونمند از جنس تبیین عام در علوم طبیعی، و تبیین عقلانی ناظر بر باز-ساخت^{۱۳} ذهن مورخ در ارتباط با محیط ذهنی، انگیزه‌ها، احساسات و دلایل کنش‌ها است. در واقع کالینگوود و دری با تأثیرپذیری از دیدگاه درینسن^{۱۴} در تمایز میان تبیین و فهم که در دیدگاه دیلتای نیز تبلور یافت، تبیین عقلانی را در باب تاریخ طرح افکندند

1 Carl G. Hempel
2 Karl R. Popper
3 Robin G. Callingwood
4 William H. Dray
5 Michael J. Oakeshott
6 Herbert Butterfield
7 Wilhelm Dilthey
8 Heinrich J. Rickert
9 Wilhelm Windelband
10 deductive- nomological
11 causation
12 Reasoning
13 Re-enactment
14 Johann G. Droysen

(Psillos, 2007: 163-5). اما در خصوص تبیین روایی ابتدائاً لازم به ذکر است همچنانکه گوردن به خوبی اشاره می‌کند رویدادهای تاریخی نامتجانس^۱ بوده، حتی ارتباط بین آنها هم منحصر به فرد است؛ اما این به معنای آن نیست که نتوان آنها را تبیین کرد. در واقع این تبیین از نوع علی نیست. آنچه در خصوص این تبیین قابل ذکر بوده اقترا^۲ میان روایت‌ها است. شرایط اصلی این نوع تبیین روایی معناداری (فهم‌پذیری)^۳، سامان‌مندی^۴، و عقلانیت وضعی^۵ است (Gordon, 1991: 397).

در میان شرایط فوق‌لین به صورت ویژه بر معناداری (فهم‌پذیری) تأکید می‌ورزد. از دید وی در زنجیره‌های روایی^۶ بعد از رویداد الف این امکان وجود دارد که رویدادهای ب، ج، یا د شکل گیرند، اما هیچ‌گاه رویداد الف به طور مستقیم به رویداد هـ (آخرین نقطه روایت) نمی‌رسد. بنابراین میان رویدادهای هم‌جوار باید شرط معناداری (فهم‌پذیری) حاکم باشد (Lemon, 1995: 48-51).

نکته بسیار مهم در خصوص تبیین روایی آن است ساختار روایت مبتنی بر زنجیره‌های رخدادها^۷ است؛ از این رو، در چارچوب تبیین روایی این زنجیره‌ها از یکدیگر تبعیت می‌کنند. در واقع، یک رخداد به عنوان رخدادی که از رخداد پیشین تبعیت می‌کند، تبیین می‌شود. البته ترتیب این زنجیره‌ها دارای منطق است؛ به این معنی که صرف پشت سر هم قرار گرفتن، دال بر امکان تبیین نیست (Lemon, 2003: 313-4 and Munz, 1997: 837-9).

در اینجا می‌توان تمایز میان تبیین علی و تبیین روایی را ملموس‌تر ساخت. در تبیین علی رابطه میان رخداد الف (علت) و رخداد ب (معلول) قطعی است (اصل تقدم^۸)، اما در تبیین روایی پس از رخداد الف صرف نظر از رخداد ب، رخدادهای ج یا د نیز می‌توانند واقع شوند. به بیان دیگر بر خلاف علوم طبیعی که رخداد الف وقوع رخداد

1 Heterogeneous
2 Conjunction
3 Intelligibility
4 Coherence
5 Situational Rationality
6 Narrative Sequences
7 Sequences of Occurrences
8 Priority

ب را تعیین می‌بخشد، در تاریخ رخداد الف بر رخداد ب تأثیر می‌گذارد، چراکه در تاریخ، سلوک انسانی^۱ چنین ایجاب می‌کند. از این منظر روایت مورد نظر در تاریخ سرشتی باز- فرجام دارد؛ بدین جهت که عاملین انسانی^۲ بنا به یک دلیل^۳ رخداد قبلی را به رخداد بعدی متصل می‌کنند، چه تبیین علی ناظر به ابژه‌های بی‌روح بوده، درحالی‌که تبیین روایی به عاملین انسانی معطوف است. بدین ترتیب این عامل انسانی است که انتخاب می‌کند پس از رخداد الف، رخداد ب قرار گیرد یا رخدادهای ج یا د (Lemon, 1995: 51-60).

بدین ترتیب در جریان تبیین روایی روایت‌ها باید به گونه‌ای در کنار هم قرار گیرند که معنادار (فهم‌پذیر) باشند. معنای این گفته آن است که پژوهشگر تاریخ نقشی مستقیم در گزینش و پیوند رویدادها و روایت‌ها ایفاء می‌کند (Jupp, 2006: 186). در واقع و در وهله نخست، پژوهشگر تاریخ، خود، به مثابه یک عامل انسانی عمل می‌کند، چراکه این عامل انسانی بازتاب‌دهنده تجربه زیسته^۴ خود است (McMaylor, 147: 2005). نکته بسیار مهمی که در ذیل مطالب فوق باید به آن توجه داشت آن است که رابطه میان رخدادها رابطه‌ای علی قلمداد می‌شود، اما این به معنای وجود تبیین علی در تاریخ نخواهد بود. در واقع، همان رابطه علت- معلولی^۵ در میان رخدادها حاکم است. از این منظر، زنجیره رخدادها، زنجیره‌ای علی است. با چنین رویکردی است که مونز نتیجه می‌گیرد زمان در یک زنجیره‌ای علی تنها با روایت متحول می‌شود. البته نکته بسیار بسیار مهم در این استدلال آن است که روایت مذکور با کمک تعمیم‌پذیری شکل می‌گیرد و این تعمیم‌پذیری تصویری از محدوده زمانی که آن را نشان می‌دهد نیست. در واقع از دید مونز روایت‌ها زمان را باز نمی‌نمایند، بلکه این مؤلف (همان پژوهشگر تاریخ) است که آنها را باز می‌نماید (Munz, 1997: 839-51). در توضیح و تکمیل مطلب خود باید به مسائل طرح شده

1 Human Conduct

2 Agents

3 Reason

4 lived experience

5 Cause-effect

توسط کورکی در کتاب *علیت در روابط بین‌الملل* نیز اشاره کرد. وی با استناد به دیدگاه اسکریون^۱ چنین عنوان می‌دارد که علت‌ها چیزهایی هستند که جهان را برای ما فهم پذیر می‌کنند. کورکی در این خصوص به دیدگاه دری توجه دارد. از دید دری در تبیین‌های علی در جهان اجتماعی، قانونمندی‌ها و قوانین فرضی رفتار، نه ممکن و نه ضروری هستند. بدین جهت تبیین رویدادهای تاریخی نیز از این اصل تبعیت می‌کند؛ بدین معنی که الف شرط لازم برای وجود ب بوده و میان این دو هیچ‌گونه قانونمندی وجود ندارد. از این منظر زبان علی در ادعاهای ما پیرامون جهان خارج همواره برای انواع مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ بنابراین تفاوتی میان علت و دلیل وجود ندارد. در واقع علیت پدیده‌ای واقعی نبوده و تمایزی میان چستی علیت و چستی آن در تفکر ما وجود ندارد (Kurki, 2008: 154-5). ساگنمی^۲ نیز در رشته روابط بین‌الملل از این بصیرت بهره برده است.

وی در پرداختن به *علل جنگ* چنین عنوان می‌کند که هدف تبیین علی همبستگی میان الگوهای قانونمند نبوده، بلکه فهم‌پذیر ساختن رویدادها یا الگوها است. ساگنمی در این جهت از عبارت توصیف‌روایی استفاده می‌کند. از دید وی زنجیره رویدادها ساخت و تکوین علت پدیده‌ها را روایت می‌کند. این نوع علیت وضعیت هستی‌شناختی نداشته و چیزی بیش از یک وضعیت معرفت‌شناختی، یا همان رابطه تصویری^۳ برای هیوم، نیست. بدین قرار علیت چیزی خارج از داستان‌های ما درباره جهان نیست (Kurki, 2008: 157-61).

مسئله دیگر که در این نوع تبیین‌روایی باید مد نظر قرار گیرد آن است که در یک پژوهش تاریخی تعداد بسیاری از زنجیره‌ها وجود دارد. این زنجیره‌ها در هر مرحله برای تغییر نیاز به همان رابطه علی دارند، اما کل این روند از اولین زنجیره در نقطه آغاز پژوهش تا انتهای آن مشمول یک قانون عام نخواهد بود (Fay, 1996: 172-4). همچنین نباید از خاطر دور داشت که مسیر حرکت در یک پژوهش تاریخی، مسیری

1 Michael Scriven

2 Hidemi Suganami

3 Imaginary Relation

گذشته‌نگرانه^۱ است؛ به این معنی که برای رسیدن به نقطه الف، پژوهشگر تاریخ که با تکوین^۲ موضوع فاصله زمانی دارد، به گونه‌ای گریزناپذیر از ه به د، از د به ج، از ج به ب، و از ب به الف می‌رسد.

نکته بسیار مهم دیگری که باید به آنها توجه داشت آن است که یک روایت کلی مستلزم وجود چندین زنجیره از رخدادها و متعاقبا چندین رویداد مختلف است. در اینجا می‌توان با کمک گرفتن از بصیرت‌های تکنیک وابستگی به مسیر تبیین روایی را مایه‌ورتر ساخت. بر این اساس یک روایت کلان می‌تواند از چندین زنجیره متقاطع تشکیل شود. این زنجیره‌ها می‌توانند در نقطه‌های مشخصی با یکدیگر تلاقی داشته باشند (Mahoney, 2000: 599). به عبارت دیگر یک روایت کلان^۳ از چندین خرده‌روایت^۴ تشکیل شده که در کل در خدمت تبیین روایی مورد نظر قرار می‌گیرند. بدین طریق می‌توان دوره‌های زمانی مختلف را در یک بستر کلان‌تاریخی به یکدیگر متصل کرد.

مسئله بسیار مهم دیگر آن است که در پی‌گیری روندهای تاریخی الزاما مسیری واحد طی نمی‌شود. در واقع تاریخ در ذات خود آمیزه‌ای از تغییر و تداوم است. از این منظر و به بیان هابسن خود تاریخ فی‌الذات فاقد اهمیت بوده و آنچه اهمیت دارد در نظر گرفتن آن به عنوان ابزاری جهت مسأله‌دار ساختن پدیده‌ها است (Hobson, 1998: 286-7). این مسأله خود از آنجا نشأت می‌گیرد که علی‌رغم دیدگاه چهره‌هایی چون هگل، فیشته^۵، شلینگ^۶، و همچنین بازخوانی نامناسب جریان نوکانتی، تاریخ حرکت خطی ندارد (Hammersley, 1989: 20).

دلالت استلزام فوق برای تبیین روایی آن است که می‌توان رویدادها و روایت‌ها را از مسیرهای متفاوت دنبال کرد. در واقع این پژوهشگر تاریخ است که با مسأله‌دار ساختن داده‌های تاریخی نقاط آغاز و پایان رویدادها و روایت‌ها را مشخص می‌کند.

1 Retrospective
2 Genesis
3 Grand Narrative
4 Subnarrative
5 Johann Gottlieb Fichte
6 Friedrich Wilhelm Joseph Schelling

طبعا از این چشم انداز هم پیوستگی^۱ و هم احتمال^۲ اهمیت دارند. بدین ترتیب تاریخ، نه حاصل یک طرح‌واره نظری و ساختار از پیش موجود بوده، بلکه از مجموعه‌ای از رویدادها و روایت‌های متقاطع و متناظر تشکیل می‌شود که الزاماً در یک مسیر مشخص و از پیش تعیین شده پیش نمی‌روند. از این منظر، تداوم تنها خصوصیت ذاتی تاریخ مبتنی بر روایت‌گرایی نبوده، بلکه گسست نیز قابل توجه است. در کل و به عنوان جمع‌بندی از این گفتار می‌توان چنین عنوان کرد که تکنیک روش‌شناختی مبتنی بر روایت و تبیین روایی می‌تواند به عنوان دستاوردی مفید برای جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل به حساب آید. از این نظر، بهره‌گیری از روایت علاوه بر آنکه برای تحلیل جامعه‌شناختی رویدادهای تاریخی لازم است، مقوله‌ای موفقیت‌آمیز در فراهم آوردن انواع مشخص تبیین خواهد بود (Gotham and Staples, 1996: 468).

نتیجه‌گیری

دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی افق‌های نوینی جهت پژوهش‌های نوین در رشته روابط بین‌الملل ترسیم می‌کند. با مطالعه دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل، نویسنده بر رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی تأکید ورزید. قید تاریخ‌گرایی در این‌گزینه بسیار مؤثر بود، چراکه رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی تاریخ‌گرا ماهیتاً از افتادن در دام هرگونه انتزاع‌گرایی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی ممانعت به عمل می‌آورد. آنچه به لحاظ روش‌شناختی در چارچوب رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی تاریخ‌گرا مورد توجه نویسنده قرار گرفت احتراز از نام‌گرایی‌های مفهومی و کاربست جنبه‌های بیشتر تاریخی و کمتر نظری، و متعاقباً ارائه یک تکنیک روش‌شناختی جهت پیشبرد پژوهش‌های مرتبط با جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل بود. تکنیک مورد نظر به روایت‌گری مبتنی بر تبیین روایی معطوف است. بدین ترتیب نویسنده بر آن شد که از تبیین روایی به عنوان یک تکنیک روش‌شناختی در بطن رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی تاریخ‌گرا بهره ببرند. با توجه به توضیحات ارائه شده،

1 Conjunction
2 Contingency

رخدادها عناصر برساننده رویدادها، و رویدادها مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده روایت‌ها هستند؛ بدین معنا این رویدادها هستند که متشکل از مجموعه‌ای از رخدادها به روایت‌ها شکل می‌دهند. لازم به ذکر است که بر مبنای مؤیدات رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی تاریخ‌گرا، الزاماً رویدادها و روایت‌های مورد نظر در یک مسیر واحد پیش نمی‌روند. در واقع از این منظر تاریخ متشکل از رویدادها و روایت‌های مختلف بوده و این پژوهشگر تاریخ است که ترتیب در کنار قرار گرفتن آنها را مشخص می‌کند. با اتخاذ این دیدگاه تحلیل تاریخ بر مبنای آمیزه‌ای از گسست‌ها و پیوستگی‌ها انجام می‌گیرد. بدین ترتیب جامعه‌شناسی تاریخی تاریخ‌گرا در روابط بین‌الملل به عنوان دیدگاهی مناسب می‌تواند در خدمت پیشبرد پژوهش‌های متنوع در کلیه حوزه‌های تمدنی و فرهنگی بشری قرار گیرد. اجرای پژوهش‌های مورد نظر بر مبنای دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی تاریخ‌گرا با مساهمت تبیین‌روایی به مثابه روش‌شناسی این دیدگاه امکانپذیر می‌شود. با توجه به تمرکز ویژه نویسنده بر وجه پرمایه تاریخی دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی تا وجه نظری آن، شاید بتوان جامعه‌شناسی تاریخی تاریخ‌گرا را با مساهمت روش‌شناسی تبیین‌روایی نویدبخش ظهور رویکردی دانست که می‌توان از آن تحت عنوان جامعه‌شناسی تاریخی پساساختارگرا^۱ نام برد. جامعه‌شناسی تاریخی پساساختارگرا به لحاظ هستی‌شناختی مبین ساخت تاریخی و اجتماعی واقعیت، تأثیرگذاری ساختارهای مادی از طریق ساختارهای معنایی، و تقدم کارگزار نسبت به ساختار بوده و به لحاظ معرفت‌شناختی مبین سرشت تفسیری-تاریخی شناخت است. همچنین جامعه‌شناسی تاریخی پساساختارگرا می‌تواند در پیشبرد پژوهش‌های زمینه‌هایی چون تحولات تاریخی نظریه‌های روابط بین‌الملل، تحولات تاریخی نظام‌های بین‌المللی/جهانی، مطالعات روابط خارجی کنشگران، و تحول الگوهای موازنه قدرت مفید به فایده باشد.

1 Post-structural Historical Sociology

منابع

الف- فارسی

- اتکینسون، آر. اف. (۱۳۷۹) «فلسفه تاریخ: نگاهی به دیدگاه‌های رایج در فلسفه معاصر تاریخ». در: اتکینسون، آر. اف. و دیگران. فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخنگاری. ترجمه و تدوین حسینعلی نوذری. تهران: طرح نو، ۶۸-۲۳.
- مانهایم، کارل (۱۳۸۹) مقاله‌هایی درباره جامعه‌شناسی شناخت. ترجمه فریبرز مجیدی. تهران: ثالث.

ب- انگلیسی

- Atkinson, R. F. (1978) *Knowledge and Explanation in History: An Introduction to the Philosophy of History*. New York: Cornell University Press.
- Bentley, Jerry H. (2006) "Globalizing History and Historicizing Globalization". In Barry K. Gills and William R. Thompson, eds. *Globalization and Global History*. London: Routledge, 16-29.
- Bhambra, Gurminder K. (2010) "Historical Sociology, International Relations and Connected Histories". *Cambridge Review of International Affairs* 23(1): 127-43.
- Bryant, Joseph M. (2000) "On Sources and Narratives in Historical Social Science: A Realist Critique of Positivist and Postmodernist Epistemologies". *British Journal of Society* 51(3): 489-523.
- Calhoun, Criag (1998) "Explanation in Historical Sociology: Narrative, General Theory, and Historically Specific". *American Journal of Sociology* 104(3): 846-71.
- Checkel, Jeffrey T. (2008) "Process Tracing". In Audie Klotz and Deepa Prakash, eds. *Qualitative Methods in International Relations: A Pluralist Guide*. New York: Palgrave Macmillan.
- Dannreuther, Roland and Kennedy, James (2007) "British Decline and US Hegemony with Lessons for International Relations". *International Politics* 44: 369-89.
- Davy, Nicholas (2006) *Unquiet understanding: Gadamer's philosophical hermeneutics*. Albany: State University of New York Press.
- Dean, Mitchell (1994) *Critical and Effective Histories: Foucault's Methods and Historical Sociology*. London: Routledge.
- Elman, Colin and Elman, Miriam Fendhus (2008) "The Role of History in International Relations". *Millennium-Journal of International Studies* 37(2): 357- 64.

- Fay, Brian (1997) *Contemporary Philosophy of Social Science: A Multicultural Approach*. Malden: Blackwell Publishers.
- Gaddis, John Lewis (1997) "History, Theory, and Common Ground". *International Security* 22(1): 75-85.
- Gordon, Scott (1991) *The History and Philosophy of Social Science*. London: Routledge.
- Gotham, Kevin Fox and Staples, William G. (1996) "Narrative Analysis and the New Historical Sociology". *The Sociological Quarterly* 37(3): 481-501.
- Hammersley, Martyn (1989) *The Dilemma of Qualitative Method: Herbert Blumer and the Chicago Tradition*. London: Routledge.
- Hobson, John M. (1998) "The Historical Sociology of the State and the State of Historical Sociology in International Relations". *Review of International Political Economy* 5(2): 284-320.
- Hobson, John M. (2002) "What's at Stake 'in Bringing Historical Sociology back into International Relations?' Transcending 'Chronofetishism' and 'Tempocentrism' in International Relations". In Stephen Hobden and John M. Hobson, eds. *Historical Sociology of International Relations*. Cambridge: Cambridge University Press, 3-41.
- Hobson, John M. (2007) "Reconstructing International Relations through World History: Oriental Globalization and the Global-Dialogic Conception of Inter-Civilizational Relations". *International Politics* 44: 414-30.
- Hobson, John M. and Lawson, George (2008) "What is History in International Relations". *Millennium-Journal of International Studies* 37(2): 415-35.
- Jupp, Victor, ed. (2006) *The Sage Dictionary of Social Research Methods*. London: Sage Publications.
- Kaplan, David M. (2003) *Ricoeur's Critical Theory*. Albany: State University of New York Press.
- Kurki, Milja (2008) *Causation in International Relations*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Ladyman, James (2007) "Ontological, Epistemological, and Methodological Positions". In Theo A. F. Kuipers, ed. *General Philosophy of Science: Focal Issues*. Amsterdam: Elsevier, 303-76.
- Lawson, George (2006) "The Promise of Historical Sociology in International Relations". *International Studies Review* 8: 397-423.
- Lawson, George (2007) "Historical Sociology in International Relations: Open Society, Research Programme and Vocation". *International Politics* 44: 343-68.
- Lemon, Michael C. (1995) *The Discipline of History and the History of Thought*. London: Routledge.

- Lemon, Michael C. (2003) *Philosophy of History: A Guide for Students*. London: Routledge.
- Levy, Jack S. (1997) "Too Important to Leave to the Other: History and Political Science in the Study of International Relations". *International Security* 22(1): 22-33.
- Linklater, Andrew (2007) "World History and International Relations". *International Relations* 21(3): 355-9.
- Mabee, Bryan (2007) "Levels and Agents, States and People: Micro-Historical Sociological Analysis and International Relations". *International Politics* 44: 431-49.
- MacRaid, Donald M. and Taylor, Avram (2004) *Social Theory and Social History*. New York: Palgrave Macmillan.
- Mahoney, James (2000) "Path Dependence in Historical Sociology". *Theory and Society* 29(4): 507-48.
- McMylor, Peter (2005) "Reflexive Historical Sociology: Consciousness, Experience and the Author". *History of Human Science* 18(4): 141-60.
- Munz, peter (1997) "The Historical Narrative". In Michael Bentley, ed. *Companion to Historiography*. London: Routledge, 833-52.
- Psillos, Stathis (2007) "Past and Contemporary Perspectives on Explanation". In Theo A. F. Kuipers, ed. *General Philosophy of Science: Focal Issues*. Amsterdam: Elsevier, 97-174.
- Rosenberg, Justin (2006) "Why is There No International Historical Sociology?". *European Journal of International Relations* 12(3): 307-40.
- Schroeder, Paul W. (1997) "History and International Relations Theory: Not Use or Abuse, but Fit or Misfit". *International Security* 22(1): 64-74.
- Simms, Karl (2003) *Paul Ricoeur*. London: Routledge.
- Tucker, Aviezer (2004) *Our Knowledge of the Past: A Philosophy of Historiography*. Cambridge: Cambridge University Press
- Warnke, Georgia (2002) "Hermeneutics, Ethics, and Politics". In Robert J. Dostal, ed. *The Cambridge Companion to Gadamer*. Cambridge: Cambridge University Press, 79-101.

Narrative Explanation as Methodology of Historical Sociology in International Relations

Seyed Ali Monavari

Assistant Professor of International Relations at Kharazmi University

Historical Sociology in International Relations is a good place to focus on history. From this view it can consider the weaknesses of rationalist perspective in this context and on the other hand, and the progress of reflectivist one to history. Because of synchronic view of rationalists to international relations, reflectivists have a diachronic one to take a historical approach. By continuing social turn, indeed, one can see the historical turn in the IR. In this context, HSIR can provide useful implications for re-imagining historical turn. This approach is related to historicist historical sociology by using narrative explanation as methodology. This requires a commitment to historical sociology related research is methodologically appropriate in order to advance. This article shows narrative explanation as a methodological technique proceeding Historical Sociological in International Relations (HSIR). Finally, contribution of narrative explanation in historical sociology can be considered as a new approach called post-structuralist historical sociology in IR.

Keywords: International Relations, History, Historical Sociology, Methodology, Narrative Explanation.

Regional Fields and Hegemony in Mesopotamia

Afshin Mottaghi

Assistant Professor at Geography Department, Kharazmi University

Mohammad Reza Abdolah Pour

PhD in Political Science, Azad University, Tehran

Mohsen Dianat

Payame Noor University, Tehran

In this study, a weak nation-state is identified in a specific geopolitical context relative to other states. This study defines a weak nation-state as a nation-state which has low maneuverability in a particular geopolitical context. Although geopolitical structures provide a weak nation-state with constraints rather than opportunities, a weak nation-state has some geopolitical agency through the formulation of its geopolitical discourses. This study shows that geopolitical and ideological image in the policies of the three major regional player, Iran, Turkey, Saudi Arabia, caused of confrontation among hegemonic behavior of these political units in the region is Mesopotamia. Following the Evolution of the Arab Spring, the three countries seek to influence their governance models are going through software influence in geo-strategic Mesopotamia macro field. In addition , this paper focused on geopolitical agency rather than geopolitical structure due to its impact factor in act field of Mesopotamia with emphasize on Iraqi Kurdistan or Kurdistan regional government as a weak nation- state or de facto agency. This study analyzes the way - with the help of descriptive and theoretical basis of geopolitical and hegemonic agencies to prove their hypothesis deal.

Keywords Regional Field, Hegemonic Conflict, Geopolitical Agencies, Mesopotamia.

The Causes of the Continuation of the Conflict between Iran and the United States after the Nuclear Deal

Farzad Rostami

*Assistant Professor of International Relations Razi University of
Kermanshah*

Moslem Gholami Hasan Abadi

M.A in International Relations, Razi University of Kermanshah

US-Iran relations history during late decades especially after Islamic Revolution has been defined to each other in the distrust, pessimistic and strongly hostile way. Normative and semantic structures which in international sphere are identity-maker to Iran and US, have defined each other as alien and other. Among this, in the frame of identity notions of both, the actions of each player in regional and international relations are understood as a threat to oneself. The actions of each player in providing national interests and as an identity-maker service are seen as a threat to other. Us-Iran relations, after Islamic Revolution, didn't violate the principle. Hopeful moments in these two-player relations have-been seldom observed. In late years, that the Iran nuclear velitation have been brought into action, however, by conclusion of nuclear talks, it's the main question that what are the consequences of nuclear talks solution for the future relations of these countries? Because of identity believes dominance in two-country relations and behavioral paradoxical components in regional and international relations, possibility of meaningful change in near future seems to be unlikely. Here the authors peruse the different aspects of the issue.

Keywords: Iran, United States of America, Nuclear Talks, Behavioral Paradoxes, Identity Paradox.



World Politics
A Quarterly
Journal
Vol. 5 \ No. 2

The Feasibility of the Formation of Economic Regionalism Resulted From Of Economic Globalization in the Persian Gulf Cooperation Council

Reza Akbarian

Associated Professor of Economy at Shiraz University

Mohsen Shokri

M.A in Regional Studies, Shiraz University

During the second half of the twentieth century globalization as a multifaceted phenomenon, created dramatic changes in the international system. The most important of these developments arising from the impact of the economic aspects of globalization (ie globalization) to encourage more governments to expand presence in regional markets as well as define the political identity of economic maneuver aimed at increasing - Regional new. Middle East not immune from these effects and a different way in terms of location, economic globalization was the purpose of your forces. The process of economic cooperation of governments in the region in the form of increased international organizations and institutions. The Persian Gulf Cooperation Council, an organization under the system in the Persian Gulf, as one of the best and most modern project-oriented regional integration is introduced. In this regard, the importance of the topic of this article is trying integrative approach in conceptual, theoretical and methodological studying the impact of economic globalization on economic integration and regionalism in the Persian Gulf Cooperation Council, the possibility of formation of economic regionalism the organization is evaluated. Research findings indicate that the Persian Gulf Cooperation Council in the context of a regional system providers, to accelerate the integration process so that a different type of economic regionalism in the Middle East today shows Accordingly, it can be said that the possibility of the formation of economic regionalism in the Persian Gulf Cooperation Council is not faced with doubts.

Keywords: Persian Gulf Cooperation Council, Economic Regionalism, Regional System, Economic Globalization, Economic Diversification



Asian Infrastructure Investment Bank and America's Economic and Finance Hegemony

Mohammad Taghizadeh Ansari

Assistant Professor Political Economics, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran.

Chinese President Xi Jinping launched a new international development bank seen as a rival to the U.S.-led World Bank at a lavish ceremony on Saturday, as Beijing seeks to change the unwritten rules of global development finance. Despite opposition from Washington, U.S. allies including Australia, Britain, Germany, Italy, the Philippines and South Korea have agreed to join the Asian Infrastructure Investment Bank (AIIB) in recognition of China's growing economic clout. This article focus on the building of new international institutions, and specifically ask: how can China use new international institutions to advance its interests? This question is of greatest salience at the level of the international system, and the prospect of China building a network of “counter-hegemonic” institutions that successfully challenge oppose and undermine the U.S.-led global and regional institutions and the order they help sustain. The United States established its international position through the building of a wide array of international institutions global and regional, economic, political, and security. These institutions have been integral to the rise of the postwar liberal international order. As China’s rise is occurring within this established system of institutions, this article begin our inquiry by asking how China is engaging, confronting, and making choices about these institutions and this order

Keywords; China, the US Hegemony, International Order, Asian Infrastructure Investment Bank



World Politics
A Quarterly
Journal
Vol .5 \ No. 2

Analysis of UN Security Council Resolutions toward DPRK; Discourse Analysis based on Fairclough Approach

Seyed Yousef Ghoreishi

Assistant Professor of International Relations at Shiraz University

One of the important issues which has been in the SC agenda for 22 years, is the Democratic People's Republic of Korea's (DPRK) nuclear program. The Security Council has issued 12 resolutions toward DPRK till now. In this article, I examined the issue regarding the "connection between language use and the practice of power" as an assumption, I analyzed the discourse of UN Security Council resolutions toward DPRK. Findings revealed UNSC used vocabularies and grammar as means of posing distance from the audience. Posing distance addresses the power position of text producer, which is UNSC, in the maintenance of international peace and security. In another words, these resolutions can be considered as the basis for exercising the authority of that institution and also unequal power relations between UN Security Council and international society. In the article firstly I introduced the method of critical discourse analysis in the framework of Norman Fairclough's approach and then UN Security Council Resolutions toward DPRK are examined based on three stages, description, interpretation and explanation.

Keywords: Critical Discourse Analysis, Nuclear Program, Democratic People's Republic of Korea, United Nations Security Council, Security Council Resolution



The Rise of Alternative Discourses and Economic Emergence of India in World Politics

Ahmad Jansiz

Assistant Professor of Political Science at Guilan University

Sajad Bahrami Moghadam

PhD Student of International Relations at Guilan University

Since independence in 1947 until 1980s, India had taken a third worldism foreign policy which determine by key components of third world solidarity, non aligned, and economic self-sufficiency. Since the late 1980s, India's foreign policy objective has changed from third worldism to economic pragmatism. This article attempts to explain the change in the foreign policy of India address the following question. The question is based on how the changes in India's foreign policy from third worldism to economic pragmatism has happened and what are the key factors behind that. In response to this question, this hypothesis is designed that the collapse of Ethicism and the growth of Hindu Nationalism, Realism and Liberalism perspectives in India as a key element has transformed India's foreign policy from third worldism to economic pragmatism. This article does not produce a comprehensive account of the transformation of Indian foreign policy, but also in search of the only a key factor that explain the transformation of the India's foreign policy, since the late of 1980s. The explanatory method and theory of balance of interests have been used to investigate the hypothesis of this article.

Keywords: India, Foreign Policy, Third Worldism, Economic Pragmatism



World Politics
A Quarterly
Journal
Vol .5 \ No. 2

The Counter-Revolutionary in The International System, Fundamentals and Practical Aspects

Masoud Akhavan Kazemi

Assistant Professor of Political Science at Razi University of Kermanshah

Masud Rostaghi

M.A in Political Science, Razi University of Kermanshah

In order to maintain their dominance in the global arena, the main actors in the international system have a conservative behavior and character, and as such, emphasizing the "status quo", to preserve a relatively homogeneous and coherent system and prevent radical changes in the structure of the international system. However, the Great revolutions that occur in the international system deal with universal and cross-border ideas and principles which promise to save whole humanity by implementing radical changes in the global system. Although the salvation and messianic ideas of Great revolutions cause enthusiasm among the nations, but the basic structure of the international system and the main actors of the international community, as protectors of the status quo, will oppose to such ideas and behaviors. They launch a series of coordinated actions against these "rogue actors". Thus, the Great revolutions by their global goals and transnational principles challenge the global order and stability and cause an anti-revolutionary trend in the international system. This article, tries to understand why and how a wave of anti-revolutionary attitudes and actions are engendered against the Great revolutions (France, Russia, China and Iran).

Keywords: Great Revolutions, the Counter-Revolution, International System, Foreign Policy, Great Powers.

Abstracts

The Evolution of Security Concept in the Light of Globalization and New Information and Communication Technologies

Ahmad Soltani Nejad

Assistant Professor of Political Science at Tarbiat Modares University

Mohammad Hossein Jamshidi

Assistant Professor of Political Science at Tarbiat Modares University

Sajad Mohseni

PhD Student of Political Science at Tarbiat Modarres University

If war and peace considered as a hard core of international relations debates, so security will be a significant variable in this sphere. Security and survival have always been two key elements and a prerequisite for development and economic growth. Traditionally, from realistic point of view, security means when there is no threat while in the era of information technology the meaning of security has taken multi dimension aspect. In other word, the impact of globalization and information technology has dramatically changed the meaning and aspect of security in international arena. This paper will discuss how information technology has an important impact on the concept of security. Accordingly, it could be said that information and communication technologies as a new variable in this study in the framework of cyber politic theories. The development in IT has had enormous effects on different aspect of the concept of security, including military, economic, political and social aspect of security. This paper explains theses development by descriptive analytical method.

Keywords: Security, Globalization, Information and Communication Technologies, Realpolitik, Cyber Politics.



World Politics
A Quarterly
Journal
Vol .5 \ No. 2

Reviewers

Bahram Akhavan Kazemi, Asassociated Professor of Political Science and International Relations at the University of Shiraz

Hamid Ahmadi, Professor of Political Science at Tehran University

Bahram Amir Ahmadian, Assistant Professor, Faculty of World Studies of Tehran University

Mohammad Ali Basiry, Assistant Professor of Political Science at Isfahan University

Hossein Daheshiar, Professor of International Relations at Allameh Tabataba'i University of Tehran

Majid Roohi, Assistant Professor of Political Science and International Relations at Islamic Azad University of Rasht

Shamsodin Sadeghi, Assistant Professor of Political Economy, Energy and Regional Studies, University of Kermanshah

Hadi Sadeghi, , Assistant Professor of Political Science at Shiraz University

Hossein Seifzadeh, Professor of Politics and International Relations at Montgomery College, Rockville United States of America

Mohammad Golafroz, Lecturer in Political Geography at Guilan University

Seyed Amir Niakooee, Asassociated Professor of Political Science and International Relations at University of Guilan



World Politics

A Quarterly Journal

Vol. 5, No. 2, Summer 2016

Contents

The Evolution of Security Concept in the Light of Globalization and New Information and Communication Technologies.....	3
<i>Ahmad Soltani Nejad, Mohammad Hossein Jamshidi, Sajad Mohseni</i>	
The Counter-Revolutionary in the International System, Fundamentals and Practical Aspects.....	4
<i>Masoud Akhavan Kazemi, Masud Rostaghi</i>	
The Rise of Alternative Discourses and Economic Emergence of India in World Politics.....	5
<i>Ahmad Jansiz, Sajad Bahrami Moghadam</i>	
Analysis of UN Security Council Resolutions toward DPRK; Discourse Analysis based on Fairclough Approach.....	6
<i>Seyed Yousef Ghoreishi</i>	
Asian Infrastructure Investment Bank and America's Economic and Finance Hegemony.....	7
<i>Mohammad Taghizadeh Ansari</i>	
The Feasibility of the Formation of Economic Regionalism Resulted From Of Economic Globalization in the Persian Gulf Cooperation Council.....	8
<i>Reza Akbarian, Mohsen Shokri</i>	
The Causes of the Continuation of the Conflict between Iran and the United States after the Nuclear Deal.....	9
<i>Farzad Rostami, Moslem Gholami Hasan Abadi</i>	
Regional Fields and Hegemony in Mesopotamia.....	10
<i>Afshin Mottaghi, Mohammad Reza Abdolah Pour, Mohsen Dianat</i>	
Narrative Explanation as Methodology of Historical Sociology in International Relations.....	11
<i>Seyed Ali Monavari</i>	